www.ghadimestan.blogsp
www.oldmagazineold.blo
www.fb.com/ghadimestan
09397511199
Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی دوروز
چوچشم بازم
زمانه زیرو ور
زمینه پر نگار
زمین شکاف
بلشت سبزه
هر آنچه مانند
هر آنچه خفت
جوان وشستا
بتاج کوه
زگرمی نگاه
بلور برف آ
تمام دره‌ها
نسیم‌هرزه‌پو
زروی لاله
کنارلانه ها
فراز خار ه
نفس زنان و
غریق موج
درآسمان
گروه گله ه
زهر کناره
بهر کرانه م
بروی جلگ
درین بهار
چه‌یادها
چه حرفهای
دل پر آرزو
چوشاخ پر
نگار من
امید نو بهار
لبی بخنده
ببین چگو
خزان باغ م



شامپو
پرل
در چهار نوع
مختلف

برای موهای خشک
برای موهای معمولی
برای موهای چرب
مخصوص کودکان

پرل
موسوچنم ابریشم درخشان و محکم میسازد
رشد موسو تقویت و از ریزش موجوگیری و شوره را برطرف میکند

تهران : صندوق پستی ۵۳۵

(c) ketablon.com: The Digital Library

بهار میشود

یکی دوروز دیگر از پگاه
چوچشم بازمیکنی
زمانه زیرورو
زمینه پر نگار میشود
زمین شکاف میخورد
بدشت سبزه میزند
هر آنچه مانده بود زیرخاك
هر آنچه خفته بود زیر برف
جوان وشسته رفته آشکار میشود
بتاج کوه
زگرمی نگاه آفتاب
بلور برف آب میشود
تمام دره‌ها پراز سرودچشمه سار می‌شود
نسیم‌هرزه‌پو
زروی لاله های کوه
کنارلانه های کبك
فراز خار های هفت‌رنگ
نفس زنان وخسته میرسد
غریق موج کشتزار می‌شود
درآسمان
گروه‌گله های ابر
زهر کناره میرسد
بهر کرانه میدود
بروی جلگه‌ها غبار میشود
درین بهار ... آه
چه‌یادها
چه حرفهای ناتمام
دل پر آرزو
چوشاخ پرشکوه باردار میشود
نگار من
امید نوبهارمن
لبی بخنده بازکن
ببین چگونه ازگلی
خزان باغ ما بهار میشود

از : سیاوش کسرائی



(c) ketabton.com: The Digital Library



نخستین نامه سا

خواننده ارجمند

خرسندیم که نخستین شماره سال
راهمراه یاهدایای تازه‌ای بشماخوانند
عزیزوصاحب نظر تقدیم می کنیم وامید
واریم که مورد پسندخاطرمشکل پسند
قرار گیرد.

دراین شماره علاوه بردوهدیه مختص
نوروز کوشش شده است که برگزیده‌تری
مطالب وعکسها برای سرگرمی والبسا
خاطرشما درایام عیدفراهم آید.

* پای دیوار دل من :
رستم بی رخش !
رخش بی صاحب

نوروز ازراه می‌رسد، باهمه جلوه‌های پرشکوهش، با زمین که ازسنگینی پوشش برف شانه‌خالی کرده است واینک‌همه طراوت خود را نثار جوانه‌ها و گل‌برگها می‌سازد، تا همه دشتها رنگ‌زمردین‌گیرند وشکوفه‌ها برسر انگشت شاخساران برقص بهاری برخیزند.

بهار ازراه می‌رسد. باهزاران امید وآرزو برای‌مردان وزنان‌که دلشان درهوای خوشبختی‌جامعه است ، برای‌پسران و دختران‌که‌قلبشان‌درهیجان عشق‌می‌طپد. حتی برای‌پیرمردان و پیرزنان‌که هزاران امید وآرزو برای فرزندان و نوادگان خود دارند

سال‌نو از راه می‌رسد، بادنیائی‌حوادث ناشناخته برای انسانی‌که درگیرودارعظیم‌ترین تحولات شگفت‌انگیز علمی‌است برای بشری‌که برای‌نخستین بار از زمین‌کنده شده و بافلاک ، بماه، به‌آنسوی ماه قدم نهاده است.

آری برای انسان نیمه‌دوم قرن‌بیستم، نه‌تنها هرسال‌نو بلکه، هرساعت‌و هردقیقه وهرلحظه از آینده آبستن چنان حوادث‌شگرفی است‌که در گذشته تصور وقوع آن، حتی‌درطول یک‌قرن نیز بعید بنظرمی‌رسید

درکوران تحولات چنین دورانی،گذشت زمان رانباید چون‌گذشته سهل‌و آسان‌گرفت. چراکه هر لحظه‌ای‌که بدون توجه بحقایق و واقعیات محسوس قرن بگذرد، ما راگامها و وفرسنگها از قافله تمدن و پیشرفت‌واپس خواهد نهادوجبران این اوقات تلف شده، درعصر سرعت و پیشرفت اگرغیر ممکن نباشد بآسانی هم میسر نیست.

باتوجه باین حقایق مسلم است‌که فرا رسیدن سال نو، برای انسان قرن ماوبخصوص برای ماکه یک دوران تحول‌و پیشرفت بیسابقه رامی‌گذرانیم،مفهوم خاصی پیدامی‌کندو برای توفیق بیشتردراین تحولات و اجرای دقیق اصول انقلاب‌که کشورمارا دراین مسیر تاریخی قرارداده‌است ، بیش ازپیش بروجه‌و بهره‌برداری ازتجربیات‌گذشته نیازمندیم .

اکنون‌که درآستانه سال نوایستاده‌ایم، نگاهی‌بکارنامه سال‌گذشته وآنچه درطول این یکسال انجام داده‌ایم، برای تدوین برنامه زندگی فردی واجتماعیمان درسال ولارم و ضروری است .

برای موفقیت بیشتردرسال آینده باید دیدکه درگذشته چه کرده‌ایم، درکادر کوچك خانواده ودرکادر بزرگتر، خانواده‌ای‌که نام میهن ومملکت برآن نهاده‌ایم ، در هردو مورد تاچه حدبرکارسازندگی‌واجرای اصول‌مقدس‌انقلاب‌سهیم وشریك بوده‌ایم .

ماکه بااینهمه شوروهیجان باستقبال نوروزمیرویم. چه خوبست‌که درآغازهرسال رهتوشه‌ای ازنیکیها بهمراه داشته باشیم وباسربلندی بیشتر وافتخاری افزونتر به پیشباز این مراسم شورانگیز برویم ، واین جز بادردست‌داشتن کارنامه‌ای درخشان میسر نیست .

کارنامه‌ای‌که‌منعکس‌کننده‌رفتاروکردارمادرطول‌سال است .

عیدنوروز گذشته ازاینکه بزرگترین سنت تاریخی و زنده‌کننده‌آداب ومراسم‌ملی ماست، دارای خصوصیت ارزنده دیگری نیزهست وآن توجه به«تازگی» و نوجوئی است که همراه باتجدید حیات طبیعت ، همه‌ازدست‌بسیاری دگرگونی همه‌جانبه‌می‌زنیم ، ازخانه تکانی گرفته . تاتهیه لباس‌نو و بالاخره ترك کینه‌های دیرین وديدوبازديد حتی‌باآنهاکه‌در طول سال فراموششان کرده بودیم ویاکینه‌ای ازآنان بدل داشتیم ، همه‌اینها نشانه نوجوئی و بدرود باخاطرات تلخ و ملال آوراست.

درآستانه چنین روزهای خوشی است ، که‌آرزومیکنیم شما خواننده گرامی با ره‌آوردی از خاطرات دل‌انگیز و کارنامه‌ای درخشان وافتخارآمیز ، سال نورا آغازکنید ودر پایان سال باتوشه‌ای سرشارتر وعشق‌وامیدی بیشتر بزندگی وآینده ، باستقبال نوروزی دیگربروید.

دراین‌میان آغاز سال‌نو فرصت مغتنمی برای‌تجدیدعهد باخوانندگان صمیمی ووفادار تهران‌مصورکه تلاش خود را درانجام وظیفه مقدسی‌که برعهده گرفته‌ایم صمیمانه ادامه دهیم وکوشش کنیم تاآنجاکه درقدرت‌وتوانائی‌ماست، بالقدیم نشریه مفید وآموزنده باینهمه علاقه‌وصمیمیت پاسخ‌دهیم.

. . وبااستفاده ازهمین فرصت است‌که فرا رسیدن سال نورا صمیمانه تبریك میگوئیم . تبریك بشاهنشاه آریامهر پیشوای ارجمند ملت ایران‌که‌درسایه رهبری‌های خردمندانه معظم‌له درسال‌گذشته بتحولات وپیشرفت‌های تازه‌ای‌نایل‌شدیم تبریك به‌شهبانوی‌محبوب‌وو‌الاحضرت‌همایون‌رضا پهلوی‌ولیعهد ایران‌وبخاندان جلیل سلطنت وتبریك بهمه افرادملت ایران وصمیمانه آرزومندیم که سال آینده سال پیروزی و بهروزی برای ملت‌ایران وسال خوشی وشادکامی برای‌همه خوانندگان ارجمند باشد

نخستین نامه سال

خواننده ارجمند

خرسندیم‌که نخستین شماره سال نو راهمراه باهدایای تازه‌ای بشماخواننده عزیزوصاحب نظرتقدیم می‌کنیم وامیدواریم که موردپسندخاطرمشکل پسندتان قرار گیرد .

دراین‌شماره علاوه‌بردوهدیه‌مخصوص نوروزکوشش شده‌است که برگزیده‌ترین مطالب وعکسها برای سرگرمی وانبساط خاطرشمادرایام عیدفراهم‌آید.

✿ پای دیو اردل من :
رستم بی‌رخش !
رخش بی صاحب

نخستین‌وارزنده‌ترین هدیه‌نوروزی ماست،چراکه دراین‌اثر «سپیده» نویسنده نامدار وهمکار گرامی تهران مصور، از دریچه‌ای‌دیگرمعروفترین‌سیمای‌قهرمانی گذشته‌رامورد بررسی‌قرارداده ودرنتیجه حماسه‌ای‌دل‌انگیزودرعین‌حال آمیخته با تردیدخلق کرده‌است که درآن گذشته از جنبه کهن ماجرا، خصوصیات‌زمان‌مانیز منعکس شده‌است .

✿ یك فتورمان کامل:

تاکنون فتورمانهای زیادی به نقل ازمطبوعات خارجی از جراید و مجلات مختلف دیده‌اید. امااین‌باریك فتورمان کامل را که حاوی سرگذشتی شورانگیز است باکمك درخشان‌ترین چهره های سینمای امروزایران‌بشماتقدیم میکنیم.

✿ مطالب دیگر..

درباره‌سایرمطالب فهرست‌وارسخن نمیگوئیم، چراکه بمصداق «آفتاب‌آمد دلیل آفتاب» مجله هم‌اکنون دردست شماست وطبعاًهرگونه‌ادعائی دردوردآن بی‌مورداست، چراکه : «مشك آنست‌که خودببوید، نه‌آنکه ...»

...وامادرباره هدایای نوروزی مجله چند نکته لازم بیاد آوری است :

✿ تقویم عصرفضا :

تهران‌مصورهمواره‌معتقدبراین‌اصل بوده‌است‌که بایستی همراه‌بازمان‌به‌پیش رفت. باتوجه باین حقیقت‌که ما اکنون در«عصرفضا» زیست می‌کنیم‌وپروازبشر بکره ماه بدون تردید مهمترین حادثه سال‌گذشته، بلکه‌بزرگترین حادثه‌دوران زندگی بشر در طول تاریخ بوده است. انتشارچنین تقویمی راشایسته‌ترین هدیه نوروزی دانستیم . لطفاً ایـن مجموعه ارزنده راکه حاوی عکسهای رنگی‌کره ماه وزمین وهم‌چنین تقویم چهـارفصل سال‌است‌وبصورت یك‌جزوه‌هشت‌صفحه‌ای تمام رنگی است، برایگان از فروشنده مجله مطالبه فرمائید.

✿ مردی ازمسکو

این‌کتاب هیجان انگیز که بدون تردید حاوی شگفت آورترین ماجرای جاسوسی‌قرن‌بیستم‌است که‌درآن‌سازمان‌های اطلاعاتی‌کشورهای بزرگ جهان ، نقش اصلی را ایفامی کنند، در۱۶صفحه وقطع جیبی دروسط مجله جای داده‌شده وشماباجمع‌آوری این‌صفحات‌صاحب یك کتاب‌جالب‌وهیجان‌انگیزپلیسی‌خواهیدشد.

برای‌استفاده‌ازاین‌کتاب. لطفاًابتدا چهارصفحه‌رمان‌راازوسط مجله‌جدا کنید سپس ابتداآنرا ازمحل خط سیاه افقی وبعدازمحل خط سیاه عمودی تاکنید... اکنون یك جزوه ۱۶ صفحه‌ای‌که بخش اول‌کتاب «مردی از مسکو» است ،در دست شماست ، لطفاً قسمت بسته‌کنار صفحات‌را باخط‌کش یاکارد جداکنید و جزوه‌راکه باترتیب شماره صفحات‌منظم شده‌است ، بایك‌سنجاق ازوسط‌بیکدیگر الصاق‌کنید .

درباره این جزوه دونکته دیگر لازم بیاد آوری است:

۱ ــ چون این‌جزوه بعداً بصورت کتاب در خواهد آمد ، طبعاً برخلاف معمول پاورقیهامطالب هرشماره‌درجای معین ومشخصی تمام نشده ودر پایان صفحه۱۶ جمله‌ای ناتمام مانده است‌که بقیه‌آن درآغاز جزوه بعدی می‌آید و این مسئله ازآن نظرکه پاورقی ، کتاب مستقلی‌خواهدشد،اجتناب ناپذیر است.

۲ ــ پس‌از خاتمه داستان و جمع آوری کلیه صفحات جزوه ، می‌توانید درتهران بامراجعه‌بدفترمجله،یانمایندگی تهران مصوردرشهرستانها یك‌جلد گالاسه زیبا ورنگینی برای تجلیدکتاب خود دریافت دارید یـاجزوات جمع آوری شده را می‌توان بصورت یك کتاب کـامل صحافی نمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال گذشته دوعیدغدیر داشت ودر سال ۱۳۴۸ دوعاشورا وجود دارد. یکی از آنها عاشورای سال ۱۳۸۹ قمری هجری ودیگری عاشورای سال ۱۳۹۰ است. عاشورای نخست باروز نهم فروردین ۱۳۴۸ وعاشورای دیگر باروز بیست وهفتم اسفند این سال موافق است.

چنانکه میدانیم طول مدت سال شمسی حقیقی سیصدوشصت وپنج روزو چهل وهشت دقیقه وپنجاه ویك ثانیه یاچند ثانیه کمتر است وطول مدت یك سال قمری که عبارت ازدوازده نوبت متوالی گردش ماه به دورزمین است سیصدوپنجاه وچهار روز وهشت ساعت وچهل وهشت دقیقه یا چند دقیقه کمتر است.

بامقایسه مقدارطول مدت سالهای شمسی وقمری معلوم میشود که طول سال قمری قریب یازده روز ازطول مدت سال شمسی کوتاهتر است یا به عبارت دیگر یك سال شمسی قریب یازده روز از شمارهٔ روز های یك سال قمری بیشتر است.

دراین صورت اگر نخستین روز از دوسال قمری وشمسی بریکدیگر منطبق واول محرم باروز اول فروردین مطابق باشد، عاشورا درروز دهم فروردین اتفاق می افتد وآغاز محرم سال بعدهم درروز نوزدهم اسفند همین سال شمسی خواهد بود ودر روز بیست وهشتم اسفند عاشورای دیگری اتفاق می افتد.

پس درسال ۱۳۴۸ که اول فروردین بادوم محرم ۱۳۸۹ تطبیق میکند عاشورای سال ۱۳۹۰ هم باروز بیست وهفتم اسفند سال ۱۳۴۸ مطابق خواهد بود. بعبارت دیگر درسال ۱۳۴۸ دوعاشورا خواهیم داشت.

این اختلاف طول مدت سال وماه قمری نسبت به طول ایام سال شمسی سبب میشود که درمدت سی وسه سال اختلاف محل وقوع روزهای سال قمری نسبت به ماههای شمسی وفصول چهارگانه سالی یك دورهٔ کامل حرکت انتقالی زمین را بپیماید ودرهر سالی نوبت روزهای ماه وسال قمری نسبت به سال قبل، از آن قریب یازده روز زودتر فرا رسد چنانکه پارسال نوبت عاشورا در بیستم فروردین ۱۳۴۷ وامسال درنهم فروردین ۱۳۴۸ و نوبت بعد در روز بیست وهفتم اسفند ۴۸ خواهد بود.

این تفاوت حساب سال شماری قمری نسبت به شمسی، برای اینکه تااین اندازه تفاوت موقع پیدا نکند یك حساب سال شماری دیگری برای برخی از ملتها که مبنای حساب روزماه آنها بر گردش ماه است درست کرده بود وآن افزودن یك ماه تمام در پایان سال سوم بر عده ماههای سال بود زیرا تفاوت هرسالی یازده روز تقریبی است و درمدت سه سال به سی ودوروز کسری میرسد که باصرف نظر از حاصل جمع ایام اضافی یك ماه تمام بوجود می آید و آن را ماه سیزدهم سال سوم محسوب میدارند و نام آن را تکرار ماهی میدانند که این ماه سیزدهم در پی آن قرار می گیرد. چنانکه در تاریخ یهود این ماه سیزدهم را واذار مینامند ودر دنبال آذار می آورند. درمیان ملل جنوب آسیا که حساب مزدوج سال شمسی قمری متداول است این تفاوت ایام را بنحوی هموار میسازند که هرگز موقع شروع سال شمسی متداول ازیك موقع محدود ومعینی تجاوز نکند از قرار معلوم درروزگار قدیم غالب ملل آسیای غربی به پیروی بابلیها ازچنین محاسبه گاهشماری مرکبی پیروی میکردند.

ازجمله عرب های پیش از اسلام هم مانند یهودیها دارای حساب گاهشماری مرکب شمسی وقمری بودند.

این عمل کاستن ویا سرشکن کردن وفشردن ایام ماه زاید را کبس وسال مورد اصلاح قرار گرفته را کبیسه میگفتند.

اسلام این عمل کبس را صریحاً ناروا دانست ودستور صریح داد که حساب ماهها را بر رؤیت هلال یادیدن ماه نو محسوب دارند وملاك عمل را درمسائل دینی از روزه وحج که از حساب ماهشماری در هرسال پیروی می کند بر دیدن ماه نو قرار داد.

همین امر باعث شد با وجودی که مسلمانان برای رفع نیازمندی های زندگانی جامعهٔ خود حساب سال شماری خاصی را برمبدأ هجرت حضرت رسول اکرم ازسال هفدهم بعد ازهجرت یاسال هفتم بعدازرحلت پیغمبر ویاسال چهلم از آغاز دعوت باسلام اختیار کرده بودند باز برای کارهای اقتصادی دولت خویش که دریافت خراج براساس درآمد زراعتی باشد ناگزیر از قبول حساب سال یزدگردی در ایران و حساب رومی اسکندری درمصر وشام شدند. این امر باعث شد که هرگز از طرف خلفای اسلام در قلمرو ممالك اسلامی از استعمال تاریخ وتقویم متداول ممالك مفتوحه دستور منع استعمالی صادر نشود وبعبارت دیگر تبعیت از حساب سال شماری شمسی ناروا نباشد.

شاید اگر حساب سال یزدگردی از حیث کبیسه مانند رومی بود این احساس اصلاح وتکمیلی که درقلمرو اراضی خلافت شرقی میشده بوجود نمی آمد و درآغاز امر بر گزیدن دوحساب سال هلالی یعنی قمری وسال خراجی یعنی شمسی مزدوج که پیش ازعصر سلجوقی ودنبالهٔ آن تاعهد مغولی ادامه یافت هرگز بوجود نمی آمد.

بهرصورت آنچه از نظر شرعی نسبت بحساب زمان در نظر مسلمانان مرعی و محترم است همانا حفظ صورت گاهشماری براساس سال قمری طبیعی وبدون کبیسه است ومحدود بودن عیدهای دینی بطور عام برای همه مسلمانان عالم بدو عید فطر واضحی که هردو ازحساب قمری پیروی میکنند از نظر مراعات مقتضیات ومناسبت های زمانی اشکالی بوجود نمی آورد ولی دررعایت حساب سال شماری دوگانه قمری وشمسی بنا بدانچه گفته شد غالباً اصطکاکی درمیان مناسبت های سال قمری وشمسی پدید میآید که بیشتر آنها تنها برای پیروان

نگاهی بسالی که گذشت

رسم چنین بوده است که هرسال درآغاز سال، حوادث سال گذشته را - اگرچه به اجمال - ازنظر بگذرانیم حداقل سودی که از این رهگذر عاید می‌شود، یادآوری روزهای تلخ وشیرین و درنتیجه تجربه آموختن و بهره گرفتن از این تجربه برای سال آینده است.

***

با توجه باین مقدمه در این فرصت کوتاه نگاهی بحوادث سال گذشته ایران می‌افکنیم و نخستین رویداد بزرگ سال را که تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران بود، بررسی می کنیم.

روز دوشنبه دوم اردیبهشت ماه بود که با ایراد بیانات مهمی از طرف شاهنشاه آریامهر کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران گشایش یافت.

برای شرکت در کنفرانس گروهی ازشخصیت های سیاسی واجتماعی جهان بتهران آمده بودند وپس از مذاکرات مفصلی در زمینه مسائل مختلف وبحران های موجود جهان، اعلامیه‌ای را که به «اعلامیه کنفرانس تهران» شهرت یافت تصویب واعلام کردند.

در این اعلامیه که بعنوان یکی ازمظاهر عالی تجلی فکر انسانی شناخته شد، همه مسائل مربوط بحفظ حقوق افراد وملتها دقیقاً بررسی شده ومورد استناج قرار گرفته بود.

***

اگر تشکیل کنفرانس تهران را مهمترین حادثه بهاری کشور بدانیم «در فصل تابستان» تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی» بفرمان شاهنشاه آریامهر مهمترین خبر اجتماعی فصل محسوب می‌شود.

درباره اهمیت تشکیل این سازمان همین بس که شاهنشاه آریامهر درباره آن فرمودند:

«بازرسی شاهنشاهی، بازرسی من وچشم من است» وطی چندماهی که از تشکیل این سازمان مهم میگذرد، شاهد اقدامات مؤثر آن درشهرستانهای مختلف ورسیدگی بشکایات وگرفتاریهای طبقات مختلف مردم شهرستانها بوده‌ایم.

***

در آخرماه تابستان حادثه اسف انگیزی درقلب ایران رویداد و زلزله شدید بیش ازیکصدقریه را در استان خراسان ویران ساخت وتلفات وخسارات فراوانی ببار آورد.

شدت زمین لرزه بحدی بود که کارشناسان امر اعلام کردند در طول صدسال گذشته وقوع چنین زلزله‌ای بی‌سابقه بوده است.

باتوجه باین که چندسال قبل درست درچنین روزی یك زلزله شدید دیگر دشت قزوین رویداده ونزدیك به بیست هزار نفر را بقتل رسانیده بود، اهمیت چنین ادعائی ازطرف کارشناسان بیشتر احساس می‌شود.

بلافاصله پس ازوصول خبر وقوع زلزله بتهران بفرمان شاهنشاه آریامهر ارسال کمك برای آسیب دیدگان آغازشد. باارسال شیشه‌های خون، احداث بیمارستانهای صحرائی، پوشاك، دارو، مواد غذائی خیلی زود آسیب دیدگان از بلاتکلیفی نجات یافتند

مذهب شیعه صورت میپذیرد .

زیرا مسلمانان سنی غیر ازعیدین فطر واضحی عیدواجب الرعایه‌ای ندارند و برگذاری مولود حضرت رسول باهمه تشریفات خاص آن در حدیك عیدواجب الرعایه دینی پیش ایشان قرار نمی گیرد. ازطرف دیگر مراعات مواقع سوگواری بمناسبت شهادت یا وفات پیشوایان دینی در پیش آنان مانند شیعه مرعی نیست و در جریان سالهای شمسی و قمری بموازات یکدیگر با اشکالاتی ازمقوله توافق روز خاصی مانند عاشورا با روزهائی از تاریخ شمسی که باعتبارات دیگری مورد علاقه و عمل دیگری باید قرار گیرد روبرو نمیشوند .

ولی در ایران بخصوص پس از آنکه مذهب شیعه مذهب رسمی مسلمانان کشور اعلام شد و دولت و ملت ایران در نظر جهان اسلام مرکز توجه و پناهگاه و قبله گاه شیعیان ممالك دیگر قرار گرفت، رعایت مناسبت ایام ماه و سال قمری از نظر تأیید سیاست مذهبی بر رعایت مناسبت‌های عرفی سال شمسی مقدم شمرده میشد .

عید غدیری که شیعیان به مناسبت واقعه غدیر خم از حیث حرمت جانب درمرتبه بعدازعیدفطر واضحی قرارداده‌اند از روزگار آل بویه بدین طرف همواره درشهرهای شیعه نشین با آئین و شکوه برگذار میشده است. تقریبا ازصدسال پیش بدین طرف که حساب سال شماری دیوانی کشور از نظر امور مالیاتی برمبنای تقویم شمسی هجری قرار داشته و از چهل و سه سال پیش بدینطرف صورت قانونی پیدا کرده است همواره اولیای امور کشور درمواردی که اختلاف صورتی احیاناً میان مناسبتهای ماه و سال شمسی رسمی با مقتضیات ماه و سال قمری مذهبی پیش می آمده است معمولا جانب مذهبی را بیشتر مراعات می کرده‌اند.

این امر درمیان ملل اسلامی دیگر بی‌نظیر است و ایران را از این حیث میتوان گفت که مذهبی ترین کشورهای اسلامی بشمار می آورد .

مراعات احساسات مذهبی از طرف زمامداران ایران از زمان شاه طهماسب صفوی بدین طرف در حسابها و مناسبت‌ها سبب شاخصیت حکومت ایران از چهارصد و پنجاه سال پیش بدینطرف در مقابل حکومت خلفای آل عثمان در ترکیه شدو ایران را در قبال تمایلات و تقاضاهای خلفای آل عثمان در وضع مستقل خاصی قرار داد که برای شاه اسمعیل دوم و نادرشاه باهمه تحرك و قدرتی که داشتند مجال انحراف ازاین سیاست ثابت ملی پیدا نشد و چهرهٔ مذهبی و روحی ایران را مانند وضع سیاسی کشورما در عالم اسلام مستقل و مشار بالبنان معرفی کرد.

جمع میان مناسبتهای عرفی و شرعی و یا مقتضیات مختلف ملی ازمذهبی و سنتی در طول مدت پنج قرن هرگز ایجاد وقفه و نگرانی یا ناراحتی نکرده و در آن روزگاری که نادرشاه برای تحبیب آل عثمان اساس کار خودرا ظاهراً برحذف موارد اختلاف روحی و مذهبی قرارداده بود باز مردم درعمل برای ایفای وظایف مذهبی خود حس منع و نهیی نمیکردند . شدت تعلق به حفظ این سابقه سبب شد که در قانون اساسی ایران جهت جلب اطمینان و تأمین روحی قاطبه مردم به قید مذهب رسمی مملکت تصریح کنند.

برگزاری سنتهای مذهبی متعارف که در کتاب وسنت نص صریحی ندارد جنبه الزامی مانند عبادات و احکام منصوص شرعی ندارد و ترك آن‌ها ازمقولهٔ ترك واجب و مستحب شرعی تلقی نمیگردد ولی سنت دیرینه مردم ایران همواری براین جاری بوده که دررعایت این امور پسندیده و برگزیده سلف خود همان دقت نظر و عملی را داشته باشند که قاعدةً در امور منصوصه باید به کار ببرند.

این رعایت حال تمایلات قلبی و احساسات مذهبی زیردستان ومحکومین تبعیتی از یك سنت قدیمی بلکه سیاست جهانداری حکومت ایران محسوب میشده ودرهرعصری فرمانروایان خردمندو رومی این کشور از آن پیروی میکرده‌اند وقتی کوروش بزرگ پس از غلبه برنابونید و گشودن بابل خودرا برگزیده مردوك خدای بزرگ بابل در لوحه سفالی یادبود فتح بابل میخواند وازخدای دیگری جز خدای محبوب ومعبود بابلیهای مغلوب اسمی نمیبرد و اورامیستود ، یا آنکه وقتی کابوجیه پسرش به مصر درآمدو برفرعون همعصر خود پیروز شداز حرمت جانب عقاید مذهبی مردم و تجلیل معابد و معبود های مصری دریغ نمیورزید و رنگ محلی میگرفت و در حد داخلال سنتهای محلی و یا تغییر رسوم متداول برنمی آمد و ازاین راه وسیله نیرومندی برای ایجاد تفاهم بیشتر میان حاکم و محکوم به دست می آورد، در حقیقت طرح سیاست مذهبی حکومتی را میریختند که وقتی ممکن بود ازاین اصل نسبت به دسته‌ای یا دسته‌هائی از اتباع خود صرف نظر کند که درعمل آنان را درمقام خیانت به استقلال و تمامیت کشور مشاهده کند و ایشان را ستون پنجم دشمن درداخل میهن بشناسد مانند ، سختگیریهای بهرام گور و خسرو نوشیروان نسبت به مسیحیان ایران و یا سختگیری صفویه درمورد شافعی‌های غرب و جنوب ایران که درهردو مورد منجر به انحراف ازاصول مختار سیاست متقدم شدند .

این جمع میان اجرای تکالیف و وظایف خاص حکومت با رعایت احساس عواطف ملی و مذهبی ازشاهکارهای هنر جهانداری حکومت‌های ایران درشرایط ومحیط غیردموکراسی قدیم محسوب میشد.

۱۳۴۷/۱۲/۲۴

محمد محیط طباطبائی



اسعاد محمد محیط طباطبائی

تلفات جانی این زلزله درحدود ده هزار نفر و تعداد افراد مجروح و بیخانمان تا پنجاه هزار نفر برآورد شده بود .

●

مهمترین خبر پائیز سال گذشته، اعلام یك پیروزی بزرگ ورزشی ویك موفقیت تازه برای ورزش ایران بود .

نصیری قهرمان ایرانی که برای شرکت در مسابقات المپیك ۱۹۶۸ مکزیك باین کشور عزیمت کرده بود برسایر رقیبان خود پیشی گرفت و قهرمان وزنه برداری المپیك شد .

نصیری با دریافت مدال طلای المپیك، افتخار دیگری برافتخارات ورزشی ایران افزود و شاهنشاه آریامهر شخصاً تلگراف تبریکی برای این قهرمان پیروز مخابره فرمودند .

●

پیروزی ورزشی بزرگ دیگر که بازدرهمین فصل اتفاق افتاد، درجریان مسابقات فوتبال جام آسیا بود .

دراین مسابقات که دراستادیوم امجدیه تهران برگزارشد، ایران یکی پس ازدیگری برحریفان خود پیروزشد، تا اینکه سرانجام دربرابر تیم نیرومند اسرائیل که اونیز با امتیازات مساوی در برابر ایران قرار گرفته بود ، بمقابله پرداخت .

آنروز استادیوم امجدیه شاهد یکی ازشورانگیزترین مسابقات سال‌های اخیر بود.

دوتیم نیرومند دربرابرهم قرار گرفته بود ودهها هزار نفر تماشاگر مشتاق درآرزوی پیروزی تیم ایران دقیقه شماری می کردند .

هنگامی که این مسابقه هیجان انگیز با نتیجه دوبریك به نفع ایران خاتمه پذیرفت، فریادشادی مردم امجدیه را بلرزه درآورد .

همه مردم یکصدا سرود شاهنشاهی می‌خواندندوغریوشادی فضای امجدیه را اشباع کرده بود .

بدین ترتیب ایران قهرمان جام آسیائی فوتبال شدواین پیروزی باعث شد که فوتبال ما ارج وارزش واقعی خودرا نشان دهد .

●

اگرچه سال گذشته بطور کلی سال پیشرفت سریع دراجرای برنامه های صنعتی، کشاورزی، عمران و آبادی کشور بود، متأسفانه دوبار درطول سال، خشم طبیعت زیان‌های شایان توجهی بایران واردساخت که نخستین آن حادثه زلزله و دومین حادثه سیل وطوفان ویخبندان، مخصوصاً جاری شدن سیل درمناطق جنوبی کشور واستان خوزستان بود .

درنخستین روزهای بهمن ماه رودخانه‌های کرخه و کارون وشاهور طغیان کردند و آب این رودخانه‌ها بمیزان بسیار زیادی بالا آمد. درنتیجه این طغیان چندپل بزرگ ویران شدوقسمتی ازشهر اهواز درمحاصره سیلاب قرار گرفت.

پس ازرسیدن خبر وقوع سیل درخوزستان آقای هویدا نخست وزیر وچند تن ازآقایان وزراعازم منطقه آسیب دیده شدند وازنزدیك ببررسی حادثه و ترتیب چگونگی رساندن کمك بآسیب دیدگان پرداختند .

بلافاصله یك تلاش همه جانبه برای نجات محاصره شدگان ورساندن کمك آغازشد که دراین تلاش افرادارتش شاهنشاهی، نیروی دریائی و نیروی هوائی، نقش

بقیه درصفحه ۹۷

(c) ketabton.com: The Digital Library



۱۰ حادثه خبرساز سال

چین و شوروی

دردوم مارس (ماه جاری) میان پاسداران مرزی چین کمونیست وجماهیر شوروی درسواحل رودخانه یخ بسته اوسوری زدوخورد شدیدی روی داد که چهارساعت بطول انجامید.

طی این زدوخورد بنابگفته منابع روسی سیصد چینی وسیصد روسی کشته شدند.

این دومین حادثه مرزی میان چین کمونیست وجماهیر شوروی است. نخستین بار درسال ۱۹۶۱ ، هنگامیکه ۵۰ هزار تن قزاق وایگور امتعاقب تیره شدن روابط پکن ومسکو تصمیم به مهاجرت را گرفتند ، جنگ شدیدی میان چین و شوروی درگیرشد .

تیره گی روابط چین وشوروی صرفنظر از اختلافات مسلکی ، جنبه های سیاسی نیز دارد .

چین می کوشد تامقام رهبری را در جهان کمونیسم ازشوروی برباید . باین اختلافات باید اختلافات ارضی را نیز افزود.

چین کمونیست مدعی است که قسمت های وسیعی ازاراضی خوب سیبریه ، در زمان قدرت تزارها وضعف حکومت پکن ضمیمه شوروی شده است . ازخلال انقلاب های باصطلاح فرهنگی تظاهرات پنجاه میلیون نفری اخیر پکن تا کنون چندین بار بمسکو هشدار داد که حقوق حقه خودرا درسیبریه هرطور باشد بدست خواهد آورد.

واقعه پرل هاربور دربیروت تکرار شد

درروزهای ماه ژانویه، چند هلیکوپتر اسرائیلی ، بقصد انتقام جوئی ناگهان درفرودگاه بین المللی بیروت فرود آمده وچندین کماندو بلافاصله ازآن بیرون پریدند. وبسراغ هواپیماهای مسافربری لبنانی رفته ویکی بعدازدیگری این هواپیماهارا منفجر ساختند .

در تاریخ مخاصمات جهان یک چنین حمله برق آسا وشگفتی آوری سابقه نداشته است .

بسیاری ازجراید جهان این حمله را باحمله غافلگیر کننده ژاپنیها به بندر پرل هاربور درجنگ جهانی دوم مقایسه کردند .

درجریان این حمله بیش از ۷۰۰ میلیون دلار به لبنان خسارت وارد آمد.

ترور برنده جایزه صلح نوبل

دکتر مارتین لوتر کینگ کشیش سیاه پوست امریکائی وبرنده جایزه صلح نوبل روزچهارم آوریل (اردیبهشت ماه گذشته) درشهر ممفیس بضرب گلوله ناشناسی که بعداً معلوم شد نامش جمس ارل ری میباشد ، از پای درآمد. در مراسم تشییع جنازه لوتر کینگ دویست هزار امریکائی منجمله رابرت کندی شرکت نمودند . جنازه لوتر کینگ را دربرابر دیدگان اشکبار همسرش کورتا، درآرامگاه آتلانتا بخاک سپردند.

دادگاه شهر ممفیس چند روز پیش جمس ارل ری قاتل ویرا محاکمه و به ۹۹ سال زندان محکوم نمود.

ترور رابرت کندی

چهارسال بعداز فاجعه ای که باکشته شدن پرزیدنت جان اف کندی دامنگیر خاندان کندی شد یکبار دیگر این خاندان تورسیاه عزا بر سر کشید .

اینبار سناتور رابرت کندی ، درحالی که میرفت ، پرچم آغشته بخون برادرخودرا برفراز کاخ سفید باهتزاز درآورد ، بضرب گلوله ازپای درآمد .

درپنجم ژوئن (خرداد ماه گذشته) یک فلسطینی مهاجر بنام صرحان بشاره صرحان ، رابرت کندی را باین خاطر که وی از اسرائیل جانبداری می کرد هدف گلوله قرارداد .

رابرت کندی سناتور موفق ایالت نیویورک که در آغاز کار قصد نداشت وارد مبارزات انتخاباتی شود ناگهان خودرا کاندیدای ریاست جمهوری کرد ، موفقیت های اولیه وی در انتخابات های ایالتی راه رسیدن وی را بکاخ سفید آنچنان هموار ساخته بود که همه اعتقاد داشتند وی رئیس جمهوری آینده امریکاست ، به هنگام ترور رابرت کندی همسر وی الل باردار بود .

یازده همین فرزند رابرت کندی فقید چند ماه بعدازمرگ وی بدنیا آمد .

قهرمانان سال



این سه تن، ازچپ براست لاول ـ بورمان وآندرس، در ماه دسامبر بعنوان قهرمانان سال گذشته انتخاب شدند. اینان با سفر بدور کره ماه به سال گذشته حجم جدیدی داده و تاریخ نوینی را آغاز کردند .سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) فصل تازه ای در تاریخ بشر گشود.

آپولو ۸، سفینه ای که این سه فضانورد قهرمان را بماه برد در راه بازگشت به زمین باسرعتی معادل ۴۰ هزار کیلومتر در ساعت دست یافت . امریکائی ها بعد از روسها بفکر تسخیر فضا افتادند ولی بعداً عملا نشان دادند که ازروسها جلو افتاده اند امریکائیها قصددارند درماه ژوئیه آینده (خرداد ۱۳۴۸) درکره ماه فرود بیآیند.

ازدواج محکوم ژاکلین

درگیرودار روزهای تیره پائیز امسال ، درروزهائی که امریکا سرگرم مبارزات انتخاباتی بود وهواخواهان رابرت کندی سناتور ایالت نیویورک برمرگ او اشک غم می فشاندند ناگهان خبری درجهان منتشر شد که بیش از آنکه شگفتی وحیرت بوجود آورد ، تأثر آفرید . این خبر ، خبرازدواج ژاکلین بوویه (کندی) با اریستوت اوناسیس میلیاردر معروف یونانی بود .

اوناسیس برای آنکه عروس خود را از نیویورک به جزیره عقرب اقامتگاه خود بیاورد دستور داد مسافران هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ شرکت هواپیمائی المپیک که بوی تعلق دارد پروازعادی خودرا قطع کرده ومسافران خودرا باسرویس بعدی حمل نماید ، بدین ترتیب بدستور اوناسیس هواپیمای بوئینگ که درآستانه پرواز ازفرودگاه نیویورک بود مسافران خودرا پیاده کرد چند لحظه بعد ازاین حادثه حاضران در فرودگاه باشگفتی مشاهده نمودند که ژاکلین در حالیکه بچه ها و یکی ازخواهران شوهر متوفایش اوراهمراهی می کنند سوار هواپیما شد، چند روز بعدازاین پرواز ژاکلین در کلبه ای کوچک جزیره اختصاصی اوناسیس رسماً بعقد وی درآمد .

ازدواج ژاکلین بوویه با اریستوت اوناسیس یکی از مهمترین حوادث سیاسی سال گذشته بود این حادثه تأثر وحتی انزجار جهانیان را برانگیخت روزنامه های ایتالیائی شدیدترین حملات را بژاکلین نموده واورا بخاطر پرده که کرده است سرزنشها نمودند ولی دیگر چیز تمام شده بود .

Iranian Archive - The Digital Library

کنفرانس صلح در تب بیهودگی

تشکیل کنفرانس صلح پاریس در ردیف یکی ازخبرسازترین حوادث سال جای گرفت .

این کنفرانس که متعاقب قطع بمباران هوائی ویتنام شمالی در پاریس تشکیل شد از آخرین اقدامات پرزیدنت جانسون رئیس جمهوری سابق امریکا بود جانسون باصدور دستور قطع بمباران هوائی ویتنام شمالی و آغاز مذاکرات صلح امیدوار بود که قبل از کنار رفتن بکار ویتنام خاتمه دهد وبعنوان یك مرد موفق کاخ سفید را ترك کند ولی روش نمایندگان کمونیست ویتنام شمالی و ویت کنگ در پاریس که ماهها برسرطرز قرار گرفتن میز کنفرانس چانه میزدند، مانع از آن شد که کنفرانس به نتیجه دلخواه جانسون برسد .

بعد از انتخاب نیکسون بریاست جمهوری امریکا، کمونیستها روش خشن تری در کنفرانس درپیش گرفتند اریکطرف، آن‌ها، دم از علاقه به ادامه مذاکرات میزنند وازطرف دیگر حملات خودرا درجبهه‌های جنگ شدیدتر ادامه میدهند. روش ویت کنگها که می کوشند با پیروزی درجبهه‌های جنگ، امریکا را درمقابل عمل انجام شده قرارداده وعملا موجودیت کنفرانس صلح را بیهوده قلمداد نمایند سبب گشت که امریکا بتازگی اعلام نماید، درصورت ادامه حملات شدید ویت کنگ متقابلا عکس العمل شدید نشان خواهد داد واحتمالا بمباران های هوائی ویتنام شمالی را از سرخواهد گرفت .

کنفرانس صلح پاریس به نتیجه نرسید ولی در گیرودار روزهائیکه میرفت تا نمایندگان ویت کنگ‌ها را دربرابر ژنرال کائو کی در پشت میز کنفرانس بنشینند یکروز پاریسی‌ها سر از خواب برداشتند ودیدند، دروی مرتفع ترین نقطه برج کلیسای سن میشل یك پرچم ویت کنگ دراهتزاز است برای پائین آوردن این پرچم که بالاخره معلوم نشد آنرا چگونه آن بالا آویخته‌اند یك هلیکوپتر نیز ساعتها روی آسمان بی حرکت ایستاد.

هزاران نفر از ساکنان پاریس با دلهره این صحنه را تماشا کرده و در دل شهامت شخصی را که آنرا نصب کرد تحسین نمودند .



بازیهای المپیك

در تابستان امسال بازیهای المپیك جهانی بدون شرکت کشور نژادپرست افریقای جنوبی در مکزیکوسیتی (مکزیك) برگزار شد ، بر سر شرکت یاعدم شرکت افریقای جنوبی در این مسابقات اختلاف نظر شدیدی میان کشورهای افریقائی وفدراسیون جهانی المپیك بروز کرد. ولی این اختلافات پس از آنکه کشورهای افریقائی اعلام نمودند درصورت شرکت افریقای جنوبی المپیك را تحریم خواهند کرد ، با کنار گذاشته شدن افریقای جنوبی ، رفع شد .

مهمترین حادثه در جریان این مسابقات ، عمل اعتراض آمیز قهرمانان پیروز سیاه پوست امریکائی بود که وقتی برسکوی افتخار جای گرفتند مشت خودرا بعنوان اعتراض علیه تبعیضات نژادی درایالات متحده بلند کردند .

چکسلواکی درچنگال استعمار سرخ

چکسلواکی درپنجم ژانویه گذشته پس از آنکه نووتنی را کنار گذاشت دست بآزمایش هیجان انگیزی زد .

الکساندر دوبچك نخست وزیر، دروازه‌های کشوررا بسوی غرب گشود و سانسور مطبوعات را لغو کرد.

روسها هیچیك ازاین دو اقدام دوبچك را نپسندیدند مذاکراتی که دراین زمینه میان رهبران شوروی وچك در براتیسلاوا وسیرنا انجام گرفت نتوانست روسها را به بی‌خطر بودن نسیم آزادی که برچکسلواکی وزیدن گرفته بود متقاعد نماید و آنها سرانجام دربیستم اوت این کشور را اشغال کردند.

پنج ماه بعداز اشغال چکسلواکی دریکروز غم گرفته وسرد زمستانی یان‌پالاش دانشجوی جوان چك پس از آنکه ازخروج سربازان اشغالگر روسی نومید شد، بعنوان اعتراض به اقدام اشغالگران روس خود را آتش زد . خود سوزی او که خودسوزی‌های دیگری نیز بدنبال داشت موجی ازخشم ونفرت علیه روسها درجهان برانگیخت . ولی حتی این اقدام نیز موجب آزادی چکسلواکی از یوغ استعمار سرخ نشد .

یان پالاش درنامه‌ای که ازخودباقی گذاشت . مینویسد :

ارزش های عالیتری در زندگی وجود داره که بخاطر آنها میتوان و باید مرد .



انتخاب نیکسون بریاست جمهوری امریکا

انتخاب ریچاردنیکسون بریاست جمهوری امریکا ازجمله مهمترین رویداد‌های سال گذشته بود. ریچاردنیکسون پس ازآنکه رابرت کندی از لیست رقبایش حذف شد شانس زیادی برای پیروزی بدست آورد.

نیکسون تاحدی نیز پیروزی خودرا مدیون هوبرت همفری رقیب دمکرات خود میباشد. چون همفری در نطق‌های انتخاباتی خود همیشه می گفت که درهمه موارد سیاست جانسون را ادامه خواهد داد و مردم امریکا هم چندان بموفقیت سیاست جانسون اعتماد نداشتند.



(c) ketabton.com: The Digital Library

حافظ و نقش او در شعر و ادب فارسی



معود فرزاد، بسال ۱۲۸۵ در سنندج بدنیا آمد. پدرش که اصلا اصفهانی بود، در آنزمان ریاست مالیه و گمرک سنندج را بعهده داشت او چهار ساله بود که بتهران آمد و تحصیلاتش را در تهران شروع کرد. در سال ۱۳۰۷ جهت مطالعه به انگلستان رفت و ده سال در آنجا بود و این بار ۲۴ سال از زندگیش را در فرنگ گذراند. فرزاد در انگلستان به استخدام رادیو لندن درآمد و سرپرستی قسمت فارسی آنرا بعهده گرفت. تا اینکه بعد از هشت سال کار در رادیو وارد سفارت شاهنشاهی ایران در لندن شد.

معود فرزاد در حدود ۲ سال است که بوطن برگشته و هم اکنون در دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی شیراز کرسی ادبیات فارسی و عروض تطبیقی را بعهده دارد.

فرزاد سالهاست که دست اندر کار تحقیقی عمیق و درخشان درباره حافظ میباشد چنانچه میگوید این تحقیق شامل پنج جلد خواهد شد و هم اکنون جلد اول آن از چاپ خارج شده است

من در سفر شیراز با این استاد فرزانه که بتصدیق همه یکی از چهره‌های درخشان ادب سرزمین ماست گفت وشنودی درباره حافظ و شعر و نثر امروز ایران خصوصاً اینکه آیا شعر و نثر امروز ما رو به تکامل میرود یا بقول عده‌ای بطرف انحطاط میگراید داشتم که از این شماره از نظر خوانندگان میگذرانم.

س ـ آقای فرزاد قبلا از اینکه وقت پرارزش خودرا بمن دادید تا ساعاتی چند به گفتگو بنشینیم، تشکر میکنم من در این چند لحظه متوجه شدم که شما تا چه حد مشغول هستید.

ـ خواهش میکنم شما میهمانید و میهمان برای ما عزیز است، خصوصاً در شیراز.

ـ متشکرم.

س ـ بطوریکه از سالها پیش اطلاع داشتم، جنابعالی دست اندر کار تحقیقی درباره حافظ و شناخت آن هستید و گویا چندی پیش نخستین ثمره این تحقیق بصورت کتابی چاپ و منتشر شد. چطور است بحث خودرا از حافظ شروع کنیم و این سؤال را مطرح نمایم که شما از چه زمانی با حافظ آشنا شدید؟

ج ـ بطور کلی هر پارسی زبان از همان زمان که خواندن و نوشتن را فرامیگیرد، آنهم از راه شنیدن اشعاری که پدر و مادرش و یا دیگران میخوانند، کم کم با حافظ البته بطور بسیار ناچیز آشنا می‌شود، منهم خصوصاً بخاطر آنکه در خانواده‌ای ادب دوست بدنیا آمدم از این ره بدور نبودم و این آشنائی ظاهری ادامه داشت البته هر روز علاقه من به اشعار حافظ بیشتر میشد تا اینکه اولین اثر من که ترجمه یکی از غزلهای حافظ بزبان انگلیسی بود چاپ شد و باید در اینجا اضافه کنم که هم اکنون ۳۷ سال از تاریخ چاپ آن غزل میگذرد.

در واقع از همان زمان بود، جذبه و کشش اشعار حافظ مرا چنان بطرف خود کشید که بیشتر زندگیم را وقف آن کردم، تا اینکه پس از سالها تلاش و کوشش اولین جلد آنرا که هم اکنون شما ملاحظه‌اش میفرمائید بچاپ رسیده است.

س ـ پس در واقع با این طول مدت و با اینهمه شوق و ذوق جستجوگری که در شما می‌بینم، میتوان گفت که شما بمعنای واقعی کاملا حافظ را میشناسید.

ج ـ در اینجا با صداقت تمام باید بگویم که من هنوز که هنوز است، آشنائی کامل نسبت به حافظ پیدا نکرده‌ام و هرگز هم پیدا نخواهم کرد و اصولا باید بگویم که من کلمه «کامل» اعتراض دارم، زیرا هر بار که غزلی از او میخوانم با نکته های کشف نشده تری روبرو میشوم که روز بروز مرا بیشتر بطرف خود جلب میکند. می‌توانم بگویم علاقه من نسبت بحافظ بنهادت ترجمه‌ای که در ۳۷ سال قبل چاپ شد هر روز افزون تر میشود. زیرا اشعار حافظ چنان دریای ژرف و بی کرانه‌ای است که می‌توان گفت عمرها وقت لازم دارد تا گوهر شناسان بتوانند به مرواریدهای آن دسترسی پیدا کنند

س ـ ممکن است بفرمائید که چرا شاعران بزرگ دیگری مانند سعدی و مولوی و دیگر چهره‌های درخشان ادب فارسی نتوانستند تا این حد شمارا بخود جذب کنند؟

ج ـ بنظر من عظمت حافظ و تأثیر او خود تا حدودی جوابگوی این سئوال باشد.

ولی انگیزه اصلی این کشش، شیرینی و فصاحت و عمق بی نظیر اشعار اوست که مرا تا این حد مجذوب خود کرده.

یادآوری این نکته را بی مورد نمیدانم که من خودرا خردی از میلیونها حافظ دوست، چه در گذشته و چه در حال در میان فارسی زبانان می‌دانم، زیرا حافظ نه اینکه توانست در شعر فارسی تأثیر بسزائی بگذارد. بلکه بسیاری از نوابغ هنر جهان را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است.

س ـ چطور است در اینجا کمی در باره زبان شعری حافظ صحبت بفرمائید، خصوصاً بفرمائید زبان شعری او تا چه حد بر روی شعرای بعد از وی اثر گذاشت؟

لطفاً بقیه را در صفحه ۹۶ مطالعه فرمائید

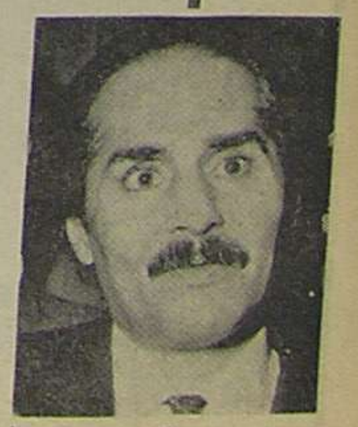
تو للی: نیما و شیوه

وعده داده بودیم که در شماره مخصوص عید ره‌آورد سفر شیراز را بخوانندگان سخن شناس هنردوست تقدیم کنیم، با جنجال‌ها و حرفهائی که اینروزها برسر شعرو ادب این مرز و بوم درگرفته است ارزنده‌ترین ره‌آورد این سفر اظهار نظر یا بهتر بگویم حرف آخر سخنوران و اساتید مسلم شعرو ادب امروز پارسی است. لذا با تلاشی که خوشبختانه به ثمر رسید باین مهم برخاستیم و اینک خرسندیم که نظرو عقاید نام‌آوران شعر امروز پارسی را تقدیم هنردوستان مینمائیم، گرچه تردیدی نیست که این مطالب با آنکه از زبان بزرگترین مردان

نیما یوشیج بت شکن جسوری بود که بتهای کهن را برخاک ریخت، ولی کلام شعری او سست و ابیاتش معلول است

● من بحر و وزن را از پایه‌های اساسی و نازدودنی شعر فارسی میدانم

من سرودن شعر را به تغنی و سرایشگری و زمزمه تعبیر میکنم



● کارهای بعضی از معاصران راهم در حد خودشان می‌پسندم

مهدی اخوان ثالث (م. امید) شاعری است که با آثاری چون «زمستان»، «آخر شاهنامه» و «از این اوستا» نام خودرا در تاریخ ادبیات معاصر ایران ثبت کرده است. اخوان کمتر پای خودرا بجنجال‌های ادبی می کشاند و بهمین جهت کمتر بطور پراکنده از او و مطلبی در مطبوعات دیده‌ایم. امادر مقدمه و مؤخره کتابهای او حرفهائی اساسی در این زمینه هست که نقطه نظر او را درباره شعرو درباره آثار خودش و دیگران مشخص میسازد.

اخوان درباره خودش و زندگی واقعی یک شاعر چنین میگوید:

سپس چنین گوید شکسته دل مردی خسته و هراسان یکی از مردم توس خراسان ناشادی ملول از هست و نیست، سوم برادران سوشیانت مهدی اخوان ثالث، بیمناک نیم نومیدی به م. امید مشهور، چاودنی خوان قوافل حسرت و خشم و نفرین و نفرین راوی قصه‌ها از یاد رفته و آرزوهای بر باد رفته.

گاهی اندیشیده‌ام که من این رأی و نظر را می پسندم که بگویم شعر محصول بیتابی آدم است در لحظاتی که شعور بدون براو پرتو انداخته. حاصل بیتابی در لحظاتی که آدم درهاله‌ای از شعور بدون

قافیه قفل ز ایران

فریدون توللی:

در سرآغاز این گفتار میکوشم تا آنجا که نمایشنامه‌نویسان و شوندگان دلبند است نظریات خودرا به کلامی چند درباره شعر امروز ایران عرضه کنم، درشناسانیدن کوتاه خود و کار و بار خود از گفتن این مقدمه ناگزیرم که من با ارث بردن قریحه شاعری از مادرم که به شش سالگی من چشم از جهان پوشید، تحصیلات خود

قرار گرفت. بسیاری هستند که در مسیر این نمایش بیرون از اختیار قرار میگیرد. مطلقاً و ابداً نمیشود که نمیشود که نمیشود. داشت، و زندگی معقول عادی سر براه گلب و فلان و همان بود و ضمناً شاعری اصلا شدنی نیست چون شاعر نمیتواند و نباید دگر دیگری جز شعر و زندگی داشته باشد. اخوان پس اضافه میکند، درقرن ما بسیار کمند کسانی که توانسته‌اند «من» خودرا به «من» دیگران

(c) kayhan.com, The Digital Library

نیما و شیوه نو ظهور او...



شعر و ادب بیان شده است که هر یك از آنان در تاریخ هنر امروز این سرزمین مقامی بس ارجمند دارند، نه در بست مورد تائید و نه کاملا مورد تکذیب نگارنده این سطور است و طبیعی است باب مباحثه و گفتگو باز و رشته سخن دراز است. از اینروست که تمام سخن سرایان و سخن شناسان را بشرکت در این بحث دعوت می کنیم و امیدواریم که در این مباحثه ها و گفتگوها، تا حدی راستین راه شعر و ادب امروز ایران را نشان بدهیم.

شهرزاد

قافیه قفل زرین ادبیات ایران است

فریدون توللی :

درسر آغاز این گفتار میکوشم تا آنجا که شایسته شماشنوندگان دلبند است نظریات خودرا به کلامی چند درباره **شعر امروز ایران** عرضه همگان نمایم، درشناسانیدن کوتاه خود وکاروبار خود از گفتن این مقدمه ناگزیرم که من باارث بردن قریحه شاعری شادروان مادرم که به شش سالگی من چشم ازجهان پوشید ، تحصیلات خود را تا دریافت دیپلم ادبی از وزارت فرهنگ شیراز در این شهر ادامه دادم و سپس نیز دانشنامه باستانشناسی خود را ازدانشکده ادبیات تهران بدست آوردم وپس از آن پا به اجتماع بنهادم، از آن پس زندگی من مانند سه رشته جویبار زندگی اداری واجتماعی وهنری من شروع شد زندگی اداری من بیشتر در پژوهشهای علمی وکاوشهای باستانشناسی گذشت و زندگی اجتماعی من ازشهریور بیست به اینطرف با فوران سوزانی همراه بود که ویژه روزگار جوانی است ، شگفتن گرفت واما زندگی هنری من که بصورت هزاران شعر وقصیده ومقاله طنز برجای مانده که شاید تاکنون ده یك آن به تدوین نرسیده است وچنانکه پیش از این اشارت رفت زندگی هنری من باسرچشمه گرفتن از وراثت هنری وقریحه فطری من راهی درازتر از آن به پیموده است واگر غلط نکنم پروردگار بزرگ سیراب کردن نهاد عطش-ناك هر هنرمند را تا دامن گور بر عهده ی این جویبار نهاده است.

من ازیازده سالگی آغاز به سرودن شعر کردم واز همان اوان طبیعت وزیبائی آنرا به تجلی محسوس ونامحسوس دوست میداشتم ، از آن گذشته هرجا دیوان شعر یا جنگ ومنتخبی از جامه پردازی معاصرین یا پیشینیان میافتم شادو سرمست به خواندن آن می پرداختم ، تا سال ۱۳۱۷ که مقارن با نوزده سالگیم بود ، هرچه با نقش پذیری ازاین مطالعات سرودم برشیوه قدما بود .

ولی از آن پس دلزدگی از تکرار مضامین ذوقی و توصیفی کهن سرایان و بیزاری از تقلید تشابه و تعابیر آنان چنان درمن قوت گرفت که ناچار در اندیشه ابداع طریقی تازه از شور جوانی مدد گرفتم و زین برمرکب گستاخی نهادم. البته در آن هنگام افسانه و قطعات پراکنده دیگری از نیما یوشیج در منتخبات آثار هشترودی و مجله موسیقی انتشار یافته بود که درجای خود تازگیها و زیبائیهائی هم داشت. ولی ذوق شیرازی سرنوشت من دنباله روی آن شیوه نوظهور را نمی پسندید.

بقیه درصفحه ۸۱

فریدون توللی :

درسر آغاز این گفتار میکوشم تا آنجا که شایسته شماشنوندگان دلبند است نظریات خودرا به کلامی چند درباره **شعر امروز ایران** عرضه همگان نمایم، درشناسانیدن کوتاه خود وکاروبار خود از گفتن این مقدمه ناگزیرم که من باارث بردن قریحه شاعری شادروان مادرم که به شش سالگی من چشم ازجهان پوشید ، تحصیلات خود را تا دریافت دیپلم ادبی از وزارت فرهنگ شیراز در این شهر ادامه دادم و سپس نیز دانشنامه باستانشناسی خود را ازدانشکده ادبیات تهران بدست آوردم وپس از آن پا به اجتماع بنهادم، از آن پس زندگی من مانند سه رشته جویبار زندگی اداری واجتماعی وهنری من شروع شد زندگی اداری من بیشتر در پژوهشهای علمی وکاوشهای باستانشناسی گذشت و زندگی اجتماعی من ازشهریور بیست به اینطرف با فوران سوزانی همراه بود که ویژه روزگار جوانی است ، شگفتن گرفت واما زندگی هنری من که بصورت هزاران شعر وقصیده ومقاله طنز برجای مانده که شاید تاکنون ده یك آن به تدوین نرسیده است وچنانکه پیش از این اشارت رفت زندگی هنری من باسرچشمه گرفتن از وراثت هنری وقریحه فطری من راهی درازتر از آن به پیموده است واگر غلط نکنم پروردگار بزرگ سیراب کردن نهاد عطش-ناك هر هنرمند را تا دامن گور بر عهده ی این جویبار نهاده است.

من ازیازده سالگی آغاز به سرودن شعر کردم واز همان اوان طبیعت وزیبائی آنرا به تجلی محسوس ونامحسوس دوست میداشتم ، از آن گذشته هرجا دیوان شعر یا جنگ ومنتخبی از جامه پردازی معاصرین یا پیشینیان میافتم شادو سرمست به خواندن آن می پرداختم ، تا سال ۱۳۱۷ که مقارن با نوزده سالگیم بود ، هرچه با نقش پذیری ازاین مطالعات سرودم برشیوه قدما بود .

ولی از آن پس دلزدگی از تکرار مضامین ذوقی و توصیفی کهن سرایان و بیزاری از تقلید تشابه و تعابیر آنان چنان درمن قوت گرفت که ناچار در اندیشه ابداع طریقی تازه از شور جوانی مدد گرفتم و زین برمرکب گستاخی نهادم. البته در آن هنگام افسانه و قطعات پراکنده دیگری از نیما یوشیج در منتخبات آثار هشترودی و مجله موسیقی انتشار یافته بود که درجای خود تازگیها و زیبائیهائی هم داشت. ولی ذوق شیرازی سرنوشت من دنباله روی آن شیوه نوظهور را نمی پسندید.

بقیه درصفحه ۸۱

قرار گرفته . بسیاری هستند که در مسیر این تابش بیرون از اختیار قرار میگرد.

مطلقاً و ابداً نمیشود که نمیشود که نمیشود هم زندگی معقول عادی سربراه داشت، وزیرو وکیل ومدیر کل وتاجر و کاسب وفلان وبهمان بودو «ضمناً» شاعری وزندگی شعری راهم «یدك» کشید . این اصلا شدنی نیست چون شاعر نمیتواند و نباید «کار» دیگری جز شعر و «زندگی» دیگری جز زندگی شعری داشته باشد.

اخوان سپس اضافه میکند،

درغزل گویان ما بسیار کمند کسانی که توانسته اند «من» خودرا به «من» دیگران نزدیك ومربوط کنند، یا آنچنان باوج زیبائی ودرخشندگی وجمالی بکمالی دست یابند با آنچنان لطف بیان وحسن اسلوب وتازگی طریق که بتوانند «من» خصوصی خودرا برای همه لذتبخش ودلنشین وگیرا کنند .

گاهی اندیشیده ام واینجا می گویم: به بین عزیزم، من درواقع درست نمیدانم چرا اهل مصاحبه واین حرفها نیستم از آن کج وکوژ نشستن ها، عکس گرفتن ها و حرف وسخن ها وچه وچه ها انگار اصلا خوشم نمی آید .

بخواهندگان وسائلان دراین خصوص چه بسیار بدقولیها کرده ام، واقعاً خنده م می گیرد از آن حرکات معمول ومتداول یعنی چه؟ رهاکن عزیزم ، بمن چه مربوط است آن سئوال های عجیب وغریب وغالباً مضحك وازاینجا وآنجا ازری وروم و بغداد ؟ و بدیگران چه مربوط است که این بنده خدا راجع بفلان بنده خدا چگونه می اندیشد و داوری میکند ؟

امید درجای دیگر میگوید،

واما درخصوص وفور ضایعات و تلفات شعردر کشورما ، از شواهدی که میتوان نقل کرد این است که هم امروز روزتذکره های خاص هرشهر و ولایت و هم چنین تذکره های عمومی رابه بینم که چقدر صفوف شعرا ومتوهمان شاعری طویل است .

درباره کارشعرای معاصر و امید میگوید :

اجازه بدهید این راهم بگویم که من کارهای بعضی از معاصران را هم گاهی در حدخودشان می پسندم ، حتی غزل و قصیده هارا ، یاحتی کارهای خیلی خیلی «نو» را از گویندگان نوجوان یا کهن پیر کم شهرت یاشهیر .

بقیه درصفحه ۹۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعر و موسیقی فضا را بگیرد

چنین روزی با نشاط طبیعی وصفای روان پرور از عهد قدیم بدون تحدید تاریخ پدید آمده که طبیعت با تمام مظاهر لذت بخش خود در این روز نو تجلی میکند.

انسان که نگاه میکند فضا را پر از صفا می بیند حتی اگر ابر و باران وافق گرفته و تیره باشد باران را مایه حیات می داند و یقین می کند که پشت ابر سیاه آفتاب و نور امید خواهد بود.

گفتیم انسان و حال اینکه حیوان هم در نوروز باندازه استعداد طبیعی خود لذت علاوه بر انسان و حیوان و نبات جماد هم در حال طرب و مسرت و ابراز حیات است. باید گفت: هر دلی که تپنده تر است و هر سنگی که تکان نخورد مرده دل است. بهر سو که می نگری خرمی و نشاط می بینی و بهر حرکتی که گوش میدهی نغمه امید می شنوی حتی اگر سنگ از کوه بریزد یا آبشار بخروشد یا رود سر و دانگیز دریا موج آزار نباشد و هیچ جنبش ترس آور حادث نشود حتی ابر که از آن مایه حیات میبارد تیره نشود و آفتاب مستور نگردد و لو برای چند لحظه، همه نور باشد و همه خرمی، همه عطر دلاویز باشد و همه نسیم خوش آیند، همه طراوت و سبزه و گل و لذت و طرب و عیش و نوش، ولی نه، طبیعت خود بکار خویش ماهر است و همه چیز را بوقت خود منظم و مرتب می کند.

حتی اگر درد دهد خود هم درمان می نهد.

در اینجا بدریا هم باید گفت نغمه خود را آهسته ساز کن که عیش مارا در نوروز

آغاز بهار و نوروز باستانی

بهار و نعمت حیات را احساس می کند بلکه نبات هم جنبش و رشد و طراوت خود را از فیض نوروز کسب می نماید.

هر گیاهی که بنوروز نجنبد حطب است

روز جنبش کائنات و رقص موجودات است که سبزه دل خاك را می شکافد و شکوفه از جوانه سر میزند. همه چیز در حال طرب و خرمی و نشاط است و اگر بخواهیم بر گفته ملوح سعدی چیزی بیفزائیم باید گفت، سنگ هم در حال جنبش و رقص است مگر نه این است که باران یا برقی که از کوهسار مهریزد سنگها را از قله بزیر می اندازد و نغمهٔ طرب انگیز میسازد. پس حیات بخش منغص نکنی از این تصنیف پرمایه نمی گذریم: **در بهار امید، باید آنکه روئید از دریچهٔ دل، گل دید و چید و بوئید.**

گو فلك نباشی، آسمان بپاشی، تا که نشنوم من، بانگ دلخراشی.

این دو روزه خوش باش، بر حذر زکنکاش الی آخر.

اگر دستی بر آسمان یا دریا و طوفان بود. بروزگار می گفتم که در این چند روز خوش از هر حرکت رعب آور دست نگهدار که نوروز ما بدون عربده و خروش صفای خود را تکمیل کند.

راستی چه می شد اگر هیچ حادثه دل

اکنون نوروز بهترین درمان دردهاست که بدست پزشك حاذق روزگار فراهم شده، علاجی هم بهتر از این نیست بگذارید دل دردمند خود را بدرمان نوروز و علاج بهار بهره مند کنیم. بگذارید هر چه نسیم و بوی خوش است یکباره استنشاق کنیم و دل خود را خرسند و امیدوار سازیم.

بگذارید ابر بهار را هم طلیعه یك افق روشن بدانیم و بامید خورشید منتظر تکمیل سعادت باشیم.

نزول باران و حتی خروش موج را نغمات جان پرور و نشاط آور بدانیم همه چیز خوب و روشن و امید بخش است بگذارید مانند روز نویك ایران نو و آباد و یك قوم دلیر و قوی و شایسته حیات داشته باشیم.

© Melabroo.com The Digital Library

گل و لاله دنیا را رونق بخشد

ایران درحال ترقی و برتری باشد. اگر بخواهیم تاریخ نوروز وجشنهای شاهانه راشرح بدهیم یانوروزنامه عمر خیام و تاریخ جلالی وانتقال عیدنوروز واثبات وتحدید وتعیین آنراشرح بدهیم حتماً خواننده را ازلذت کنونی بهارمنصرف و سرگرم اوهام خواهیم کرد.

خودخیام گوید،جبارپرست باش نه‌روز پرست، دل‌خرم باید که بمظهر نوروز تمتع کند ودیده جمال پرست باید که جمال حقیقی وطبیعی را ببیند و تقدیس کند.

چنین آمده‌است :

«زطی» پدر بزرگ ابوحنیفه «ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زطی) ازبزرگان ایران وخراسان که با اطبع وبدون اجبار یاجنگ گرفتاری اسلام آورده وازتابعین وشیعیان وخواص علی بشمار می آمد در عیدنوروز برای علی پالوده برد. وگفت :

امروز عید نوروز ماست علی علیه‌السلام خوردو فرمود ، «نورزونا کل یوم» همه‌روزبرای ما نوروز بگیرید . این کلمه از آن بزرگوار برای شیعیان ماند که امروز

تمام کائنات درحال خوشی وخرسندی و تجدیه حیات و استعداد برای زندگانی نووفرح روح‌پرور می‌باشند برف‌باریدو درختان راسفیدپوش کرد . منظره‌دلنشین بود برف‌رفت‌وشکوفه آمد. بازدرختها سفید پوش شده بزیورشکوفه آراسته. کهرهای گرانبها که برف وباران دردل‌خاک‌سپرده بود بیرون آورده برخود گرفته . منظرهٔ دلنواز پدید آمد . باز درختها شکوفه را با نواع میوه‌ها تبدیل خواهد کرد . لذت نظر و لذت ثمر و نعمت طبیعت درباغ



پاستانی

بقلم :
عباس خلیلی
مدیر اقدام

این‌هفته بمناسبت فرارسیدن عید نوروز از استادخلیلی خواهش کردیم‌مطلبی پیرامون‌عیدبرای شما بنویسند. انتشارسلسله مقالات‌زندگانی‌را از هفته‌آینده مجدداً ادامه‌خواهیم داد .

ایرانیان ازقدیم چندجشن بزرگ داشتند، مهرگان وسده نوروز، که‌هرسه بعدازاسلام وتسلط اعراب بحال‌خودماند وپادشاهان وامراء ایرانی هرسه را در عالم اسلام‌جشن می گرفتندوشعرا، بزبان عربی وفارسی درتهنیت آنها قصاید نغز می‌سرودندکه دواوین شعرپرازآنهاست ولی تنها نوروزدربلاداسلام ومیان عرب وعجم مانده‌که امروزاعراب بجشن‌آن مباهات می کنند بالاخص شیعیان علی علیه‌السلام که برای زیارت مرقد شریف آن بزرگوارازدوروزدیك تجمع‌میکنند وبرقص وطرب وسرودن‌اشعارمیپردازند شایدعلت این‌باشدکه علی امیرالمؤمنین نوروزرا تائیدکرده وآنراعید دانسته که

پیروان علی‌اعم از عجم وعرب باین‌عید فرخنده‌اهتمام‌می کنند و جشن می گیرند وبمقتضای مسرت طبیعی برقص و طرب می‌پردازند .

زردشتیان که‌بقیهٔ قوم نجیب ایران هستند نوروزباستانی را تقدیس‌می کنند نان‌وگوشت‌وشراب باآئین‌زردشت‌می‌خورند و می‌نوشند ومست وسرخوش‌وشادوخرم می‌شوندولی مسلمین‌ازهرنژادی درشادی وبهره مندی از نعمت طبیعت کمتر از آنها نمی‌باشندپس‌این‌عیدوجشن‌اختصاص بیك‌نژاد یادین ندارد بلکه مخصوص طبیعت است که‌در چنین‌روزگاری‌جوانی ونشاط رااز‌سرمی گیرد ونعمت خودرااز تمام‌موجودات‌دریغ نمی‌دارد . مثل‌اینکه

وراغ‌میسروحیات‌بشردرخوردن‌ونوشیدن وبوئیدن‌ودیدن‌تأمین خواهد شد . غوره انگور می‌شود وانگور در خم می‌جوشد تاظریفی بنوشد و سرخوش گردد و نغمه موزون، موافق‌سرودطبیعت‌بسازد. آنگاه سراسر عالم پرازگل وسبزه‌ونور و عطر خواهدبود . شعروموسیقی فضارابگیردو گل‌ولاله‌دنیا رارونق بخشد ونسیم، دماغ را معطر کند ومردم بزندگانی شریف و سعادت بخش امیدوارشوند . عشق‌حقیقی جای عشق مجازی را بگیرد . خوشی و تندرستی وآبادی‌وآسایش و نوع‌دوستی وصلح وصفاعالم‌رابگیرد . جنگ‌ویتنام ورنج بشروقتل‌عام ودربدری وآوارگی

لطفاً بقیه رادرصفحه ۸۸ مطالعه‌فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو کلمه عرض خصوصی:

اولا مخلص پارازیتچی ضمن عرض تبریکات صمیمانه بمناسبت فرارسیدن عیدسعید نوروز، همهٔ خوانندگان عزیز راکتباً ماچ می‌کنم.
دوماً بقول ادبا ، موقع را مغتنم شمرده بدینوسیله ازکلیهٔ سروران گرامی دیده و ندیده که درطول مدت پارازیت پراکنی مخلص، حقیر را مورد لطف وعنایت قرارداده‌اند تشکر می‌کنم و بآنها قول میدهم که تا آخرین قطرهٔ جوهرخودنویس خود! درراه پخش پارازیت های ناقابل استقامت نمایم! (البته شهامتش راندا شتم بگویم تا آخرین قطرهٔ خون خود، می بخشید) .
درهرحال، همانطورکه دراولین شمارهٔ پارازیت بعرض رسید ، دستگاههای پارازیت پراکنی مخلص روی هرطول موجی ازموج بلندگرفته تاموج کوتاه وموج متوسط پارازیت پخش می کندوموج کهنه و«موج نو»وموج نیمدارفرقی برایش ندارد .
وبازهمانطورکه قبلا عرض کرده بودم مخلص اسم این پارازیت‌ها را بهیچوجه «انتقاد» نمیگذارم، وخودم رانیز «منقد» یا «منتقد» نمی‌دانم چرا که هنوز بدرستی نفهمیده‌ام بالاخره «منقد» درست است یا «منتقد»، حه برسد به سایرچیزها !
اینها که مخلص دراینجامی نویسم اسمش «پارازیت» است ، ومخلص« » «پارازیتچی» هستم . پارازیت هم بطورکلی یعنی انگل! یعنی مزاحم ! یعنی سرخر! یعنی اسباب زحمت! یعنی موی دماغ! یعنی همین مگسی که روی بینی این علیامخدره نشسته ! همین وهمین.
در خاتمه، امیدوارم خوانندگان عزیز سال نورا باخرسندی ! بگذرانند.

هادی خرسندی

پارازیت

ازعید سعید ملی، تامجلس شورای ملی!

عرض کنم خدمتتان که مخلص پارازیتچی فکرمی کنم این عید سعید «ملی» نوروز هم ، مثل تمام «ملی»های دیگر، کم کم دارد معنا و مفهوم اصلی خودرا برای مامردم ازدست میدهد وچیزی می‌شود که بدنامیش برای ملت باشد و خوشنامیش برای غیرملت !

البته فراموش نفرمائید، درروزگاری که عید «ملی» نوروز بوجود آمد، ازمدرسه ملی و دانشگاه ملی ومجلس شورای ملی و نفت ملی و تلویزیون ملی ورستاخیز ملی و «وغیرهٔ ملی!» خبر واثری نبود، وبهمین جهت این عید «ملی» پیش مردم ارج وقربی داشت. مردم دوستش داشتند آنرا ازآن خودمی دانستند ومقدمش راگرامی میداشتند. هیچکس درایام عید بمسافرت نمیرفت وهرکس هم که درمسافرت بود سعی میکرد قبل از سال تحویل خودش را بمنزلش و پای سفرهٔ هفت سین برساند . هنگامی که توپ سال تحویل در میرفت مثل الان هیچکس توی راه مثل قوورامسر وبابل وبابلسر وتونل‌های درازوتاریك راه شمال وپیچ وخمهای راههای اصفهان وآبادان واهواز وغیره نبود، سهل است، توی کوچه و خیابانهای شهرهم مثل زمان حکومت نظامی ، پرنده پرنمیزد. همه توی خانه‌ها ،دور سفرهٔ هفت سین جمع بودند. توپ سال تحویل که در میرفت اهل خانه اول همدیگر رامی بوسیدند و بعدراه می‌افتادند میرفتند دیگران راببوسند ! میرفتند منزل دوست وآشنا وعیدملی را واقعاً «صمیمانه» بهم تبریك می‌گفتند . نقل وآجیل میخوردند وگلاب قمصر کاشان بسر و صورت میزدند وصلوات میفرستادند .

ولی امروزه غالب مردم ازآنجا که دیده‌اند نباید درچیزهای «ملی» دخالت داشته باشند وازآنجا که می بینند مدرسه ودانشگاه «ملی» یعنی مدرسه ودانشگاهی که بیش ازمدارس و دانشگاههای دولتی بمردم اجحاف کند! وتلویزیون «ملی» یعنی تلویزیونی که توسط دولت اداره شود! ومجلس شورای «ملی» یعنی مجلسی که دسته دسته لوایح دولت را تصویب کند، اینست که بتدریج قیدعید سعید «ملی» راهم زده‌اند. منتها دولت هم برخلاف روشی که درمورد «ملی»های دیگر دارد، درمورد این چیز «ملی» هیچگونه علاقه‌ای نشان نمی‌دهد، چراکه می بیند این یکی مثل «ملی»های دیگر مثمر ثمری نیست.

بهمین جهت دولتی‌ها قبل ازفرارسیدن عید سعید «ملی» پیش ازسایرمردم راه سفررا در پیش می گیرند، ووقتی عمو نوروز بیچاره، هن وهن کنان ازراه میرسدمی بیندجا گراست و بچه نیست! هرکه موقعیتش اجازه میداده فلنگ رابسته و هرکس هم که باقی مانده نشسته افسوس میخورد که چرا نرفته !

بهمین مناسبت مخلص پارازیتچی دراینجا میخواهم بعموم هموطنان عزیز توصیه کنم که بابا، قدراین عید «ملی» رابدانید! والله بخدا به پیروپیغمبر ، بحضرت عباس، دولت درمورد این یکی دیگر هیچگونه دخالتی نمیکند، بجان مخلص پارازیتچی این یکی صد درصد ملی است نگذارید خراب شود، نگذارید از بین برود ، نگذارید فردا دولتی‌ها بگویند ما ازاول هم میدانستیم این ملت، لیاقت چیزهای «ملی» را ندارد !

ازمن گفتن و ازشما نشنیدن ! فقط فردا نگویید پارازیتچی میدانست و نگفت.

در سال ۴۸ سطح فیلمهای فارسی بالاتر میرود!



بالاخره مثل اینکه پارازیت‌های مخلص و انتقادات دیگران کار خودش راکرده ، و حضرات تولیدکنندگان محترم فیلمهای وطنی تصمیم دارند درسال جدید، سطح فیلمهای فارسی را بالا ببرند!

البته هنوز تولیدکنندگان محترم اظهار نداشته‌اند که سطح فیلمهای وطنی چقدر بالا خواهد رفت ، ولی برطبق یك عکس سراسر اختصاصی که مخلص پارازیتچی ازخانم فرانك میرقهاری بدست آورده‌ام ، میزان بالارفتن سطح فیلمهای وطنی درسال ۴۸ تا نزدیکی‌های ناقابل خانم فرانك خواهد بود !

فعلیا ازاین قرار است که خانم فرانك ستاره سکسمه (پروزه هنرمند!) ، مینی ژوپ خواهد پوشید تا اینجا ! (یعنی تاروی کمر بند مخلص پارازیتچی!) که البته این بالا رفتن مینی ژوپ تا این حد، نه تنها در فیلمهای خارجی، بلکه در فیلمهای وطنی هم تاکنون بی سابقه بوده و بهمین جهت خواهد توانست درمدت کوتاهی سطح فیلم فارسی را بالا ببرد.

امیدوار است تولیدکنندگان محترم فیلمهای فارسی، دنباله‌رو خوبی! که در پیش گرفته‌اند باشند و بتوانند به موفقیت‌های بیشتری نائل آیند ، و درسال نو گلاه مبارك خود را بیش از پیش بالاتر نگذارند بالاتر!

(c) kayhan.com: The Digital Library



...ت!

بالاتر میرود!

بالاخره مثل اینکه پارازیت‌های مخلص وانتقادات دیگران کار خودش راکرده ، و حضرات تولیدکنندگان محترم فیلمهای وطنی تصمیم دارند درسال جدید، سطح فیلمهای فارسی را بالا ببرند !

البته هنوز تولیدکنندگان محترم اظهار نداشته اندکه سطح فیلمهای وطنی چقدر بالا خواهد رفت ، ولی برطبق یك عکس سراسر اختصاصی که مخلص پارازیتچی ازخانم فرانك میرقهاری بدست آورده‌ام ، میزان بالارفتن سطح فیلمهای وطنی درسال ۴۸ تا نزدیکی‌های ناف خانم فرانك خواهد بود !

قضیه ازاین قرار است که خانم فرانك ستاره سکسمند (بروزد هنرمند!) ، مینی‌ژوپی خواهد پوشید تا اینجا ! (یعنی تاروی کمر بند مخلص پارازیتچی!) که البته این بالا رفتن مینی ژوپ تا این حد، نه تنها درفیلمهای خارجی، بلکه درفیلمهای وطنی هم تاکنون بی‌سابقه بوده و بهمین جهت خواهد توانست درمدت کوتاهی سطح فکر و سطح «دید» تماشاچی فیلم فارسی را بالا ببرد.

امید میرود تولیدکنندگان محترم فیلمهای فارسی، درراه خیری! که در پیش گرفته‌اند بتوانند به موفقیت‌های بیشتری نائل آیند ، و درسال نو کلاه مبارك خود را بیش از پیش بگذارند بالاتر !

ادبیات بهاری مخلص پارازیتچی!

بهاراست وفصل عشق وشعر وشاعری ونامه‌های عاشقانه ! بهمین مناسبت مخلص پارازیتچی هم ناگهان احساساتی شدم و هوس کردم یکبارهم بسبك ادبی چیز بنویسم ، تاهمگان بدانند وآگاه باشند که مخلص پارازیتچی هم مثل آقای فردین همه فن حریفم !

آری خوانندگان عزیز ، مرا دارد گریه درمیگیرد ! وجملات ادبی بسیار بسیار احساس انگیزی همینطور دارند از نوك قلمم رژه میروند!

آه ... بنابراین بیائید به‌ندای احساسات مخلص پارازیتچی گوش فرادهید. (لطفاً قبل ازاینکه گوش فرا دهید یك آه سوزناك بکشید).

✸

آه ،عنقریب بهار ، بهاردل انگیزی که یکسال درانتظارش بودیم ، باردیگر همچون پرونده‌ای ازبایگانی طبیعت خارج میشود ودرجریان می‌افتد!

آه . اینك نسیم جانبخش بهاری همراه باعطرسکرآور وعده‌های اداری روح جان مارا صفا می‌بخشد و زیبائی اعجاب‌آور گلهای لاله‌عباسی ، بهمراهی انواع کلك‌های سیاسی . طبق قانون اساسی درکالبدما جانی تازه می‌دهد!

شکوفه‌های سیب اینك برروی شاخه های درخت گلابی ! عمل موفقیت آمیز پیوند درختی راجشن می گیرند و «پروفسور باغبان» رقیب سرسخت «پروفسور بانارد» بدون هیچگونه ادعا و عوامفریبی به‌عمل پیوند موفقیت آمیزخویش می‌اندیشد!

●

اینك بلبلان خوش نغمهٔ بهاری در بوستان‌های پرگل وگیاه چهچهه سرمیدهند وبرای گلهای بهاری برنامهٔ هنر برای مردم اجرا عمی کنند! وهمچون خوانندگان خوشخوان رادیو ، آهنگهای هندی و عربی وپاکستانی ویونانی را بنام آهنگ های اصیل ایرانی ، بنافگلهای بهاری میبندند!

اینك دختر بهار ، درحالیکه دامن بالای زانو پوشیده ، جست‌وخیز کنان ازکرداه فرا میرسد، و جلوچشم پراز امید هزاران هزار عاشق دلباخته، استریپ‌تیز می کند! ولخت مادرزاد جلو دوربین عکاسان می‌نشیند ، تاچون هنرپیشه‌های هنرمند فیلم‌های فارسی اورا بشهرت برسانند !

آری عنقریب بهاردل انگیز بشهرما خواهدرسید ، وخواهید دیدکه شهرما از پارسال زیباترشده ! خواهد دیدکه نرده های توی‌خیابان‌ها برشکوه‌وزیبائی‌شهر ما افزوده‌اند ، وچاله‌ها ودست‌اندازهای اسفالت زیرورو شده تهران برشکوه و زیبائی مقاطعه‌کاران شهرما افزوده‌است!

وخواهیددید که بایکعدد درختی که شهردارانتخابی‌ما، با بیل لب نقره‌ای ودسته طلائی درجوالی‌شهری کاشته‌اند ، شهرما رشك برین گردیده ! وفضای سبز آنقدر زیادشده که‌چشم اورامیزند!

آری ؛ امسال که دختر بهار به‌دیار ما بیاید این‌چیزهارا خواهیددید،وخیلی چیزهای دیگرراهم خواهددید ، وآه.. من‌مترسم اوبادیدن این چیزها ، سال دیگر بدیارما برنگردد !آه ... ای‌عشق من دزدمونا ... هاوآریو!

(ببخشید خوانندگان عزیز، بنده چون درموردمسائل ادبی‌زیادجنبه‌ندارم قاطی کردم ! وهمینجا مسئله ادبیات را درزمیگیرم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پای دیوار دل من :

رخش بی‌سوار

نوشته: سپیده

قرار بود که ماهی یك قصه کوتاه برای تهران‌مصور بنویسم. کارم زیاد شد قرارم از یادم رفت و پیش حضرت‌مدیر مثل همیشه بد قول از آب درآمدم. پاشنه گیوه را ور کشیدم که برای شماره عید یك داستان تهیه کنم راستش را بخواهید نصفش راهم نوشتم اسمش راهم «چرخ چرخ عباسی» گذاشتم اما نشد که تمامش کنم. بسبب کارم مشغول به شاهنامه شدم. کتاب بزرگ را دوباره از سر گرفتم و ناگهان سیمای دیگری از رستم یافتم سیمائی سخت نادلپسند و ناچار پرداختم باینکه حکایتی از رستم بنویسم. همین است که می‌بینید خودم نمی‌دانم نثر است یا شعر یا از بس که چرند است باید گفت که «نثم» است بهرحال این را بجای قصه عید از من بپذیرید.

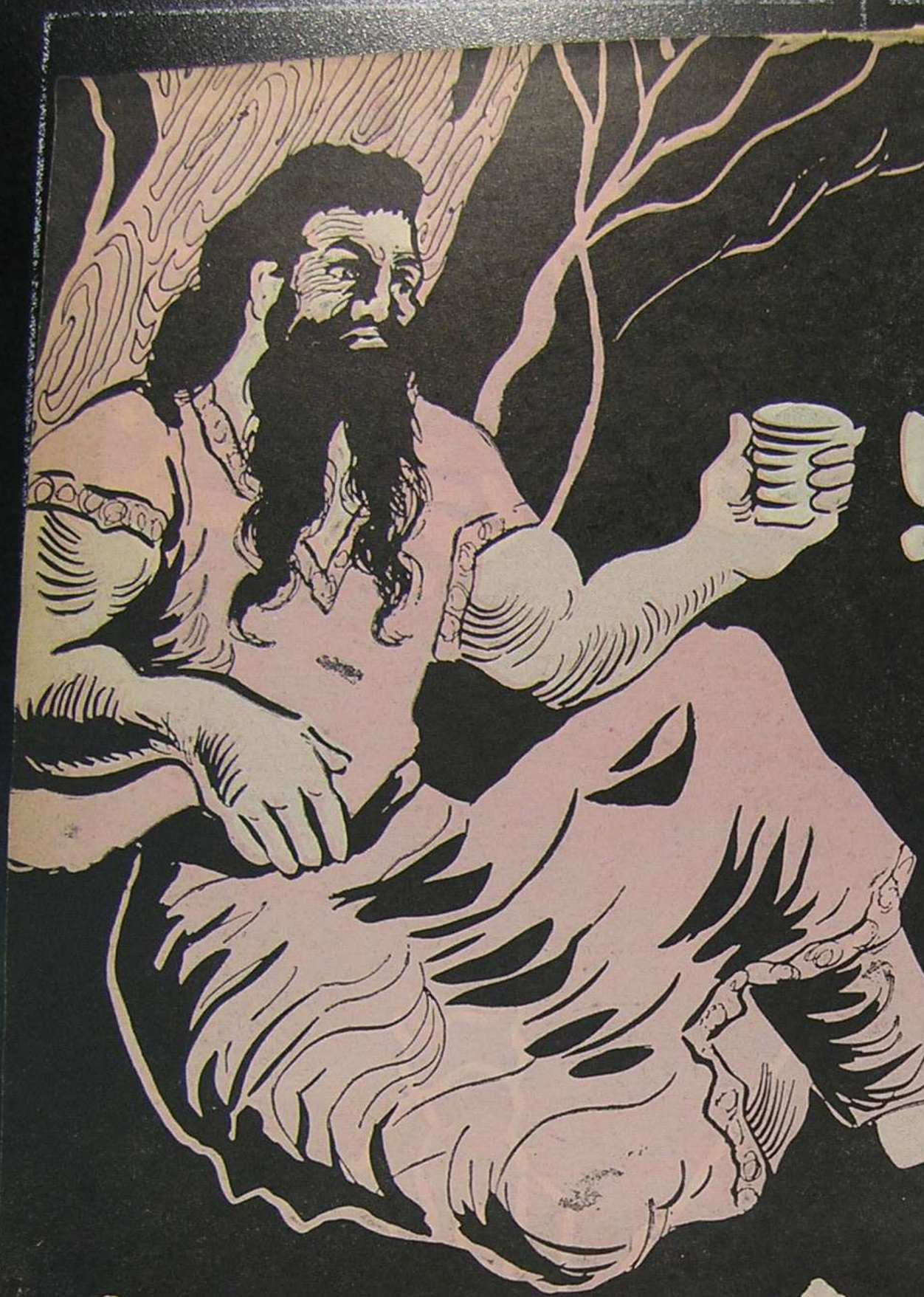
پاریس ۱۲ اسفند ۴۷ - سپیده

پای دیوار دل من ،
این حصار کهنهٔ ایام ،
این بلند پست ،
این بدام افتاده پا بست ،
در خم زنجیر جسم خستهٔ بیمار ،
داستانی تازه میجوشد .
راستی این دل ،
با همین دیوار غمگین بلندش ،
یادگاری مانده از ایام دورا دور بیداریست .
یادگار روزگار دلکش یاریست
که درآن هرمرد را با مرد ؛
الفتی پنهان وشیرین بود .
که درآن هردست را با دست ؛
آشنائیهای دیرین بود .

☆☆☆

اینك اینك پای این دیوار ،
درکنار این رباط کهنهٔ خاموش ،
اینکه روزی درسمنگان ساکنی تهمینه نامش بود؛
اینکه می‌پیچید درهر گوشه‌اش آوای نوشانوش ؛
اینکه سیمرغ سخن را آشیان درکنج بامش بود،
مردی استادست .
خسته و آشفته ومشتاق .
زین وبرگ بارگی بردوش .
اسب در بوی خوش یك مادیان مغروق ،
وین پیاده مرد ،
از خیال زلف پرتاب زنی سرمست ،
بیخبر ازحال این دیوار ،
کاندر آن بیم شکستی هست ؛
میزند فریاد .
«هی ! کجائی صاحب این قلعه خاموش؟
«هی ! کجائی صاحب دیوار ؟
«ازچه رو بربسته‌ای روزن ؟
«هی کجائی دخترشاه سمنگان ؟
از چه رو بیگانه‌ای با من ؟
«گوش کن !
« اینت که میخواند بدین زاری ،
«رستم دستان شارستان ایرانست .
«رخش را در زیر پا دارد .
«تاج کاووس است در دستش .
«درپی خون سیاووش است .
«تیغ چون موم است در شستش .

(c) ketabton.com: The Digital Library



رخش!

صاحب

سپیده

«قلبش از نامردمی خون است .
«او بامید تو دراینجاست .
«آی ای تهمینه ! ای آرامش رستم !
«پای دیوار بلند قصر تو ،
ـ این حصار کهنه ایام ـ
بی هیون و بی‌سلاحم من ،
«رخش من را دردل اصطبل توبا مادیان‌ها مجلس سوراست .
«وین دل من ،
«درهوای بوی آغوشت پراز شور است .
«روزنی بگشای !
سر برون‌آر وخم ابرو بمن بنمای ،
«یا رهاکن حلقه زلف خم اندر خم ،
«تاکمندش سازم و آیم بدیدارت .

«مست گردم ازفریب گردش چشمان بیمارت .
«من درختی کهنه را مانم .
«هیچ پاجوشی ندارم من .
نره شیرشرزه‌ای در بیشه رزمم
دام آغوشی ندارم من .
بذرنابی هست .
«نك بباید رستمی دیگر پدیدآید .
«در زمینی پاك
«او پس ازمن بازخواهد ماند .
«نام من‌را میبرد تاگنبد افلاك .
«خلق میگویند :
ـ پور دستان است
«نام او سهراب
«دختریك مرزبان پیر

«ازغمش بیتاب
«نك منم بر آستان تو
«آی ای تهمینه ! ای آرامش رستم .
«در چرا بستی ؟
«من ترا میجویم ای نقش خوش هستی .
«من ترا میخواهم ای آوازهٔ تقدیر .
«تا بپاسایم بروی مرغزار سینه‌ات چون شیر .
«آهوان چشم تو آزاد
«شیر صید و آهوان صیاد .
«من ترا چون سرزمینی بکر
«جسته‌ام از دیر باز دیر
«تا بپاشم درتو بذر رستن سهراب
«تا بخوانی با سرانگشتت برایش قصه‌های خواب
«رخش درسور است

←

(c) ketabton.com: The Digital Library

«صاحبش تنها ومهجور است
«بازکن در را
«یارها کن گیسوانت را
«آنکه میگفتی
ـ من از آن پرور دمی این تار
تا بگیرد دست یاری را شب دیدار .»

☆☆☆

این رباط کهنه میخندد
نی در آن تهمینه‌ای برجای
نی اثر از بانگ نوشا نوش
طاقها خالی
شیشه‌ها تاریك
راه چون موی بلند دختر شاه سمنگان نازك و باریك .

بانك برمیخیزد از این قصر
زین حصار کهنه ایام
این صدای روزگارانست .
سخت می‌پیچد بگوش رستم دستان :
«آی رستم !
«آی ای وارونه بخت صاحب کوپال
«هرگزت حاصل نخواهد شد،
«آنچه میجوئی .
«بانوی این قصر ،
«هرگزت دربر نخواهد بود ،
«این زمین بکر ،
«هرگز از آنت نخواهد شد .
«نیك میداند ،
«بانوی این قصر ،
«آن پلنگ طبع بدخویت ،
«رحم برسهراب کی آرد ؟
« خلق میدانند وآگاهند ،
«که ترا درخنجر خونریز ،
«ذره‌ای مهر ومحبت نیست .
«میدری پهلوی پورت را .



«آی رستم !

«آی ای وارونه بخت صاحب‌کوپال !

«با تو ما راگفتگوها هست .

«پهلوان پهلوانانی بنام اما ؛

«راست گر خواهی ،

«تو دروغ پهلوانیهای دورانی .

«تو کمال مکر انسانی .

«پوك پوکی .

«پوك‌تر از سایه‌های مومیائی‌ها

«در تمام قصه‌هایت مظهر کینی .

«خنجرت ازپشت ،

«میدرد همواره قلب پهلوانان را ،

«قصه سهراب یادت هست ؟

«زاری پورت به پیش تو ،

«تا بداند رستم دستان کجا خرگه بپا کردست؟

«بیم تو از گفتن نامت

«تا مبادا بشکند جامت

«رستم دستان فرو ریزد .

«رفتن و نالیدنت در کوه

«تا خدا بازت دهد نیروی دوران جوانی را ،

آی رستم !

- حق تعالی‌هم زبانم لال

چیزکی درحد رستم‌هاست . -

«قصهٔ اسفندیارت زشت‌تر از قصهٔسهراب .

«زیر بار تیر او نالان

«چاره میجوئی برای خویش ، از سیمرغ .

«چوب‌گز میگیری وچشم حریفت تیره‌میگردد .

«در حکایت رستم دستان ؛

«بازهم بر دشمن خود چیره میگردد .

«آی رستم !

«آی ای وارونه بخت صاحب کوپال !

«آخرین نقش‌تو نازیباتر از هر نقش‌دیگر بود .

«توهمانی کز پس سی سال ،

«پیر توس این خالق خود را ،

«رهسپار درگه تورانیان کردی .

«آنکه محمودش همی گفتند ؛

«تکیه بر اورنگ جمشید و فریدون داشت .

«در رگ از تورانیان خون داشت .

«پیرتوس تو گمان میبرد ،

«از کف محمود نامحمود ،

«شط زر جاریست .

«خالقت هرگز نمیدانست ؛

«عنصری‌ها دیگدان از زر همی سازند .

«وانکه بیگانه‌ست ، باثنای پادشاه ترك ؛

«حاصلش افسردگی، خواریست .

«آرزویش بود ،

«حاصل سی سال رنجش را ،

«بار زر گیرد .

«سد بر آرد روی رود توس .

«تا بماند یادگار از او ،

«کاخ شهنامه ، سد رود توس .

«خاك شد آن آرزو افسوس .

«این تو بودی ،

آی رستم !

«این تو بودی هادی او تا در درگاه ؛

«تا بریزد درّ پاك پارسی را در پی خوکان .

آی رستم !

آی ای وارونه بخت صاحب کوپال !

«از تو میپرسم

«این تو هستی یا که نامی‌هست ؟

«این تو هستی یا که آوازی ؟

«سرنوشتت همچنان تاریك .

«پیکرت افتاده در یك چاه .

«سایه‌ای خندان فراز چاه میرقصد .

«خلق پندارند ؛

«این شغاد دشمن پاکی است ؛

«کاینچنین افکنده دستان را به چاه مرگ .

«لیك من دانم ،

«کاو نهاد رستم خاکی است ؛

«کاینچنین خندان و شادان است بر مرگ خدای رخش .

«آری ای رستم !

« این تو هستی خویش رادر چاه افکنده .

«این تو هستی میزنی برمرگ خود خنده .

«این تو هستی پهلوانیهات نامعلوم .

«این تو هستی در ته چاه دل تاریك خود معدوم

«بی‌سبب در پای این دیوار ،

«منتظر هستی .

«دختر شاه سمنگان رفته است از شهر .

«بسترش خالی است .

«جای زلف پیچ درپیچش ،

«تارهای عنکبوت وهم ،

«بردر و دیوار دل جاریست .

«این حصار کهنه ایام ،

«هرگزت در خود نخواهد خواست .

☆☆☆

رستم دستان

ناله بر میآورد از دل .

مویه‌های سخت را سر میدهد از جان

پای این دیوار ،

این حصار کهنه ایام ؛

اشك میریزد .

☆☆☆

ناگهان دیوار دل غمگین ،

می‌چکد بر خاك .

مرد در آوار آن مدفون

گرز و شمشیرش بروی خاك

رخش بی‌صاحب

شیهه اندوهبارش میرود تا گنبد افلاك

☆☆☆

من بر این ویرانه سرگردان

راست همچون سایه‌ای متروك

هر زمان میپرسم از خود باصدائی‌سخت بیگانه:

«هیچکس در قلب خود مرده‌ست ؟

«هیچکس خودرا بچاه‌قلب‌خود برده‌ست؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۳۴۸

آینده خود را با سرنوشت معروفترین چهره‌های سینما تطبیق کنید!

(فروردین) سوفیا

در سه‌ماه اول سال کشمکشها وسروصداهائی در پیش دارید و بطور کلی از وضع مادی رضایت کافی نخواهید داشت، از نظر سلامتی گرفتاری وزحمتی ندارید واگر پیش آمدی کمك کند از نظر روحی زندگی شما با آرامش توأم خواهد بود موقعیت‌های خوبی برای مسافرت بدست می‌آید و درفاصله شهریور تا مهر واقعه جالبی در زندگی شما اتفاق می‌افتد.



(خرداد) ژاکلین اوناسیس

بیش از سه‌ماه از سال نو نخواهد گذشت که سنگینی بار مشکلات از دوش شما برداشته خواهد شد و تا حدود پایان ششماهه اول خبرهائی خوش جنب وجوشی در زندگی پیش بینی میشود، درسال ۱۳۴۸ مسائل جدی زیادی در پیش است و تغییراتی را باید انتظار داشت، توجه شما بسر نوشت زیاد میشود و بهبود قابل توجهی در وضع مادی بوجود میآید.



(مرداد) جینا لولو بریجیدا

بلافاصله پس از روزهای اول سال آینده کارها به مسیر اصلی خودش میافتد ومیتوان گفت که هرروز شانس درخانه رامیکوبدو آماده برای بهره برداری است، تغییر شغل و کار مناسب است و بزندگی تنوع می‌بخشد، اوضاع واحوال مادی هم رضایت بخش خواهد بود و چیزهائیکه شاید مانع موفقیت باشد حسادت و کشمکش است و باین جهت نباید در دنیای غرق شد.



(مهر) نانسی سیناترا

برای موفقیت درکار وشغل زمینه فراوان است وپیشنهادهای جالبی در برنامه بچشم میخورد موضوعهائی در پیش است که احتیاج زیادی به تشخیص درست وقدرت عمل دارد، بعید نیست که مواردی هم برای متهم کردن در پیش باشد، کسانیکه دراین ماه بدنیا آمده‌اند بطور کلی درمسیر مطالب مهم و پیش بینی نشده‌ای قراردارند.



(آذر) راکل ولش

درماههای اول امکان خود نمائی وپیشرفت پیدامیشود و گرفتاری مادی هم در پیش نیست، زندگی خصوصی با اینوصف که بیش از معمول بسا فعالیت همراه است نیازادنی ندارد و زمینه دست یابی به رمز موفقیت فراهم است، اگر کار فوق العاده‌ای درپیش باشد نباید تا قبل ازمرداد بسراغ آن رفت، عشق وحادث در زندگی برنامه جالبی بعهده دارد.



(اردیبهشت) الیزابت تایلور

درکارتان و همچنین از نظر مادی پیشرفتهائی حاصل میشود، مرتکب اشتباهاتی می‌شوید که اگر نقش خودتان را خوب بازی کنید گرفتاری نخواهید داشت، درتابستان درس تازه‌ای از زندگی میگیرید وتغییرات کلی در اوضاع و احوال بوجود می‌آید، درپائیز یادگذشته و تجدید خاطره زیادی درپیش دارید و مدتی هم باید برفع کدورتها بپردازید.



(تیر) آنتونی پرکینز

دربهارسال جدید سبکبالی و آرامش وآسایش فراوان است و از نظر کار و سرگرمی بشارت و رضایتی را میتوان امیدوار بود و زندگی خصوصی همرنگ ورونقی میگیرد، درتابستان انجام برنامه سنگینی را بمایه قبول نمود و گاهگاه ناراحتی هم میآورد، اواخر تابستان واوائل پائیز فصل بهره برداری اززحمات گذشته است پائیز وزمستان موفقیت بهمراه دارد.



(شهریور) مارلون براندو

کارهائیکه عقب افتاده و ضروری بحساب میآید دریکی دوماه اول سال سروصورتی پیدا میکند واحساس محبت وپیشرفت درکار وپیشه گرمی می‌بخشد ودر ضمن خود پسندی ممکن است گرفتاری ببار بیاورد. آنها که ازدواج نکرده‌اند درماههای تیر ومرداد حرفهائی دراطراف خود خواهندشنید، بکارهای مادی در آبان وآذر میتوان سروصورتی داد.



(مهر) نانسی سیناترا

برای موفقیت درکار وشغل زمینه فراوان است وپیشنهادهای جالبی در برنامه بچشم میخورد موضوعهائی در پیش است که احتیاج زیادی به تشخیص درست وقدرت عمل دارد، بعید نیست که مواردی هم برای متهم کردن در پیش باشد، کسانیکه دراین ماه بدنیا آمده‌اند بطور کلی درمسیر مطالب مهم و پیش بینی نشده‌ای قراردارند.



(آبان) اورسولا آندرس

دوماه اول سال عادی وشاید یکنواخت میگذرد ولی از اواخر خرداد درد نیای احساسات بادهای مخالفی میوزد و برای آرام کردن اوضاع کوشش ثمربخشی لازم است، زندگی خصوصی از اواخر پائیز رنگ تازه‌ای میگیرد و عده زیادی از متولدین آبان که تنها زندگی میکنند همدم مناسبی پیدا خواهند نمود و سروصداهای مخالف از بدی از خود بجای نخواهد گذاشت.

(دی) کیم نواك

درراه دور ودراز و پر درد سری قدم میگذارید که اگر وسائل کار آماده نباشد البته بازگشت هم دارد، شروع هر کار تازه‌ای قبل از تیرماه نتیجه مطلوب ندارد گرفتاریهای کوچك و بزرگی درراه زندگی دیده میشود باید موفقیت جالب و بی سروصدا بدون زیاده‌خواهی است، شانس این را دارید که از قید کاری که موافق سلیقه نیست رها شوید یا کنید.



چه بشال عقیده داشت باشید و سال نو برای ش

روز از نو، روزگار از نو

(c) ketabton.com: The Digital Library

(آذر) راکل ولش

درماههای اول امکان خود نمائی وشهرت پیدامیشودو گرفتاری مادی هم در پیش نیست ، زندگی خصوصی با اینوصف که بیش از معمول با فعالیت همراه است ناراحتی ندارد و زمینه دست یافتن به رمزموفقیت فراهم است، اگر کارفوق العاده‌ای درپیش باشد نباید تاقبل ازمرداد بسراغ آن رفت ، عشق وحسادت در زندگی برنامه جالبی بعهده دارد .



(بهمن) کلوریاکاردینا له

در ششماهه اول در زندگی متولدین این ماه مطالبی بچشم میخورد که میتوان بآنها عنوان ماجرا داد ، وضع مادی در عین آشفتگی سروسامانی پیدامیکند اواخرپائین زمینه تصمیم تازه‌ای درست‌میشود و مسافرت و یا نقل مکانی هم دربرنامه‌است ، ماههای آذر ودی‌زندگی‌مواظبت بیشتری لازم دارد و هرگونه کار جدیدی باید بادقت انجام گیرد .



(دی) کیم نواك

درراه دورودراز و پر درد سری قدم میگذارید که اگر وسائل کارآماده نباشد البته بازگشت هم دارد ، شروع هرکار تازه‌ای‌قبل‌ازتیرماه نتیجه مطلوب ندارد گرفتاریهای کوچك و بزرگی درراه‌زندگی دیده میشود بامید موفقیت‌جالب وبی‌سروصدا بودن زیادبیجانیست، شانس این را دارید که ازقیدکاری که موافق سلیقه نیست‌رهائی‌پیداکنید.



(اسفند) جان وین

درماه‌اول‌سال هیچ موضوعی باعث ناراحتی و نارضائی‌نمیشود ولی انجام منظور در اردیبهشت و خرداد به کوشش و حوصله و خونسردی‌احتیاج‌دارد ، درفاصله مرداد تامهر یك شانس‌فوق‌العاده درسرراه است‌وبطورکلی رسیدن به‌هدفهائیکه باشغل ارتباط دارد آسان میشود ، درمحیط خانواده زمینه حسن‌تفاهم‌وآرامش بوجود میآید.



چه‌بفال عقیده داشته باشید وچه‌اعتقادی نداشته باشیددرسال‌نو برای‌شماسلامت‌وسعادت آرزو میکنیم

نکته ، نکته ، نکته....

نکته‌های خواندنی از ملتهای مختلف

فرانسوی ــ هنرمندان بزرگ مال یك کشور نیستندو به‌دنیا تعلق‌دارند.

ترکی ــ اگرراه را بلد باشی زیادخسته نمی‌شوی .

ایرانی ــ شب گربه سمور مینماید .

چینی ــ آنچه‌گوش می‌شنود همان نیست که چشم‌می بیند.

روسی ــ هرروباهی‌مواظب‌دم خودش است.

سانسکریت ــ گناهی بزرگتراز دروغ نیست.

ژاپنیــ آنکه درروخانه بدنیا آید، درروخانه‌هم می‌میرد.

ایتالیائی ــ هیچ‌کس بهتر از نوکرار بابش‌را نمی‌شناسد .

یونانی ــ وقتی که درختی بزمین افتاد همه تبرهای خود را بر می‌دارند .

یوگسلاویــ یك‌کور نمیتواند کوردیگری راهدایت‌کند (کوری ببین که‌عصاکش‌کوردگر بود) .

ایرلندی ــ قبل ازاینکه باد مناسب‌قطع شودخرمنت‌رابادبده .

هندوستانی ــ مرگ دشوار است، حتی برای‌مورچه .

عربیــ چاه راباشبنم نمی‌توان پرکرد .

ایرانی ــ هرجا آش‌است‌کچله فراش‌است.

روسیــ هیچکس‌دوبار نمی‌میرد (آدمی‌فقط یکبار‌می‌میرد.. مرگ یکبار شیون یکبار) .

ژاپنیــ جاهل‌آسمان‌راازسوراخ نی نگاه می‌کند.

اسپانیائیــ گرمی شراب قلب راتسکین‌می‌دهد ومغزرا می‌سوزاند.

چینیــ هیچ بازو بطرف‌خارج خم نمی‌شود.

ایتالیائیــ صبرکن تاسیل بطرف دشت‌جاری شود.

هندوستانیــ راهب از معبد دور نمی‌شود .

یونانیــ سگ وکودك را هر طوری بخواهی می‌توانی تربیت‌کنی.

ایرلندیــ کیسه‌خالی، خیال راحت (جیب‌خالی‌دلواپسی ندارد).

یوگسلاویــ چندچشم بهتراز یك‌چشم می‌بیند .

سانسکریت ــ چون کار سخت شودترسوهاهم شیرمی‌شوند .

عربی ــ کرم درخت از خود درخت است (کرم ازخوددرخت‌است).

این کافه‌چی ها ...

مردی وارد یکی ازکافه هـای «برادوی» نیویورك شدوپس‌ازآنکه غذای مفصل‌وماکولی‌صرف‌کرد، بازبان اشاره،صندوقدار رستوران‌رانزدخود خواند ومحرمانه باوفهماندکه بعلت فقر مـادی از پرداخت بهای غذا،معذور است .

اماصندوقداربرخلاف انتظاراو، تبسمی‌کرد ومؤدبانه‌گفت :

مانعی ندارد، البته‌قیمت آنرا ، مانند سایرین، جداخواهیدپرداخت. اما ...

مرد، باعجله سررا جلوآورد و مضطربانه‌پرسید:

اما چه؟.

ـ امـا بهتراست، برای حصول اطمینان بیشتر، نام‌شریف خود را روی دیوارکنارر‌ستوران،مرقوم‌فرمائیدو...

علامت عدم رضایت وتشویش ، برچهره مرد بی‌پول نمایان شد.کلام صندوقدار راقطع‌کرد وگفت:

ولی‌متأسفانه ازانجام چنین‌عملی هم معذورم،زیرا اگرکسی ازدوستان وآشنایان، نام مرا برروی دیوارکافه ببیند، دیگرآبروئی برای حقیر، باقی نخواهد ماند ...

صندوقدارمجدداً خنده‌معنی‌داری کرد وگفت :

مطمئن باشیدکه هیچکس نام شما رابرروی دیوارنخواهد خواند.زیرا خوشبختانه کت‌جنابعالی‌روی‌آن‌آویزان می شود.

خیانت در امانت!

یکی ازمـأموران سیاسی دولت انگلستان، درایرلند ، برای خریدچند دست‌لباس‌ازشهر «بلفاست» به«دوبلین» رفت. مأمورمآل اندیش انگلیسی یك دست‌لباس،وچند جفت‌کفش وجوراب، زیرپوش ، وکراوات خرید... سپس البسه جدید را تماماً درچمدانی‌قرار داد...وچمدانراهم‌به‌یکنفربار‌برسپرد تاصبح‌روزبعدآنرادرتر‌نی‌که «بلفاست» میرود،از اودریافت‌کند صبح روزبعد «دیپلمات» چمدانرا ازباربرتحویل گرفت انعام خوبی هم باوداد... و سپس‌دریکی‌از«کوپه»هاجای مادرزاد نشست...نقشه اواین‌بودکـه با البسه جدیدالابتیاع‌خویش، بلامانع‌ازرؤسای گمرگ شهر «بلفاست» ملاقاتی کند . سپس، مأمورانگلیسی، البسه کهنه را درحین‌حرکت‌ترن، بخارج پرتاب‌کرد، آنگاه درچمدان‌را بازکرد ...اما .. درآن... بجزچندده‌سته‌روزنامه‌مستعمل.. چیزدیگری ندید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

من... کمی دوستت میدارم...

پرنسس مارگارت کوچولو ، سبکبال چون پروانه وتر و تازه چون نسترن از پله‌های مرمری تراس پائین آمد ...

همه‌چیز او ازپیراهن موسلینی گلی و نازکش که پرتوصدفی داشت، تاچشمهای آبی‌رنگش که پرتوخوشبختی درآن برق می‌زد، لبخندونشاط بود وهمه‌چیز ازسرور زندگی حکایت داشت ..

برای اینکه او، شاهدخت مارگارت ، دخترخانواده هولنبرگ ، آن‌روز، بسیار خوشبخت بود !.. برای اینکه ازاین دختر نازنین که تایکسال پیش هم پیراهن کوتاه بتن می‌کرد، خواستگاری شده بود.. وچه کسی خواستگاری کرده بود ؟.

شاهزاده ماکسمیلین خوشگل و شایسته که همه شاهدختها دلداده وشیفته‌اش بودند..

واو . درراه این شاهزاده هرآینه جان خودرا فدا می‌کرد.. بردهٔ اومی‌شد ، بازیچهٔ اومی‌شد وگوش دادن به‌فرمان‌های او وزیستن درپرتو اورا برای‌خود خوشبختی می‌دانست . واینك‌چنین کسی می‌خواست که او.. دختری که تادیروز کسی حتی نگاهش هم نمی‌کرد.. زنش بشود .

اوه ! چه‌سعادتی. زن‌او!.

وشاهدخت، این کلمهٔ تشویش‌آور رابه‌صدای‌بلند تکرارمی‌کرد تابهتر آغشتهٔ جادوی آن شود.

وعجب آنکه ، این‌امررؤیانبود، چنددقیقهٔ‌دیگر آنجا ، درسرسرای بیکران طبقهٔ‌پائین‌قصر که به‌گل و چراغ آراسته‌اند ، شام نامزدی به راه می‌افتد . . وماکسمیلین آن‌حلقه طلا راکه مایه پیوند جاودانی خواهدشد . به‌دست‌اومی‌کند. وبوسهٔ دلنشین وشیرین نامزدی‌رابروی اومی‌دهد.

آیا این‌قدرت را خواهد داشت‌که ازاین مستی نمیرد ؟

اوه! قلب‌شاهدخت‌کوچولوچه‌قدر درزیرموسلینی نازك به‌ضربان افتاده است !

شادی فراوان و پرشورش کاری کرده است‌که نمی‌تواند . درجای خودقرار بگیرد . شام تایکساعت دیگرداده‌می‌شود . همه‌مهمانان که‌لباس های پرشکوه ضیافت‌را به‌تن کرده‌اند کم‌کم آماده می‌شوند .

اما مارگریت برای جشنی که او و ماکسمیلین دوقهرمان آن خواهندبود ، بسرعت لباس‌پوشیده‌است آیا خوشبختی‌اش بیشتراز گران‌مایه‌ترین و گرانبهاترین زیورها اورا زینت نداده‌است؟

درست مثل آهوبچه‌ای ازجلوچشم بیدارمربیهٔ‌خود ناپدیدشدتایکه‌وتنها وبی‌تشریفات ، به‌میان‌نسیم‌وگلها برود وبگذارد دلش‌چون‌گل شگفته‌شود.

پشت‌سرهم رفت .. وآمد.. وجست‌هازد .. وآن نظم‌وترتیب‌ومناعتی‌راکه‌ازآن‌پس‌شایستهٔ‌نامزدشاهزاده ماکسمیلین خواهدشد، به‌خود یادآورشد..

گلی‌چید ، ازخیابانی به‌خیابان‌دیگرروی‌نهاد و جست وخیزهای ماهیان سرخ آکواریوم‌را نگریست.

اما هیچ‌چیز طوفان روح کوچولوراکه از شدت تأثروهیجان مرتعش‌بود ، تسکین‌نداد .

شب‌بسیار دل‌انگیزی است .. واکنون‌که جنب‌و جوش انسان‌ها تسکین یافته است ، باغ‌بزرگ درزیر کفش‌نسیم‌نیمگرم وعطرآگین ، درزیرنغمه های خفتهٔ پرندگان دررخوت فرورفته است.. همه‌چیززیباست. همه چیزخوب است .. مارگارت ترانه شادمانی‌اش‌را برای‌همهٔ طبیعت سرداده‌است.

ـ آه!. گلهای مینا!. گلهای‌سفید وزرین‌دل‌چون مشتی ستاره، چمن‌را، درآن‌پائین، درخشان کرده‌است... ای‌خواهران کوچولوی من ! . زود خوشه‌ای، دسته‌ای ازلطف وملاحت‌تان‌را به‌من‌بدهید!..



بازهم‌چلوتر می‌آئیم. اکنون‌دیگر آ
گش‌خودرا درزندگی‌زنان‌بخوبی‌ظاهر
است .

درزمان سلطنت‌چارلزاول وچارلز
دراتکستان چشمهای درشت و پلکهای ن
وضخیم ومژه بازعلامت زیبائی بوده‌است
میکوشند‌باالباس وآرایش‌صاحب‌آن‌خصو
شوندکه طی قرون و اعصارسمبل زیبائی
است .

معیار زیبائی

درقرون واعصار

زیبائی‌چیست وچه زنی را زیبا میشناسیم..؟ ... شایددرپاسخ این‌سؤال بگوئید معیارهای زیبائی‌درطول‌قرون واعصارتغییر کرده‌ودرهرزمانی، یکنوع چشم وابرو ولب ودهن ازنظر مردم زیبا وبدون نقص شناخته میشده‌است. اماباتوجه دقیق به‌عکسهائی که دراین صفحه ازنظرتان میگذرد خواهیم دید که معیار زیبائی تغییر ناپذیر است و بریژیت باردوصاحب‌همان‌خصوصیاتی است‌که یك‌زن دردوهزار و پانصدسال پیش دارابوده‌است .



این‌مجسمه‌مربوط به‌چهارقرن‌قبل‌ازمیلاد مسیح است ـ یعنی بیش ازدوهزاروسیصد سال قبل ـ ونمونه‌ای‌از زنان زیبای‌آن عصررانشان میدهد. خوب به‌خطوط چانه، گردن، لب و چشمهای اونگاه کنید. درآنزمان‌گردن‌کشیده، چانه فرورفته ولبان‌گوشت‌آلودمهمترین‌نشانه زیبائی بشمارمیرفته‌است. چون‌طبعاً اگراین‌زن نمونه‌یك زیبائی‌کامل نمی‌بود، ازروی‌چهره‌اش مجسمه نمی‌ساختند.



چندقرن‌بعد ودرقاره‌ای دیگر... بازهم به‌زیبائی ومعیارهای‌آن بنگرید. این نمونه‌یك زن زیبادرمصرقدیم است. مجسمه ظرفیتی زن زیبای مصری‌است، که درعهدخود بزیبائی در جهان‌مشهوربودوبااستفاده ازاین‌سلاح‌آشوبها برپاکرد. خودکان خصوصیات اورا باتصویر نخستین به‌سنجید .



فاصله زمانی این‌عکس باتصویر نخستین نزدیك به‌دوهزارسال‌است.

درقرن پانزدهم پیشانی بلند وابروهای خیلی باریك نشانه زیبائی بشمار میرفته‌است و خانمها برای اینکه زیباجلوه‌کنند قسمتی‌ازموهای‌سر های بالای پیشانی‌خودرامی‌کندندوموهای‌سر خودراطوری درکلاه جای‌میدادندکه پیشانی آنها بلندبنظر برسد.

ژرژ اسپیترمولر

ترجمه: عبداله توکل



ومارگارت خم‌شد تا آغوش خودرا ازاین گلهای سفید پر کند ..

اما ناگهان لبخندزد . تنهایکی ازآن گلهای مینای شکفته‌راچید وخوش وخندان بلندشد.

گفت :

ـ حالا بااین گل دست به‌تفأل بزنیم. و درباره‌او.. دربارهٔ او که‌بی‌شك درفکرمن‌است وآنجا ، درعمارت خودش ، مشغول این‌است که خودش‌را برای‌من زینت بدهد ، ازاین گل بپرسم .

گل‌مینارا پرپر کرد .

ـ آیادوستم‌میدارد ؟. کمی . یازیاد . یا باعشقی آتشین؟ کمی . دوستم‌می‌دارد .

لب‌های گلگون‌را اخم‌فرامی‌گیرد . چه ، هاتف غیب‌درجوابش گفته‌بود، ترا کمی‌دوست‌دارد .ومارگارت ازاین جواب خشنود نبود. ازگل‌مینای دیگر توضیح خواست ، سپس بازهم از گل‌مینای‌دیگری‌پرسید.

وگلبرگهای ساده وسفید ، درزیر انگشتان‌چست وچالاك دخترجوان ، چون باران تندی ، در پیرامون او ، بپرواز درمی‌آید . وقیافهٔ سرزنده و شاداب ، جوابی که سرانجام‌می‌شنود ، می‌خندد..

لطفاً بقیه را درصفحه ۷۹ مطالعه فرمائید









بازهم‌جلوترمی‌آئیم. اکنون‌دیگر آرایش نقش‌خودرا درزندگی‌زنان بخوبی ظاهرساخته است .

درزمان سلطنت‌چارلزاول وچارلز دوم درانگلستان چشمهای درشت و پلکهای بزرگ وضخیم وسینه بازعلامت زیبائی بوده‌است. آنها میکوشیدند‌با‌لباس وآرایش‌صاحب‌آن‌خصوصیاتی شوندکه طی قرون و اعصارسمبل زیبائی بوده است .

بزمان‌حال نزدیك میشویم . دورانی‌که زنان‌درزندگی‌اجتماعی‌وخانوادگی‌صاحب‌نفوذ واعتبارتازه‌ای شدند .

دراوایل‌قرن ۱۹ موهای‌صاف و براق‌که ازوسط پیشانی‌بدو‌نیم‌شده ودرپشت سربسته و مرتب شده‌باشد عامل بزرگی درزیبائی زمان بشمارمیرودواین‌نمونه‌ای‌اززنان زیبای نخستین سالهای قرن‌نوزدهم‌است ومقدمه برزیبائی‌زن امروز..

دردومین دهه قرن‌بیستم ، یکبار دیگر زن بسادگی‌روی‌آورده‌است . گویا بتدریج از آرایشهای زننده خسته‌شده و بسادگی‌گرائیده است .

درسال ۱۹۲۰ موهای‌کوتاه ولباس‌ساده بسیارمورد‌توجه بود واین‌خانم نمونه یکزن زیبای آن زمان است. از همین اوان‌است‌که بتدریج مد بصورت یك‌اصل‌زیبائی‌درمی‌آید.

پس‌ازسیر کوتاهی‌درقرون‌واعصار‌گذشته اینك بزمان‌خودمان بازگردیم و بزیبائی‌خاص زمانمان ...

درحال‌حاضر برژیت باردو ستاره جوان سینمای فرانسه نمونه‌یك زن‌زیباوجالب‌محسوب می‌شود. درچهره پرنشاط وشاداب اواثری‌از آرایش مصنوعی‌دیده نمی‌شود وچانه‌فرورفته ولبان‌گوشت‌آلود اودرست مانند مجسمه‌چهار قرن‌قبل ازمیلاد است آیا بازهم عقیده دارید معیارهای‌زیبائی‌فرق‌کرده‌است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

یك نامه صمیمانه

پیوندشما را با دوستانتان مستحکم تر میسازد

اغلب نامه‌هائی بدست ما میرسد که درهمان نظر اول باصطلاح توی‌ذوق‌میزند وریخت وقیافهٔ آن‌طوری است که ماراخسته وملول می‌سازد. چنانکه اگرازروی بی‌حوصلگی آنرا بگوشه‌ای ندازیم، بااکراه وانزجار فقط یك‌دفعه آن‌راازنظرمی گذرانیم وفراموش‌میکنیم، این‌قبیل نامه‌ها معمولا‌ازچهاروپنج صفحه پشت‌وروسیاه تشکیل شده وصفحه‌اول آنها عموماً باعبارات مشابهی‌از این‌قبیل شروع می‌شود : «قربانت‌گردم، پس‌ازعرض ارادت‌وتقدیم‌مراسم بندگی بدین‌وسیله تصدیع میدهد. . اگرازاحوالات (!) اینجانب خواسته باشید ملالی‌جز هوری‌آن‌وجودگرامی‌نیست...» وبدون‌آنکه ازخوشی‌ها و عشرت های خود و از موفقیت‌های شیرین زندگی شرحی بنویسد وخاطرخواننده رابدین‌وسیله مشغول‌و مسرورسازد اینطورادامه میدهد:

«اینجا بماخیلی‌خوش می‌گذرد وجای‌شما بسیار خالی‌است...» البته درچنین نامه‌هائی‌هیچوقت نویسنده فراموش نمی‌کندکه موظف است چند سطری را حتماً بنوشتن‌خوبی وبدی وچگونگی‌آب وهوای‌محل‌سکونت خوداختصاص دهد!

این‌قبیل‌افرادبی‌ذوق اگردردنیاهم بسیروسیاحت پردازند وتمام عجائب و شگفتی‌های جهان‌را ازنظر بگذرانند وآنوقت بخواهند نامه‌ای شامل دیدنیهای خودبرای‌دوستی بنویسند، بدون‌شك همین‌فرمول‌گذائی وجملات خشك وبی‌روح وپوسیده فوق‌راصدرنامه‌خود بقالب میزنند .

چقدرنامه شیرین‌ودل‌انگیزمی‌شوداگردرخلال‌آن خبرهائی ازاین‌قبیل‌را نقل‌کنیم :

«منوچ‌کوچولوموقعی‌که چهاردست‌وپاراه‌میرفت گیلاس‌آب رابرگرداند.

لطفاً بقیه را در صفحه ۷۶ مطالعه فرمائید

عصبانیت

بزرگترین دشمن شماست !

بامراجعه باین «تست» میزان عصبانیت خود را معلوم کنید

بزرگترین سلاح آدمی درمیدان‌نبرد زندگی نیروی صبروشکیبائی است شما اگرفاقدنیروی شگرف هستید،در زندگی‌روزانه‌قدم‌بقدم بامشکلات گوناگونی‌مواجه خواهیدبود وتاپایان زندگی‌به‌تحمل‌شدیدترین زجرها و شکنجه‌ها محکوم هستید وهر لحظه ازدردبنالید درمی‌آئید ونیش ناملایمات دل شماراخون می‌کند .

اگراکنون‌خود را ازاین‌حیث‌نشناخته‌اید یامیل‌دارید خود راخوب بشناسید،سئوالاتی‌که طبق موازین‌روانشناسی‌وبا کمال‌دقت طرح وتهیه شده است واینك دردسترس‌شماقرارمیدهیم بدرستی پاسخ‌دهید ودربرابرآن کلمات «آری» یا «نه» رابگذاریدوباتوجه بنتیجه حاصل‌درجه عصبانیت خودرامعلوم‌سازید.

۱- اگرکسی‌میان‌حرف شمابدود.
۲- اگربسته‌ای ازدست شما بیفتد.
۳- اگرنمره‌تلفن‌رابگیرید وجواب‌ندهد.
۴- اگرچیزی‌رابجای خود نگذاشته‌باشید ونتوانیدآن‌راپیداکنید
۵ - اگربرنامه رادیوموافق ذوق‌شمانباشد
۶- اگرمجله یا کتابی‌که‌طالب‌آن هستید پیدانشود.
۷- اگرتصادفاًکلید در اطاق مانده باشد وشماندانسته‌دررا‌قفل کنید.
۸- اگرمجبورشوید درترن یا اتوبوس بایستید.
۹- اگرموقعیکه شتاب دارید شمارامتوقف سازند.
۱۰- اگریك سکه‌یك ریالی گم‌کنید .
۱۱- اگرمجبورشویدبرای دریافت چیزی‌توی صف بایستید ونوبت را رعایت‌کنید.
۱۲- اگرکسی‌که بملاقات شماآمده است زیادتوقف‌کند.
۱۳- اگرجوهرخودنویس‌شما موقع‌نوشتن‌خشك‌شود.
۱۴- اگرصدائی‌ازخانه همسایه شما رابد خواب‌کند.
۱۵ - اگرناگهان‌جریان‌برق منزل‌شماقطع شود.

اگرمقداربلی‌ها ازصفرتا۶باشد شماعصبانی نیستید.
اگرتعدادآری‌ها از۷تا۱۰باشد شماعصبانی هستید.
اگرتعدادآری‌ها از۱۱تا۱۵باشد شماخیلی‌عصبانی‌هستید.

اگرشمادرردیف دودسته اخیرهستیدحال‌که ازدرد خودآگاه‌شده‌اید بایدبفکرچاره‌باشید واین‌بلا را ازجان خود دورکنید درغیراین‌صورت شما ناچارید هرروز بااعصاب‌خودبازی‌کنید واینکارمتأسفانه‌عاقبت‌خوبی‌ندارد .

دانش آموزان



* ما نزدیکترین راه موفقیت‌در زندگی رابشما نشان میدهیم
* بعقیده هانری فورد آموختن پس‌انداز بکودکان، آنان‌راگمراه و ناکام میسازد!

دو روانشناس بزرگ‌عصر حاضرراکه‌موفق شده‌اند راز موفق زیستن‌انسان عصر فضارا کشف‌کنندازاین‌شماره‌طی سلسله مقالات جالبی چگونگی موفقیت‌وراز‌پیروزی‌درزندگی نوین‌را بشمامی‌آموزند . اینك نخستین‌بخش از این‌کتاب علمی آموزنده‌که به‌مناسبت‌فرارسیدن عید نوروز بعنوان هدیه‌ای جالب‌تقدیم‌خوانندگان‌می‌شود.

...بدون مد

اگر اززندگی‌هدفی جزاندوختن
آکندن‌کیسه‌خود نداشته‌باشید ، صلاح‌ش
این‌است‌که درسی‌سال‌اول‌عمر درآمدهای
را درراه‌بسط‌علم‌ودانش‌مصروف‌کنید و ز
کتابهای‌مفید و تدوین‌کتابخانه طبق ذ
سلیقه‌خودکوتاهی‌نکنید . هرروزوهرش
ساعت‌ازاوقات خودرادرکنج‌چنین‌کتابخا
بگذرانید وبمطالعه‌و تحقیق وتتبع‌بپردا
کسیکه‌ازعنفوان جوانی‌غیرهٔ نقش اسکنا
زرق‌وبرق طلاشود وپول روی پول‌گذاش
اندوختن‌مال‌اورا چنان‌بخودمشغول‌دارد
آموزش‌وپرورش خودبازماند و مجال
خواندن‌ومطالعه‌برایش باقی‌نماند،
که کمتر ممکن است این اندوخته‌های د
جوانی‌برای‌روزگارپیری‌ودورهٔ‌ضعف‌و نا
مفیدواقع‌شود؛زیراعمال‌ومنال‌دستخوش تغ
حوادث‌است، بخصوص که درمقابل‌هوسها
های‌پرحرارت جوانان‌درحکم توده‌ای از
است که‌دربرابر آفتاب‌زود آب‌میشود و

«متشکرم» «معذرت میخواهم» کلمات محبت‌آمیزی که اطرافیان شما را افسون میکند

اگر می‌خواهید از اشخاصی که برای شما خدمتی انجام داده‌اند مؤدبانه تشکر کنید، باید حتی‌المقدور درصورتیکه طرف زن باشد یا دختر بگوئید متشکرم خانم یا متشکرم دخترخانم و یا اگر مرد باشد متشکرم آقا. فقط کلمه «متشکرم» تنها را بکار نبرید، چون تا حدی صورت غرور و کم‌اعتنائی بخود می‌گیرد، اگر کسانی که از ایشان تشکر می‌کنید از دوستان و آشنایان شما هستند درموقع اظهار تشکر بهتر است اسمشان راهم اضافه کنید

مثلا اگر آقای «نجیب» دوست و آشنای شماست وخدمت کوچکی برای شما انجام داده است باید باو بگوئید متشکرم آقای «نجیب» یعنی اسم اورا بعد از کلمهٔ تشکر بگوئید. امادر مورد دوستان خیلی صمیمی وفامیل نزدیک بهتر است درموقع اظهار تشکر اسم کوچک آنها را آخر کلمه تشکر اضافه کنید.

نوکر و یا هرخدمتی که برای شما خدمت می‌کند اگر بیگانه باشند فقط باید بگوئید خیلی متشکرم آقا واگر آشنا و نوکر شما باشد باید اسم کوچک اورا در آخر کلمه تشکر اضافه کنید ناگفته نماند که درموقع خداحافظی وسلام علیک وشب بخیر وصبح بخیر باید عیناً اسلوب اظهار تشکر را بکار برد و مثل همان عمل کرد.

فراموش نکنید این دو کلمه را همیشه در اجتماعات مراعات کنید «آقا متشکرم» «آقا ببخشید معذرت می‌خواهم».

متأسفانه ما ایرانیها غالباً در استعمال این دو کلمه غفلت می‌کنیم وحتی بعضی از تحصیل

لطفاً بقیه را در صفحه ۷۶ مطالعه فرمائید

بدون مدرسه و سعادت بدون پول

اگر اززندگی هدفی جز اندوختن مال و آکندن کیسه خود نداشته باشید، صلاح شما در این است که درسی سال اول عمر درآمدهای خود را درراه بسط علم و دانش مصروف کنید و از خرید کتابهای مفید و تدوین کتابخانه طبق ذوق و سلیقه خود کوتاهی نکنید. هرروز و هرشب چند ساعت از اوقات خود را در کنج چنین کتابخانه‌ای بگذرانید و بمطالعه و تحقیق و تتبع بپردازید.

کسیکه از عنفوان جوانی خیرهٔ نقش اسکناس و زرق و برق طلا شود و پول روی پول گذاشتن و اندوختن مال اورا چنان بخود مشغول دارد که از آموزش و پرورش خود بازماند و مجال درس خواندن و مطالعه برایش باقی نماند، باید بداند که کمتر ممکن است این اندوخته‌های دوران جوانی برای روزگار پیری و دورهٔ ضعف و ناتوانی مفید واقع شود، زیرا مال و منال دستخوش تعرضات حوادث است. بخصوص که درمقابل هوسبازی‌های پرحرارت جوانان درحکم توده‌ای از برف است که در برابر آفتاب زود آب میشود و اثری از آن باقی نمیماند و حال آنکه علم و دانش سرمایه‌ای پایدار است و همچون سرچشمه زاینده‌ای، آدمی را تا پایان عمر از برکات خود فیض میبخشد و کسیکه دوران جوانی را بجای اندوختن پول بآموختن علم بگذراند و عوائد خود را در این راه خرج کند، در دورهٔ دوم زندگی هم صاحب جاه و مقام، عزت و شخصیت خواهد بود و هم مال و ممکنت خواهد داشت، هانری فورد میلیونر معروف در این باره چنین اظهار میدارد، «معمولا در مدارس باطفال و جوانان توصیه میشود که پولها و عوائد خود را برای روز مبادا ذخیره کنند و با این اندرز نشایانه سبب میشوند که پول در زندگی جوانان ساده‌دل هم مقام شامخی را احراز کند و تحصیل و جمع آوری آن هدف ایشان قرار گیرد، حال آنکه درحقیقت بایستی بجوانان آموخت چگونه درآمد خود را از طریق صحیح و در راه مصالح خود خرج کنند.

کسیکه درجوانی بتواند پول خود را خوب خرج کند، هرگز در پیری دچار فقر و فلاکت نخواهد شد. افراد باید درجوانی پول را صرف تجهیز و آماده ساختن خود سازند و آن را وسیله دانش اندوزی خود قرار دهند تا روز بروز ازاین حیث بمقام والاتری را احراز کنند. پول نباید برای جوانان هدف باشد، بلکه درنظر ایشان باید وسیله‌ای تلقی شود که آنان را صاحب علم و دانش و پختگی و تجربه افراد برجسته و عالیقدر سازد.»

پاستور همواره بجوانان میگفت «شرح حال بزرگان ومشاهیر را مطالعه کنید»

مطالعه شرح حال مردان بزرگ و برجسته‌ای که مصدر خدمات بزرگ و کارهای شگرف بوده و هستند پرفروغ‌ترین چراغ هدایتی است که فرا راه جوانان قرار دارد.

سعی کنید لااقل هرچندماه سرگذشت یکی ازخدمتگذاران عالم بشریت ومخترعین ومکتشفین را مطالعه کنید، مطمئن باشید با این طریق برای چندماه آینده زندگی خود همت، شهامت، پشتکار اعتماد بنفس کسب خواهید کرد و مشکلات در برابر عزم و اراده شما ناچیز جلوه خواهند کرد و در نتیجه همیشه درزندگی موفق و کامیاب خواهید بود

کسب علم و دانش آنقدرها مشکل نیست که آدمی از فراگرفتن آن عاجز باشد، حتی اگر گرفتاری‌های روزانه زندگی بشما مجال نمیدهد که مستقیماً بدانشجوئی درمدارس و دانشگاهها بپردازید، می‌توانید همت مردانه‌ای بخرج دهید درساعات فراغت بامطالعه ازطریق صحیح دامنه دانش و بینش خود را وسعت بخشید.

والتر اسکات نویسنده شهیر میگوید: «آن سهمی ازعلم و دانش بیشتر درزندگی بکار ما میآید وما را متمتع و برخوردار میسازد که شخصاً بپیروی ازذوق خود دنبال کسب آن رفته‌ایم.»

شرح حال این مرد مؤید نظر اوست زیرا درمدرسه رشته حقوق را فراگرفته بود، ولی در محیط خارج رشته حقوق را آموخت. اما سرانجام رشته تخصصی را یکباره بیکسو نهاده در راه نویسندگی قدم برداشت و آن قدر مطالعه کرد و ممارست بخرج داد تا موفق شد.

«چارلز داروین» کسیکه دوره دانشگاه کمبریج و دانشگاه ادینبورگ را بپایان رسانده بود میگفت: «هرچه من آموخته‌ام نتیجهٔ مطالعات خصوصی و شخصی است نه تدریس استادان دانشگاه».

«توماس جر» که در علم شیمی تتبعات ذیقیمتی دارد این علم را که از علوم مشکل است بدون مدرسه و دانشگاه شخصاً فرا گرفت. «ادوارد بری» هنگامی که پانزده سال بیش نداشت در یک تجارتخانه پنبه کارمند شد و بعد از چندی بحق‌العمل کاری پرداخت وازاین شهر بآن شهر مسافرت می‌کرد درسن سی و دوسالگی بدون آنکه دورهٔ دانشگاه را طی کرده باشد، فقط براثر مطالعات شخصی بسمت استادی دانشگاه رسید و تدریس رشته گیاه شناسی را بعهده گرفت.

پس ازچندی همت بلند و پشتکار او باعث شد که وی را بریاست دانشگاه برگزیدند. او همواره بدانشجویان خود توصیه می‌کرد: «اگر می‌خواهید بجائی برسید بدرس دانشگاه قناعت

لطفاً بقیه را در صفحه ...



(c) ketabton.com: The Digital Library

فقط آقایان بخوانند:

ازدواج، در بوته آزمایش!

مطالعه این جدول برای ۷ طبقه از خانمها (احساساتی، مآل اندیش، حسود، عشوه گر، ساده لوح، باهوش و کدبانو) اکیداً ممنوع است!



آقای محترم! روی سخن باشماست. آیا ازدواج کرده‌اید؟ چندوقت است؟ یکشب؟.. یکسال..؟ سه‌سال..؟ دهسال..؟ یابیست و پنج سال..؟ درهرصورت آیاهمسرتان را چنانکه بایدو شاید شناخته‌اید..؟ مسلماً نه! قبول ندارید..؟ پس جدول رامطالعه کنید... لطفاً مواظب باشید خانم متوجه نشوند...

وشما آقای عزیز... اگرهنوز ازدواج نکرده‌اید بازهم مطالعه دقیق مطالب این جدول را بشما توصیه می کنیم. چه اشکالی دارد قبل ازازدواج وضع و روحیه نامزد و همسر آینده خود را در آینده پیش بینی کنید..؟

	زن احساساتی	زن مآل اندیش و خودنما	زن حسود و بدگمان
در اولین شب ازدواج	مثل طفل کوچکی خود رادر بازوان شما جامیدهد، شما در نظر خانم گاهی شاهزاده‌ای دلربا وزمانی گلی خوشبو و بعضی اوقات «صورت لولوخرخره» جلوه خواهیدکرد ولی اومیداند که کدامیك ازاین احساسات بیشتر اورا متاثر می کندیا بیشتر خواهان کدامیك از آنها است.	در حالیکه خود را برای خودنمائی فردا صبح کاملا مهیا کرده (بیگودی زده و کرم مالیده) پشت بشما کرده وآرایش غیرطبیعی خود را از نظرشما پوشیده میدارد. ضمناً برای اطمینان خاطر باسم صرفه‌جوئی درمصرف برق تمام چراغها راخاموش کرده وخود راخسته جلوه داده بخواب میزند.	درحالیکه باطناً ازشدت حسادت و رنج می بردآرزو می کند هرزنی راکه قبل ازازدواج باشمارفت وآمدداشته یاحالا در کوچه و خیابان شمارا می بیند با پنجه‌های خود بقتل برساند خلاصه چندان بی‌میل نیست که پس از ازدواج او، خداوند بلائی از آسمان نازل کند وهرچه زن در دنیا یافت می‌شود ببهشت برین هدایت فرماید.
یکسال پس از ازدواج	برای یادآوری روزعروسی تحفه‌ای بشما می‌بخشد البته اگرشماهم درمقابل هدیه‌ای باو ندهید چشمان زیبایش پر ازاشك خواهد شد. آخرمردی که با زن احساساتی ازدواج می کند، باید هرروزخودش رابرای غرقه شدن درسیلاب اشك آماده کند.	سال ازدواج خود رابشما گوشزد می کند ضمناً باجملات دوپهلو بشما تلفن می کندکه درچنین روزی شایسته است یك تحفه قابل ازقبیل جواهرآلات یا پوست قیمتی باو تقدیم کنید. مواظب باشید بدلی نباشد آخر او خیلی مآل اندیش است!	علاوه براینکه رابطه ومعاشرت شمارا باهر زنی قطع کرده خودش هم باتمام رفیقه های خود قطع رابطه کرده‌است. همه در هـا بروی شما و همسرتان بسته شده است فقط درطول سال ممکن است چندتا ملاقاتی داشته باشید!
سه‌سال پس از ازدواج	اغلب شمارا بیادایام خوش ولحظات شیرین نامزدی میاندازد برای جلب محبت او درشبهای مهتابی بااو بگردش بروید درگوشش نوای عشق بخوانید.	باسم خود البته باپول شما اثاثیه مرتب و املاکی خریده است. البته شماحق ندارید ازاین وضع ناراضی باشید، حتی با شنیدن جملاتی مثل «خانه من!» ... «زندگی من...» و...	ازشدت حسادت شمارا بمرگ تهدید می کندقبول داریم که این زندگی چندان شیرین نخواهد بود، ولی چه میشود کرد انتخاب خود تان است؟ راستی تا بحال بایك کارآگاه خصوصی مذاکره کرده‌اید؟
ده‌سال پس از ازدواج	به رمان هـای عشقی آرتیست های سینما علاقه مفرطی اظهار می کند. البته خطری متوجه اونیست هم‌چنین متوجه شما. چون اوزن مقلدی نیست ...	درشرکتی که جدیداً تاسیس کرده‌اید سهمی بنام خود پرداخته وشریك شماشده‌است. سعی نکنید سرش را کلاه بگذارید، چون ازآن شریك‌های عادی ومعمولی نیست ...	این بار شما را تهدید می کندکه خود را خواهدکشت البته کسیکه خود مختاری را برای این حرکات ناروا میخواهد بایستی ازاوسلب قدرت کرد. والا بجای خودکشی، شمارا بابدگمانی خواهدکشت.
۲۵سال پس از ازدواج	محرم رازجوانان عاشق پیشه شده‌است. مخصوصاً اشخاصی که عشقشان مخفیانه وبرخلاف قانون است او خودش راشریك جرم آنان قرارداده وهرخدمتی که از دستش برآید برای آنها انجام خواهد داد (مراقب باشیدکارتان بزندان نکشد).	شمارا مجبور کرده‌است که به‌نفع خود او، عمرتـان را بیمه کنید و ماهانه مبلغ هنگفتی بپردازید. البته هیچ قصد بدی ندارد (پس سعی کنیدبدون مخالفت حق بیمه را بپردازید وگرنه این شریك بارقابت باشما ورشکستتان خواهد کرد.)	بالاخره تهدیدات خانم محترم بجائی نرسید و شما اززندگی زناشوئی جانی بدربردید میدانید بیست و پنجسال تحمل تهدید، کار بزرگی است (خدا راشکر کنید هردو نفرتان زنده هستید).
و	باین می گویند «سرپیری ومعرکه گیری!» - اگرچه چنین زنی هرگز پیرنخواهدشد - اوهنوزهم ازعشاق دوران جوانیش حرف میزند... البته برای نوه ونتیجه. عجیب اینکه داستانها طولانی‌تر وهیجان انگیزتر شده است.	راستی باخانه نشینی چطورید؟ خوب... بدهم نیست. لااقل وقت خوبی برای مطالعه کتاب و روزنامه ها و مجلات پیدا کرده‌اید، چرخ زندگی بآرامی میچرخد و البته گرداننده چرخ شریك شماست که اینك ریاست خانواده راعهده‌دارشده است.	نمیدانم به‌همسرسابقتان گاهی سری میزنید یانه..؟ اما اگراینکاررا بکنید. ضرری ندارد. چون اوهنوزهم شمارا متعلق بخودش میداند واز حسادت وبدگمانی او ذره‌ای کاسته نشده‌است. ضمناً بیشترمواظب جان همسرتازه باشید.

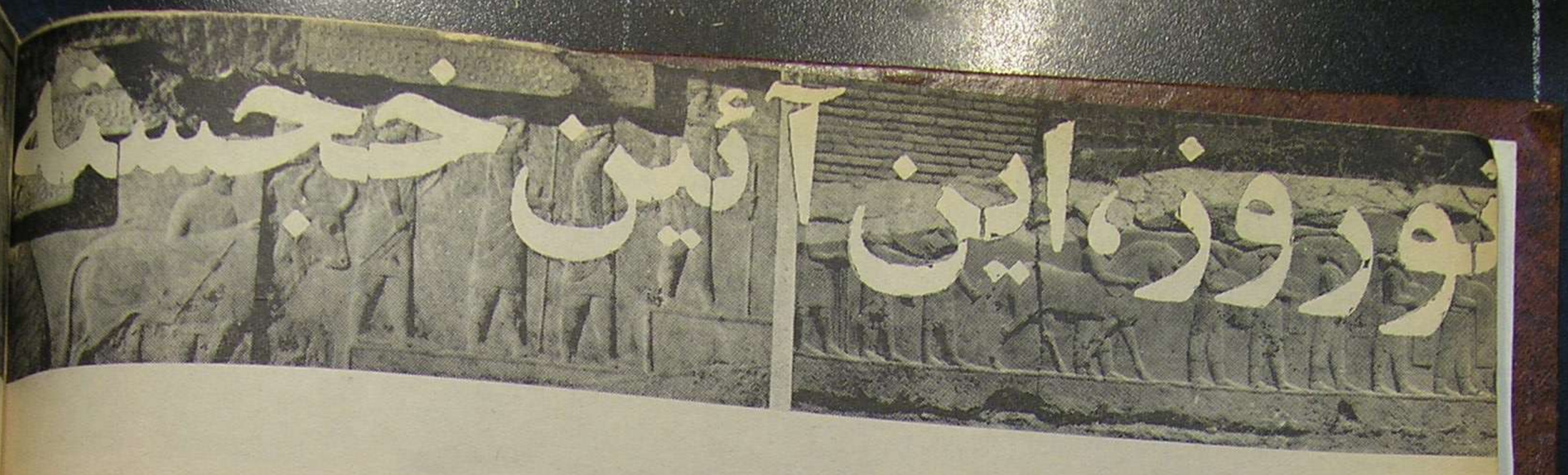
خانم محترم! از شما خواهش کردیم از مطالعه این جدول خودداری کنید و آنرا برای شوهرتان بگذارید. چرا بی‌جهت باخواندن این مطالب بهترین عید بکام شوهرتان تلخ شود. چون انشاءالله



زن عشوه گر	زن ساده لوح	زن با هوش و کدبانو	زن مادر ماب
مدام ازموفقیت های گذشته خود ونفوذی که در قلب اشخاص داشته با شما صحبت می کند طوفانهای عشقی که درروح جوانان ایجاد کرده برخ شما می کشد البته خانم برای جلب توجه شما از کمی اغراق گوئی خودداری نخواهد کرد...	برای اینکه شما را ناراحت نکند فوراً می خوابد یا برعکس خواب خود رادر گوشه ناراحتی حرام کرده و تمام لحاف را روی شما کشیده وخود را ناصبح سرما میدهد. بدین ترتیب شب عروسی شما یا درسرمای قطبی بپایان میرسد ویا درجهنم ناراحتی و عذاب ...	لحاف راتمام وکمال بطرف خود کشیده وخود را از دسترس شما دور میدارد یا اطاق جداگانه ای برای خود مهیا می سازد. راستی ترجیح نمیدادید بجای یك زن باهوش و کدبانو، یك زن عشوه گر یاجسور انتخاب میکردید.؟	برای اینکه شماخود را درمقابل او کوچك و ناتوان فرض کنید شمارادر بازوان مادرانه خود گرفته وسرشمارا روی قلب خودجای می دهد. شاید هم ناصبح برایتان لالائی بگوید برای مردانی که درکودکی ازمحبت مادرمحروم بوده اند این زن ایدآل است .
هنوزخانم شرح وبست طوفان سای عشقیش باتمام نرسیده وسعی دارد بازهم برعده عشاق ودلباختگان بیقرارخود بیافزاید شایدفطر این اسامی تاکنون باندازه دفتر تلفن شده باشد!	بیچاره ازبس که بخود رنج داده وراحت شمارافراهم ساخته است مثل میوه لك دارشکسته شده است اکنون وقتی باهم بخیابان میروید بیك مادرو فرزندشبیه ترهستید تایك زن وشوهر...	علاوه بررشته امورخانه داری دهنه حضرت عالی را هم دردست گرفته و میکشد هرجا که خاطرخواه اوست . وای بحالتان اگر بخواهید این دهنه راپاره کنید و یا برخلاف نظراو رفتار کنید.	باجدیت خستگی ناپذیری ازشما ملاطفت کرده وبشماخوراکی میخوراند واغلب کمی شمارا ناراحت میکند. اگر سعی میکردید در این مدت صاحب فرزندی شوید، شاید خیالتان راحت تر میشد .
حتی درمقابل رفقا ودوستان شما هم ازجلوه گری و عشوه گری خود دست بردار نیست وشمارا بستوه میآورد. لطفاً سعی کنید خونسرد باشید. آخر همین عشوه وطنازی بود که شمارا بدام انداخت پس تحملش کنید!	آه چقدر ازحال و نارفته است این زن خود راقربانی وفدائی شماساخته است لطفاً قدر اورا بدانید ، کمکش کنید. سعی داشته باشید بارهای زندگی را با کمك یکدیگر بمنزل برسانید...	روزها بکدبانوگری می پردازد وضمناً از آرایش خودهم عقب نمی ماند. اگرزندگی شما تاکنون با آرامش و بدون سروصدا گذشته است ، بخاطر هوش و درایت و کدبانوگری اوست شما نقشی دراین میان ندارید.	هرچه من ترمیشوید برای اوجوانتر خواهید بود. اوهنوزهم شمارا بصورت یك کودك نگاه می کند. درحقیقت شما پسر بزرگتر خانواده هستید نه رئیس آن ... راستی خوش بحال مردهای بیدست و پاکه با این زنها ازدواج می کنند.
خانم بتازگی ادعا می کند که تمام مردان عالم عاشق بی قرار او می باشند، ازجمله مارلون براندو، اما شما توجه نکنید، اینها فقط زائیده تخیلات و عشوه گری های اوست.	با اصرار شما قسم می خورد که دیگرخود راناراحت نکند ولی موفق نخواهد شد. این شما هستید که باید جلوکار توانفرسا وشبانه روزی اورا بگیرید، والی...	حقیقتاً مثل یکمرد اورا اداره میکنید؟ اگر پاسخ مثبت است، دراشتباه بزرگی هستید. این اوست که داردشما را اداره می کند و بهرطرف که دلش بخواهد میکشاند.	خیال می کند که شما از اطفال متعدد خودتان کوچکتر و جوانتر هستید... خوب بد هم نیست... شماهم خودتان رازیادبرایش لوس نکنید آخر بچه نق نقو بالاخره تنبیه میشود!
درمقابل هرمردجوانی که خود را دیوانه پایداری ومقاومت اونشان میدهد نقطه ضعفی خواهد داشت. با اینکه چین و چروك صورتش از گذشت عمر صحبت می کند، هنوزازعشوه گری دست برنداشته (هنوزهم مواظب او باشید .)	ترك عادات گذشته برای اوغیرقابل تحمل است وعاقبت با کارمداوم خود را از ریخت وقواره انداخت وحالا دیگر تبدیل بمادر بزرگ شده است (تازود است فکری برای خود بکنید)	این بیوه زن کاملا می تواند ازحق خود دفاع کند وگلیم خود را از آب بیرون بکشد (خداوند غرق رحمتتان کند، چون اکنون هفت کفن پوسانده اید!)	پسر بزرگ شما عروسی کرده داماد دارهم شده اید ولی خانم شما فکر می کند بچه شده اید و شبها را در بالای سرشما بیداری می کشد اتفاقاً حالا دیگر شما احتیاج بمواظبت دارید (لای لای نی نی کوچولو!)
راستی عجب روزگاری شده است مگر زن درسن ۶۰-۷۰ سالگی هم عاشق میشود؟ (اگرچه اوهنوزخود را بیست و پنجساله میداند!) اماهیچ لازم نیست شماخودتان را ناراحت کنید همه اینها حرف است بازهم تحمل داشته باشید!	اگر خاطره اورا فراموش کنید مردمهربانی نخواهید بود، درلحظاتی که احساس میکنید باهمسر دومتان زندگی آرام و مرفهی دارید بیاد داشته باشید که این جوانی و زندگی را مدیون زن فداکاری هستید که خود را در راه شما قربانی کرد .		قیافه مادربزرگ باآن دندان های مصنوعی و گیسوان نقره ای بلند (البته پوستیژه) واقعاً تماشائی است اوه ببخشید فراموش کرده بودیم که خانم همسر شماست چون خیلی زود قیافه مادربزرگها را پیدا کرده است.

شب عیدی خودتان را عصبانی کردید؟ حالا هم تقاضا داریم خونسرد باشید، همه این مطالب را شوخی و طنز شب عید تصور کنید: نگذارید شما هیچکدام از این هفت گروه نیستید.

(c) ketabton.com: The Digital Library



نوروز، این آئین خجسته

ایرانیان باستان هوشیارترین مردم روزگار بودند و بهترین زمان را برای عید بزرگ خود در نظر گرفتند

تاریخ نوروز «با تاریخ طبیعت» همراه است. هر یک از ملل و طوایف جهان بمناسبتی برای خود عید بزرگی تعیین کرده‌اند. ولی ایرانیان قدیم از همه باسلیقه‌تر و هوشیارتر بودند، زیرا همان روزی را که عید طبیعت و آغاز جش بهار بود، عید گرفتند و همزمان با شادمانی طبیعت، از شادی و طرب ول وله در جهان افکندند. اگر از نوروز یک تاریخ صحیح و تردید ناپذیر بخواهید همین است و بس... ولی داستانسرائی و مطالبی را که در کتب مختلف نوشته شده است، در یک جا باختصار فراهم آوردن نیز برای خود مطلبی است که مطالعه آن مخصوصاً در چنین روزهائی میتواند سرگرم کننده و آموزنده باشد. چون این داستانها حقایقی از دوران مجد و عظمت ایران باستان را همراه دارد.

قصه نوروز

می گویند جمشید اولین کسی بود که در آغاز فروردین جشن بزرگی برپا کرد و نام نوروز بر آن نهاد. داستانهای ایران قدیم می گوید که جمشید پسر تهمورث دیوبند بود. نام اصلی او «جم» بود و شید را که بمعنی درخشنده است بر آن افزوده‌اند، تا جلال و نورانیت او را آشکار سازند. فردوسی اورا جمشید جم می نامد و سلطنت او را چنین شرح می دهد:

چو رفت از میان نامور شهریار
پسر شد بجای پدر نامدار
گرانمایه جمشید فرزند اوی
کمر بسته و دل پر از پند اوی
برآمد بر آن تخت فرخ پدر
برسم کیان بر سرش تاج زر
کمر بست با فر شاهنشهی
جهان سر بسر گشته اورا رهی
زمانه برآسوده از داوری
بفرمان او دیو و مرغ و پری
جهان را فزوده بدو آبروی
فروزان شده تخت شاهی بدوی
منم گفت: با فره ایزدی
همم شهریاری، همم مؤبدی
بدان را، زبد دست کوته کنیم
روان را سوی روشنی ره کنیم

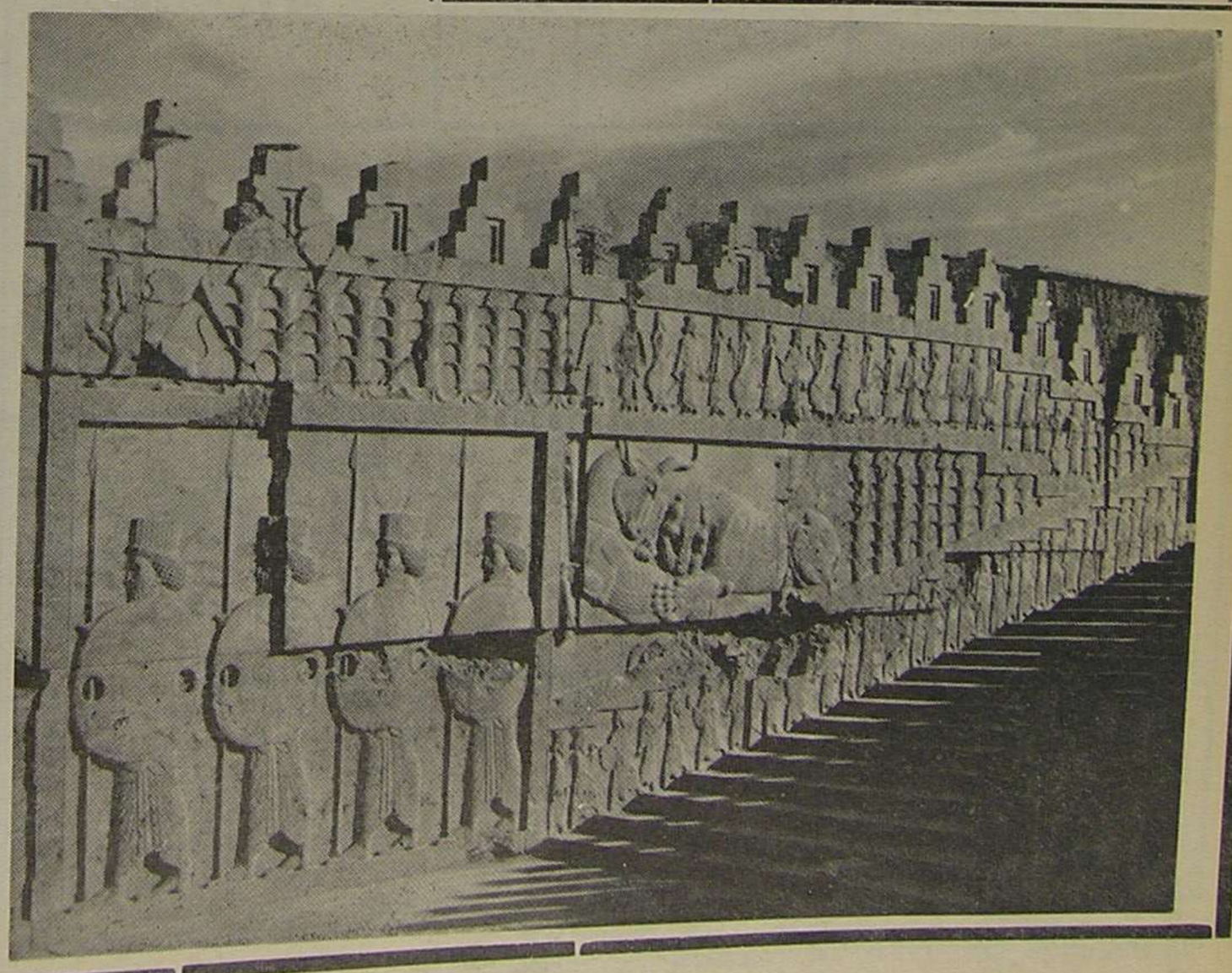
گذشته از شاهنامه و داستانهای دیگر در اوستا هم نشانی از جمشید هست و از پادشاهی او یاد شده است. اسمش در آنجا یمه (بروزن قلعه) است که معنی درخشنده و روشن نیز با لفظ «خشات» بر آن افزوده شده. بنابراین نام اوستائی او یمه‌خشان (به فتح میم و سکون خ. و فتح شین و کسر الف و سکون ت) است.

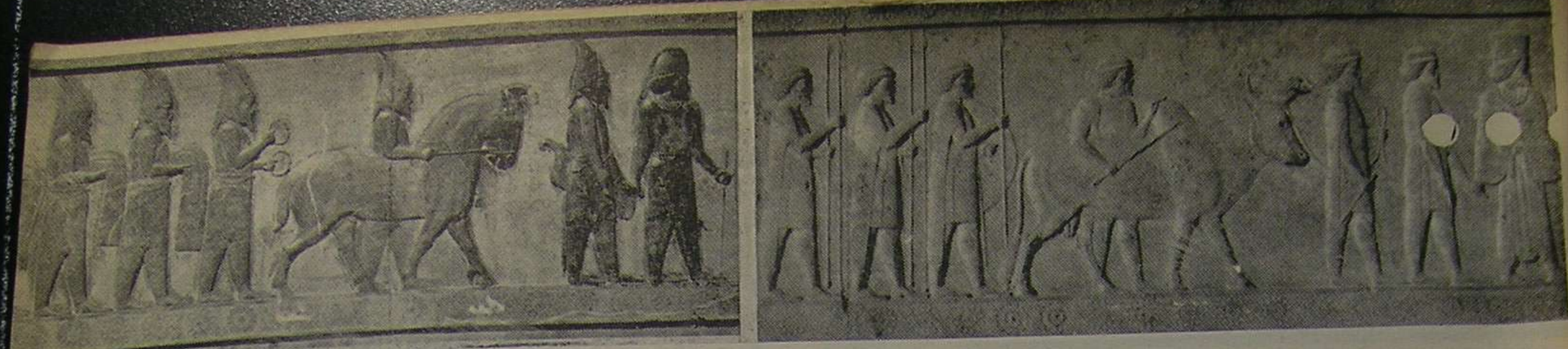
جمشید پادشاهی روشن روان بود و کارهای بزرگ با و نسبت میدهند. در زمان او قحطی و گرسنگی و بیماری و مرگ و میر و حوادث شوم وجود نداشت، دلو جان مردم خالی از صفات نکوهیده بود، کسی بکسی حسد نمی ورزید، هیچکس در حق دیگری بدخواهی نمی کرد. مردم یکدیگر را دوست می داشتند و تحت هدایت پادشاه بزرگ خود در آبادانی مملکت و تأمین وسائل رفاه ملت می کوشیدند.

می گویند بزرگترین اختراعات و اکتشافات در زمان او صورت گرفت، طریقه ذوب فلزات و استفاده از آن و ساختن اسلحه و لوازم جنگی و ادوات کشاورزی و اسباب زندگی و همچنین پرورش بسیاری از نباتات و شناختن و تکثیر بعض میوه‌ها و ساختن شراب و عطر و از آن گذشته اصول مملکت داری و اداره امور و وضع قوانین و مقررات برای تأمین رفاه مردم منتسب باو ست. نیز می گویند جمشید برای اصلاح وضع جامعه، برای اولین بار مقامات اجتماعی را بچهار طبقه تقسیم کرد که بترتیب عبارت بودند از:

۱ـ کاتوزیان یعنی پرستندگان ـ ۲ـ نیساریان یعنی جنگاوران ـ ۳ـ نسودی (به فتح ن) یعنی زارعین ـ ۴ـ اهنوخوشی یعنی پیشه‌وران.

بدین ترتیب جمشید تکلیف هر دسته از مردم را معین کرد و هریک را بکار خود گماشت و از این راه موجب آبادانی و تکثیر نفوس و توسعه کشور و کشف و معمور کردن قطعات تازه‌ئی از زمین شد. رفته رفته کار سلطنت جمشید و رفاه و سعادت کشور و ملت او باوج کمال رسیده از آن





پس ... خوب‌است این قسمت را نیز عیناً از قول فردوسی نقل کنیم :

از آن پس که اینها شد آراسته
شهنشاه بـا دانش و خواسته
بفرکیانی یـکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون بگردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا
نشسته بر او شاه فرمانـروا
جهان انجمن شد بر تخت اوی
از آن برشده فره بخت اوی
بجمشید بر گوهر افشاندند
مر آن روز را «روز نو» خواندند
سرسال نـو هرمز فرودیـن
بر آسوده از رنج تن ، دل ز کین
بنوروز نـوشاه گیتی‌فـروز
بر آن تخت بنشست فیروزروز
بـزرگان بشادی بیـاراستند
می و رود و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار
بمانده از آن خسروان یادگار

اولین جشن نوروز

بشکرانه پیشرفت کارها و توسعه کشور وانجام یافتن کارهـای بزرگ ، جمشید که گمان می‌برد ازهمه‌جهت بـه حد کمال رسیده است ، دستور داد تخت بسیار بزرگی ساختند و بعدهنگامی که نسیم بهاری وزید وزمین بگل وسبزه آراسته شد فرمان داد تا برای برپا کردن جشنی بزرگ مردم در پیرامون تخت او گرد آیند .

ضمناً این تخت را مردان غول‌پیکر ودیوان بردوش گرفتند ودر وسط صحرای بزرگی جای دادند ، هزاران نفر ازمردم در آنجا جمع آمده بودند ، در این موقع جمشید را با تخت درمیان مردم نهادند. ولوله وهلهله شادی از مردم برخاست ، شاهنشاه فوراً دستور داد که مردم بشادمانی وطرب پردازند رامشگران آمدنـد ، وکوبیدند ورقصیدند ، شرات نوشیدندو بر زمین پای کوبی کردند وتا پایان روز از پای ننشستند . جمشید مقرر داشت که همه سال درچنان روزی جشن بگیرند و آن جشن را «نوروز» نامید .

لطفاً بقیه‌را درصفحه ۷۴ مطالعه فرمائید

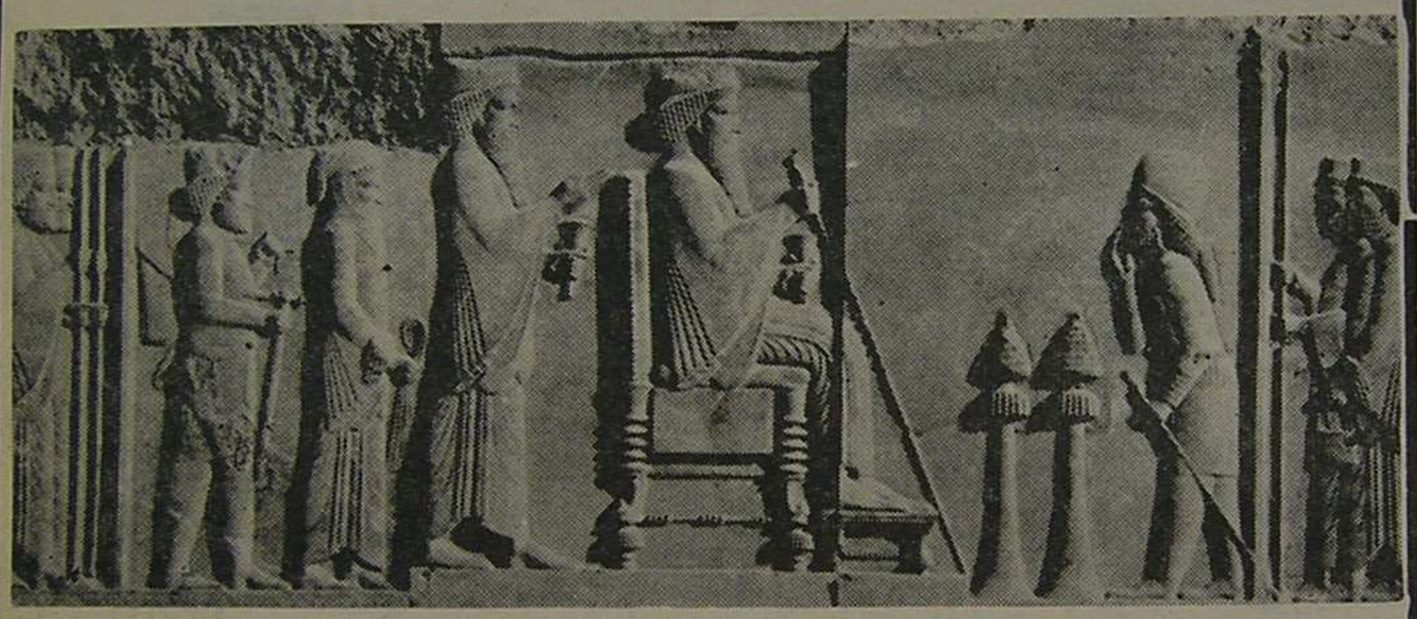
روایاتی دیگر از :

پیدایش نوروز

❁ ناگهان بارانی باریدن گرفت بیماری و با را باخودشست و برای مردم سلامتی بارمغان آورد .

❁ سرودخجسته نوروز در پیشگاه پادشاهان ساسانی چگونه خوانده میشد ؟

❁ پس از ۱۴۶۱ سال نوروز بموعد معین خود بازگشت.



می گویند در زمـان کیومرث پادشاه پیشدادی در اثر محاسباتی کـه توسط منجمان صورت گـرفت ، معلوم شد فروردین در هر سال چند ساعت از موعد مقرر خود عقب میافتد ودر طول ۱۴۶۱ سال باز بمحل نخست که نقطه کامل اعتدال و بیع است باز می‌گردد چند پشت بعد از کیومرث یعنی در عهد سلطنت جمشید، دوره هزار و چهارصدو شصت و یکمین سال مزبور خاتمه یافت و فروردین بمحل اصلی خود بازگشت .

چون جمشید این موضوع را دریافت جشن باشکوهی برپا کرد ودرهای خزائن را بروی مردم گشود وآنها را به پیروی از طبیعت بپوشیدن جامه‌های نو واداشت، عده‌ای عقیده دارند نوروز در نتیجه یك پیشامد مذهبی بوجود آمده‌است. توضیح آنکه زرتشتیان بماه فروردین علاقه فراوان داشتند و آنرا فرورد های مقدس می‌نامیدند و روز اول آن ماه راجشن میگرفتند. معروف‌است که «عمر والرستی» سردار مأمون از موبد موبدان خراسان پرسید علت پیدایش نوروز چیست؟ او جواب داد . در بطیحه ـ میان بصره و واسط که اکنون جزو خاك عراق‌است ـ بیه ری و با شیوع یافت ومردم از بیم جان بخاك ایران فرار کردند. روز اول فروردین باران هدیدی بر آنها بارید واین نوید سلامتی بود، چون همه تندرست و سالم شدند، شاه آن روز را بفال نیك گرفت وآن را «روز نو» یا «نورور» نامید.

ساسانیان جشن نوروز را با تشریفات مخصوصی برپا می‌داشتند. صبح عید شاهنشاه ساسانی لباسی را که معمولا از حریر یمانی دوخته شده و به گلابتون و تزئینات دیگر مزین بود می‌پوشید و بدربار میرفت. ابتدا موبدان برای تبریك وارد تالار می‌شد ، درحالیکه جامی زرین دردست داشت. در این جام انگشتری و درمی و دیناری خروانی و یکدسته سبزه بود و این دعا را می‌خواند:

«شها بجشن فروردین، بماه فروردین ، آزادی گزین برداد و دین کیان، سروش آورد ترا دانائی و بینائی ودیرزی باخوی هژیر وشادباش بر تخت زرین و انوشه خور بجام جمشید. سرت سبز باد و جوانی چوخوید . اسبت کامکار و پیروز و تیغت روشن و بدشمن کارگر و بازت گیرا و خجسته شکار وکارت راست چون تیرو نیز کشور بگیر تو. بادرم ودینار دانایان را گرامی دار، سرایت آباد و زندگی بسیار باد.

سپس جام شراب را بشاه می‌داد ودسته خودرا دردست دیگر او می‌گذاشت و درم و دینار در پیش برزمین میریخت آنگاه بزرگان دولت می‌آمدند وهر کدام هدیه‌ای می‌آوردند، شاه آنهارا می‌گرفت، آنچه را که ارزش داشت به خزانه میفرستاد وما بقی را میان مردم تقسیم می‌کرد .

ازخوردنیهائی که شاهان ساسانی درایام نوروز تناول می‌کردند ، شیرخالص و پنیر تازه بود. روز «نوروز» دختران باکره ظرفهـای طلا را بر می‌داشتند، سرچشمه آب میرفتند و درحالیکه سرود مخصوصی می‌خواندند این ظرفها را پر می‌کردند و بکاخ شاهنشاهی برای شاه و ملکه وسایرین می‌آوردند .

بیست و پنج روز مانده به نوروز درحیاط قصر شاهنشاه دوازده ستون ازخشت خام برپا می‌کردند وروی این ستونها گندم وجو و برنج وعدس و باقلا وارزن وذرت ولوبیا و نخود وکنجد وماش می‌کاشتند واینها راشش روز بعد ازعید در میان بزن و بکوب و شادی و رقص می‌کندند ودرآب جاری می‌انداختند. ازجمله آداب و رسوم این عید برافروختن آتش

بقیه درصفحه ۷۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوروز ، این

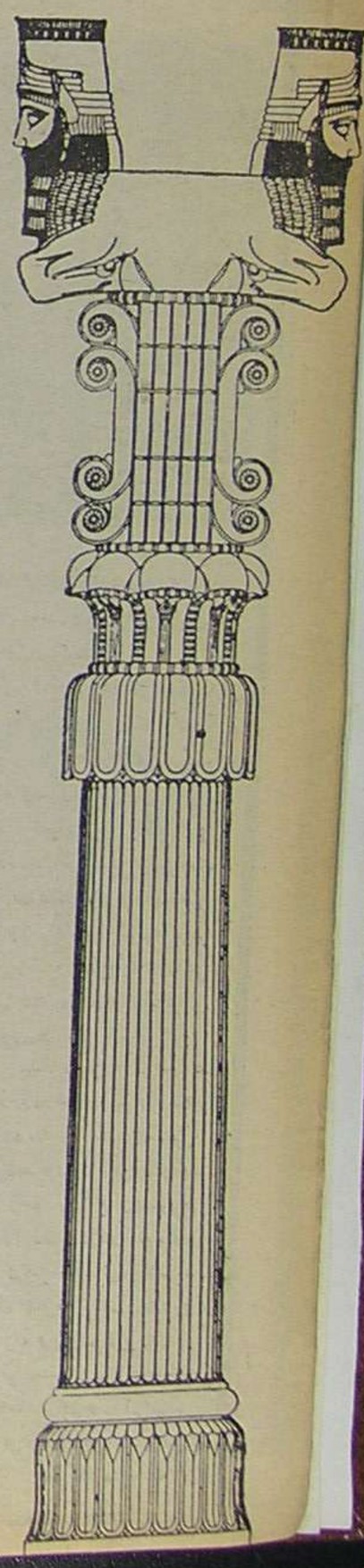
مراسم عید از زمان پادشا

تاریخچه نوروزوچگونگی برگزاری مراسم این آئین خجسته را در ایران باستان طی صفحات پیشین مطالعه نمودید .
اینك بشرح برگزاری این مراسم درآستانه آغاز تمدن اسلامی و پس از آن می‌پردازیم:

درروزگـار شاهنشهان ساسانی مرکز فروشکوه‌داستانی ایران دربارخسروان ساسانی یعنی کاخ باعظمت تیسفون (طاق کسری) بود چنانچه ازنوشته مورخین‌بزرگ برمیآیددرآن‌ایام آنهمه جلال‌وعظمت وشکوه وزیبائی‌که در دربار تیسفون بود و درهیچ کجای جهان‌ودرهیچ کشوری دیده‌نمی‌شد.

کاخ تیسفون‌چنانکه«کریستین»مستشرق دانمارکی‌می‌نویسدجلوی‌آن هیچ در وپنجره نداشته ولی بطاقچه‌های بسیار آراسته بوده‌است.

طاقنماها وستونهای باعظمت آن‌ازصفحه‌های‌مسین مزین بطلا نقره پوشیده‌بود.



کف تالار ازقالی معروف بهارکسری که ازبدایع صنعت‌روزگاربود فرش شده‌بود . بردیوار ها نیزجای بجای قالی ها وفرشهـای ابریشمی گرانبهـا آویخته بودند ودرگوشه و کنار بدایع زرین وسیمین مرصع بدروگوهر دیده را خیره‌می‌کرد .

درانتهای این تالار تخت‌معروف«طاقدیس»تخت شاهنشهان ساسانی‌قرار داشت‌وپرده‌ای‌زربفت درجلوی تخت آویخته بودند .

بامداد نوروز بزرگان ایران که‌بنوشته «مروج-الذهب» سه‌طبقه‌بودند برای عرض شادباش بحضورشاه بارمی‌یافتند .

طبقه‌نخست که‌شاهزادگان‌وسواران بودندبلافاصله طرف دست‌راست شاه‌قرار می‌گرفتند مؤبدان مؤبد و هیربدان هیربدمقدم برهمه‌اینها بودند بعداز این‌طبقه مرزبانان واسپهبدان و استانداران می‌ایستادند پس‌از آنها جای رامشگران وخنیاگران دربار بود.

دروقت مقرر ومعینی خرم‌باش «رئیس‌تشریفات‌و سالاربار» حضور شاه‌راا‌علام‌می‌کرد ،دراین‌موقع،یکی ازدرباریان که برمکان بلندی‌ایستاده بودفریادمیکرد: «ای‌زبان‌سرخویشتن رانگهدار باش که امروزپیش‌شاه می‌نشینی» .

مقارن همین احوال پرده جلوی تخت برجسته می‌شد وشاهنشاه که برفراز تخت برمسندی زراندود نشسته‌بودپدیدارمی‌گردید . شاه‌جامه‌زربفت‌وزردوخت دربرداشت وتاج بزرگ اوکه اززرناب بینش وبیك صددانه مروارید بداشتی بیضه گنجشك و یاقوتهای سرخ درخشان وزمردهای‌درشت خوش‌آب‌ورنگ‌مرصع بود ، بزنجیری‌زرین بطول هفتاد ارش‌که ازطاق‌ایوان آویخته بود بسته‌شده‌بود وشاه‌چنان می‌نشست که تاج درست بالای سراوقرارگیرد ، زیرا تاج بسیارسنگین بود (۳۰من‌تبریز) وسروگردن‌هیچ‌آدمی تاب‌سنگینی آنرا نداشت ، دیدار اینهمه جاه‌وجلال وتجمل ، در روشنائی اندکی که ازیکصدوپنجاه روزنه سقف‌بدرون میتابید چشمهارا خیره‌می‌نمود.همینکه‌شاه‌نمایان‌میشد همه حاضرین بزانو درآمده ومراسم احترام شاهنشاه رابجامی‌آوردندبفرمان شاه خرم‌باش ،حاضرین درود می‌گفت واجازه می‌داد که مؤبدان مؤبد سخن گوید آنگاه مؤبدان مؤبد شادبـاش عیدرا بیان‌می‌کرد وشاه جوابی مناسب می‌داد.

آنگاه خنیاگران‌و رامشگران آوای نغمه‌نوروز بزرگ راسازنموده وسرود نوروزی می‌سرائیدند.

بنوشته غالب مورخین‌شرقی‌وغربی یکی‌از عادات شهریاران ساسانی درروز نوروز رسیدگی بشکـایت مظلومین‌بود ودراین‌روز دادخواهان حق داشتند و می‌توانستند که‌ازهرکس‌شکایتی‌دارند ویاستمی‌دیده‌اند مستقیماً بخودشاه رجوع کنند.

شکوه وجلال دربار شهریاران صفوی

صفحات محدود مجله اجازه‌نمیدهدکه چگونگی جشن‌نوروز را درزمان تمام‌طبقات وسلسله‌های‌سلاطین ایران تشریح‌نمائیم.

از اینرو پس‌از اینکه باخوانندگان عزیز سلام نوروز را درکاخ‌تیسفون تماشا کردیم اینك به‌هزارسال بعدازآن ، یعنی‌بشرح جریان‌سلام‌عیدنوروز ازدربـار شهریاران صفوی می‌پردازیم ووارد کاخ‌عالی قـاپوی اصفهان می‌شویم .

اینجانیز ابتداتزیینات وشکوه‌بارگاه‌را اززبان (شاردن فرانسوی) که باچشم‌خوددیده وصف‌می‌کنیم:

تمام دیوارهای تالار یابارگاه‌شاهان‌صفوی‌باورقه طلای‌ضخیم تذهیب وپوشیده‌شده است.

دروسط تالارحوض مرمری است که پیوسته آب زلالی ازفواره‌اش جستن می‌کند سقف ازچوب‌قاب‌شده ومنبت کاریست که پیرایه‌های زربدان می‌درخشید ، اطراف‌تالارازچهارطرف‌بازاست ولی‌ازخارج‌پرده‌هائی به‌ارتفاع بام‌نصب نموده‌اندکه هردفعه باقتضای موقع روز وجلوس پادشاه ازطرفی‌برای جلوگیری‌ازحرارت آفتاب می‌اندازندواین‌پرده‌ها ازپارچه سرخ ابریشمی دوخته‌شده وآستر آنها دارای رنگهای مختلف است وطناب پرده ازابریشم خالص می‌باشد .

در اطراف این تالار دو تالار بزرگ دیگرواقع شده‌که آنها نیزبنوبه‌خود مانندهمین‌تالارکه‌شرح‌دادیم ساخته‌شده‌اند .

این‌دوتالار باقالی‌هـای نفیس ابریشمی مفروش شده ودراطراف تالار تشکهای زری انداخته‌اند ودر فاصله آنها جامهای بزرگ‌زرین‌طلا قرارداده‌اند .

فرش‌بارگاه قالی‌نفیسی‌است که از زر وابریشم بهم بافته‌شده ونقش‌زیبای آن چشم‌را خیره می‌کند.

دراین‌محل‌چهارده‌چراغ‌وهشت‌مشعل‌زرین‌دوشاخه دیده‌می‌شود که هنگام‌شب‌روغن‌خوشبوئی‌در آنهامیسوزد وبارگاه‌را روشن می‌کند تخت‌سلطنت شاهان صفوی‌از زرخالصی بشکل‌میزمربع ساخته‌شده بود وپایه‌های آن روی چهارگوی درشت طلاقرارگرفته بود هرچهارپایه

آئین خجسته...

هان ساسانی تادوران قاجاریه

آنروز عید پشت پهلوان یزدی برای اولین بار بخاك رسید ومقام پهلوانی را ازدست داد.
کریم شیره‌ای واسمعیل بزاز باشوخی ودلقك بازی نوروز را در دربارقاجاریه جشن میگرفتند.

وگویها بیاقوت وزمرد مرصع شده‌است.

این‌تخت را فقط دراعیاد درتالارمی‌نهادند ودر باقی ایام درخزانه‌دولتی واقع درقلعه‌اصفهان،ودوزن تخت،قدری،بود که‌چندنفر به‌زحمت آن‌راحمل می کردند.

اما تاج‌سلاطین‌صفوی‌یادستار آنها ازماهوت‌زربفت تهیه‌شده بود که گرد آن‌پارچه‌نازك بلند ازپارچه های لطیف هندوستان‌می‌چیدند نوك دنباله دستاررا با الماس درشتی پوشانیده واز اطراف آن زنجیرهای جواهر می آویختند وباجقه‌های متعدد الماس ویاقوت وزمردو لعل وپرهای نفیس‌طیور مزین‌می کردند. جقه روبرو سه‌شاخ وازهمه‌نفیس‌تر وعالی‌تر،بود.

درروز نوروزشاهنشاه صفوی برفراز تخت‌سلطنت جلوس‌می کرد ودستار مرصع بجقه‌های سلطنتی‌را بکمر خودمی آویخت.

تمام‌بزرگان‌وامنای دربار که حق‌جلوس‌دربارگاه داشتند.درروی‌تشکهای مخصوص خود دربارگاه قرار می گرفتند وبقیه رجال‌دولت درتالار مجاور بارگاه جمع‌می‌شدند.

پس‌ازآنکه صف‌سلام بدین‌شکل تشکیل‌می گردید بااشاره(ایشك آغاسی)سالاربارخطیب دربارپیش آمده خطبه‌ای که مدت یکساعت طول‌می کشید قرائت‌میکرد دراین‌خطبه پس‌ازستایش پیغمبر (ص) و دوازده امام (ع) دوام‌وبقای ذات والاتبارومرشد زاده عالیقدر حضرت اعلی‌شاه گیتی‌ستان را از خداوند خواستار می‌شدند.

پس‌ازخطیب‌شیخ‌الاسلام وصدر اعظم ووزیران و امیران نیزهریك زبان به‌تهنیت نوروزمی گشودندودر همان لحظه صدای‌کوس ونقاره وطبل‌وشیپور ازسرای شاهی‌بلندمی‌شد.

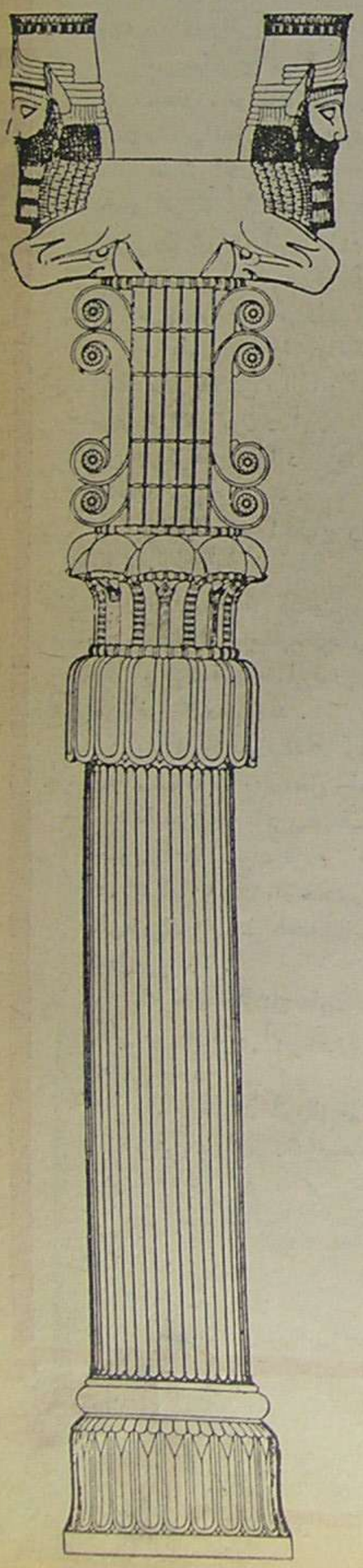
« تاورنیه»سیاح معروف فرانسوی‌می‌نویسد:

« درنوروز تمام بزرگان ایران برای سلام شاه بدربارحاضرمی‌شدند وهریك ازآنها باندازه‌مقام‌وشأن خود ارمغان و پیشکشی شایسته‌ای بحضورشاه تقدیم می کردند.

حکام‌ولایات هم درآن‌روز پیشکشی‌های خود را بدربار می‌فرستادند» همین مورخ می‌نویسدکه عموم ایرانیان درروز نوروز حتماً یك‌قبای‌نوتدارك نموده ومی‌پوشیدند.

ناصرالدین‌شاه عیدنوروزرا چگونه برگذارمی کرد

از یکماه به‌عیدمانده در سراسرشهروخصوصاً در اندرون‌شاهی‌ول‌وله شعف‌آمیزی‌حکمفر وبساط عیش‌و سرور،برپا بود،اطاقها رفته‌وتمیزمی گردیدو هر کس،بقدر مقدور درفکر تهیه‌جامه‌های تازه وزیور وآرایش‌های نوین،بود سه‌روز بنوروز مانده فراشان قرمزپوش از جانب دیوان برای هریك از دخترهای‌شاه که بشوهر رفته‌بودند چندخوانچه محتوی شیرینی‌ونقل‌وکله‌قند و غیره‌می‌آوردند. پنجاه تومان شاهی‌سپید درکیسه‌ای ازتافته سرخ دریکی از خوانچه‌ها می‌گذاشتند ودو خوانچه‌را گلباغچه می‌ساختند.



دیواره‌ای مشبك ازموم‌بارتفاع نیم‌ذرع‌درخوانچه‌ترتیب داده انواع میوه‌وگل وریاحین‌ازموم،سقزالوان‌درگلدان‌های بلوری وزرورق زده زینت قرار میدادند ویك خوانچه رانیزاسپندالوان وعناب‌های زرورق‌زده زینت میکردند.

درنوروز سه سلام منعقد می‌شد ازاین‌قرار: سلام‌تحویل،سلام عام‌تخت مرمر، سلام سرور.

ترتیب‌سلام تحویل‌باآراستن‌موزه‌و ایستادن‌اشخاص‌بدین‌منوال بود: ازچندگام بدرورودی طالارمانده‌سفره سپید،بزرگی گسترده،بساط هفت‌سین‌راروی آن‌می‌چیدندودامنه آن‌تاشاه‌نشین وسیعی که‌تخت‌مرصع‌فتحعلی‌شاه‌در آن‌قرارداشت کشیده می‌شد. روی تخت‌مسندی زربفت‌کار هندوستان می گستردندو دامنه آن تاشاه‌نشین وسیعی که تخت مرصع فتحعلی‌شاه درآن‌قرارداشت کشیده‌میشد. چهار شمعدان‌مرصع که دارای آویزه‌های درشت‌ازسنگهای قیمتی بودند در چهارگوشه‌تشك گذاشته شمعهای آنرا می‌افروختند، خواه روز،خواه شب .. سایرچراغ‌هاوچهل چراغهارا نیزروشن‌می کردند ومجلس‌شکوه عجیبی بخودگرفته جواهرتخت ونشان هائی‌که بسینه حضار نصب بود در پرتوچراغها-ادرخشندگی مخصوصی پیدامی کرد، درشاه نشین‌های اطراف‌تخت رؤسای‌ایل قاجارباسرداریهای ترمه وشمشیربسته ورؤسای کشیکخانه‌وسواران مهدیه‌و منصوروغلام‌پیشخدمت‌هاوغورچیان‌ورؤسای‌زنبورکخانه بالباسهای رسمی می‌ایستادند.

دریکطرف هفت‌سین سران سپاه بانیم‌تنه‌های‌سپید شلوارقرمزویراق‌داروشارپ صف‌آراسته‌ونایب‌السلطنه دررأس آنها قرارمی‌گرفت ودرطرف دیگر مستوفیان باشال وکلاه‌وجبه‌های ترمه وچاقچور های قصب سرخ ایستاده ومستوفی‌الممالك باجبه‌مفتول‌دوزی‌مقدم‌برهمه، جا می‌گرفت.

بین دوصف مزبورراهی‌باریك تاشاه‌نشین بزرگ بازبود طرفین‌تخت‌بطورنیم‌دایره شاهزادگان بالباس های‌سپاه‌ایستاده وهریك‌یکی‌ازعلائم طلای جواهرنشان سلطنتی را ازقبیل «شمشیر» «خنجر» « گرز»«سپر» بدست‌می‌گرفتندنزدیك تخت ،صدراعظم باجبه وشمسه صدارت ایستاده وزراء و اعیان زیردست وی قرار می‌گرفتندعملهٔ خلوت‌وپیشخدمتهای مخصوص‌دریکی‌از شاه‌نشین-های‌نزدیك‌تخت گردمی آمدندوخطیب‌الممالك ومنجم‌باشی‌روبروی‌تخت‌ایستاده‌اطباء و بعضی‌اروپائیانی که‌بنابرخواهش،تماشامی آمدندپشت آنها قرارمی‌گرفتند دوپسرفتحعلیشاه جهانسوز میرزای‌امیرنویان وسلطان احمدمیرزای عضدالدوله پدر شاهزاده عین‌الدوله

لطفاً بقیه را در صفحه ۷۷ مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library



نویسنده : لسلی چارتریس



درست در آن حیص وبیصی که می‌خواستم بروم زنگ تلفن مثل زنگوله به‌کارافتاد . «لفتی» گوشی را برداشت ، یك ثانیه گوش داد ، بعد دستش را روی گوشی گذاشت و به‌طرف من برگشت و گفت:

ـ زنی است که الآن می‌خواهد شمارا ببیند ، رئیس.ازقرارمعلوم،موضوع خیلی‌فوری‌است . وان‌داین توصیه‌کرده که شمارا ببیند .

هیچ عادت ندارم‌ساعت نه‌ونیم‌شب مشتری‌بپذیرم ولی وان‌داین رفیق خوبی‌است . وچون این جیگر از طرف اوفرستاده شده بود ، می‌توانستم برایش استثناء قائل بشوم .

بااشاره‌ای جواب مثبت به‌لفتی‌دادم .

ـ بگو که‌می‌تواند بیاید .

لفتی جواب مرا به اطلاع اورساند و گوشی را گذاشت .

ـ قول داد که ده دقیقه‌دیگر اینجاباشد . رئیس. وچه صدای دلفریبی دارد .

من بمانم یا بروم ؟

ـ بمان . تواطاق بغلی‌بنشین . ودستگاه ضبط‌صوت راهم راه بیانداز تا حرفهای مارا ضبط کنی ...

بمحض اختتام جنگ ، گردان پیادهٔ من به‌ایالات متحد امریکا برگشته‌بود . ولی من درپاریس‌ازخدمت زیرپرچم بیرون آمده بودم، برای اینکه این شهر را می‌پرستم . وآنجا، درکوچهٔ «کله‌ری» آژانسی به‌اسم آژانس پلیس خصوصی‌دایر کرده بودم .

بمنظور استفادهٔ جهانگردان امریکائی ! . برای اینکه در پاریس ، از این هموطنان عزیز جهانگرد خوب می‌شود پول درآورد . بله اینها تخصص دارندبا این جیگرها بازیها دربیاورند وتاخرخره توی‌مخمصه بیافتند .

و به‌یك نفر احتیاج دارند که از آن‌تو درشان بیارد .

پس چیزمهمی دربین بود که اسباب تعجب بشود. ولی زنگ تلفن امشب هیجانی درمن به وجود آورده بود . وحتماً قضیه خیلی‌فوریت داشت که آن موقع شب بمن‌تلفن کرده بودند .

پس از چند دقیقه‌ای زنگ در راشنیدم و لفتی مهمان شبانه را به داخل راهنمائی کرد .

مخلص بچهٔ باتربیتی هستم . و این بود که‌ازشدت تحسین واعجاب‌سوت نزدم . ولی‌خدمت‌مبارکتان‌عرض کنم که این لعبت به‌زحمتش می‌ارزید . قامت کشیده. کمر باریك.وهیکلی باهمه آن برآمدگیها وخمیدگیهایش که‌دل‌می‌برد ...

بشره‌ای که مثل هلوی پوست کنده بود . ونگاه بیکرانی به‌رنگ آبی فیروزه‌ای که زبان کازانووارا بند می‌آورد .

ولباس‌حیرت آوری هم پوشیده بود .

وقتی‌که وارد دفترم‌شد ، عطری باخودش‌آورد. کمی‌زننده اما تند که هرگز بمشامم نرسیده بود . و مشام‌من اغلب نشان‌داده است‌که حافظهٔ قصورناپذیری دارد .

لفتی یك‌صندلی‌پیش کشیدواز اطاق بیرون‌رفت. مهمان‌نشست وحرف زد . صدایش‌لایق‌بقیه‌چیزهایش بود . بم وگرم .وبه‌نحواعجاز آموزی خوشاهنگ . ـ آقای والانیتن ، عذر می‌خواهم‌که این موقع‌شب آمده‌ام . ولی وقت تنگ بود .

آقای دان‌داین به‌ام گفت که می‌توانم بشما اعتماد کامل داشته باشم .

لبخند زد و من پیش خودم‌گفتم که هان زیبا مسلماً ، آن روزها که‌همه یونانیها دیوانه‌اش می‌شدند، چنین صدائی‌داشته است .

سیگار به‌اش تارف کردم وگفتم .

ـ شما از دوستان وان‌داین هستید ؟

سرش را پائین‌آورد وگفت:

ـ من خانم سینتیاسورن‌هستم . اهل انگلستان . وسالها است که‌آقای وان‌داین را می‌شناسم .

پرسیدم :

ـ آیا دوست عزیز او دوبورگ را هم که مشتری من است ، می‌شناسید ؟

(c) ketabfarsi.com The Digital Library

ترجمه : م جهانگیری

شبح عطر آگین



حداقل ، خیال می‌کنم شبحی دیدم . قیافهٔ مرد بسیار جذابی را داشت . لباس جدید پوشیده بود و قیافه‌اش پراز غم و نومیدی بود .

«از مدتی بیش در این فکر بودم این آپارتمان را ترك بکنم .

این واقعه هرگونه تردیدم را از بین برد وفردای همان روز رفتم . ولی از آن روز ، پشت سرهم دغدغهٔ خاطری آزارم می‌دهد .

پرسیدم :

- از چه بابتی ؟

زد زیر خنده و گفت :

- ازبابت واقعیت این شبح . پشت سرهم ازخودم می‌پرسم که حقیقتاً شبحی دیده‌ام یا اینکه همه این چیزها در خیـال من اتفاق افتاده . از حرفهای من سر در می‌آورید ؟

گفتم :

- کاملا . خوب ، سردر می‌آورم . شما دیگرهیچ یقین ندارید .

— همین . دیگر نمی‌دانم — ومی‌خواهم بدانم . و به این جهت هم بسراغ شما آمده‌ام .

لبخندی زدم .

- فکرمی‌کنم مطلب بسیار جـالب توجه است .

خانم سورن . وصدبار دلپسندتر از آن کارهائی است که معمولا به‌دست مخلص سپرده می‌شود .

- بسیار اسباب مسرت است وحالا کارهائی که می‌خواهم شما برام بکنید ، ازاین قرار است :

پس از آنکه از این آپارتمان رفتم ، کاری کردم که تحقیق مختصری درمحله صورت بگیرد . وکشف کردم که راجع به شبحی که از قرار معلوم سروکله‌اش هر سال یك باردر منزل سابق من پیدامی‌شود ، افسانه‌ای سرزبانهااست . و فردا شب، درست مقارن آن تاریخی است که باید سروکله شبح پیدا بشود .

و من پس فردا باید پاریس را ترك بکنم و بـه انگلستان برگردم . ونمی‌خواهم پیش از تحقیق دربارهٔ این ماجری بروم .

گفتم : — خوب ؟

— آن‌وقت می‌خواهم شما فرداشب بامن به آپارتمان بیائید. ازروزی که من رفته‌ام ، مستأجری پیدا نشده . وبه‌این ترتیب ، می‌توانیم بدانیم که حقیقتاً شبحی وجود دارد یا اینکه یکسال پیش مخیلهٔ من درکار بوده .

لطفاً بقیه را در صفحه ۶۹ مطالعه فرمائید

لبخند زنان جواب مثبت داد .

— چندین سال‌هم هست که باهاش آشنائی‌دارم .

پشت میزخودم نشستم وگفتم :

— حالا که‌مراسم آشنائی برگزار شده ، می‌توانیم شروع بکنیم مـاجرایتان را حکایت بکنید .

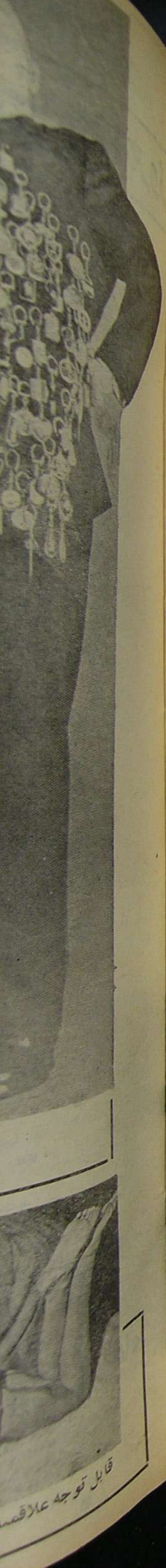
— می‌ترسم مسخره‌ام بکنید . آقای والنتین . قضیهٔ مورد بحث مسلماً به‌نظرشما خنده‌آورخواهدآمد. وشرح آن‌ازاینقرار است :

«تاسال گذشته ، من‌درطبقه پائین‌خانهٔ شمارهٔ ۱۹۲ محلهٔ سنت آنتوان می‌نشستم .و بسیار آنجا خوش بودم. ولی‌همیشه این‌احساس‌را داشتم که‌محیط‌آن‌کمی مرموز است . آنجا ، چیزی، به نظر من ، به نحومبهمی‌عجیب وغریب می‌آمد ...

و شب آخری که آنجاگذراندم شبحی دیدم . یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

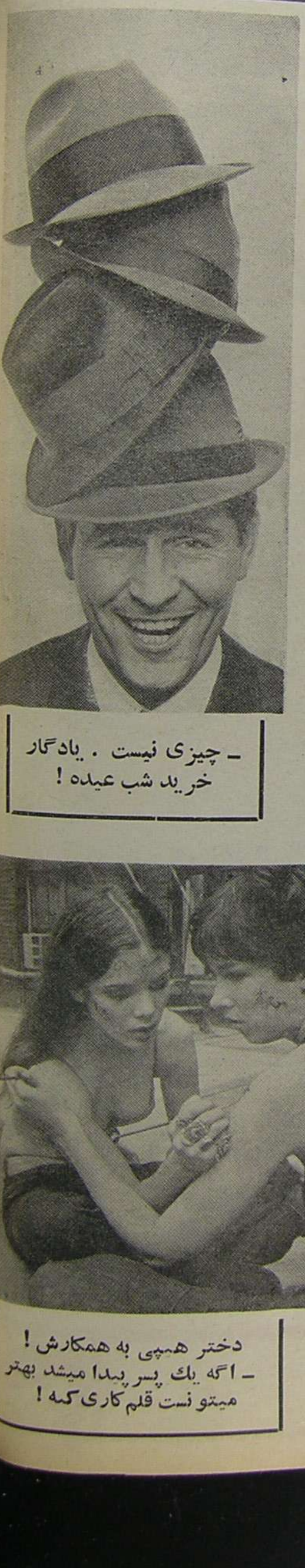
عکسهای دیدنی باشرحهای خواندنی!



قابل توجه علاقمند

بلی برگ و
داروی قوت قلب!





- چیزی نیست . یادگار
خرید شب عیده!

پسرسال:
پسری است که یکعدد ماهی سفید
گیر آورده!



دختر همپی به همکارش!
- اگه یك پسر پیدا میشد بهتر
میتونست قلم کاری کنه!

- بخور، بخور تا صابخونه نیومده!

(c) iran-archive.com, The Digital Library



ـ بله، چارچشمی باید مهمونای عیدو پائید!



سینه رو!



ـ الوعزیزم، بیا میخوام بهت عیدی بدم!

قابل توجه علاقمندان به مطالعه! (البته اگر زبانشان خوب باشد!)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریچهٔ نمایش هنر و اندیشه امروز

«الف ـ بامداد»

تو و بهار

من باهارم توزمین
من زمینم تو درخت
من درختم تو باهار
ناز انگشتان بارون توباغم میکنه
موون جنگلاطاقم میکنه.

توبزرگی مث شب
اگه مهتاب باشه یا نه
توبزرگی
مث شب
خودمهتابی تو اصلا
خودمهتابی تو
تازه وقتی بره مهتاب و
هنوز
شب تنها، باید راه دوری بری‌تا
دم دروازه روز!

مث شب گودوبزرگی، مث شب،
تازه، روزم که بیآد،
تو تمیزی
مث شبنم
مث صبح
تومث مخمل ابری
مث بوی علفی
مث اون ململ مه نازکی

اون ململ مه
که روی عطرعلفا ،
مثل بلاتکلیفی
هاج وواج مونده مردد
میون موندن ورفتن
میون مرگ وحیات

مث برفائی تو
تاره آبم که بشن برفاوعربون
بشه کوه
مث اون قله مغروربلندی
که به ابر، ای سیاهی
وبه باد ای‌بدی، می‌خندی
. . . . . .
من باهارم تو زمین
من زمینم تو درخت
من درختم توباهار
ناز انگشتان بارون توباغم میکنه
میون جنگلاطاقم میکنه

«فریدون مشیری»

«بهار را باور کن»

باز کن پنجره‌هارا ، که نسیم
روزمیلاد اقاقیها را
جشن میگیرد
و بهار
روی هرشاخه کنار هربرگ
شمع روشن کرده است.

✤

همه‌ی چلچله‌ها برگشتند
وطراوت را فریاد زدند
کوچه، یك‌پارچه آواز شده است
و درخت گیلاس
هدیهٔ جشن اقاقی‌ها را
گل بدامن کرده است

✤

باز کن پنجره‌ها را ایدوست،
هیچ یادت هست؟
برگها پژمردند
تشنگی باجگر خاك چه کرد؟
با سروسینهٔ گلهای سپید
نیمه شب باد غضبناك چه کرد
توی تاریکی شبهای بلند
سیلی سرما باتاك چه کرد؟
هیچ یادت هست؟

✤

حالیا، معجزهٔ باران را باور کن
و سخاوت را درچشم چمنزار ببین
و محبت را در روح نسیم
که در این کوچهٔ تنگ
با همین دست تهی
روز میلاد اقاقی‌ها را
جشن میگیرد

✤

خاك، جان یافته است.
توچرا سنگ شدی؟
تو چرا اینهمه دلتنگ شدی؟
باز کن پنجره‌ها را
و بهاران را باور کن.

«رابیندرانات تاگور»

بهار

ای بهار ، بوی گلهای تو ،
ایام ارزنده این زندگی بیحاصل را ،
سال اندرسال ، درطبیعت منعکس وابدی خواهد نمود
ودرناله‌های بی‌تاب بلبل نغمه نواز ــ
ـ خواهد ساخت !
ای بهار !
رنج دائمی من هنوز درنسیم بهاری موجوداست
هیجان پرشور جوانیم در شعاع قرمزی غروب برافق بهار
گلدان منقش گشته است

محمد زهری

بهاریه‌های شبنامه

شبی ازشبها :
عطفهٔ عافیتی کرد بهار .
نفس گرم زمین ،
به‌علف ،
شیوهٔ رستن آموخت .

●

زمین ،
نفس کشید .
زخاك پاك ،
سبزه
جوش زد .
چه سینهٔ فروکنی بزیر پاست .

●

نا شکوفهٔ سپیدسیب ،
تازیانه‌ای بدست باددید ،
ریخت .
نازنین ، چه‌زود ، رنجه‌می‌شود .

●

ز بوی بادرهگذر ،
بهاررا شناختم .
چوخواستم که پنجره گشایم و ،
درود گویمش ،
بهار رفته بود

●

دریچه ،
بازشد .
دریچه ،
بسته شد .
هوا ،
هوای دلپذیر بود .
ولی دل قدیم من کجا شده است ؟

●

شبی‌الشبها :
باغریو رعدی ،
برق ،
خندید
وسپس باران ،
زار و دلتنگ گریست .

«م آزاد»

«شکوفه‌ها»

پرنده‌ها به‌تماشای بادهارفتند.
شکوفه‌ها ، به‌تماشای آب‌های‌سپید
زمین‌عریان ماندست وباغهای گمان
ویادمهرتو ، ای‌مهربانتر ازخورشید!

●

نیلوفر

همه گلها که «نیلوفر» ، نمیشن
ز فروردین پیام آور نمیشن
سراپا عشوه و ناز و فسونی
همه زنها که افسونگر نمیشن

غلامحسین ظهوری

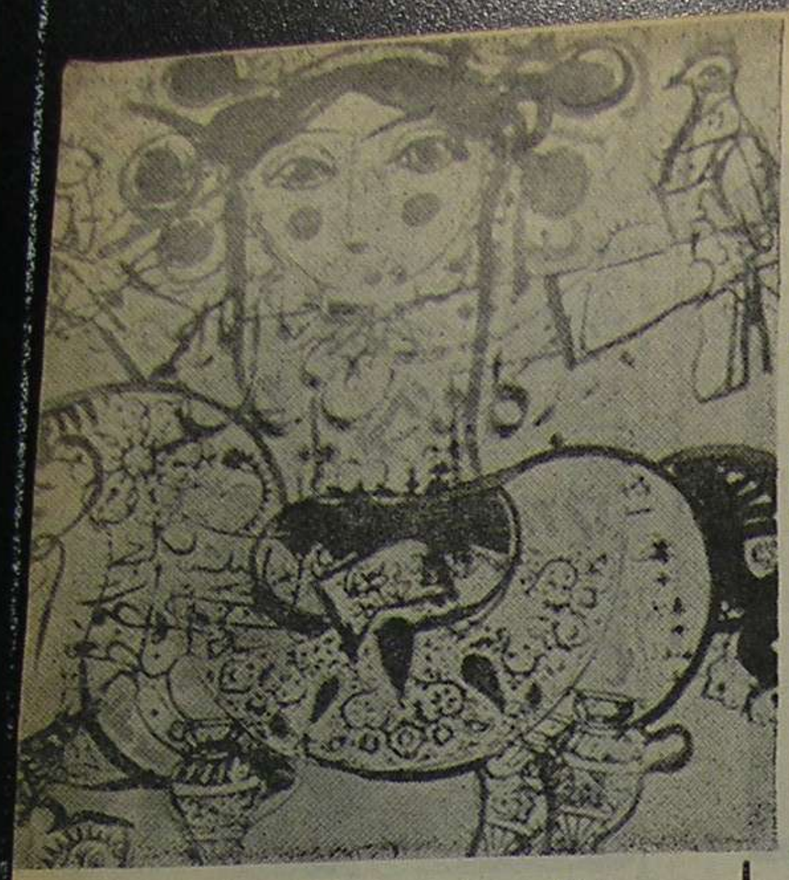
پیوند

بهار و آسمان آبی شیراز
وعطر کوچه‌های نسترن آگین
وآواز پرستوها ،
که از باغ بهاران
تسلای دل من نیست

مرا با دشت‌های تشنه پیوندیست
که از شادی نمی پائیز پائیز نند

مسعود سلیمی

«همت»



حرفهائی درباره

ناصر اویسی

صورتگر خوابها و راوی قصه ها

نادر نادرپور

«اویسی» صورتگر خواب‌های بزرگسالی وراوی قصه‌های کودکی ما است ومیان خوابهای بزرگسالان و قصه‌های کودکان اغلب شباهتی هست. اومردی است که روزگار خردی را خواب میبیند و در خواب‌اوحسرت تلخی است که از چشم‌ظاهربین نهفته می‌ماند. کوردلی میخواهد تادودانگی‌دردناك وجود او رانه‌بینیم‌وهنرش را از عمقی‌که دارد تهی انگاریم.

«اویسی» نقاشی است که عقل جهاندیدگان وقلب کودکان دارد و این تضاد راهم درمعنی وهم درشیوهٔ کارش میتوان دید.

جهان‌رنگین خوشایندو را زنان واسبان‌وسواران و پهلوانان انباشته‌اند و دف‌ها ونی‌ها وچنگ‌هادر آن نغمه برداشته‌اند.

اما این‌صورتهای شاد معانی غمگین دارند:

زنان اغلب‌نشسته‌اندویا آرمیده‌یادر آینه‌مینگرند و یا نامه‌ای وکتابی در دست گرفته‌اند و بهر صورت حالت سکون و تأمل گزیده‌اند. گوئی از جهان واقعی حاضر بدنیای خیالی غایب روی آورده‌اند.

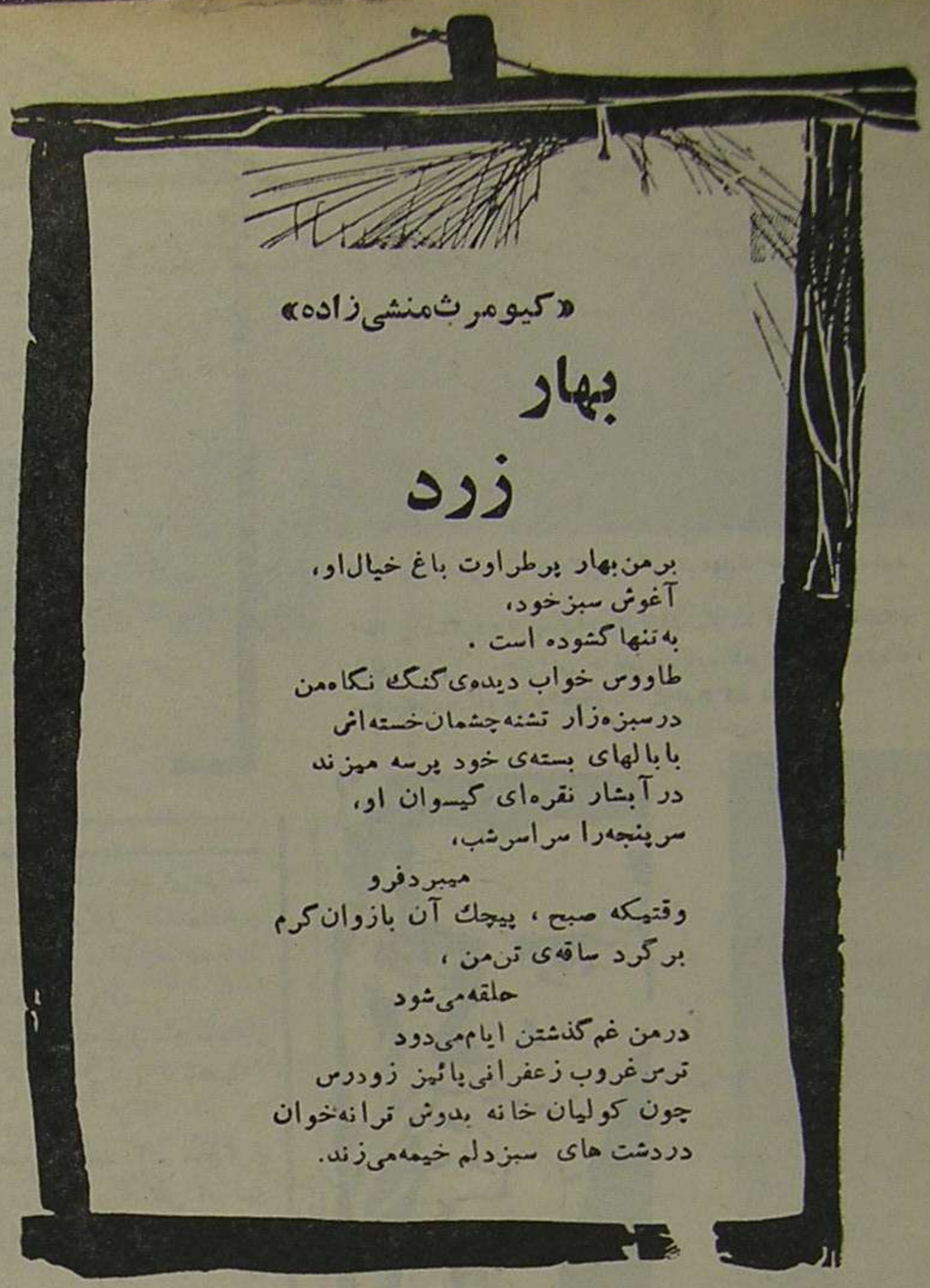
اسبان و سواران بیش ازآنکه در حرکت باشند ساکنند گوئی‌ازپیمودن‌راه‌پرمخافتی که‌درپیش‌دارندچشم پوشیده ودر اندیشه گذشته فرورفته‌اند. پهلوانان بیشتر درکار بزم می‌کوشند تا درکار رزم وپنداری که‌لحظه‌ای از سختی عالم واقع‌بآسانی عالم تخیل پناه‌برده‌اند.

دف زنان ونی‌نوازندگان و چنگیان باچهره‌های زیبا و حسرت‌آلودشان گوئی‌غم عاشقی را بازمی‌گویند که به هجران معشوق دچار است.

از این طرحهای‌برهنه بی‌پیرایهٔ او که‌گاه‌بسادگی اشکال‌هندسی‌میگراید صبغه‌ای از طراحی‌کودکان‌دارد اما رنگهای گرم و سوخته‌اش فریاد مردی است که خوابهایش را به‌جادوی هنرواقعیت می‌بخشد تامگراز حسرت آنچه در خواب دیده است به بیداری نمی‌بیند اندکی تواند کاست.

نکته گفتنی این‌که طرحها و رنگهای او پیوندی نزدیك با هنر قدیم ما دارند. تصاویرش از مجالس «مینیاتور» یاازپرده‌های‌قاجاریه و سالار تخیل او قدم نهاده‌اندورنگها وخطهایش ازتذهیب کاریهاوخطاطی‌های کهن مایه‌گرفته‌اند و هنر او دراین است که شیوهٔ صورتگری ورنگ‌آمیزی‌پیشینیان رابه‌یمن قریحه‌خود

لطفاً بقیه را در صفحه ۸۵ مطالعه فرمائید



«کیومرث‌منشی‌زاده»

بهار

زرد

برمن‌بهار پرطراوت باغ خیال‌او،
آغوش سبزخود،
به‌تنها گشوده است .
طاووس خواب دیده‌ی‌گنگ نگاه‌من
درسبزه‌زار تشنه‌چشمان‌خسته‌اش
بابالهای بسته‌ی خود پرسه میزند
درآبشار نقره‌ای گیسوان او،
سرپنجه‌را سراسرشب،
میبردفرو
وقتیکه صبح ، پیچك آن بازوان‌گرم
برگرد ساقه‌ی تن‌من ،
حلقه‌می‌شود
درمن غم‌گذشتن ایام‌می‌دود
ترس‌غروب زعفرانی‌پائیز زودرس
چون کولیان خانه بدوش ترانه‌خوان
دردشت های سبزدلم خیمه‌می‌زند.

رها

نیلوفر

همه گلها که «نیلوفر» نمیشن
ز فروردین پیام آور نمیشن
سراپا عنوه و ناز و فسونی
همه زنها که افسونگر نمیشن

●

غلامحسین ظهوری

پیوند

بهار وآسمان آبی‌شیراز
وعطر کوچه‌های نسترن آگین
وآواز پرستوها ،
که ازباغ بهارانند
تسلای دل من‌نیست

✿

مرا بادشت‌های تشنه پیوندیست
که ازشادی تهی پائیزپائیزند.

*

مسعود سلیمی

((همت))

ونقش دوستی
برزمین‌مانده‌است
گولی ....
کس را
همت‌آن نیست
همراهی کند
تا گورستان شهر
این‌تابوت را

«نوشان»

از کتاب «بانگ‌پا»

با بهار دوستی ...

با بهار همسفرشویم
تا بهرکجا که کولبار خویش را
می‌نهیم برزمین
سبزه وشکوفه پیشوازمان کنند

✿

با بهار همسفرشویم
تا بهرکجاکه میرسیم
سبزه، سبزگردد از زمین
غنچه ریزد از نهال
عطر خیزد ازنسیم
یا بیاکه چون کبوتران خوش خبر
همچو چلچله
لحظه‌ای فراتر ازبهار
پا بمرز دشتهای دوستی نهیم
ای «خبرکن» (۱) سپیده بال
زودتر، بخانه‌های دورتر
از بهار دوستی خبربده

(۱) خبرکن = گل قاصد

«سعید دستوری»

((باغچه))

درباغچهٔ قلبم —
ـ گلهای قشنگی هست
— اما نه ، خطا کردم
هرگز گل زیبائی
برسنگ نمی‌روید

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بهاران»

بهار مستکوف دو دیگاهت
بهار گیتی جانمن عواهت
بیا آزدوم لاله دارنه
پرستوهای چشمان سیاهت

بهار آمد ، بهار میزه بر تن
بهار گل بر گلین بدامن
مرا تا شبنم اشکی نمانده است
چمانم گریها پیخانه من ؟

خوشا پرنود پرواز بهاری
میان گلهٔ ابر فراری
بکوهستان طنین قهقهی نیست
دریا کبکهای کوهساری

«عطر تازهٔ یاس»

توعطر تازه یاسی ، رها به خانهٔ من
تو بمن نرم بهاری ، در آشیانهٔ من
کهرند آنهمه افسانه ، قصه ، قصهٔ تست
بپاپاک حدیث نوشد فسانهٔ من
زماخ خنک گمان ریخت ؛ برگ قصهٔ او
شکت شاخهٔ شوقم ، توئی جوانهٔ من
بهن ، بی تو ، به دیدار خلق ارزانی
من و تو ایم و بهشتی است کنج خانهٔ من
بنازشانهٔ انگشت گیسویت رام است
تو نیز ، رام ، بپای روی شانهٔ من
خطابت حرف ، چولب را توان به بوسه
پیام بوسهٔ من ، حرف عاشقانهٔ من
بهار را ، تنت آورده خوش به بستر من
بهار موسم کام است ـ این بهانهٔ من!
چو زورقی است تنم رسته از تلاطم موج
سکون خلوت آغوش تو کرانهٔ من
زتلخ و رفته چه گویم که زندگی فرداست
شبم گذشت ، تو فردای جاودانهٔ من
بجوش درون من آمیختی ، چو من ،
طنین نغمه سازی تو در ترانهٔ من

«چلچلگان»

امسال پامسفر چلچلگان شو
یکچند از این سردی دامان دمنها
تا توشهٔ راهت تراسکهٔ مهتاب
پر و امکن از راه دراز و تن تنها

از بادی آوارهٔ دامست مپرهیز
و زسایهٔ مرا میرندهٔ متکان بال
با صبح ازلانه برون آی و سفر کن
تاریکی دنیای مرا بشکن امسال

امسال ، برای مسفر چلچلگان شو
یکچند ، این خلوت صلانه من باش
چون چلچلگان رخت از این شهر کشیدند
غمخوار ، بمان خانه ویرانهٔ من باش



یکی از دانشجویان حلقه گل را بگردن مهدی اخوان میاندازد

اطلاع پیدا کردم که مهدی اخوان ثالث ـ م ـ امید در دانشگاه پهلوی شیراز سخنرانی جالبی درباره شعر امروز نموده که سخت مورد تشویق دانشجویان قرار گرفته است.





بحر صدیم ده ار روی شعر
«پریا» ی احمد شاملو فیلمی
در دست تهیه است. گرچه شاملو
بارها گفته است از شعرهائی که
بزبان عامیانه گفته چندان
خوشش نمیآید ولی اینگونه
اشعار او سخت مورد توجه شعر
دوستان قرار گرفته است.

گویا دانشگاه پهلوی شیراز
نادر نادرپور دعوت نموده نادر
فروردین ماه امسال در تالار
پورداود درباره شعر امروز
ایران سخنرانی کند قبل از
نادرپور، مهدی اخوان، منیری
وفریدون توللی درباره شعر
امروز ایران در دانشگاه پهلوی
سخنرانی کردند



«لالا رودکی» درسال گذشته فعالیتهای چشمگیری داشت. امیداست در سال جاری نیز گردانندگان آن موفق شوند دنامه‌های جالبی ارائه نمایند



«حشمت سنجری» رهبر ارکستر سمفونیک تهران یکی از چهره‌های فعال هنری سال بود و گویا در نظر دارد در سال جاری نیز نامه‌های جالبی از آثار هنرمندان بزرگ اجرا نماید

منصور اوجی

لحظه

صبح برخاستنت ،
بعدار آن شکر خواب
گل سرخیست که با عطری تند
بشکفد در مهتاب .

از کتاب «باغ شب»

نوشته:

نمایش رستم و سهراب یا تخریب تراژدی



بالاخره نمردیم و دیدیم که نمایش رستم و سهراب توسط آقای اسکوئی در تالار دانشکده‌ی هنرهای زیبا بروی صحنه آمد البته سایل کار نسبتاً فراهم و دکورهای خیلی خوب و نمایشنامه هم ه آقای ارسلان پوریا ارائه کرده با چندین گذشت قابل قبول است ما آنچه در اجرا مربوط بآقای اسکوئی است تأسف انگیز ست و بهمین دلیل تالار نمایش هر شب بفقر تماشاگر دچار بود و گر بلیطهای افتخاری نبود وضع از این هم بدتر میشد.

باری فردوسی کبیر تراژدی خود را چنین می آغازد.

کنون رزم سهراب ورستم شنو
دگرها شنید ستی این هم شنو
یکی داستان است پر آب چشم
دل نازك از رستم آید بخشم

ولی این داستان پر آب چشم را آقای اسکوئی بصورت قصه‌ای سراسر خنده تحویل تماشاگران میدهد و درست درهنگامی که بازیگران زحمت می کشند تا اندوهی را به تماشاگران القاء کنند بر اثر کارگردانی نامناسب ناچار مواجه با شلیك خندهٔ دسته جمعی حضار می شوند.

موضوع غیرقابل گذشت اینست که کارگردان قادر بدرست خواندن نظم شاهنامه نیست و در نتیجه نمی تواند مضامین بلند این حماسهٔ پرشکوه را هضم کند و بهمین علت بازیگران پیاپی ابیات فردوسی و حتی ابیات الحاقی آقای ارسلان پوریا را غلط میخوانند و میگذرند و مخصوصاً تأثیر لحن سرد و بی روح کارگردان در کلام بازیگران بخوبی آشکار است البته در موقعیتی که دانشکدهٔ ادبیات با تمام طول و عرضی که دارد فاقد کرسی فردوسی شناسی است چنین دستبردهائی به اصالت شاهنامهٔ فردوسی چندان غریب نیست تنها هجیر نگبان دژ سپید است که از نظر بیان و تأکیدهای بجا در کلام تا حدی موفق است گرچه او هم با شکم برآمده‌اش بیشتر اسباب خندهٔ تماشاگران را فراهم می آورد و ارزش انتخاب کارگردان را برای این نقش بصفر میرساند.

فردوسی هجیر را اینطور وصف می کند.

نگهبان دژ رزم دیده هجیر
که بازور و دل بود و با گرز و تیر
. . . . . .
. . . . . .
پذیره نیامد کس او را بجنگ
که بد برز بالا و بازور و هنگ

ممکن است گفته شود پیدا کردن چنین هجیری مقدور نیست درجواب باید گفت درصورت وجود چنین عذری مجبور نیستند باجرای رستم و سهراب دست بزنند. بروند برای خودشان فیلمهای تارزان هندی، دالاهو و زن خون آشام بسازند.

پس از رنج درازی که پرورداودها کشیده‌اند آقای اسکوئی چهره‌هائی از مردان تورانی خلق می کند که ترکانه تر از چهرهٔ ترك و ترکمن است و شاید مغولانه تر از سپاهیان چنگیز مغول. بدین ترتیب غریب نیست اگر کارگردان در ادوار دیگر خود مثلا اعراب بادیه را باسر و وضع سرخ پوستان قدیم آمریکا بروی صحنه بیاورد همانطور که تورانیان آریائی را با سر و وضع مغولان نمایش میدهد.

ارقامتهای نارسا، ریش‌های پوست بزی، جیغ های خنده آور گردآفرید، خنده‌های دسته جمعی بی‌مزه، کشتی گرفتن‌های بامزه و چه..... و چه.... که بگذریم میرسیم باصل مطلب و آن رستمی است که آقای اسکوئی طبق ادعای خود می‌خواست به تمام ایرانیان معرفی کند بطوریکه هیچکس غیر از رستم او هیچ رستمی حتی رستم تابلوی پرشکوه استاد بهزاد را قبول نداشته باشد حالا ببینیم رستم آقای اسکوئی چه مشخصاتی دارد.

۱ـ کلهٔ دیوسپید با گوشت و پوست فاسد نشدنی (البته مومیائی نشده)، با دو شاخ، با قیافه‌ای مفلوك و دهانی بار (که تعجب را میرساند!) و باچه..... و چه.....

نخست باید گفت که کارگردان مطلع دیوسپید را هم مسخ کرده و علاوه بر کاشتن یك جفت شاخ من درآوری بر تارکش آن سیه روی را روسفید نموده است ولی فردوسی دیوسپید بی‌شاخ و دم را چنین توصیف می کند.

بر نگ شبه روی و چون شبرموی
جهان پرز بالای و پهنای اوی

و بدون اینکه به تشریح و تعریف واژهٔ دیو بپردازیم از داستان رزم رستم و اکوان دیو برای آگاهی کارگردان این ابیات را می آوریم.

کو مردیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد زیزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر، مشمرش زآدمی
گر آن پهلوانی بود زورمند
ببازو ستبر و ببالا بلند
گوان خوان و اکوان دیوش مخوان
ابر پهلوانی بگردان زبان

بنابراین کله دیوسپید را با شاخ و برگ وزوائد برسر قهرمان شاهنامه نهادن گذشته از اینکه اساس درستی ندارد لطفی هم نمی تواند داشته باشد.

۲ـ ازچهرهٔ رستمی که آقای اسکوئی بتمام ایرانیان معرفی می کند کراهت و نفرت می بارد گوئی جعفر جنی مجسم شده یا یك غول بیابانی درصحنه تأتر راه یافته است ابروی پیچ و تاب خوردهٔ او بی آنکه ابهتی را نشان دهد بکراهت و نفرت روی او میافزاید و ازهمه بدتر ریش دوشاخ پنج قبضه‌ای اوست که سینه او را میپوشاند حتماً کارگردان در بوجود آوردن چنین رستمی بجای استناد به گفتار فردوسی این دو بیت عامیانه را مأخذ کار خود قرار داده است.

اگر رستم آنست که من دیده‌ام
بمردی من او را پسندیده ام
سر گرد دارد و ریش دوشاخ
کمر بند باریك و سینه فراخ

ولی بهتر است ببینیم فردوسی بزرگ قهرمان دوست داشتنی خود را چطور می نمایاند.

همی گفت هر کس که این رستم است؟
و یا آفتاب سپیده دم است ؟

✿✿✿

به گیتی کسی مرد از این سان ندید
نه از نامداران پیشین شنید

✿✿✿

لطفاً بقیه را در صفحه ۶۷ مطالعه فرمائید

«سیاوش کسرائی»

«بهاران»

بهارم موشکوفد در نگاهت
پر از گل گشته جان من براهت
ببام آرزویم لانه دارند
پرستوهای چشمان سیاهت

♠

بهار آمد ، بهار سبزه بر تن
بهار گل بسر گلبن بدامن
مرا که شبنم اشکی نمانده است
چه سازم گر بماید خانه من ؟

♠

خوشا پرشور پرواز بهاری
میان گلهٔ ابر فراری
بکوهستان طنین قهقهی نیست
در ینا کبک های کوهساری

«پرویز خائفی»

«عطر تازهٔ یاس»

توعطر تازه یاسی ، رها به خانهٔ من
تودست نرم بهاری ، در آشیانهٔ من
کهن شد آن همه افسانه ، قصه ، قصهٔ تست
بیا بیا که حدیث توشد فسانهٔ من
زشاخ خشك گمان ریخت؛ برگ قصهٔ او
شکفته شاخهٔ شوقم ، توئی جوانهٔ من
بهشت ، بی تو ، به دیدار خلق ارزانی
من و توئیم و بهشتی است کنج خانهٔ من
بنازشانهٔ انگشت گیسویت رام است
تو نیز ، رام ، بیاسای روی شانهٔ من
خطاست حرف ، چو لب را توان به بوسه گشود
پیام بوسهٔ من ، حرف عاشقانهٔ من
بهار را ، تنت آورده خوش به بستر من
بهار موسم کام است ــ این بهانهٔ من!
چو زورقی است تنم رسته از تلاطم موج
سکوت خلوت آغوش تو کرانهٔ من
ز تلخ رفته چه گویم که زندگی فرداست
شبم گذشت ، تو فردای جاودانهٔ من
چه خوش درون من آمیختی ، چو من ، در من
طنین نغمه سازی تو در ترانهٔ من

●●

«منوچهر نیستانی»

«چلچلگان»

امسال بیا همسفر چلچلگان شو
بگریز از این سردی دامان دمنها
تا توشه ی راهست تراسکه ی مهتاب
پروامکن از راه دراز و تن تنها

*

از بادکه آواره ی راهست مپرهیز
وز سایه ی هرابر بتندی متکان بال
باصبحدم ازلانه برون آی وسفر کن
تاریکی دنیای مرا بشکن امسال

*

امسال ، پری اهمسفر چلچلگان شو
یکچند در این خلوت هملانه من باش
چون چلچلگان رخت از این شهر کشیدند
غم نیست ، بمان چند بویرانهٔ من باش

*

بیگانه

Lo Straniro

فرامرز زرین کلك



ویسکونتی

«ویسکونتی» هرگز در آثارش به کاوش در روحیات انسانها نمی پردازد این بآن معنی نیست که برداشت او از آدمها سطحی است ، دیدنافذ او برمحور محرومیتهای آدمهای طبقات پائین اجتماع دورمیزند و آرزوهایشان درگریز از فقر «روکو و برادران» در این زمینه یك شاهکار مسلم است اگرچه او خود اشرافزاده است لیکن دوربین او همیشه متوجه جنوب ایتالیا بخصوص سیسیل بوده است .

«آلبر کامو» در بیگانه تصویر روشنی از روحیات انسانی ارائه میدهد که زندگی برایش معنا نیست و اگر هم باشد با موازین شناخته شده ما قابل سنجش نمیباشد زندگی برای مرسو یك سیر عادی جریانات و اتفاقاتی است که خواهی نخواهی شدنی هستند و رنج و عذاب و شادی ما کوچکترین تأثیری در انجام یا عدم آن نخواهد داشت ، پوچی زندگی برای او نه بمعنای بی ارزش شمردن آنست زندگی ارزش دارد اگرچه دلیلی برادامهٔ آن نتوان پیدا کرد او حقیقت کامل را مرگ می داند ولی بدون اصرار در زودگر بدست آوردن آن .

بیگانه درحقیقت بیگانگی از قراردادهای زندگیست بیگانه اگرچه تا حد **طاعون** درخشان نیست لیکن بدون شك عامل اصلی معروفیت جهانی کامو است ساختن فیلم از روی یك اثر شناخته شده و ارزیابی شده بخصوص اگر بر روحیات وحالات درونی و نحوه تفکر آدمها تکیه شده باشد کار سخت و دشواری است و این چندان دور از انتظار نخواهد بود که چنین برگردانی موفق نباشد .

بیگانه ماجرای مردیست (**مرسو**) که نسبت بآنچه در اطرافش میگذرد بی اعتناست مرگ مادر برایش یك حادثهٔ معمولی است و تشریفات بخاك سپردن او تنها یك انجام وظیفه است و او درمقابل این جریان یك بی تفاوتی خاصی نشان میدهد مرسو فردای تدفین در دریا با دختری (**ماری**) شنا میکند و بعد بدیدن یك فیلم کمدی میرود و یکشنبه بعد را با وقت گذرانی میگذرد ماری قصد ازدواج با مرسو دارد ولی مرسو هیچ واکنشی در برابر این پیشنهاد نشان نمیدهد **رمون** یکی از دوستان او معشوقه خیانتکارش را کتك زده و با برادران او دعوا میکند و بعد در کلانتری موضوع خاتمه می یابد رمون ، ماری و مرسو بکنار دریا میروند رمون بدست یکی از برادران معشوقه اش زخمی میشود و روز بعد که مرسو در ساحل قدم میزند با برادر معشوقه رمون مواجه شده و اورا می کشد در دادگاه او همچنان بی تفاوت بآنچه اتفاق افتاده به محکومیت خود دامن میزند بعلاوه عکس العمل او در مقابل مرگ مادرش و بی اعتقادی نسبت بمذهب باعث محکومیت او میشود مرسو درمقابل سؤال بازپرس که میگوید چرا آدم کشتی جواب می دهد تقصیر آفتاب بود آن روز هوا خیلی گرم بود در زندان مرسو مرد روحانی را از خود میراند و سرانجام باعدام محکوم می شود .

«ویسکونتی» خودرا کاملا در اختیار «کامو» میگذارد تا اصالت اندیشهٔ او را حفظ کند اما بدون اینکه در انجام این مقصود موفقیتی داشته باشد بخود بعنوان یك شخصیت بزرگ و فهمیده سینما لطمه میزند شاید اگر او تنها ببرداشتی شخصی از کتاب بسنده میکرد و بعد به بیان ایده ای شخصی میپرداخت کارش ارزش بیشتری میافت فیلم نه صددرصد به کامو وفادار است (صحنه آخر درزندان که مرسو می گرید) و نه ویسکونتی بعنوان یك شخصیت مستقل وجود خودرا درفیلم نشان میدهد بعداز روکو

لطفاً بقیه را در صفحه ۹۴ مطالعه فرمائید

از : شاپور منوچهری



تئاتر در سالیکه گذشت

پرویز صیاد کارگردان

سالی که گذشت سال پربرکتی بود برای تئاترما و برو بچه های تأترسخت کوش بودند وصمیمی که امیدواریم بازهم باشند و برخلاف سالهای قبل مزه چند اجرای خوب وچند نمایشنامه سنگین لای دندانمان رفت وکلی باعث کیفمان شد .

ازهمان اول فروردین «آی باکلاه آی بی کلاه» که اواخر اسفند ۴۶ روی صحنه آمد طلیعه خوبی بود وامیدمان را بگوهر مراد که با «چوب بدستهای ورزیل» ایجاد شده بود مضاعف کرده و نشان داد ساعدی از استعداد خوب برخوردار است و اگر بیشتر کار کند بیشك پیشتر خواهد رفت «آی باکلاه آی بی کلاه» سمبول اجتماعی خواب آلوده است که روشنفکرانش بجای آگاه کردن مردم قرص خواب آور بدانها داده و بر خوابشان می افزایند خوابی که هیچ فریادی درهمش نمی ریزد. آدم هوشیار و بیدار این اجتماع راهیچکس باور نخواهد کرد همه نقریش می کنند دشنامش میدهند و درصدد کتك زدنش برمیآیند تنها باین خاطر که خواب نازشان را برهم زده و از خطری که در راهشان کمین کرده آگاهشان می سازد . این اجتماعی که ساعدی از آن نام میبرد ، در این قرن نمونه های فراوان دارد اجتماعی که روشنفکرانش دربست در اختیار قدرت های خواب کننده قرار گرفته و انسان بیدارش یادرتبعید است و یادرزندان و باید درپشت پنجره اش فجایع را ببیند و تنها گریه کند و بالکل و مواد مخدر پناه برد جعفر والی کار ساعدی را خوب فهمیده بود و اشکالات جزئی ای هم که درکارش داشت قابل اغماض بود که کار بی نقص در این دیار کمتر بچشم میخورد .

انتظامی بعنوان هسته اصلی نمایش میدرخشد و بازیش خیره کننده بود و بازیگران دیگر بترتیب نصیریان، فنی زاده وفرید بازیهای چشمگیر و خوبی داشتند .

همزمان با اجرای آی با کلاه آی بی کلاه در تأتر ۲۵ شهریور در انجمن ایران و آمریکا «چشم براه گودو» نوشته ساموئل بکت بروی صحنه آمد.

گروهی این نمایشنامه را برای مازود میدانستند و بعضی ناآگاهانه بآن تاختند اما اجرای این نمایشنامه در ایران واقعه ای بود بهمان بزرگی کار «بکت» واقعه ایکه هیچوقت فراموش نخواهد شد .

داود رشیدی این بزرگترین اثر تأتر پوچی را چنان کارگردانی کرده بود که تماشاچی قادر بحفظ خونسردی نبود .

صیاد دراین نمایش بهترین کارخود را ارائه کرد و کاردان با اجرای مونولوك طولانیش غوغائی بپا نمود گودو نمایش انتظار های پوچ بشری است ، انتظاری که هیچوقت پایانی نمی گیرد .

ما زیردرخت زندگی ایستاده ایم درختی بی برگ که ایستگاه تاریخ وزمانی بی نهایت است، انتظار می کشیم انتظار واقعه ای که روی نخواهد داد «هیچ اتفاقی نمی افتد، کسی نمیره چه وحشتناکه» .

در اردیبهشت ماه چوب زیر بغل نوشته بهمن فرسی در تالار دانشکده هنرهای زیبا بروی صحنه آمد که نپخته بود ومملو از شعارهای متداول نهی ازمنکر و امر بمعروف وصد البته این کار راشایسته فرسی ندانستیم فرسی ای که می تواند درام نویس خوبی باشد اما اجرای آن تا اندازه ای بد نبود بخصوص صحنه پردازی و نورش .

تابستان هم فصل تعطیل تأتر بود وانتظارما برای سزون بعدی تازمانی که آن را انجمن ایران و آمریکا با نمایشنامه هرکول وطویله های اوجیاس نوشته فردریك دورنمات شروع کرد که کارگردانی آنرا حمید سمندریان عهده دار بود دورنمات نمایشنامه

لطفاً بقیه را در صفحه ۶۷ مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library



خبر ساز

میخواهند آلن دلون را بکشند!

آلن دلون مرد اول سینمای فرانسه درسال گذشته ، خبرسازترین هنرپیشه سال شناخته شد .

آلن دلون طی سال گذشته متهم شد که درجریان قتل اسرارآمیز مارکویچ دوست یوگسلاو خود دست داشته است. تحقیقاتی که پلیس بعداً ازآلن دلون و همسرش ناتالی نمود هیچ چیز را ثابت نکرد ولی اینك مقامات قضائی فرانسه میدانند که گذشته آلن دلون آنقدرهاهم که وی سعی دارد وانمود نماید روشن و بی غل وغش نبوده است .

واودر گذشته ، بااشخاص مشکوك و قاچاقچیان مواد مخدر همکاری داشته است پرونده قتل اسرار آمیز مارکویچ هنوز بسته نشده است وبازهم بایددرآینده منتظر بود که آلن دلون را برای شهادت به دادگستری احضار نمایند .

درگیرودار این احوال یکنفر از دوستان مارکویچ در بلگراد باخبرنگار خبرگزاری فرانسه مذاکره نمود واظهار داشت بزودی برای گرفتن انتقام خون دوست خود بپاریس خواهدرفت .

آلن دلون ازوقتی که این خبر راشنید دومأمور محافظ برای خوداستخدام کرده است . ایندونفر لحظه ای وی را ترك نمیکویند وشبهاراهم درقصر ۲۵ اتاقه وی می گذرانند .

سوفیالورن مادر خوشبخت سال

ماجرای وضع حمل سوفیالورن ستاره دلربای ایتالیائی امسال بعنوان مهم ترین واقعه سینمائی جلب نظر کرد سوفیا که پس ازسالها ازدواج و دوبار سقط جنین بچه دار نشده بود درسال گذشته بالاخره بآرزوی بزرگ خود رسید و بالاخره مادر شد.

سوفیا بمحض آنکه پزشك باواطلاع داد باردار است خود را دریکی ازهتلهای ژنو زندانی کرد و تالحظه فارغ شدن این آپارتمان را ترك نگفت ووقتی فرزندش بدنیا آمد کارلو پونتی شوهرش گفت بپاس خاطره خوشی که اززنو دارد یك کلینیك باین شهر هدیه خواهدداد. وقتی قرار شد سوفیا وفرزندش از ژنو بهرم برونددولت ایتالیا برای نخستین بار اجازه داد اتومبیل کارلو پونتی تاپای هواپیما پیش برود مسئله مادرشدن سوفیا درسال گذشته آنقدرمهم بود که مجله سیاسی ومعتبر پاری ماچ چاپ فرانسه دوهفته پیاپی ریپرتاژهای مفصلی از او منتشر ساخت ویکبارهم عکس او را روی جلد چاپ کرد.

امسال برخلاف سال گذشته، که سال درخشش چهره های جدید درجهان سینما بود. هنرپیشگان معروف و پولسازقدیمی صفحات مجلات سینمائی را اشغال کرده و خبر های مربوط بآنان نقل محافل سینمائی بود. دراین صفحات با این هنرپیشگان خبرساز و خبرهای مهمی که بوجود آورده اند بیشتر آشنامیشوید









ترین چهره های سینمائی سال ...



جینا ازدواج میکند !

جینـا الولوبریجیدا در آخرین ماههای سال گذشته هنگامیکه با اتومبیل رولز - رویس خود عازم استودیو فیلمبرداری بود تصادف کـرد وپایش شکست . خبر شکستن پای جیـنا و بستری شدن وی بلافاصله توسط خبرگزاریها بتمام نقاط عالم مخابره شد.

چند روز بعد از این حادثه روزنامه - های ایتالیائی نوشتند احتمال دارد جینا برای همیشه چلاق شود ولی خوشبختانه پای جینا خوب شد و او اینک با بصبری منتظر است پزشکان باو اجازه ازدواج مجدد بدهند.

جینا که فیلم «شب بخیر خانم کمپبل» او امسال جزو موفق ترین فیلمهای سال شناخته شده است این روزها مشتاقانه منتظر صدور رأی دربار واتیکان بنفع خویش است تا مجدداً ازدواج کند. باکی؟ این دیگر جزو اسرار است.

محبوبترین ستاره امریکائی کیست ؟

آماری که امسال در امریکا تهیه شده حاکی ازاینست که جولی اندروز هنوز هم محبوب ترین ستاره امریکاست .

این چهارمین سال است که جولی آندروز ستاره زیبای فیلم اشکها و لبخندها بعنوان محبوب ترین ستاره امریکا انتخاب می شود . بعد از جولی آندروز این ستاره ها بعنوان هنرمندان محبوب انتخاب شدند: ودری هپبورن ، فای دانایو . اوریسردی، الیزابت تایلور، کاترین هپبورن ، شرلی مك لین ، جون وودوارد، جولی کریستی ، جین فاندا ، راکل ولش ، دبی رینولدز .

محبوب ترین هنرپیشگان مرد از نظر امریکائیها عبـارتنداز : پل نیومان جك لیمون - ریچارد برتون سیدنی پواتیه جان وین - استیومك کوئین - والتر ماتیو لی مارووین - دین مارتین

لیز تایلور عاشق شد و ریچارد برتون استاد

ماجرای عشق الیزابت تایلور ستاره جنجالی امریکائی به وارن بیتی و انتخاب ریچارد برتون بعنوان استاد دانشگاه کمبریج درسال گذشته یکی از مهمترین خبرهای سال بود.

مقارن انتشار خبر همبازی شدن قریب الوقوع الیزابت تایلور با وارن بیتی روزنامه‌های انگلیسی و فرانسوی با سرو - صدای فراوان نوشتند ، لیز «عادت» دارد عاشق همبازیهای مرد خود بشود! فیشر و ریچارد برتون طبق همین «عادت» نوبز شوهر وی شدند. طرز نگاه لیز به وارن بیتی در نخستین برخورد در برابر دوربین باین شایعه دامن زد ولی این خبر هنوز از حد شایعه تجاوز نکرده ولی آنچه که دیگر یك شایعه نمیتواند باشد استاد شدن ریچارد برتون هنرپیشه برجسته انگلیسی است. از ریچارد برتون که در ایفای نقش‌های نمایشنامه‌های شکسپیر درخششی فوق تصور نشان داده است طی ماه ژانویه گذشته دعوت شد تا بتدریس آثار شکسپیر در دانشکده هنرهای دراماتیك دانشگاه کمبریج بپردازد. ناگفته نماند که ریچارد برتون سالها پیش خود از این دانشگاه فارغ التحصیل شده است.

ریتاهیورث در فیلم دستکش

ریتاهیورث ستاره سابقه‌دار آمریکائی پیری نمی‌شناسد . آخرین فیلم او که «دستکش» نام دارد در آمریکا با استقبال فوق العاده مواجه شده است .

آنهائیکه فیلم دستکش را دیده‌اند میگویند ریتاهیورث یك سمندر واقعی است. هروقت که احساس پیری کند مثل این جوان افسانه‌ای خودرا میسوزاند و شادابی خودرا بدست میآورد .

کلودی لانژ

یك خانشین تازه نفس برای سوفیا

سوفیا لورن ستاره زیبای ایتالیائی یك جانشین زیباتر از خود پیدا کرد. این جانشین خوش اندام و دلفریب ، یك دختر ۲۱ ساله بلژیکی بنام کلودی لانژ است. که قبل از آنکه بعنوان ستاره سینما جلو دوربین فیلمبرداری قرار بگیرد در یك خیاطخانه دررم کار میکرد . دست تقدیر یکروز مارچلو ماسترویانی هنرپیشه برجسته ایتالیائی را با کلودی لانژ آشنا کرد. مارچلو در نخستین برخورد آنچنان مجذوب کلودی شد که بوی قول داد اورا به فلینی فیلمساز معروف معرفی کند و همین مقدمه ترقی کلودی شد.

درحال حاضر کلودی که شباهت زیادی بسوفیا لورن دارد ولی بمراتب از او خوش اندام تر است سرگرم بازی درفیلم «کرو - پلوت» است همبازی او در این فیلم راجرمور (سنت محبوب فیلمهای تلویزیونی) است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوای درد حضرت علیه

گیلاس ودکارا تا ته نوشید و سیگاری آتش زد وصورت محزونش‌را راست نگاه داشت و با چشمانی پراز اندوه و بی‌فروغ روبمردی‌که درکنارش پشت میز نشسته بود کرد وگفت :

- درست به قیافه وهیکل‌ولباس من نگاه‌کن ببین‌چیزی ازدیگران‌کم دارم؟ سواد و معلوماتم‌کمتر ازجوانهای امروزی است؟ بی‌خانه وزندگی‌هستم؟ بی‌سروزبان ولال وگنگم؟ من در اطراف این موضوعات خیلی‌فکرکردم ومنصفانه می‌توانم‌قسم بخورم‌که چیزی ازکسی کسر ندارم، توچه می‌گوئی؟

رفیق اوکه‌مردچهل، پنجاه‌ساله‌ای بودبادست دودسیگاررا‌که بطرف اومی‌آمدپس‌زد و درچشمانش‌خیره شد وجوابداد:

- نمیدانم مقصودتو ازاین‌سئوال‌چیست؟

- مقصود من ؟ مقصود من تفصیل زیادی دارد و در دو کلمه نمی توانم برایت خلاصه‌کنم .

- مانعی‌ندارد اولا سرشب است. ثانیاً دراین‌گوشه خلوت‌کافه‌که نشسته‌ایم‌کسی‌مزاحم مانیست ومی‌توانیم سرفرصت حرفهای خود رابگوئیم. بخصوص‌آنکه من علاقه دارم‌بدانم تو چرا امشب اینقدرکسل و پژمرده هستی!؟

-حالا که میل‌بشنیدن واقعه‌ای‌که برای من‌اتفاق‌افتاده‌است،دارای‌گوش‌بده . درست یادم‌نیست چند ماه‌قبل برای اولین‌مرتبه اورا دیدم ولی‌آشنائی من بااو ازسه ماه‌قبل شروع شد روزی درخیابان‌اسلامبول باو برخوردم و بایك دستفروش سرپس‌دادن‌جنس بگومگوواسطه شدم وجنس‌رابدستفروش‌پس دادم وپولش‌را گرفتم وباوردادم. باورکن امروزمیفهمم‌که او آنروزمثل اینکه منتظردیدن وپیداکردن من‌یا کسی‌مثل‌من‌بود،چون وقتی‌خواستم خداحافظی کنم‌گفت آقاشما واقعاً بمن‌لطف‌کردید وادب اجازه نمیدهد بگذارم همینطورخشك وخالی بروید گفتم هرطورمیل‌شماست، میفرمائید چکنم جوابداد فعلا برگردیم‌بطرف خیابان‌نادری وچند قدم همراه‌یکدیگرراه‌برویم من از خدا می‌خواستم‌که باچنین‌لعبت دلربائی‌چند دقیقه وقت بگذرانم آنروز تاسرسه راه شاه‌باهم صحبت‌کردیم اوشکایت ازوضع زندگی‌خود می‌کرد و شوهرش‌را مردپولدار وبدون احساساتی معرفی نمود که باداشتن اوسرش جاهای دیگری گرم‌است ازوضع زندگی من‌سئوال‌کرد من وضعم را بدون‌کم‌وکاست برایش تشریح نمودم . ملاقاتهای ماهفته‌ای دوسه روز دریکی‌ازکافه‌های خیابان شمیران برگذارمیشد وغالباً حس می‌کردم‌که اومیل‌دارد درنقاط پرجمعیت‌گردش‌کنیم وهمه ما رابا هم ببینند، برای من این موضوع عیبی‌نداشت چون زن‌وبچه‌ندارم‌که رعایت حال‌آنها واجب‌باشد ولی‌برای اوهمیشه فکرمیکردم‌آیا این‌عمل‌زشت‌نیست؟ بدبختانه ماه اول‌ودوم وسوم‌بسرعت سپری میشد ومن در یك‌آتش بی‌تابی والتهاب عجیبی‌می‌سوختم واز روی‌ناچاری می‌ساختم روابط ماهنوزازحالت عادی خارج نشده‌بود بارها تصمیم‌گرفتم‌که این‌راه را تا همین‌جا که‌آمده‌ام رها کرده و بازگردم وزندگی‌اولیه خود را ازسر بگیرم،ولی علاقه شدیدی‌که باو پیدا کرده‌بودم مانع می‌شد وبهرزحمتی بود یکی‌ازخانه‌های خود را ازوجود مستأجر تخلیه‌کردم‌که هنوزهم‌خالی است برای اینکه اگرروزی‌توانستم وعده ملاقاتی از اوبگیرم واونخواست درخانه شخصیم بیایدیك عمارت دنج وبی‌سروصدا دراختیارش بگذارم. ولی همه‌تدبیرمن بی‌نتیجه ماند واو پس‌ازاینکه مرا مانند غلام‌حلقه‌بگوشی درهمه جا کشید وبقول‌معروف خوب‌تشنه‌ام‌کرد ولب آب‌برد ویك روز بانهایت سادگی‌گفت:

من‌نمیدانم چقدر اززحمات‌تو باید تشکرکنم. تعجب‌کردم وجواب دادم‌خانم‌من‌زحمتی هنوز نکشیده‌ام انشاءالله بعدهاخدمات‌بنده راملاحظه خواهیدفرمودخنده‌ای‌کردوگفت تصور نمی‌کنم‌که‌رابطه مادیگردنباله‌ای داشته باشد چون‌قصد من‌این‌بودکه بشوهرم‌بفهمانم‌خوشگل‌تر از اوجوان‌تر ازاوپولدارتر ازاوهم هستندکه برای من‌جان میدهندوچون دیشب بی‌مقدمه با یك انگشتر مروارید اصل بخانه‌آمد وخود رابدست و پای من‌انداخت وازگذشته معذرت خواست وقول‌داد دیگرهوای‌بیرون بسرش‌نزند تصورمیکنم وظیفه شماامروزتمام شده‌باشد و رابطه ماهم‌بااین‌صورت خود بخود قطع می‌شود.

من متحیر بودم‌که چه‌جوابی‌باین پررو بدهم میخواستم باو بگویم‌که من‌مگر نوکر تو بودم‌که مرا اینطورآلت دست‌کردی وبااحساسات‌بازی‌کردی ولی‌صدا درگلویم خفه شد و بیرون نیامد.او یك تاکسی‌ازمن دورشد وظاهراً بخانه خراب شده خودش برگشت یك‌هفته از جدائی ماگذشت وطی این مدت خواب و خوراك ازمن‌سلب شده‌ومثل جانورهای مریض ورنجور غالباً درگوشه تنهائی‌کز می‌کنم وحوصله دیدن هیچکس‌را نداشتم.

- بالاخره‌چه تصمیم داری؟

- خودم‌نمیدانم ولی میخواهم اینقدر مشروب بخورم‌که در حالت‌گیجی وفراموشی بمیرم. ولی‌او نمرد بلکه یك‌هفته بعد ازملاقات درخیابان‌همان‌خانم را دیدکه‌این‌طرف وآن‌طرف دنبال اومیگردد بمحض اینکه‌چشمش به‌اوافتاد خنده‌کنان جلوآمد وبازویش را گرفت‌وگفت: «چه خوب شدپیدایت‌کردم دو روزاست‌که شوهرم دوباره‌یاد هندوستان‌کرده وبازن‌زیبائی برامسررفته‌اند ومنم‌تصمیم‌گرفتم مجدداً پدرش را دربیاورم وبدون اینکه مجال‌جواب دادن باو بدهد،بازویش‌را گرفت وبراه افتاد .

بگو : چه رنگی را دوست داری



رنگها زبان گویائی دارندو ازروی‌رنگ‌مورد علاقه‌هرکس میتوان‌باسراردرون وروحیات او پی‌برد اگر میل دارید اطرافیان و حتی‌خودتان را از روی رنگ لباس بشناسید ما هم بشما کمك‌میکنیم‌فقط شما بگوئید. چه رنگی‌رادوست دارید؟

قرمز؟

کسیکه برنگ‌قرمز علاقمند است آدمی است پرجنب وجوش وخودکار واگرچه تاحدی‌نیزمنطقی فکرمیکند ولی‌زودعصبی میشود ، بهرصورت آنکه رنگ قرمز را انتخاب میکند آرزومند احساس محبت‌است .ومیخواهدکه همه اورا دوست بدارند .

پسته‌ای؟

خواستاران‌این‌رنگ بسیار حساس‌هستند ومیل ندارند که باصطلاح کسی بآنها بگوید که بالای چشمت ابرواست ودرعین حال گوشه‌گیر و خجالتی هستند وبدون اینکه از ظاهرشان معلوم باشد از موجود ناشناخته‌ای‌وحشت دارند.

نیلی ؟

این اشخاص همیشه خندان و سرحال بنظر میرسندولی رضایت خاطر وخوشحالی ظاهری آنها عمق ندارد وعلاوه برآن عاشق نفوذ در دیگران هستند ودرهمه‌حال بدنبال ماجرامیروند ودست‌یافتن بهیچ‌چیزی‌موجب‌خوشحالی آنها نمیشود.

خاکستری روشن ؟

هرکس که باین‌رنگ علاقه دارد انسانی دوست داشتنی‌است وبمیزان‌قابل توجهی بهمه عشق‌میورزد وبعلاوه درکارها مثبت و قابل اعتماد است ، تنها موضوعی‌راکه دربرخورد بااین اشخاص بایددرنظر داشت اینستکه بهیچوجه نمیشود کلاهی سرشان گذاشت.

سبز پر رنگ؟

علاقمندان به سبز پررنگ‌مردمی‌خوشگذران وخودپسند هستند اما در عین حال گاهی‌حرف‌منطقی مهم‌هم‌ازآنها می‌شنود‌ومصاحبت با آنها دلپذیر است و به زیبائی‌ها عشق می‌ورزندو برای‌کمك و راهنمائی با روی باز آمادگی‌دارند.

زرد؟

آنهاکه رنگ‌زرد را میپسندند نفوذ کلام‌زیادی دارند و نفوذ دردیگران برایشان بآسانی امکان دارد ولی درضمن‌خودشان هم خیلی زود تحت تأثیر اینوآن قرار می گیرندو دلشان اینستکه از زندگی بیکدفعه‌لذت بسیارزود خسته میشوند.

دوست داری ... تا بگویم که هستی ..!

سفید؟

اگر کسی را بیشتر ایام در لباس سفید می‌بینید بدانید که با آدمی منظم و اصولی سروکار دارید و آنها برخلاف آنچه که ظاهرشان نشان می‌دهد به احساس و زیبائی توجهی ندارند و زندگی مادی و معنوی سفید پوشان حساب دقیق و عاقلانه دارد.

نارنجی؟

این رنگ صاحبش را آدمی عاقل و حسابگر معرفی می‌کند و باید در مصاحبت با او غیر از حقیقت چیز دیگری نگفت، اگر تصور کنید که می‌شود سر چنین آدمی کلاه گذاشت، اشتباه محض است و فقط راه نفوذ در او قلب رئوف و مهربان اوست

سبز؟

آنکه رنگ سبز را برمی‌گزیند صبور و قانع و راضی است و برای هرچون وهر کار حد و اندازه و مرزی میشناسد. او خیلی کند پیش میرود و البته به پیشرفت زیاد هم علاقه ندارد. آدمی است متکی بخود و وجودش برای دیگران زحمتی ندارد.

جگری؟

دوستداران این رنگ از یک آرامش عمیق بهره دارند و اطمینان بزندگی و آینده درهای موفقیت را برویشان می‌گشاید اما درضمن برای پول و مادیات هم ارزش فوق العاده‌ای قائل هستند. زندگی با این اشخاص بدون ناراحتی و نگرانی است.

سبز پر رنگ؟

علاقمندان به سبز پر رنگ مردمی خوشگذران و خودپسند هستند اما در عین حال گاهی حرف منطقی هم سرشان می‌شود و مصاحبت با آنها دلپذیر است و به زیبائی‌ها عشق می‌ورزند و برای کمک و راهنمائی با روی باز آمادگی دارند.

قهوه‌ای؟

علاقمندان به رنگ قهوه‌ای خیلی قرص و محکم و در عین حال مردمی مادی و متظاهر هستند و دیوانه‌وار در جستجوی یک زندگی آرام و بی دردسر در تلاش هستند و در برخورد با آنها بهتر است از گفتگو در باره احساسات پرهیز شود.

بنفش؟

دوستداران رنگ بنفش اصرار زیادی دارند که احساسات رقیق خودرا از دیگران پنهان نگاه دارند، بهمه چیز عشق میورزند و بدنبال حقیقت می‌گردند و در عین حال که عاشق زیبائی هستند زندگی آنها از نظم خاصی برخوردار است.

آبی؟

کسی که رنگ آبی را انتخاب می‌کند آدمی است راحت طلب و بدون این که بفکر دیگران باشد احساس رضایت می‌کند در اجتماعات گوشه گیر است و می‌توان او را آدم محافظه کاری دانست و علاقمندی او به زیبائی‌ها هم قابل توجه است.

زرد؟

آنها که رنگ زرد را می‌پسندند نفوذ کلام زیادی دارند و نفوذ در دیگران برایشان بآسانی امکان دارد ولی درضمن خودشان هم خیلی زود تحت تاثیر این و آن قرار می‌گیرند و علتش اینستکه از زندگی یکنواخت بسیار زود خسته می‌شوند.

سیاه؟

سیاه پوشان بدوستی و آشنائی و شرکت در اجتماعات علاقه زیادی ندارند و قدری هم خسیس هستند ولی درعوض اگر به کسی دلبستگی پیدا کنند زود دست بردار نیستند و اگر قولی بدهند میتوان بانجامش بدون نگرانی امیدوار بود.

خاکستری؟

آنکه برنگ خاکستری دلبستگی دارد اگر چه آرامش قابل توجهی دارد ولی بسیار دیربـاور و باصطلاح یکدنده است و برای انجام کار حوصله و پشتکار زیادی دارد و در ضمن در درونش غوغائی بپا است واز آینده بیش از حد تصور میترسد.

لیموئی؟

علاقمندی باین رنگ نشانه اینست که او آدم سختگیر و تاحدی بدبین است واگرچه بزندگی خانوادگی دلبستگی دارد ولی مصاحبت با او زیاد آسان و بی دردسر نیست ولی در عوض کسی است که بدون نگرانی میتوان بصداقتش اطمینان داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شب مرغدانی

یك داستان لطیف و مفرح عشقی که بمناسبت ایام خوش نوروز تقدیم خوانندگان میشود

سرگرد «پیرول» افسر بازنشسته ارتش دراطاق خودش روی نیمکت راحتی لمیده بود وسیگاری میکشید واز پنجره بحیاط نگاه می‌کرد ، درحیاط، مرغها وخروسهای چاق و خوش نژاد او که نتیجه چندسال صرف‌وقت‌وزحمت فراوان بودند آهسته گردش می‌کردند ودانه برمیچیدند، جیك‌جیك جوجه‌ها که تازه‌از تخم بیرون‌آمده بودند فضای حیاط‌را پرکرده بود .

سرگرد مرغ‌وخروسهایش راتماشامیکرد و حظ‌میبرد ، ازچندسال پیش‌که رمالیسم‌اورا ازپاانداخته بود و خانه‌نشین کرده بود ، تمام‌وقتش بنگهداری مرغ و خروس می‌گذشت و مرغهای چاق و تخم‌کن‌خوبی‌تربیت‌کرده بود . خروسهای جنگی ودرشت‌هیکلی‌داشت‌که درتمام‌شهر هیچ‌خروسی نمی‌توانست با آنها دست وپنجه نرم کند ، سرگرد سر آنها چندین‌بار با دوستان‌خودشرط بسته بودکه اگرخروسشان بتواند با خروس سرگرد جنگ‌کند واوراشکست‌دهدسرگرد فی‌المجلس پنجهزار فرانك بپردازد وگرنه همین‌مبلغ‌را دریافت‌کند ، همینطورکه سرگرد روی‌نیمکت خودلمیده و دربارهٔ این‌شرط‌بندی عجیب که دوروز بعدمی‌بایست انجام‌گیرد فکرمی‌کرد ، دخترش‌وارد اتاق شد .

سرگرد جزاین‌دخترگسی‌را نداشت وباتفاق‌او و یك خدمتکارزندگی‌میکرد ، مدتی‌پیش‌خواسته بود دخترش‌راکه بسن هفده‌رسیده‌بود ، بیك‌جوجه بازرگان ثروتمند شوهردهد، اما دخترك‌که باپسرهمسایه سروسری‌داشت‌جداً نپذیرفته وباارادهٔ پدرش مخالفت‌ورزیده بود .

وقتی‌که سوزی وارد اطاق شد ، سرگرد رو بطرف او کرد وپرسید :

کجا بودی ؟ دانه‌وآب مرغهارادادهای ؟

- بلی پدرجان .

ــ خیلی‌خوب ، پس‌برو آنهارا جاکن ومخصوصاً یادت نرود درمرغدانی‌را خوب ببندی .

دختر برای انجام‌دادن دستورپدرش ازاتاق بیرون‌رفت وسرگرد دوباره سیگاری‌آتش‌زد و ازپنجره اتاق شروع به تماشای مرغها وخروسها کرد .

ازآنجاکه اونشسته‌بود نیمی ازحیاط پیدا بود ودیدکه دخترش‌مرغ‌ها راجلوانداخت وبطرف‌لانه‌شان برد وسپس‌خود پشت‌درخت‌های سردرهم عقب‌حیاط ناپدیدشد . سرگردسرش‌را ازپنجره‌بیرون‌کردتا ببیند دخترش‌کجارفت اماناگهان‌از فرط غضب‌تکانی خورد و ازجا برخاست . چشمهای تیز بینش پشت درخت‌های‌حیاط یك‌هیکل مردانه‌را تشخیص داده‌بود . دیگر نتوانست‌خودداری‌کند . اومیدانست‌این‌شخص‌جسور بچه‌منظور بخانه‌او واردشده‌است ودرحالیکه ازخشم برافروخته و مشت خودراگره‌کرده‌بود باخودگفت « من‌درس‌خوبی باین جوان جسور خواهم‌داد .»

... «ونسان» پسر همسایه‌آن‌روزهم مثل‌چند روزپیش به آسانی‌ازدیوارکوتاه حیاط بالاآمده‌ووارد خانه‌سرگرد شده بود تاچندلحظه درکنار محبوب‌عزیزش‌سوزی بسر برد «ونسان» و«سوزی» چون بهم‌رسیدندو بعدازاینکه‌خوب‌اطرافشان را نگاه کردندومطمئن شدندکسی متوجهشان نیست ، کنارهم نشستند .

سوزی‌گفت :

- نمیدانی‌چه‌حقه‌ها زدم‌تاکلفتمان را دك‌کردم وسرپا پا رابیخ‌طاق‌کوبیدم !. خوب‌شدبموقع‌آمدی .

- آری‌عزیزم ، میدانستم‌اگر دیر بکنم‌ترا نخواهم‌دید . راستی‌پدرت . هنوزبامن مخالف‌است ؟

ــ چه‌جور ! دیروزبازبمن نصیحت‌میکرد‌که بآن‌بازاری خرپول شوهر کنم .

- خوب‌تو چه جواب‌دادی ؟

- گفتم‌بجان این‌مرغها وخروسها نخواهم‌کرد .

ونسان وسوزی هردو ازاین‌شوخی خندیدند ولی‌هنوز خنده‌شان‌تمام‌نشده‌بودکه ناگهان ساکت‌شدند و گوشهارا تیز کردند ! ازدور صدای پامی‌آمد! سوزی برخود لرزید و به ونسان‌که رنگ‌برچهره نداشت‌گفت :

- دیدی‌چطورشد ، پدرم‌دارد می‌آید ! اگرمارا ببیند من چه‌خاکی بسرکنم ؟

ونسان بجای جواب نگاهی بطرف دیوارانداخت،ولی‌سوزی دست او را گرفت وگفت:

نه ، آنجــا ترا خواهد دید ! دیوار درست روبروی اوست...

- پس چه‌کنیم؟

الان میرسد ..

چنان مضطرب وغافلگیرشده بودندکه جرأت‌تصمیم‌گرفتن نداشتند،صدای پای سرگرد لحظه بلحظه نزدیك‌تر میشد، دراین موقع سوزی‌که باطراف خود نگاه می‌کرد ودرجستوی چاره‌بود چشمش بلانه مرغها افتاد. ازخوشحالی نزدیك بود فریــاد بکشد . بیدرنگ دست ونسان را گرفت وگفت زود باش برو این تو !

ونسان بزحمت واردلانه مرغهاشد وهنوزنیمی‌ازساق‌پایش بیرون‌بودکه سرگرد سررسید وموضوع‌را متوجه شد،اما بروی خود نیاوردآهسته وخندان بطرف دخترش‌که مثل‌گچ سفید شده بود ومثل بید می‌لرزید رفت وگفت: برویك صندلی‌برای من بیاور،هوای اطاق خیلی‌گرم است. سوزی‌برای‌آنکه سوءظنی دردل‌پدر ایجاد نکندباجرای دستورش‌شتافت.

سرگرد نیمساعتی روی صندلی نشست وسیگارکشید وبــا دخترش‌ازاینجاوآنجاصحبت‌کرد وگفت:هیچ‌خبر داری ؟ مابقی خروسمان‌پس‌فردا است ...

خیلی‌نگرانم.

- ازچه‌پدرجان، ازاینکه خروس ما شکست‌بخورد؟

- نه عزیزم من‌میدانم‌که هیچ خروسی‌حریف خروس ما نیست.اما شنیده‌ام رقیب ماکه متوجه شده‌است پنجهزارفرانك خواهدباخت، تصمیم‌گرفته‌یکی ازهمین‌شبها خروس‌مارابدزدد یا ناقص‌کند. تمام‌ترس ونگرانی من از اینجاست درمرغدانی را درست بسته‌ای؟

سوزی ازاین‌سئوال بخود لرزید. دلیل‌این‌خوش‌خلقی و

احتیاط کاری عجیب پدرچه بود! آهسته لرزان گفت:

بلی پدرجان؛ بسته‌ام.

اما سرگرد بنظر میرسید که مطمئن نشده است. بازوی دخترش را گرفت ازجا برخاست و لنگان لنگان بطرف مرغدانی رفت، مرغدانی که عبارت از یك اتاق بزرگ چوبی بود درمحکمی داشت که کلید آنرا سرگرد همیشه نزدخود حفظ می‌کرد سرگرد با خونسردی کلید را ازجیبش بیرون آورد وجلوچشمان بهت زده سوزی درراقفل کرد وسپس بقهقهه خندید وگفت: حالا امشب من آسوده خواهم خوابید. سپس باتاق رفت وتوسط خدمتکارخود یك نامه بپاسگاه شهربانی فرستاد وتقاضا کرد برای ساعت ۹ صبح فردا یك پاسبان بمنزل او بفرستند، نامه دیگری نیز بآن تاجر ثروتمند که خواستگار دخترش بود نوشت واورا درهمان ساعت برای امر لازمی دعوت کرد. وقتی که درمنزل همه بخواب رفتند وسروصداها خوابید آهسته از رختخواب بیرون آمده وبطرف مرغدانی رفت ونسان راصدا کرد وگفت:

- ونسان، پدرم درراقفل کرده وکلید راهم زیرسرش گذاشته وخوابیده چاره‌ای نیست جزاینکه توامشب همین‌جاسر کنی. صبح زود بهرقیمت شده کلید راپیدا می‌کنم ونجاتت میدهم.

- ونسان ازتوی مرغدانی جوابداد:

- خیلی خوب، اینجا زیادبمن بد نمی‌گذرد. فقط ازبوی تعفن کمی ناراحتم تو برو بخواب وآسوده باش...

نزدیکی‌های نیمه‌شب ونسان ناگاه صدای پائی شنید، ابتدا تصور کرد یك گربه است ولی بعد متوجه شد که انسان است. آیا این سوزی بود که برای نجات او می‌آمد؟ گوشهایش راتیز کرد: صدای پا نزدیك ترمیشد وچون بمرغدانی رسید توقف کرد ونسان مدتی صبر کرد تا اگر این شخص سوزی باشد اورا صدا کند ولی ازبیرون مرغدانی صدائی بگوش نرسید وونسان که گفتگوی سرگرد را بادخترش شنیده بود حدس زد که این همان دزدیست که سرگرد میگفت برای دزدیدن خروس اوخواهد آمد.

اندکی بعد دزدشروع بگشودن قفل کرد. معلوم بود کلیدهای خودرا یکی یکی باآن امتحان می‌کند.

بالاخره قفل صدائی کرد وبازشد، ونسان خود رابگوشه‌ای کشیده دزد وارد مرغدانی شد ویك چراغ قوه از جیبش بیرون آورد و خواست روشن کند که درهمین لحظه ونسان از گوشه مرغدانی بیرون جست، بایك لگد اورا بگوشه‌ای پرتاب کرده، خودازمرغدانی بیرون پرید، درآن راازخارج قفل کرد وازدیوار بالا جست وبخانه خودرفت. صبح روز بعد ونسان از ساعت هشت پشت دیوار کشیك می‌کشید نزدیکی‌های ساعت ۹ سوزی را دیدکه خسته ومانده بطرف مرغدانی می‌آمد. پدرش کلید راباو نداده وگفته بود امروز میهمان دارم، نمی‌خواهم مرغها در حیاط ولو بشوند.

سوزی با اخم‌های توهم وچهرهٔ خشم‌آلود مأیوسانه بطرف مرغدانی میرفت که بصدای سوت کوچکی سرش را بالا کرد وناگهان چشمش بونسان افتاد که از پشت دیوار سرش را بیرون آورده بودو خنده‌کنان بسا و نگاه می‌کرد. سوزی از فرط بهت وحیرت چشمایش گرد شد. باور نمی‌کرد آنچه می‌بیند حقیقت داشته باشد بالاخره با لکنت گفت:

- چطور؟ تو.. تو فرار کردی؟

ونسان بجای جواب انگشت بلب گذاشته وبطرف عمارت اشاره کرد وناپدید شد.

سرگرد باتفاق تاجرخواستگار ویك پاسبان ازدور نمایان شدند وسوزی نزد آنان رفت ودرحالیکه خودرامخصوصاً مضطرب نشان می‌داد باتفاق آنان بطرف مرغدانی آمد. سرگرد خودجلو رفت وکلید ازجیب بیرون آورده ودرمرغدانی را بازکرد. مرغها وخروسها یکی یکی بیرون آمدند. سرگرد روبه پاسبان وتاجر کرد وگفت:

- ملاحظه می‌کنید که مرغ وخروسهای بی‌نظیری دارم، اما قشنگترین همه اینها هنوز درداخل لانه است.

- نه، پدرجان، یك. دو. سه.. چهار... پانزده. شانزده همه آنها ازلانه خارج شدند..

اما سرگرد بی‌آنکه جوابی بدخترش دهددرمرغدانی را تماماً بازکرد وگفت:

- جناب سیمرغ خواهش می‌کنم بفرمائید بیرون، خجالت نکشید!.

دراین موقع دزد ناگهان مثل تیری که ازترکش رها شود بیك جست ازمرغدانی بیرون پرید. بی‌آنکه فرصت راازدست بدهد بسرعت برق مشتی نزبرچانه سرگردزده اورا بزمین انداخت.

بعد بسراغ تاجر که سرراه براوگرفته بودرفته بایك مشت اورا هم ازپادرآورد ونقش برزمین کرد وسپس تاپاسبان رفت بخود بجنبید لگدی‌هم بشکم اوزده برخاکش افکند وبسرعت بطرف دیوار رفت تافرار کند.

اما هنوزخودرا ببالای دیوار نرسانده بود که ناگهان دو چنگال قوی ازآن طرف دیوار برگردنش حلقه شد ونسان که ازپشت دیوار ناظرهمه قضایا بود بادودست قوی گلوی دزد گیره بخت را گرفته بودومی‌فشرد ویك لحظه بعد اورا به پشت درسطح حیاط خوابانده مثل پهلوانان افسانه‌ای پای خود راروی سینه‌اش گذاشت. دراین موقع پاسبان هم بخود آمد وهفت‌تیرش را بطرف دزد گرفت وسرگرد نیز که روی علفها افتاده وازآنجا دستگیر شدن دزد را بوسیله ونسان مشاهده کرده بود، بکمك دخترش از جا برخاست ولباسهای خود راتکان داده بطرف ونسان رفت وگفت:

- برشیطان لعنت، من حاضرم سوگند بخورم که دیشب شما بمرغدانی وارد شدید.

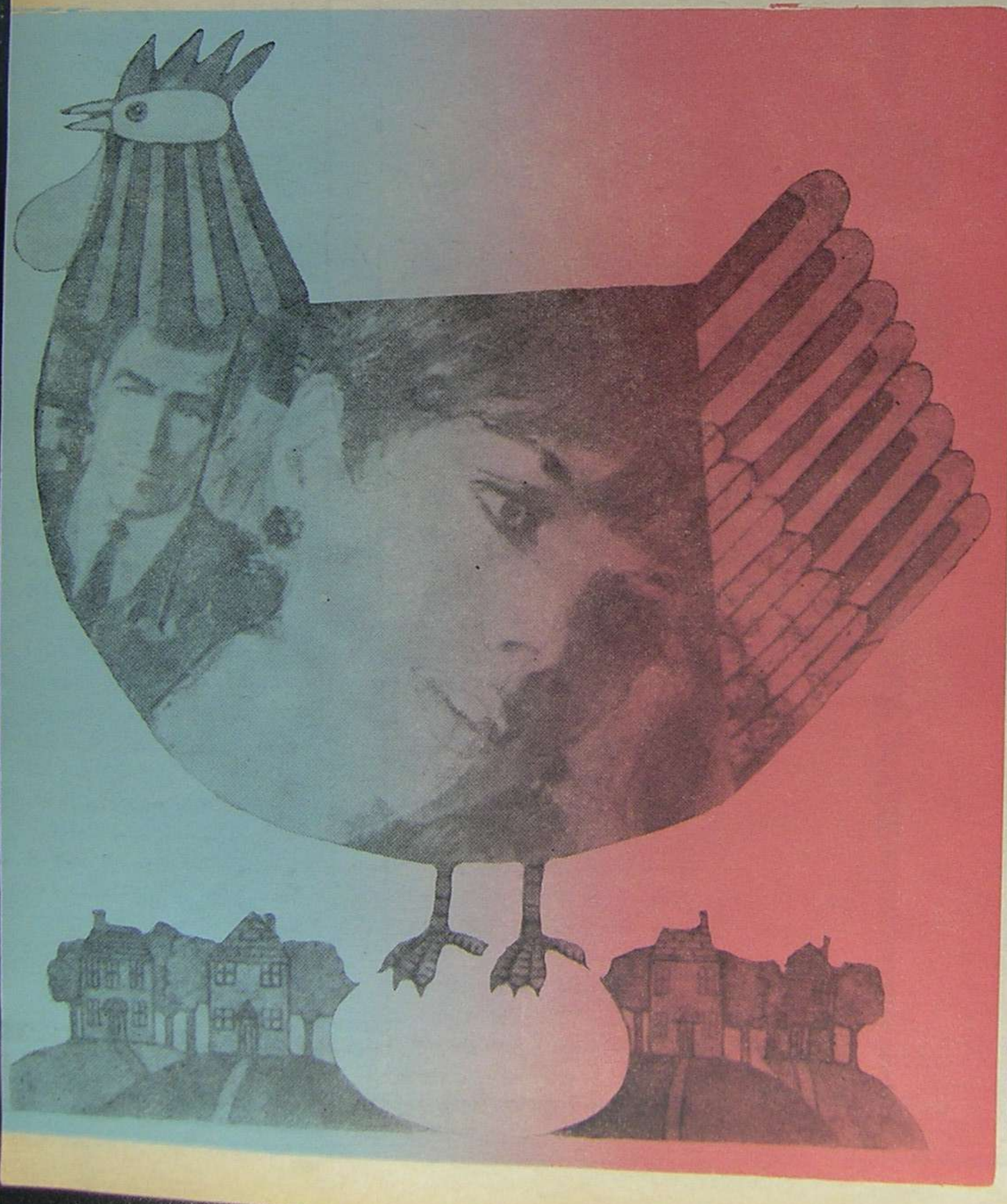
ونسان حالت تعجبی بخود داد ولی خیلی مؤدبانه وخوش آیند گفت:

- چطور؟ من بمرغدانی واردشدم؟

- بله، من یقین دارم که دیشب شما بمرغدانی واردشدید.

- بسیار خوب! ولی البته دراین تردید ندارم که امروز صبح من ازآن جاخارج نشدم...

لطفاً بقیه را در صفحه ۶۹ مطالعه فرمائید



(c) ketabton.com: The Digital Library

شکار انسان

از: لیسی گونز الس

ترجمه: ع - نکیسا

شعله‌های آتش درون بخاری زبانه میکشید، ..لی پیرمرد، مثل اینکه هنوز از سرما میلرزید ز صبح زود تا آنوقت شب هنوز گرم نشده بود سرمای کشنده‌ای را درون خود احساس میکرد؛ شاید این سرما بدان خاطر بود که تصمیم داشت سر بهترین دوستش را بکشد.

پسر، جوان وزیبا بود. از مدتی پیش نزد آنان آمده بود تا تفریح کند روبروی پیرمرد، پشت میزی نشسته بود و با او ورق بازی می‌کرد و نومیدانه سعی می‌کرد تا به ماری یعنی زن پیرمرد نگاه نکند.

برخلاف پیرمرد، ماری بسیار جوان وزیبا بود. با کتابی که در دست داشت، روی یك صندلی دور از آنها نشسته بود از اول شب تاکنون پسر ندیده بود که حتی یکبار کتاب را ورق بزند.

درطول چند ماهی که پسرجوان نزد آنها بود، پیرمرد اطمینان حاصل کرد که آندو عاشق و دلدادهٔ یکدیگرند. بارها سعی کرد این فکر را ازخود براند اما کار امروز صبح آنها در آشپزخانه اورا سخت متعجب و پریشان ساخت قبلا امیدوار بود که این دو نفر از خیانت با او دست بکشند. اما امروز ...

درحقیقت آنها کاری نمی‌کردند جز اینکه دست‌های یکدیگر را گرفته بودند، اما بدبختانه این کار درست موقعی انجام گرفت که پیرمرد از جلوی در آشپزخانه می‌گذشت. بنابراین وقتیکه برگشتند بخوبی میدانستند که بهیچوجه نمی‌توانند پیرمرد را قانع کنند. چون او همه چیز را باچشم خود دیده، پس کاری ازدستشان ساخته نیست.

مرد جوان که نامش جان‌هال بود گفت،

«خب، مثل همیشه من دوباره باختم». و ورقهایش را روی میز میز پخت. البته او همیشه به پیرمرد می‌باخت. چون هیچکس تا بحال نتوانسته بود چه در قمار وعشق و چه در تجارت و پول درآوردن پیرمرد را شکست دهد.

جان‌هال گفت:

«بسیار خوب، من میروم بخوابم، چون مثل اینکه فردا برای شکار مرغابی خواهیم رفت.»

صبح روز بعد، پیرمرد حتماً بشکار میرفت. اما نه شکار مرغابی. او می‌خواست این مرتبه یك انسان را شکار کند. کار بسیار ساده‌ای هم بنظر میرسید. چون جان‌هال یك شکارچی مبتدی بود در حالیکه گونار استرونگ در تمام عمر تنها تفریحش شکار بوده است. پس برای او کار ساده‌ای است.

بعلاوه بخوبی میدانست که تا چند ساعت دیگر بادسردی همراه با برف شروع خواهد شد.

گونار استرونگ در این کارها خبره بود، همانطور که در ورق بازی برهمه چیره می‌شد، بهتر از همه اردك شکار می‌کرد و در عشق از اول موفق بود و بالاخره بهر کاری که دست میزد در آن موفق می‌شد.

جان همانطور که از پله‌ها بالا میرفت تا باطاق خوابش برود صدای پیرمرد را شنید،

«جان‌هال، ما باید صبح زود از خواب برخیزیم. پیش از روشن شدن هوا. تو باید از طرف شمال رودخانه بطرف دریاچه بروی و منهم در پائین رودخانه منتظر میشوم. چون هیچکس نمی‌تواند حدس بزند در این هوای سرد و یخبندان و باد و بوران برف مرغابی‌ها کدام طرف هستند. اگر اینکار را بکنیم شانش دست یافتن بحیوانها بیشتر است.»

جان روی پله‌ها مکثی کرد و برگشت و چند چین کوچك و بزرگ روی پیشانیش ظاهر شد، ولی فقط گفت:

«بسیار خوب»

و دوباره برگشت و باطاق خود که در طبقه بالا بود رفت.

پیرمرد بزن جوانش گفت.

«ماری، حتماً تو هم میخواهی بخوابی!»

ماری بدون آنکه سرش را بالا کند گفت:

«میخواهم کمی دیگر مطالعه کنم.»

✡✡✡

آسمان هنوز گرگ و میش هم نشده بود. بادسرد کشنده‌ای می‌وزید و همراه خود برفها را باین سوی و آنسوی میکشاند. پیرمرد یا بهتر بگویم گونار استرونگ باچراغ دستی راه را به جان‌هال نشان داد و خود با سرعتی که از جثه و اندام او بعید می‌نمود. پای راستش را در قایق گذاشت و با دست چپش طناب قایق را باز کرد و هردو سوار شدند، صدای موتور قایق در تاریکی شب می‌پیچید.

گونار در افکار دور و درازی فرورفته بود، چند ساعت دیگر کار بخوبی تمام می‌شود. جان‌هیل یعنی پسر صمیمی‌ترین و بهترین دوستش می‌مرد. پدرش را خبر می‌کند و پس از مراسم کفن و دفن او عزاداری مفصلی که برایش میکنند همه باور خواهند کرد که جان‌هیل جوان، قربانی یك حادثه شده است. پیرمرد نقشه کوطئه را خوب کشیده و درست هم آنرا مو بمو انجام داده است. قبلا تنها راه رفع مزاحمت جان‌هیل را کشتن او دانسته بود.

لطفاً بقیه را در صفحه ۸۴ مطالعه فرمائید

ماریوس

ترجمه: ضمیر

- اوه! اوه! این که دختر است!.

- ببخشید، مادموازل، پیشخدمت‌تان اشتباه کرده اینجا شبانه‌روزی دخترانه نیست ..

- عروسکت کو؟

تازه شاگرد، حیرت زده، مشت گره کرده، چنان وضعی بخود گرفته بود که گفتی ازحمله‌ای وحشت داشت و چنان بخود فشار می‌آورد که گفتی می‌خواست جلو اشکهایش را بگیرد.

ابتدا، کمرو وهراسان، بهمهٔ آن سیماهای کودکانه‌ای که ناگهان باو نزدیك شده بودند، لبخندزد. اما اگر دهن‌ها لبخندی داشت، خنده‌ها آمیخته باستهزاء وصداها آمیخته بخشونت بود.

بچه که دست و پای خودش را گم کرده بود، سرگشته و پریشان می‌دید که های‌های گریه‌ای که درسینه‌اش مانده است، گلویش را می‌فشارد.

حلقه‌ای که دراطراف او بوجود آمده بود، فشرده‌تر می‌شد و ناگهان دستی درازشد، ودستی ناگهان مثل آب - ریزگاه، حلقه‌های آن موی خرمائی تازه‌شاگرد را گرفت و کشید بچه فریادی زد. وهمه این بچه‌ها که هیچکدامشان بتنهائی شاید خباثت نداشتند، اما در آن هنگام دستخوش ازراه رقابت بسوی بدی و خباثت روی آورده بودند، قهقهه پیروزی سردادند و هر کدام حلقه‌ای از آن موهای خرمائی را که قیافه دخترانه‌ای بتازه شاگرد می‌داد، گرفتند و کشیدند.

- خوب؟

- آقای ریشوار!

شاگردها، چون گنجشکهائی که پرواز درآیند، پراکنده شدند و قربانی خودشان را که اکنون های‌های می‌گریست، بحال خود گذاشتند.

- بچه‌جان، گریه نکنید.

تازه شاگرد، بشنیدن این صدا سرش را بلند کرد و فوراً در مقابل لطف ومحبت نگاهی که به روی او دوخته شده بود، اطمینان خاطری پیدا کرد.

ژوزف ریشوار دوباره گفت:

- گریه نکنید.

واز پی این جمله گفت:

- این بچه‌ها، بچه‌های بدجنسی نیستند.

بچه زیر لب گفت:

- چرا.. چرا..

- نه.. فقط سر بسر شما می‌گذارند. وقتی که بیشتر باهاشان آشنا شدید، دیگر ازشان نخواهید ترسید و اطمینان دارم خوب باهم راه خواهید رفت.

- چرا مسخره‌ام می‌کنند؟

- برای این که شما شاگرد تازه واردی هستید، وقتی که شما هم مدتی اینجا ماندید، بنوبهٔ خودتان همین کارها را می‌کنید. شما هم سر بسر این و آن می‌گذارید.

- اوه نه!. من نمی‌خواهم بدجنس باشم هرگز... مامان بدش میآید.

ژوزف ریشوار نزد بچه مانده بود. ودستش را بعلامت نوازش وحمایت برموهای خرمائی و درازاو می‌کشید.

افکارش در گذشته دوردستی سیر می‌کرد. سی سال پیش، درحیاط مدرسه‌ای، یك پسربچه دیگر، یك تازه

بچه‌ای که تازه بمدرسه آمده بود

شاگرددیگرهم ازدیدن رفتار شاگردها، ازغم وغصه گریسته بود.

آن بچه‌مثل دختربچه‌ای‌موهای درازوحلقه‌حلقه‌ای نداشت. موهایش‌را تراشیده‌بودندواونمی‌توانست‌بگوید که مامان بدش میآید. واین‌شاگردسابق، روزورود به مدرسه، دیگرمادرنداشت.

هرگزژوزف‌ریشوارآن تأثیرتنهائی وبی‌کسی، آن دل‌گرفتگی‌وحشت‌آورروزی راکه بمدرسه پای‌نهاده و خودش راچون‌گمگشته‌ای درمیان خنده‌های ستمگرانه رفقایکه وتنهادید، فراموش نکرده بود.

ژوزف، بیادآنروز، غم واندوه این بچه تازه وارد راکه هنوزوحشت زده به‌آغوش اوپناه برده بود، بهتر درك میکرد.

این تأثیر تنهائی درجریان زندگی یك نواخت ژوزف ریشوار، دست ازگریبان او برنداشت. واوکه فقیروترسووهراسان بود هرگزدرصددبرنیامدرفاقت‌ها رابدوستی تبدیل‌کند وچون هیچکس را نداشت‌که او رابجاه پرستی تحریك‌کند، وهیچکس‌راندانست‌که‌به‌کمیابی های اوبنازد، بجستجوی آن‌نرفت که‌درمدرسه پیروزیها بدست بیاورد. بحکم ذوق، محض خاطر یادگرفتن کار کرد وهیچ دربندآن نشدکه شاگرداول‌کلاس یامدرسهٔ خودبشود. پس ازآن‌که، دورازهرگونه عجله وتبی، همهٔ گواهینامه‌هاراگرفت، در«اکول‌نرمال» پذیرفته‌شد ودریکی‌ازدبیرستانهای شهرستانهامعلم‌شد.

وچندین سال‌بودکه درهمانجادرس‌میداد بی‌آنکه در آرزوی چیزبهتری باشد. زندگی بسیار محقرش منابع درآمد اوراکه مثل زندگیش محقر بود، خشك نمی‌کرد.

باپس‌اندازهایش‌کتاب می‌خرید و اگرخوشبخت نمی‌توانست زندگی‌کند، آرام زندگی می‌کرد. مدت درازی بودکه به تنهائی خـود خو گرفته بود ودیگر چندان ازاین راه رنج نمیبرد ودرست تسلیم وتوکل آن کسانی‌راداشت که بدردرمان‌ناپذیری گرفتارشده‌اند امامی‌دانندکه این درد درمان ناپذیرکشنده نیست.

بااین‌همه، چیزبسیارکمی می‌بایست که آن درد و غم‌گنگ دراعماق قلب ژوزف ریشوار، جانسوزوجگر خراش شود.

غم وغصهٔ بچه‌ای‌که اومیخواست دلداری بدهد، امروزآن سکون وصفائی راکه‌آرام‌آرام بدست آمده بود، از میان می‌برد. چـه خاطرهٔ سوگواری دوران کودکی ونخستین غم ویأس اورابیادش می‌آورد.

— نبایدگریه‌کرد. اسم شما چیست؟

— ژورژه..ژورژه سنت‌ایو.

— بسیارخوب، ژورژه، ماباهم دوست خواهیم شد

لطفاً بقیه را درصفحه ۷۹ مطالعه‌فرمائید



(c) ketabton.com: The Digital Library

ماجرای یک دزد

ابهت نادرشاه پدرم رابیهوش کرد!

میان تاریخ کشته شدن نادر شاه و جلوس ناصرالدین‌شاه‌درست صدودوسال فاصله است نادرشاه درسال ۱۱۶۰ کشته شد وناصرالدین شاه درسال ۱۲۶۲ بر تخت نشست. ولی‌مردم آنروزهامثل امروز مریض وعلیل و مبتلا بامراض مختلف نبودند درنتیجه عمرشان دراز می‌شد. مخصوصاً اهالی کوه‌نشین وچادرنشینان عمرشان خیلی‌درازبود واشخاص‌صدساله فراوان‌درمیان ایشان یافت میشد.

دریکی از روزها که ناصرالدینشاه باعده‌ای ازخواص‌وملتزمین‌رکاب مقرب بگردش رفته بود صحبت از نادربمیان آمد ویکی از ملتزمین رکاب گفت در خراسان یك‌پیرمردصد وبیست ساله را می‌شناسدکه نادرشاه رادیده اوتنها کسی است که نادرشاه را دیده وهنوز مانده است.

ناصرالدین‌شاه ازشنیدن این‌حرف تعجب کرد چون صد وچهارسال ازکشته شدن نادرمی‌گذشت.

شاه قاجارفرمان داد پیرمردرا با وسیله راحتی که درآنروز ممکن می‌شد بتهران بیاورند. مأمورمخصوص‌فرستاد. پیرمردرا که بسیارسرحال‌وزنده دل بود باعزت بتهران بردند و ناصرالدین‌شاه گفت:

ـ پیرمرد،می‌گویند تو نادرشاه را دیده‌ای. راست میگویند؟

ـ بله قربان. فقط یکبار، آنهم زهره‌ام‌آب شدانادرشاه‌آنروزهادربغداد یانمیدانم جای دیگری بود ولی بمحض آنکه خبرطغیان‌ترکمن‌هاباورسیدفرمان دادعده‌ای از سواران زبده حرکت کنند ویکسره باکمال سرعت رهسپارخراسان گردند.

سواران نادرشاه بهمراهی خودش مثل اجل‌مرگبار سرترکمنها تاختند و ایشان را قتل‌عام کردند آن وقت پدرم کاروانسرادار بود کاروانسرای مادرمیان راه قوچان وبجنوردبودوچون خراسان شلوغ شده بودغروب نشده درکاروانسرا رامی‌بستیم یك شب‌تقریباً نصف‌شب بود که یکنفردرکاروانسرارازد پدرم رفت‌پشت بام و از سوراخ نگاه‌کرد بیابان پراز برف بود وپدرم دیدکه یکنفر سوار در میزند. ازاوپرسیدکیست وچکاره است سوارگفت درراباز کن تا بفهمی کیستم. پدرم راضی‌نمی‌شددرراباز کندولی‌صدای سوارناشناس بقدری آمرانه‌بود که‌پدرم رامطیع ساخت اوگفت این سوار هرچه شجاع‌وجنایتکارباشدبالاخره یکنفراست ومامفت‌هشت نفرهستیم. البته خیلی‌تعجب کرده بود که‌چطورباا‌وضاع آنروزیکنفر سوار به تنهائی درآن منطقه خطرناك حرکت میکند.

وقتی درکاروانسرابازشدسوارناشناس

لطفاً بقیه را درصفحه ۷۵ مطالعه فرمائید

الدر دریا بیرون آمد و درحالیکه باحتیاط روی ماسه‌های گرم‌ساحل‌قدم میگذاشت خودش‌را‌چند قدمی‌من‌رساند،قطرات درشت‌آب بر روی پوست‌قهوه‌ای‌رنگش‌درزیر نوارطلائی‌خورشید درخشندگی‌جالبی داشت.

قلبم، مثل‌دیروزعصرکه اومرا دعوت‌برقص‌کرد، شروع به‌تپیدن‌کرد، دیروز وقتی درموقع رقص‌مرا درمیان بازوان ورزیده‌اش‌میفشرد‌احساس‌گنگ و لذت‌بخشی‌بمن‌دست‌دادوامروز بادیدن‌اوحال‌دیگری‌پیداکرده‌بودم.

دوبار‌باهم رقصیدیم، سعی‌داشتم هیجان فوق‌العاده و ضربان‌شدیدقلبم راکه ازپشت‌پیراهن‌نازکم بخوبی‌احساس‌میشد ازاو پنهان نگاهدارم ولی‌اوخیلی زودمتوجه‌حالم‌شد و باگرمی خاصی گفت:

ـ تومثل‌یك فرشته‌زیباهستی، دوستت‌دارم عزیزم

بااین‌حرف بنای‌کوچك ودلپذیرزندگی‌من واژگون شد و خودم را بی‌اختیار درمیان بازوان نیرومند مردی‌که‌اورا نمی‌شناختم‌رها کردم.

خوشبختانه شوهرم،پتر،ازاین ماجراچیزی احساس‌نکرد رقص‌تمام شدومن وپتر‌راه هتلی‌راکه درآن‌منزل‌کرده بودیم درپیش گرفتیم.

درموقع صرف شام‌پترعصبانی بنظرمیرسید، نمیدانم به چه مناسبت بر‌تارسونی‌که برایمان غذاآورده‌بود داد‌کشید، دراطاق‌هم پس ازاینکه بیش‌ازده دقیقه دندانهایش رامسواك کردمدتی‌سروصدا براه انداخت، بااینوصف‌که بزندگی باپتر واخلاقش‌عادت‌کرده‌بودم نمی‌دانم‌چرا‌اینبار طاقت‌تحمل‌وجود اورا نداشتم.

خوشبختانه پتر خسته بود و خیلی زود بخواب رفت ولی من نمی‌توانستم‌بخوابم وهنوزسردی‌دلپذیردست‌های‌غمناك آن مرد‌ناشناس‌رادرپشتم، احساس‌میکردم، احساس‌میکردم‌که بکلی‌ازدست رفته‌ام.

ازجا بلند شدم وبروی بالکن‌رفتم و بامواج‌خروشان‌دریا که خودرا بسنگهای ساحلی‌میکوبید چشم‌دوختم، نسیم‌ملایمی‌که بصورت و بدنم‌میخورد‌احساسی نظیر‌احساس یك‌دخترهفده‌ساله درمن بوجودآورده بود وبخوبی‌میدانستم‌که‌این‌هوسها برای‌زنی که درآستانه‌سی‌سالگی‌قرارگرفته بسیارخطرناك است.

بکمك یك‌قرص بخواب‌رفتم، خواب‌های اغوا کننده‌ای دیدم، سایه‌اش راروی سینه‌ام، روی‌پاهایم احساس‌میکردم، بآرامی‌گفت:

فرشته زیبایم،همه‌جا بدنبال‌تو بودم، میدانستم‌که بالاخره تورا پیداخواهم‌کرد.

بااینوصف‌که بمن‌توخطاب‌میکرد جرأت حرف‌زدن نداشتم، نمی‌دانستم‌چه باید بگویم‌وفقط باو، به‌بدن‌قهوه‌ای‌رنگ‌او‌که قطرات‌آب برویش‌میلغزیدخیره شده‌بودم.

درکنار‌تشك بادی‌که‌روی‌آن درازکشیده‌بودم‌نشست،قوطی سیگار راازکنارم برداشت‌وبالبخندگفت:

اجازه میفرمائید؟

بله.. این‌اولین‌کلمه‌ای بودکه درجواب تمام حرفهایش برزبان آوردم.

سیگار راروشن‌کرد وپك محکمی بآن‌زد ودودش‌را در مقابل‌صورتش پخش‌کردوباتگاهی‌که سرتاپای‌وجودم رابلرزه درآورد اندام نیمه‌عریانم را براندازکرد.

دربالای سرما، روی تراس هتل، صدای پك رادیو ترانزیستوری شنیده‌می‌شد، صدای‌خنده‌اش بگوش‌میرسید، زنی آوازمیخواند. هرچند شعرهائی‌راکه میخواند نمی‌فهمیدم‌ولی ازسوزنا‌له‌ای‌که سرداده‌بود دانستم‌که بخاطرمعشوق مینالد.

او. سیگارش‌را بگوشه‌ای انداخت و بالحن‌گیرائی گفت:

میل نداری توی‌آب برویم؟ اینجاخیلی‌گرم است.

بی‌اختیارجوابدادم:

من‌هنوزاسم تورانمیدانم، بگو، اسمت چیست؟

خیلی‌زودمتوجه شدم‌که این‌سؤال رامن نکرده‌ام، این سؤال از طرف زنی‌که پس‌از رقص با اوآرامش نیافته بود برزبان آمد، ازطرف زنی‌که‌صدای ضربان قلبش‌ازچند قدمی بگوش میرسید:

درجوابم گفت:

نمی‌دانم، واقعاً نمیدانم‌که اسمم چیست! ازدیروزعصرکه باتورقیصدم همه‌چیزرا فراموش‌کرده‌ام، درگذشته‌اسم‌من‌آخیم بود وشایدهم چیزی‌شبیه‌آن؛ عزیزم. ازاین‌لحظه‌هراسمی‌دلت میخواهد روی من بگذار، بیاباهم بآغوش‌امواج‌دریا برویم، اینجاخیلی‌گرم‌است.

دستش راروی‌پشتم‌گذاشت،ازجا بلندشدم، دراینوقت‌چشم های من‌واو دریك خط مستقیم قرارگرفته بود، درچشمهای خوشرنگش برق‌خاصی‌میدرخشید ودهانش نیمه باز بود، نگاهش اول‌ازچشمها بطرف دهانم و بعدبسوی‌گردنم‌لغزید وسپس‌برای سومین‌بارگفت:

بیاباهم بدریا برویم، اینجاخیلی‌گرم‌است قایق‌من‌پشت‌آن سنگ بزرگ است.

دریك‌آن، خاطره‌زندگی‌دهساله‌ام‌را باپترفراموش‌کردم، شاید اودراین‌لحظه روی‌تراس‌هتل نشسته بود و بچیزی جزمن فکرمیکرد.

بااحساسی‌کاملا ناشناخته بطرف‌ساحل رفتم.اوهم بآنجا رسیده بود، خودش‌رابآب انداخت و منهم بدنبالش شناکنان براه‌افتادم.

آب دریا مثل همیشه لذت‌بخش بود، نه، اشتباه‌کردم، این‌بار لطف دیگری‌داشت، برخورد امواج با بدنم مرا بعالم دیگری میبرد.

بکنارآن‌سنگ بزرگ رسیدم، قایق‌پلاستیکی برروی‌آب حرکات جالبی‌داشت، هتل‌ازاینجادیده نمی‌شد، بطرف قایق‌شنا کردم، اوقبل‌ازمن درآن‌نشسته بود ودستش راسوی من‌دراز کرد، ازلبه‌کوتاه قایق بالارفتم ودرکنارش نشستم، دستم‌رارها نکرد. بدنهای غمناك مابهم چسبید، سرم را قدری خم‌کرد و مرا بوسید.

بوسه‌اش‌مزه نمك وسیگارمیداد، باونزدیك‌شدم. دست هایم‌رابدورگردنش‌حلقه‌ساختم‌واورا بوسیدم، مرا آزاد گذاشت وبطرف صندلی‌قایق رفت وپاروی‌کوچك آنرا بدست‌گرفت و سرگرم پاروزدن شد، عضلات ورزیده‌اش درموقع پاروزدن حرکات‌زیبائی‌داشت، بدون‌اینکه‌حرف بزندبسوی نقطه نامعلومی پیش میرفت.

چندلحظه پس‌ازآن بمن‌نگاه‌کرد، بازصدای‌تپش ناموزون قلبم شنیده میشد، قایق‌را بطرف غرب، بطرف‌وسط دریا،هدایت کرد، دراینموقع ساختمان هتل درمقابل چشمهایم ظاهرشد، فاصله بسیارزیاد بود، تشخیص‌صورت مردمی‌که روی‌تراس نشسته بودند ممکن نبود، شایدپترهم‌درمیان‌آنها بودولی‌من نمیتوانستم اورا تشخیص بدهم.

روی‌آب، هوامثل‌ساحل‌گرم نبود، پشتی‌صندلی‌قایق را برداشتم‌وآنرا زیرسرگذاشتم‌وروی‌کف لمناك قایق‌دراز‌کشیدم



نوشته: تری‌توربرگ

ترجمه: مجید کشاورز

ودستهایم را به پشت گردن تکیه‌دادم .

انگشت‌های پاهایم به پای اوخورد ، اوهم با پاشنه پایش کف پایم رافلقلك میداد، پس ازمدت کوتاهی ازپاروزدن دست برداشت ودرکنارم نشست، چنین پیش آمدی راحدس میزدم وشاید آرزوی آنراهم داشتم.

دراین دنیا من واوتنها بودیم، او بود ومن، امواج دریا بود ویك نسیم ملایم ویك قایق، تنها یکمرد ومن.

درحالیکه لرزش محسوسی درصدایم بود پرسیدم: چرا اینجا آمدی؟ منظورت چیست؟ چه میخواهی؟ ..

با بوسه‌ای مرا وادار سکوت کرد وجوابداد:

تورا ، تورامیخواهم .

به پهلو خوابیدم واودرکنارم جاگرفت، بهم چسبیده بودیم، کوچك بودن قایق هم بما اجازه نمیداد که ازهم فاصله بگیریم، سعی داشتم دست‌هایم راکه بهرطرف میرفت نگاه دارم ولی اینکار ممکن نبود، اورا آزاد گذاشتم ، گرمی لبهایش رادرهمه جای بدنم حس میکردم .

صدای یك قایق موتوری بگوش رسید، ازهم جداشدیم، هنوزازجا بلندنشده بودم که یك قایق را درنزدیکی خودمان دیدم، پتر درکنار راننده نشسته بود ومستقیماً بمن نگاه میکرد، قیافه پترگرفته بنظرم آمد وآثارکدورت تنهائی کشنده‌ای در سیمایش دیده می‌شد.

قایق ارکنارما گذشت ولی پترمدتی بس‌طولانی نگاهش را ازمن برنمی‌داشت، قایق کم کم دور ودورترشد ویك دقیقه بعد اثری ازآن پیدا نبود.

مردی که درکنارم بود و من اوراباسم آخیم میشناختم برخاست وباصدای بلندی گفت:

دیوانه‌ها !

وبلافاصله بازویم راگرفت وبطرف خود کشید .

ازجا بلند شدم و بااحتیاط درطول قایق که باینطرف وآن طرف خم می‌شد بطرف صندلی راننده رفتم وباخشونت گفتم:

فوراً مرا باساحل برگردان!

درطول زندگی سی ساله‌ام هیچوقت اینقدراحساس ناراحتی نکرده بود ودرحالیکه سعی میکردم عقده‌ای که راه گلویم راسد کرده فرو برم دوباره فریادکشیدم :

مرا باساحل برگردان !

ازخشونت صدایم دانست که قصدشوخی ندارم وباملایمت پرسید :

چرا ؟

درحالیکه گرمی چند قطره اشك گونه‌هایم رانوازش میداد جوابدادم :

شوهرم، پتر !

نیساعت بعد درساحل ازقایق پیاده‌شدم، درطول راه حتی یك کلمه با یکدیگر صحبت نکردیم و ازاینکه سکوت کرده بود بی‌اندازه راضی بودم .

قایق موتوری که پتررا بدریا آورده و بازگردانده بود درنزدیکی هتل بچشم میخورد، وقتی ازآخیم جدامیشدم سعی کرد بخندد ولی لبخندش مانند کودکی که روی یخ راه برود برروی لبهایش لغزید و ناپدید شد.

همینکه ازپله‌های هتل بالارفتم دربان کلید اطاق را بهمراه یك نامه بدستم داد وگفت:

شوهرتان باعجله هتل را ترك کرد وسفارش کرد که کلید اطاق واین نامه را بشما بدهم.

فوراً باطاق رفتم وبادستهائیکه ازشدت **ناراحتی** میلرزید پاکت را بازکردم، پتر اینطور نوشته بود :

لطفاً بقیه را درصفحه ۷۰ مطالعه فرمائید



زنجان

درمسابقات آموزشگاهی استان مرکزی تیم منتخب آموزشگاههای شهرستان زنجان برهبری عیسی رهبری با تفاق ۱۳ فوتبالیست بطهران عزیمت کردند.

درمسابقاتی که بین تیم زنجان و ناحیه ۹ تهران انجام گرفت نتیجه بنفع تهران پایان یافت.

♣ بطوریکه مفسرین ورزشی این شهرستان اظهارداشتند عدم موفقیت فوتبالیست های زنجان عدم توجه مربیان مربوطه میباشد، زیرا زنجان با داشتن فوتبالیست های خوب و تمرینات مداوم امکان موفقیت دارد و آقای رهبری نیز میبایستی در انتخاب افراد تجدید نظر میکرد

● امیداست آقای رهبری باعلاقه‌ای که در کارخود دارد ودر گذشته موفقیت هائی نصیب رشته‌های مختلف نموده وباتوجه سرکارسرهنگ علمی ریاست شهربانی ورئیس فدراسیون فوتبال دراین رشته نیز موفقیت هائی بدست آید.

افراد تیم آقایان عیسی رهبری (مربی تیم) رنگین کمان ـ بهمن همتیان ـ داود رستمخانی ـ جواد نزاری ـ کامران مترجمی ـ داود کوکانی ـ ابوالحسن فصاحتی علی پوراحمدی ـ خلیل عاصی ـ حسین لشکری ـ عباس تارانتاج وسعید مهدیون.

اخبار هندیجان

● آقای دریائی رئیس پیکار با بیسوادی با تفاق آقای مرادی راهنمای تعلیماتی سپاه دانش جهت دیدن کلاسها بهندیجان آمدند.

● آقای جمالی رئیس پست و تلگراف بهبهان با تفاق آقای فرهودی معاون وحسابدار آن اداره برای سرکشی بهندیجان آمدند

● ۵ اکیپ مأموران اعزامی فارس سرپرستی آقای پورکاظمی جهت تزریق واکسن ضدحصبه ودیفتری وگزاز بهندیجان واردودونوبت برضداین بیماری با کمک آقای رئوفی مایه کوبی کردند

♠ شامیرانی مأمور بانک کشاورزی و طاهری مأمور کشاورزی بهندیجان وارد واز تمام محلهای خسارت دیده بازدید نمودند

فعالیت کفیل فرمانداری



بم

از زمانیکه آقای دکتر سیدحسین رحیم پور رئیس بهداری بم از طرف آقای هوشنگ منتصری استاندار کرمان بسمت کفالت فرمانداری منصوب شده درکمال جدیت وفعالیت بامورمربوطه پرداخته و نظم و انضباط مؤثری درفرمانداری برقرار نموده است مخصوصاً بادستورات مؤکد وی رسیدگی شکایات وخواسته‌های مردم بسرعت انجام می‌گیرد

نماینده آموزش و پرورش قهفرخ

● ازطرف آقای مهندس کارآموز رئیس اداره کل آموزش و پرورش بختیاری وچهارمحال آقای حسین ایرانی پور بنمایندگی آموزش و پرورش شهر قهفرخ تعیین و بقهفرخ آمدواز طرف مردم و فرهنگیان مورد استقبال قرار گرفت .

نماینده مجله در هفتگل



● آقای ابراهیم کریمی که ازجوانان فعال وعلاقمند بمطبوعات می باشد از طرف سرپرستی مجله در استان خوزستان بسمت نمایندگی این مجله در هفتگل برگزیده شده است ، از عموم روشنفکران و علاقه‌مندان مطبوعات انتظار داریم کارهای مطبوعاتی خود را بوی رجوع نمایند .



بروجرد

مسابقه دو صحرانوردی رضاشاه کبیر بمسافت ۴ کیلومتر باشرکت ۸۲ نفر دونده ازدبیرستانها و باشگاه‌های ورزشی ودسته جات انجام شدودر نتیجه نفرات اول تا پنجم بشرح زیر انتخاب شدند.

آقایان	احمدگودرزی	از دبیرستان مهرگان	اول
»	قاسم کردی	» » پهلوی	دوم
»	احمد عرب	» » محمدرضاشاه	سوم
»	مصطفی باعزم	از باشگاه صفا	چهارم
»	پرویز نصرالهی	از باشگاه جوشن	پنجم

شهردار مرزن آباد



● خانم نسرین شکوه که از بانوان تحصیلکرده و همواره در امورخیریه نیز پیشقدم میباشد بنا بدستور آقای مهندس شیبانی استاندار مازندران بسمت شهردار مرزن آباد منصوب شد .

انجمن خانه ومدرسه شاهی

در اولین جلسه خانه ومدرسه دبیرستان رازی شاهی پس از اخذ رأی آقایان عزت‌الله مفیدی رئیس ومحسن باوندی نایب رئیس ـ حیدریان منشی سید محمد رئیسی خزانه‌دار ـ سیاس عضو شورای مالی وحاج محمد صابری وحاج فرج‌الله علائی و توکلی بعضویت انجمن خانه ومدرسه تعیین گردیدند.



صحنه

مسابقات آموزشگاه‌های صحنه ـ هرسین ـ کنگاور در کنگاور برگزار گردید ودرنتیجه دوروز مسابقات در تمام وزنها، صحنه اول و برنده سه کاپ نقره شد ـ هرسین دوم برنده یک کاپ نقره کنگاور سوم و برنده یک کاپ نقره گردید .

● درعکس بالا قهرمانان کشتی صحنه با آقای باوندپور مربی آن‌ها دیده می‌شوند صحبت‌اله حسن‌خانی دروزن ۷۵ کیلو ـ عزت‌الله کرمی دروزن ۷۰ کیلو حسن جلالوند ۶۴ کیلو نصرت‌اله کرمی ۷۶ کیلو نادر نادری ۴۸ کیلو



بهبهان

بمنظور افتتاح بانک بازرگانی ایران شعبه بهبهان مجلس مفصلی تشکیل گردید وآقای رحیمی رئیس بانک تاریخ مختصری از تأسیس بانک درایران و بانک بازرگانی وخدمات بانکها در پیشرفت امور اقتصادی و بازرگانی وایجاد انواع حسابها بیان داشت وآقای مجتهد سلیمانی شعبه بانک را بنام نامی شاهنشاه آریامهر افتتاح نمود.



هفتگل

کمیته جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در دبیرستان رودکی هفتگل بریاست آقای جوادی رئیس اداره آموزش و پرورش هفتگل ورئیس دبیرستان رودکی وعضویت آقایان نوربخش، میرا بحری دبیران ادبیات وعده زیادی از اعضاء فعال و برجسته دانش آموز درهرماه کنفرانسها وجلساتی ترتیب داده ودرزمینه‌های «عظمت تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران» و نقش انقلاب سفید مباحثات وگفتگوهائی بعمل می آید



پهلویدژ

هفته کارپیش آهنگی در پهلویدژ امسال بطرز جالب و باشکوهی برگزار گردید که در آن فعالیت مربیان پیش آهنگی و رئیس آموزش و پرورش چشمگیر بود و پیش آهنگان این شهر فروشگاههای موقت در دبستان سروش دبهرستان بیژن تشکیل دادند.

عکس بالا هنگامی که بختیار فروشگاه پیش آهنگان دبستان سروش را افتتاح می‌نماید نشان می‌دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



ماموربن گروه مبارزه با فاچ

...ر السلیمان

...رانتخاب بر برسی گروهبان رحیمعلی و گروهبان...
...دوم وگروهبان دوم رحیمعلی ازوانت شماره ۴۹۳۶ مو...
...ر انتظامی شهرت تایلو قدیمی...
...ر ازدواج علی شهرت تایلو قدیمی...
...گردیده و پس از جستجو تعداد ۷۷...
...مکتوفه به دخانیات و م...
...گردید . کالای مکتوفه...

کمك بافراد بی...

خلخال

صفاریان در ایام عید...
دانش آموزان بی بضاعت...
شهریور نموده لذا از...
انجمن همکاری خانه و مدر...
وتقدیر قرار گرفته است

چند خبر از نفت سفید

● آقای جاسلقی لکوندی رئیس ناحیه ما...
جلسه با اتفاق آقایان یوسفی و الله مرادی و با...
اهالی جنس باشی باعده‌ای کارگر باین ناحیه...
مراتب همکاری و راهنمائی اعضاء این...
● مرکار سرگرد ضارزاده رئیس بهداری...
توزیع کارامنوار اسخی پزشکیار گرو...
چند بازدید افراد پاسگاه ژاندارمری باین نا...
● آقای دکتر سید هدی طباطبائی رئیس...
بازرسی همسلیمان با اتفاق آقای پورحسینی کار...
از بازرسی نوبت دوم باین ناحیه آمدند .

لوحه یادبود جاده تهران خ...

پل دختر

لوحه یادبود جاده تهران...
که در تاریخ ۱۳۰۷...
کشیده شده توسط آقای شکیب آذر...
شناخته و کشف گردید.

فعالیت دامپزشکی

● در تاریخ ۱۲ و ۱۱ یك اکیپ دامپ...
بازرسی آقای گل پرور جهت جلو...
دامهای طیه بیماری‌های انگلی داخلی و خا...
مسئولان و اردشدند و با فعالیت فراوانی...
دامان میباشند.
● آقای حسن رضائی به منطقه رخیه و قیلاب...
دامهای مشغول بکار شدند.

کلاس آموزشی در اسد...

● از طرف اداره ترویج اسدآباد...
هفته جهت آموزش امور کشاورزی...
منطقه اسدآباد در قریهٔ جنت آباد تشک...
دهور مسله آقای عبدی نماینده ترویج...
آباد از آقایان فقیه زاده بخشدار و تر...
رئیس دولتی عمل آمد و آقای عبدی...
این کلاس بپایانی ایراد نمودند و بخشد...
کلاس مزبور را بنام شاهنشاه آریامهر...

بازرسی مأمور بهداش...

● آقای عبدالحسین روزبهانی م...
بازرسی از قهوه‌خانه‌ها دست...
واز دکاکین بلدحتر...
و غیره...



آمل

بمنظور پیشرفت بیشتر درامر آموزش یك رشته مسابقات ازمواد حساب، هندسه، املا و انشاء بین بیش از ۶۰ نفر از دانش آموزان ممتاز دبستانها انجام پذیرفت، آقای صمیمی رئیس آموزش و پرورش شخصاً درامتحانات نظارت نمود، و بین کلیهٔ دبستانهای آمل دبستان دخترانه شهناز مقام اول را بدست آورد دبستان ملی نیما و فرسیو دوم و سوم گردیدند.

رئیس پاسگاه مرکزی ژاندارمری آمل



● سرکارگروهبان یکم انام‌الله صناعی رئیس سابق پاسگاه ژاندارمری چماستان بریاست پاسگاه ژاندارمری آمل تعیین ومشغول کار گردید، سوابق خدمات صناعی در تمام پستها مورد تأئید ساکنین حوزه قضائی بوده است.

نامه رسان فعال



● آقای علی پاك‌رو یکی از موزعین فعال اداره پست و تلگراف و تلفن آمل است، با انتخاب این جوان فعال تحولی درامر توزیع نامه‌ها ومطبوعات بوجود آمده که موجب گردید تا برای وی تقاضای تشویق گردد. توجه وزیر پست و تلگراف را باین خواسته اهالی شهرستان آمل جلب مینمائیم.

راهنما و بازرسی جدید حوزه هفت مزرعه سمیرم سفلی (شهرضا)



● آقای حسن کفیل که یکی از فرهنگیان با سابقه وعالی‌رتبه حوزه فرهنگی شهرستان شهرضا میباشد بسمت راهنما و بازرسی دبستانهای دولتی و دبستانهای سپاه دانش حوزه هفت مزرعه و سمیرم سفلی منصوب و مشغول کار گردید.

اقدامات سپاهی فعال

مبارکه

سرکارگروهبان دوم عیسی خسروی



سپاهی دوره ۱۱ درقریه جوهرستان دوش بدوش اهالی قدمهای مثبتی در راه عمران و بهداشت قریه برداشته و اقدامات ارزنده‌ای انجام داده است.

● قریه جوهرستان دارای ۴۰۰ نفر جمعیت است نظافت کوچه‌ها ومعابر عمومی و دکاکین قریه خود نمودار فعالیت این سپاهی است. ساختمان مدرن وزیبائی درقریه توجه واردین را جلب میکند و آن ساختمان دبستان سپاهی است، آرم سپاه دانش که ابتکار این سپاهی فعال است بر روی در ورودی دبستان خودنمائی میکند.

● فعالیت‌های نامبرده بقرار زیر است.

● تعمیر کلی ساختمان دبستان و نصب آرم سپاه دانش برسردر دبستان - ساختمان یك باب غسالخانه مدرن و بهداشتی - اقدام و پی‌ریزی جاده‌ای طول ۴ کیلومتر که بکارخانه قند نقش جهان منتهی میگردد - اتمام و توسعه مسجد قریه - اجراء برنامه موسیقی با یك‌من هفته‌ای یك مرتبه و تدریس ۴۵ نفر دانش آموز دختر و پسر - غرس تعدادی درخت درمحوطه دبستان - کنترل بهداشت عمومی کوچه‌ها ومعابر و منازل دکاکین قریه - راهنمائی دهقانان درمورد زراعت بامتد جدید (مکانیزه)

پیشاهنگان در خدمت مردم

آمل

پیشاهنگان سیار شهرستان آمل بمنظور کنترل نرخ وراهنمائی مسافران درایام تعطیلات نوروزی برنامه خاصی را تدوین نموده‌اند که درموقع مقرر مورد اجرا گذاشته میشود.



زنجان

عده‌ای ازدانش آموزان ششم طبیعی دبیرستان امیرکبیر باتفاق آقای رشچی دبیر دبیرستان برای مشاهده وچگونگی پیش بینی هواشناسی ازاین اداره دیدن نمودند و آقای ابراهیمی رئیس اداره هواشناسی ضمن تشریح دستگاههای هواسنج و تشخیص ابرهای فصلی ورل مهم هواشناسی درپرواز هواپیماها و پیشرفت اداره مذکور سخن گفت ودانش آموزان را بادستگاههای مختلف هواشناسی آشنا نمود.



مراغه

دبیرستان پهلوی که ریاست آنرا آقای یوسف بهنام بعهده دارند درسایه کوشش ایشان ورزشکاران این دبیرستان دربسیاری ازرشته‌های ورزشی بمقام قهرمانی رسیده‌اند چنانکه در مسابقات اخیر دوصحرانوردی - بسکتبال - پینگ پنگ - کشتی بمقام اول نائل آمدند، قهرمانان کشتی این دبیرستان در بین ۸۰ نفر کشتی گیر ارپنج دبیرستان بمقام اول رسیدند درعکس بالا قهرمانان بهروز نجفقلی دوست - کلانتری - ممقانی - باغبانی - ولیلو - آشنا - پناهی - عطارعباسی - انوشه - ومجید سلیمانوندی مربی ورزش دبیرستان دیده میشوند.



دزفول

مسابقات بسکتبال آموزشگاهی مدارس انجام گرفت و دبیرستان پهلوی دزفول برنده این مسابقات اعلام شد، همچنین درمسابقات پینگ پنگ آموزشگاهی دبیرستان پهلوی نیز پیروزی نهائی بدست آورد



خلخال

کلیه پیشاهنگان شهرستان خلخال در مراسم هفته کار شرکت کردند. عکس بالا نمونه‌ای از تنظیف و جمع آوری برف از مسیر خیابان و کوچه شهر مشاهده می‌شوند.



سجد سلیمان

مسابقه جالب و پر هیجانی بین یلان پاس سلیمان و تاج شوشتر برگزار شد که در نتیجه بازی با پیروزی پاس خاتمه یافت. سرپرستی تیم برنده بعهده ستوان دوم ...زگلزار وداوران وسط آقایان امیرقلی سرخابی - کلانتر - ...امیریان بود و تیم برنده آقایان شادی - برون - نیامدپور - ...ی - امیریان - صفدری - آبدانا وداوری بودند.

چهره ورزشی کوهدشت



✤ آقای بهرام شیخ عباسی در مسابقه دوصحرانوردی که باشرکت ۷۰ نفر برگذارشد نفر اول و برنده مسابقه گردید و جوایزی توسط آقای شفیعی بخشدار کوهدشت بایشان اهدا گردید ضمناً نفرات اول تا چهارم برای شرکت درمسابقه عازم خرم‌آباد لرستان شدند. آقایان بهرام شیخ مؤمنی اول - شیخ ...آزاد بخت دوم - عیدی آزار بخت سوم - درویش عباس آزاد بخت ...م وسرپرستی این مسابقه بعهده آقای دولتیاری بود.

همکاری بانماینده مجله درفارسان



● آقای ناصر قلی خسروی مدتهاست بانمایندگی مجله درفارسان کمال همکاری را دارد وعکسهای خبری دراختیار نماینده مجله قرارمیدهد و امید است این همکاری برای طرفین سودمند واقع گردد

ورود به لار

● آقای دکتر غلامرضا مهیانی ...ریشه کنی مالاریا استان فارس با اتفاق آقای بت شکن جهت ...سی امور مبارزه با مالاریا و سمپاشی مناطق حوزه لارستان وارد ...بخشهای مختلف بازدید بعمل آوردند.

کفیل دبیرستان ثریای لار

● خانم آسیه جعفری دبیر دبیرستانهای دختران لار ...ت کفیل دبیرستان ثریا بجای خانم مه‌جبین دیهیم منصوب و مشغول ...شدوخانم دیهیم بسمت دبیری دبیرستانها راعهده‌دار میباشد.

معاون اداره آمار لار

● آقای مصطفی اقتداری بسمت معاونت و مدیر بایگانی ...ره آمار و ثبت احوال لارستان منصوب گردید.

...کاری بانماینده مجله درسروستان



● آقای خانی طوبائی عکاس، ...ماینده مجله همکاری نزدیك ...دوعکسهای خبری را دراختیار ...میگذارد.

نماینده مجله در گرگان



● آقای عطاء سپهری که از علاقه مندان مطبوعات میباشد بسمت نمایندگی این مجله در شهرستان گرگان برگزیده شده‌است.

● از عموم اهالی روشنفکر گرگان تقاضا داریم گونه کار مطبوعاتی دارند بوی مراجعه نمایند.



رامشیر

مأمورین گروه مبارزه با قاچاق بخش پل رامشیر بسرپرستی گروهبان دوم محمدحسن عجم حسینی و گروهبان دوم رجب ممنی و گروهبان سوم علی رضا احمدی و نصرالله قیاسی ازوانت شماره ۴۶۳۶ موقت خرمشهر براندگی علی فرزند حاج علمی شهرت نایلوندی ز نگنه بسر نشینی محمد الفتی مظنون گردیده و پس از جستجو تعداد ۵۷۷ کارتن سیگار وینستون کشف گردید ، کالای مکشوفه به دخانیات و متهمان بمقامات صلاحیت دار تحویل گردیدند .



کمك بافراد بی بضاعت
خلخال

چون آقای ابوالفضل صفاریان در ایام عید کمك مؤثری به دانش آموزان بی بضاعت دبستان ۲۵ شهریور نموده لذا ازطرف اعضاء انجمن همکاری خانه و مدرسه مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته است .

چند خبر از نفت سفید

● آقای عباسقلی لکوندی رئیس ناحیه مالاریای شهرستان مسجدسلیمان با تفاق آقایان یوسفی و الله مرادی و بابائی و نجف زاده وشه ولی جهت سم پاشی باعده ای کارگر باین ناحیه آمدند و اقدام بسم پاشی کلیه منازل با همکاری و راهنمائی اعضاء انجمن عمرانی نمودند

● سرکار سرگرد رضازاده رئیس بهداری هنگ ژاندارمری اهواز با تفاق سرکار استوار اراسخی پزشکیار گروهان مسجدسلیمان جهت بازدید افراد پاسگاه ژاندارمری باین ناحیه وارد شدند.

● آقای دکتر سیدمهدی طباطبائی رئیس طب پیشگیری بهداری مسجدسلیمان با تفاق آقای پورحسینی کارمند بهداشت جهت تزریق واکسن نوبت دوم باین ناحیه آمدند .

لوحه یادبود جاده تهران خوزستان
پلدختر

لوحه یادبود جاده تهران خوزستان که در تاریخ ۱۳۰۷ زمان رضاشاه کبیر حك شده توسط آقای شکیب آذر بخشدار ملاوی شناخته و کشف گردید.

فعالیت دامپزشکی

✸ در تاریخ ۱۲ و ۱۱ یك اکیپ دامپزشك موتوری به سرپرستی آقای گل پرور جهت جلوگیری و معالجه دامان علیه بیماری های انگلی داخلی و خارجی به پلدختر ومعمولان وارد شدند و بافعالیت فراوانی مشغول مداوای دامان میباشند.

✤ درهمین تاریخ یك اکیپ دیگر به سرپرستی آقای حسین رضائی به منطقه رخیه و قیلاب ، جهت مبارزه ومداوای دامان مشغول بکار شدند.

کلاس آموزشی در اسدآباد

✶ ازطرف اداره ترویج اسدآباد کلاسی بمدت سه روز جهت آموزش امور کشاورزی به کشاورزان منطقه اسدآباد درقریهٔ جنت آباد تشکیل گردید و دعوتی وسیله آقای عبدی نماینده ترویج کشاورزی اسدآباد از آقایان فقیه زاده بخشدار وترکمنی شهردار و رؤسای دولتی بعمل آمد و آقای عبدی درباره فواید این کلاس بیاناتی ایراد نمودند و بخشدار طی سخنانی کلاس مزبور را بنام شاهنشاه آریامهر افتتاح نمود.

بازرسی مأمور بهداشت

● آقای عبدالحسین روزبهانی مسئول بهداشت پلدختر ضمن بازرسی ارقهوه خانه ها دستورات بهداشتی را صادر نمود . واز دکاکین پلدختر تعداد فراوانی آب لیموی فاسد و بیسکویت .. و غیره کشف و ازبین برده شد.



بهبهان

کلاسی جهت تعلیمات مربیان جوانان شیر و خورشید تشکیل شد و آقای مجتهد سلیمانی فرماندار طی سخنانی بنام شاهنشاه آریامهر آنرا افتتاح نمود و آقایان عاملی رئیس آموزش و پرورش و نمازی مدیرعامل شیروخورشید درباره تأسیس شیروخورشید درایران مطالبی گفتند و آقای منصور موسویون رهبر جوانان شیرو-خورشید هدف ووظائف سازمان را تشریح نمود



دامغان

کلاسی بمنظور دفع آفات و بیماریهای مهم پسته و زراعتهای مختلف توسط اداره حفظ نباتات فرماندار یکل سمنان در اداره کشاورزی باشرکت آقای مقدم فرماندار و باغداران و معتمدین شهر وزارعین تشکیل شد وطرز مبارزه با آفات منطقه و نحوه مبارزه با آنها نمایش داده شد ، همچنین درباره تشکیل شرکت های خصوصی ودفع آفات توسط رئیس حفظ نباتات فرماندار یکل سمنان صحبت شد، این کلاس بسیار مورد توجه قرار گرفت.



زنجان

بنابدعوت سرکارسروان محبی رئیس فدراسیون کشتی زنجان از کشتی گیران میانه مسابقه کشتی آزاد بین دوتیم درحضور آقای خطیبی فرماندار زنجان انجام گردید ونتیجه با ۹ بردویك باخت بنفع زنجان گردید .

● درمصاحبه کوتاهی که با کشتی گیران زنجان بعمل آمد موفقیت خودرا مرهون توجه خاص آقای حقیقی فرماندار وزحمات بیدریغ سروان محبی سیمی رئیس فدراسیون ومربیان آقایان شمخی واشراقی میدانند .



یکدوره مسابقه پرورش اندام بین باشگاههای دزفول انجام و نفرات زیر بعنوان قهرمان پرورش اندام انتخاب شدند

دزفول

در دسته اول تاسوم آقایان رضا پاوچی - محمود برنامه - ابراهیم سبزنوا
« « دوم « امیر موتاب - عباس پور - بکران چرخ
« « سوم « عبدالله رشنو - سورنگی - نوری

و نیز آقای عبدالحسین رشنو قهرمان کلیه دستجات گردید و باشگاه تاج بین تمام باشگاههای دزفول مقام اول را بدست آورد .



● برای انتخاب قهرمان دو شهرستان که باستان اعزام خواهد شد با شرکت قهرمانان میاندوآب و شاهیندژ و تسکاب در میاندوآب مسابقه ای برگزار

ونتایج بشرح زیر اعلام گردید - آقای یدالله بادبر ازمیاندوآب اول و پورجوان دوم وساعی سوم ومحمدیاری از بخش تکاب چهار

وزمانی ازمیاندوآب پنجم شدند درعکس بالا آقای سیف الدین پورجوان درحال گرفتن جایزه دیده میشود.

دبیر نمونه



● برای انتخاب دبیر نمونه جلسه ای باحضور کمیته تعلیماتی و دبیران دبیرستانهای حافظ و پهلوی و آذر در دبیرستان پهلوی تشکیل گردید وضمن بحث ومذاکره باتفاق آراء با تصویب دبیران آقای یوسف جنتی دبیر لیسانس علوم طبیعی که از دبیران فعال و نمونه این شهرستان می باشد بعنوان دبیر نمونه انتخاب گردید و کمیته تعلیماتی که از یازده نفر تشکیل یافته عبارت از خانم ملیحه حبیبیان رئیس دانشسرای دخترانه وخانم معظمی ریاست دبیرستان دخترانه آذرم و آقایان مقدم ریاست دبیرستان پهلوی ــ امین زاده ریاست دبیرستان حافظ و دادعلی مسئول آموزش شهری ودکتر معینیان وغلامعلی شرافتی، اسماعیل آذرمهر، بابازاده، صادقیان وهاشم

معلم نمونه



● جلسه ای با حضور مدیران مدارس باحضور آقای جواد معظمی رئیس آموزش و پرورش تشکیل گردید تا معلم نمونه انتخاب گردد، دراین جلسه ضمن بحث ومذاکره باتفاق آراء آقای رشید باقریان را انتخاب نمودند.

● آقای رشید باقریان ۳۱ سال سابقه خدمت دارد حدود ۴۸ سال سن دارد و با این سابقه خدمت وسن زیاد تا کنون تدریس می کنند

دانش آموز نمونه



♠ برای انتخاب دانش آموز نمونه در بین دانش آموزان پسر دبیرستانهای پهلوی وحافظ با گرفتن امتحان کتبی از دانش آموزان آقای حسین داورپناه دانش آموز کلاس پنجم طبیعی از دبیرستان پهلوی بعنوان دانش آموز نمونه شناخته شده است

اخبار در گز

● براثر ریزش برف و کولاك وسرمای بی سابقه دامداران ازنظر علوفه ونبودن وسیله حمل ونقل سخت ناراحت می باشند ؛ آقای قربانی رئیس عمران آبادانی درگز ازنظر کمك به دامداران بقوچان رفته ومقداری کاه خریداری ودربین دامداران توزیع گردید

✤ هفته کار پیشاهنگی . پیشاهنگان پسر ودختر درگز بسرپرستی آقای حبیب الله پاکدامن پایان یافت

● درنتیجه فعالیت آقای جهانگیر لطفی رضائی مدیر دبستان پهلوی تاکنون وسیله انجمن خانه ومدرسه مبلغ بیست وپنجهزار و دویست وهفت ریال جمع آوری به مصرف موزائیك کف سالن واطاق های آموزشگاه رسید . و گفته می شود آقایان اعضاء انجمن خانه ومدرسه بویژه آقای رحیمی رئیس اوقاف که سمت ریاست انجمن مزبور را داشته اند در انجام این امر نهایت کوشش را نموده

✤ ازطرف اداره آموزش وپرورش درگز به آقای جهانگیر لطفی رضائی مأموریت داده شد به بخشهای لطف آباد نوخندان . چاپلو عزیمت ونسبت به تشکیل کلاس گروه های سازمان جوانان شیروخورشید سرخ وراهنمائی مربیان وهمچنین تشکیل کلاس کارآموزی اقدام نماید

(c) ketabton.com: The Digital Library



بندرشاه

جوانی بهائی‌زاده ۲۰ ساله بنام عباس‌دیانت فرزند حاجی‌بااهل سنگسر ساکن بندرشاه درمحضر آیت‌الله بحرالعلوم امام جمعه بندرشاه اسلام آورد، نامبرده هنگام تشرف گفت در یك خانواده بهائی چشم بجهان گشودم و با اینکه مواد کافی ندارم همواره درباره دین اسلام تحقیق کردم از طرفی پدر بزرگم که مسلمان است بیشتر تشویقم میکرد به اسلام مسلم شد که بهائیت بی اساس بوده و اسلام برحق است.

گفتگو با رئیس آموزش و پرورش راور

♣ آقای حافظی رئیس آموزش وپرورش راور برستمی خبرنگار مجله گفت سازمان آموزش وپرورش راور وکوهنان طبق آمار موجود بامقایسه باسال تحصیلی ۴۵-۴۶ تعداد نوآموزان دبستانی بدو برابر ترقی کرده در حالیکه بر جمع آموزشگاهها اضافه نشده است همچنین پیکار با بیسوادی این حوزه از آذرماه تاکنون پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده است زیرا در مرکز بخش نزدیك به ۱۵۰۰ نفر ودر روستاها اعم از لاسهای سپاهی وپیکار ۷۰۰ نفر مشغول تحصیل میباشند



رئیس ریشه کنی سراوان

آقای ابراهیم برایی‌نژاد که یکی از افراد باذوق اداره ریشه کنی استان بلوچستان می‌باشد بسمت رئیس اداره ریشه کنی مالاریای شهرستان سراوان منصوب وارد مشغول کار شد.



رئیس پاسگاه سوسنگرد

● سرکار استوار علی اثنا عشری بسمت رئیس پاسگاه مرکزی گروهان اول سوسنگرد منصوب مشغول انجام وظیفه گردید، وی درموقع طغیان رودخانه کرخه فعالیتهای زیادی از خود نشان داد زحمات زیادی دراین راه متحمل شد همچنین در امر ارشاد هدایت افراد بیسواد به کلاسهای پیکار با بیسوادی وششهای لارم راممول داشته ومیدارد، امیداست سرکار رگرد یگانگی فرمانده گردان مستقل ژاندارمری ت میشان این مأمور فعال را مورد تشویق قرار دهد

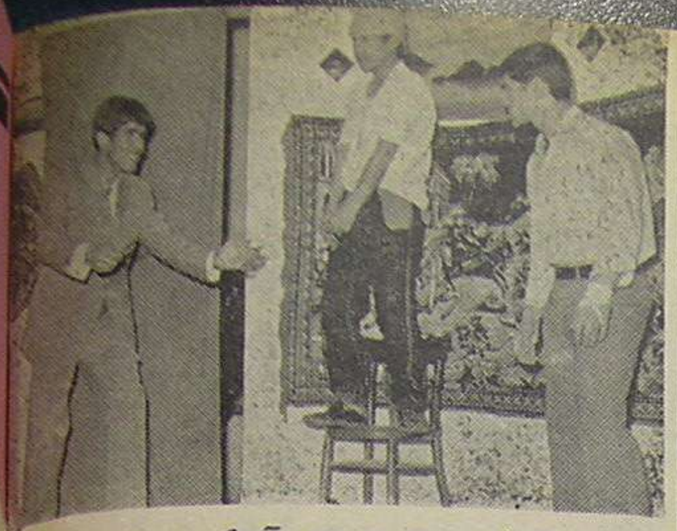
اهالی محترم مشك آباد اراك



♠ آقای رضا دارابی که ازجوانان فعال وعلاقه‌مند مطبوعات میباشد بسمت نماینده این مجله درمشك آباد برگزیده شده است، لذا هرگونه کارهای مطبوعاتی دارید بوی مراجعه نمائید.

ای توجه مسئولان شهرداری چابهار

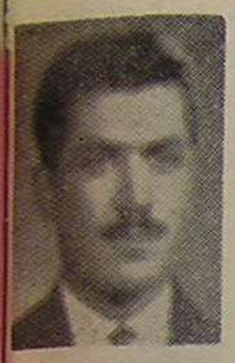
● رفتگران شهرداری همیشه بین ساعات ۸ تا ۹ خیابانها نظافت میکنند وگردوخاك خیابانها را بخورد مردم میدهند معلوم نیست چرا جلو اینکار گرفته نمیشود؟! آیا این عمل شهرداری بهداشت عمومی لطمه‌ای نمیزند؟!



صحنه

درهفته پیش آهنگی توسط پیشاهنگان هنرمند نمایشنامه‌ای بنام مقصر وسرنوشت بسرپرستی آقای مهدی قریشی و با همکاری آقایان رحیم رسائی - هوشنك قریشی — حسن جلاوند پرویز حمیدیان - قربانی برای تماشای عموم بروی صحنه آمد که مورد توجه قرار گرفت.

از بخشدار دلیجان تقدیر شد



♠ نظر باینکه آقای عبدالرضا شیرانی بخشدار دلیجان منشاء خدمات مؤثری در کارهای عمرانی این بخش وتوابع شده است لذا ارطرف استانداری استان مرکز ازخدمات وی کتباً قدردانی بعمل آمده است.

بازدید

آقای افجه‌ای رئیس آموزش وپرورش شاهی درمعیت آقایان مهدوی معاون وروحی کارپرد از ومسئول دبیرخانه پیکار با بیسوادی از آموزشگاههای شیرگاه - زیراب — لیندارات بن - معدن پاك - الاشت بازدید بعمل آورده و نواقصات موجود موجب تأسف گردید و دستور لازم برای رفع نقائص ازطرف آقای افجه‌ای صادر وتاحدامکان رفع نقیصه شده‌است.

شاهی

چند خبر از مشهد

♥ ۲ نفراز روزنامه نگاران عراقی که بمنظور بازدید بایران آمده‌اند برای زیارت مرقدمطرحضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحیه والثناء ثمیه وارد شدند وضمن زیارت ازقسمت‌های مختلف موزه و کتابخانه آستانقدس رضوی بازدید بعمل آوردند، ضمناً ازطرف تیمسار سرتیپ بنی‌اعتماد شهردار مشهد بافتخار اینان ضیافتی بشام درهتل کوهسنگی ترتیب داده شد.

نظر باینکه درشورای داوری حوزه ۲ مشهد نسبت بدعاوی وپرونده‌های متشکله جدیت بعمل آمده وطبق آمار پیش ازسایر حوزه‌های دیگر فعالیت گردیده‌است لذا نحوه خدمت آقای حاج محمود محمدی رئیس شورای داوری این حوزه مورد توجه مقامات مربوطه قرار گرفته وازطرف وزارت دادگستری رسماً از ایشان قدردانی بعمل آمده است.

✸ باتغییر مختصر هوا وپاك شدن پیاده روها ازبرف مانور دوچرخه سوارها هم در پیاده روهای خیابان های مشهد آغاز شده وروزی نیست که چند طفل و یا پیرزن و پیرمردی باتنه زدن دوچرخه سوارها راهی بیمارستانها نشوند

● جلوگیری ازاین بی بندوباری دوچرخه سوارها که سلب آسایش مردم را می نمایند ازمسائلی است که اهالی تقاضای توجه کامل آن را ازمسئولین مربوطه دارند.

اقدامات دانشگاه مشهد

✤ هروی سرپرست مجله در خراسان از مشهد گزارش میدهد بمنظور اطلاع ازبرنامه دانشگاه مشهد جلسه مصاحبه مطبوعاتی باحضور مدیران وسرپرستان جراید درباشگاه دانشگاه مشهد تشکیل شد دراین جلسه ابتدا آقای دکتر ضیائی رئیس دانشگاه مشهد درباره برنامه‌های دانشگاه وتأسیس دبیرستان نمونه که دانشجو برای دانشگاه آماده نماید وهمچنین اقداماتیکه باید صورت گیرد ونواقصی که باید مرتفع گردد توضیحاتی داد واقداماتیکه درمدت سه ماه تصدی ایشان وهمکارانشان بعمل آمده است دراختیار مدیران وسرپرستان جراید گذارد



ماهشهر

مسابقه والیبال دوستانه‌ای بین تیم کلاس اول دبیرستان محمدرضاشاه پهلوی بندرماهشهر وتیم کلنی دبستان مهرگان ماهشهر بداوری آقای منصوریزاده انجام که درنتیجه تیم دبستان مهرگان طی دوگیم متوالی بر تیم دبیرستان محمدرضاشاه پهلوی پیروز گردید درعکس ایستاده دست راست آقای اعتدالی (سرپرست) وچپ آقای منصوریزاده داور وافراد تیم نفرات نشسته ازراست بچپ شبشلوکی، نبی‌سعید، موحد، یوسفی، رضازاده نوذری، اکواله، قلی پور، منصور نژاده وقنواتی می باشند.



لار

تیم فوتبال بندرلنگه بلار وارد شد واولین مسابقه بین تیم کلنی فوتبال شهرستان لارو بندرلنگه به‌داوری آقای شکرالله رزمپوش مدیرفنی لارستان برگزار گردید و نتیجه مسابقه ۷ بریك به نفع تیم کلمبشی شهرستان لار (عکس بالا) پایان یافت ونیز دومین مسابقه بین تیم فوتبال دبیرستان های لار و تیم فوتبال دبیرستان‌های بندرلنگه بداوری آقای محمودروانبخش دبیرورزش دبیرستان‌های لاربرگزار گردید ونتیجه ۵ برهیچ به نفع تیم فوتبال دبیرستان‌ها لارخاتمه یافت



برنامه رالی داخلی درخلخال



✤ برنامه رالی داخلی دختران با شرکت ۱۷۰ پیشاهنگ وسیار و فرشته در سالن دبیرستان پهلوی تشکیل شد بعداز مراسم پرچم چند برنامه هنری و بازدید با شرکت آقایان طاهری رئیس آموزش و پرورش - ناشر معاون آموزش وپرورش ونقشبندی شهردار خلخال و هیئت ژوری انجام شد ابتدا رئیس آموزش و پرورش درباره پیشرفت پیشاهنگی سخنرانی نمود وبعد آقای ناشر درباره تشکیل پیشاهنگی در خلخال و سپس مسئول دختران تعداد شرکت کنندگان در رالی وفعالیت آنها را به اطلاع رسانید و نتوجه رالی دختران و پسران بدین شرح اعلام گردید.

دبیرستان دختران حکمت در بین دبیرستانها و دبستان دخترانه حکمت دربین دبستانهای دخترانه شهرمقام-اول راحائز شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



در مسابقات آموز
در دبیرستان دخترا

زنجان شهر

در مسابقاتی که بین تیم زنجان و ناحی
در طوریکه مفسرین ورزشی این
زنجان بهم توجه مربیان مربوطه میباشد
متاوز ارگان موفقیت دارد و آقای رهبر
● امیدست آقای رهبری باعلا
رشته‌های مختلف نموده وباتوجه سرکار
دارند نیز موفقیت هائی بدست آید
دارند کوکانی - ابوالحسن ف



ساقه دو صحرا نور

بروجرد

بمسافت ۴ کیلومتر
در هفدهمین سنا چاپ با شگاه‌های ورزشی و دسته
نفیه نفران اول تا پنجم بشرح زیر انتخاب شد
آقایان احمد گودرزی از دبیرستان مه
« قاسم کردی «
« احمد عرب «
« منطقی باعزم از باشگاه صفا
« پرویز نصرالهی از باشگاه جوش

شهردار مرزن آباد

خانم نسرین شکوه که از بانوان
تحصیلکرده و شوهره در امور خیریه
نیز پیشقدم میباشد بنا بدستور آقای
مهندس نیسانی استاندار مازندران
بسمت شهردار مرزن آباد منصوب
شد.

انجمن خانه و مدرسه

شاهی در اولین جلسه خانه و مدرسه
شاهی پس از اخذ رأی آقایان
رئیس انجمن باو ندی نایب رئیس —
اعضاء انجمن خزانه‌دار - سیاس عض
بازرسان انجمن صابری و حاج فرج الله
انجمن خانه و مدرسه تعیین گردیدند.

صحنه

مسابقات آموزشگاه
صحرای سحنه - عرسین -
کنگاور در کنگاور
برگزار گردید و در نتیجه
دوومیدانی مسابقات در تمام
رشته‌ها صحنه اول و برنده
مسابقات گردید - عرسین
دوم شد.
● در مسابقه یک کیلو نقره
دوومیدانی ۷۵ کیلو
نادر ۴۸ کیلو



کنگاور سوم

زندگی، این

نوشته عبدالله حکیم‌فر

اواخر اسفند بود و فصل سبزه و گیاه، رفیقان اداری با عتماد پاداش و یکماه حقوق بلاعوض، طرح سفری میریختند که نخستین ایام بهاررا درکدامین شهر خوش آب وهوا باستقبال طلیعهٔ نوروز بشتابند ؟

یکی ازجمال سرو و نطر یاس شیراز میگفت و یکی از گلگشت و مناظر اصفهان و آثار تاریخی آن ، و دیگری از لطافت هوای خوزستان در نوروز بحث می‌کرد و هریك میخواست با کشاندن این جمع بجانبی که خود انتخاب کرده بود، لذت عمررا درفصل بهار بهتر بدوستان بچشاند.

گرچه من بسخنان همهٔ مدعیان گوش میدادم، اما ازشما چه پنهان وقتیکه میدیدم آنسال‌هم مثل سالهای دیگر همچو برق گذشته وورقی پوچ و بی‌معنی بردفتر زندگیم افزوده‌شده و بازهم کاری انجام نداده‌ام، غمی پنهان بسراغم میآمد وهمان غم ودوست دائمی درگوش دلم نغمهٔ بی‌ثباتی سرمیداد که هان بیدار باش که تاچند صباح دیگر که خزان زندگی سراسر وجودت راخواهد گرفت. ازجرگه این جوانان پرجوش وخروش بیرون خواهی رفت، مگرهمین فرسودگی جسم که چین‌هـای بسیاری بر پیشانیت نشانده برای این مدعا کافی نیست؟

پیری مگرجز سپیدی موو چین صورت وفساد دندان نشانه دیگری هم دارد ؟

من ازهجوم این اندیشه متوحش بودم وازاینکه حس میکردم بزودی مراازمرغزارجوانی میرانند ودیگردراین فردوس راهم نخواهند دادسخت بتشویش افتادم.

این دورنمای گذشت زندگانی راهمه داشتند ویاخواهند داشت منتهاهریك رابوقتی مناسب ازاین کوس هشداری درگوش خواهند نواخت .

التهاب این سفر پرشور وخیال انگیز، مثل هزاران تصمیم که درجوانی می‌گیریم وهیچکدام بثمر نمیرسند بسرعت فرونشست ، باری آن سفرمثل خیلی چیزهای حساب نشدهٔ دیگرمیسر نگردید و برخلاف انتظارآن نوروز را درتهران ماندیم وبدعوت یکی از یاران متنعم در حوالی کرج درباغ دلگشائی بمدت چند روز اقامت گزیدیم .

روز دوم یا سوم عید بود که همراه یکدسته ازمیهمانان جوان صاحب باغ که بتفرج آمده بودند پیری سالخورده که شاید بیش ازهشتاد سال عمر براو گذشته بود درجمع ما پیداشد وحوادثی بوجود آورد که تا این تاریخ که سالها ازوقوع آن می‌گذرد، مسیر زندگی مارا تغییرداده و بجرأت می توانم بگویم همو سبب شد که معانی تازه‌ای درقاموس عمرما واردشود وهمچنین کلماتی ازقبیل مرگ، پیری و ناتوانی رابکلی ازعوالم ما بدور افکند.

بهرتقدیرقیافه پیر، ازجوانان همراه شاداب تروگیراتر بود، حضارازاینکه پیری سرحلقهٔ جوانان بهنگام تفرج وطرب شده است درشگفت بودند.

نقش خنده یك لحظه ازلبان پیر محو نمی‌گردید، وقتی راه میرفت ازهمه جلوتر بود، بلندتر سخن میگفت، بهتر میدوید، خوشتر بذله می‌گفت، اصولا کهولت دروجود اواثری نگذاشته بود همچو که بما رسید مانند آشنای دیرینه‌ای سلام گفت واحوالپرسی کرد وازهریك بنحوی تعریف کرد. از باغبان تمجید واز پیشخدمتها دلجوئی بسیارنمود و چون شمع مجلس آرائی دروسط جمع ما نشست وپرسید راستی دراین باغ پردرخت وشکوفه واین هوای دل انگیز بهاری واین گشاده روئی میزبـان امروز راچگونه میخواهید بگذرانید وبرنامه چه دارید؟ کسی جوابی نگفت یعنی سئوال او برای ما تقریباً پرغرابت وشاید خالی ازمعنی بود . مگرما هرروز راچسان بپایان میرساندیم که آنروز بخصوص مشابه سایرایام نباشد؟ کمی راه میرفتیم وکمی می‌نشستیم وکمی صحبت می‌کردیم ومقداری میخوردیم و میخوابیدیم وروز را بپایان میرساندیم .

پیرکه جوابی نشنید گفت پس ترتیب این کاررا بمن بسپارید، نگاهی بآسمان وخورشید کرد وگفت پیداست که دوساعتی بظهر مانده وجای نشستن نیست آن تپه پردرخت شمالی رامی بینید تا اینجا بیش ازپنج شش کیلومتر نیست بعزم پیاده روی نخست بطرف آن میرویم وچند عکس دسته‌جمعی برآن می‌گیریم ونزدیك ظهر برمی‌گردیم که لااقل ورزشی کرده باشیم، پسرها ودخترها فریاد شادی برکشیدند و میزبان وماهم باتردید واکراه برخاستیم وهمراه جمع بطرف جهتی که پیرنشان داده بود وخود درجلو میرفت روانه شدیم، پیربا شادی روبمیزبان کرده پرسید آواز چه میدانید لطفاً شما شروع بفرمائید تاماهم دنبال کنیم، میزبان کمی سرخ شد ومعذرت خواست وما هم گفتیم چیزی نمیدانیم و براستی هم همینطور بود، پیراشارهٔ بیکی ازدختران همراه نموده گفت :

فرشته خانم شما اول شروع کنید، فرشته گفت:

اطاعت می‌کنم، آیا اجازه میدهید غزلی که شب گذشته دستورفرمودید ازبرکنیم بخوانم؟ وسپس غزل معروف سعدی را بامطلع زیر باصدائی خوش چنین خواند:

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

حاضران دنبال آواز دختررا گرفته گلبانگ شادی برکشیدند وبااین آوازها همه راسرور ونشاط فراگرفت.

ما بااینکه عادت به پیاده‌روی وگوه پیمائی نداشتیم وگمان نمی‌کردیم بتوانیم پای پیاده خود رابرسرآن تپه برسانیم بدون توجه بیکبارخود رابرقلهٔ مزبور یافتیم. کمی احساس خستگی و گرسنگی کردیم .

پیر بتعداد همراهان چند مغزگردو وخرمای خشك درکف مشت یك یك گذارد، پس ازچند لحظه استراحت مجدداً نرم نرمك چون ساحری مارا بباغ بازگردانید.

بدستوراوسفرهٔ ناهار راروی زمین پهن کرده همچو تابلو زیبائی آراستند وسبزی‌هاوتربچه‌ها ونان وپنیررا بترتیب خاصی کـه گفته بود چیدند. سپس ازجیب خویش مقداری کاکوئی وگیاه معطردیگر که درراه ازکوهساران چیده بود درآورده شست و در دوغ وماست ریخت وقبل ازشروع بخوردن دستور داد همه دست وصورت ودهانرا بشویند وبه ترتیبی که فرمان داد یك درمیان دخترها باپسرها درجنب یکدیگر نشستند وقبل ازآغازخوردن چشم‌ها رابرهم نهاد ودعای کوتاهی دال برشکرگزاری بآرامی خواند .

بیکی ازحاضران که غذا تند میخورد گفت مگرازخوردن لذت نمیبرید ؟

گفت :

چرا ...

پیرگفت:

چه بهترکه با تأنی غذا بخورید تا زمان لذت طولانی‌تر باشد وهضم غذاآسان‌تر شود. پس ازاتمام غذا پیشخدمت‌ها خواستند ظرفها راجمع کنند اجازه نداد وگفت شستن اینهمه ظروف چند ساعت وقت لازم داردبنابراین هرکس ظرف خود رابردارد و درکنار این نهر بشوید، همه همین کار را کردند و نظافت ظروف بیش ازچند دقیقه بطول نیجامید وخدمتکاران ازاین دستوراو بسیار شادمان شدند.

بعدازظهر چندقصهٔ شیرین وخنده آورگفت ودرخاتمه اجازه داد ساعتی استراحت کنیم.

ساعت چهاربودکه خودچای بسیارکمرنگی فراهم کرد و با گیاه خاصی طوری آنرا خوشبو کرده بود آنچنانکه همه تقاضای نوشیدن چای مکرر نمودند.

(c) kayhan.com: The Digital Library

گل همیشه بهار...

هنگامیکه همه گرد او نشسته بودیم ازصاحب باغ پرسید از انواع سازها حاضرچه دارید ؟

جواب نفی شنید، گفت مثلا ضرب چطور، گفتند:

خیر ؟..

باز گفت :

نی چطور؟.. باز گفتند نداریم ...

پیر دست درجیب بغل کرده یك ورق کاغذ بیرون آورده بدور تعلیمی یکی ازحضار پیچید و باصمغ درخت میوهٔ که گویا گیلاس بود لبهٔ کاغذ راچسبانید و پس از لحظهٔ کاغذ را که شکل لوله گرفته بود از تعلیمی جدا نمود. سپس سیگار باغبان را ازدست او گرفته با آتش آن چند سوراخ درخط مستقیم لوله کاغذ بوجود آورد، کاغذ بعینه نی تمام عیاری شد سپس سر نی را بلب خود نزدیك ساخت وشروع بنواختن کرد. طوری که همه را متحیر ساخت.

سپس با شارت وی یك یك ازدختران و پسران برقص پرداختند ودرپایان خودش هم بپای کوبی ودست افشانی برخاست وچنان شوق و نشاطی ازخود نشان داد که میزبان وما که خود را نسبت بدیگر حضار پیرومعمر میدانستیم با او دمسازشدیم.

این پیرچنان جوانی می کرد که هیچگاه جوانی را بدان قدرت ندیده بودیم و پیچ شاخ جوانی را بقدرت وقوت آن کنده تصور نمی کردیم .

کمی بعد برزمین نشست ومجدداً به نی نوازی پرداخت و تا غروب بدین کارمشغول بود. ازآواز نی وزمزمهٔ او بلبلان بنوا و غوکان بآواز برآمدند.

دراین شوروغوغادو نفرمیهمان تازه رسیده مشروب طلبیدند میزبان ازترس شماتت پیردستور داد مشروب را دریکی ازاطاقهای باغ بخورند چه حتی دیده بود پیرمانع آنهائی که سیگار میکشند هم میشود .

اما درآن دقیقه متعجبانه شنیدیم که پیردستور داد مشروب را نزدیك آن بزم بیاورند. یکی از رفیقان ازاین تلون درشگفت ماند و پیرمطلب را بفراست دریافت ولبخندی زده گفت اگر دیدید که مانع تدخین دیگران شدم برای آن بود که سیگارکش بادود سیگارخود دیگراطرافیان رامیآزارد ودیگران نیم خوردهٔ او را باید استنشاق نمایند.

اما مشروبخور ازشرب خودفقط بخود زیان میرساند بنابراین اکراهی ازنزدیك آوردن مشروب نخواهیم داشت.

ازاینهمه درایت وکمال همه دردل بتحسین او پرداختیم. شب شد وجوانان پیرراچون شمعی درمیان گرفتند او نیز مقداری شعرازشاهنامه خواند وچند غزل ازسعدی وخواجو درددانگ پرحالتی بگوش رسانید ودرپایان شب حکایتی چند عارفانه از جنید بغدادی وشمس تبریزی با نتایجی دلپسند بگوش هوشمان سرداد. بامدادان که هنوزهوا نیمه تاریك بود همه را ازخواب نوشین بیدار کردودستورفرمود بتماشای طلوع خورشید ببردازیم وازمشاهدهٔ آنهمه زیبائی که آسان نصیب انسان میشود، ولی من تا آنساعت ازوجودآنها بی خبر وبا بوجود آنها بی اعتنا بودم چه ذوقها که نکردم.

هنگامیکه بصرف صبحانه مشغول بودیم پیرمجدداً برقص خنده آوری دست زدکه اشك شوق وشادی ازچشم همه فروریخت ودراینجا بودکه میزبان بی اختیارسر بدرخت فروکوفت وزار ـ زاربگریستن پرداخت.

پیر باعجله سراورا دردامان جای داد وبامهربانی علت را پرسید .

میزبان اول چیزی نگفت ـ اما باصرار پیرعلت راچنین بیان کرد: که من ازمشاهدهٔ اینهمه لطف ونشاط شما بیکبار براحوال شما افسوس خوردم که چرا روزگار بایستی همچوشمائی را پیر کرده باشدوچه بسا تاچندسال دیگردست مارا ازدامن شما کوتاه کند؟

ای دریغ که ایام، زود توانائی را ازما میگیرد.

پیر گفت:

درعوض دانائی را بما می بخشد.

میزبان :

اماچه فایده حقیقت اینستکه من تاکنون پیری مثل شما جهان دیده ونیرومند ندیده بودم، ولی دریغ که: پیر پیراست اگرچه شیر بود..؟

پیر جوابداد : لطفا پیر نفرمائید لیکن کلمه جهاندیده را بخود می پذیرم .

من بطور معترضانه گفتم: مگرشما پیر نیستید؟.. گفت: بدانمعنی که میدانید خیرومن همیشه جوان بوده وهستم چه **شما هروقت حالی ونشاطی دارید جوانید وشاداب وهرگاه افسرده ومحزون، پیروسالخورده** وبا این احوال که درمن دیدید هیچگاه میشود اسم پیربرمن گذاشت؟

گفتم : خیرآرشما چند سال دارید و..

پیرفرصت ندبال کردن کلامی دیگر بمن نداده، گفت: لطفاً صحبت سال وعمررافراموش کنید وگفتگوازنشاط ومستی روح بفرمائید چه عمروسال حقیقی راطبیب باید ازروی صحت یا نقاهت اشخاص معین کند وگرنه شناسنامه وتاریخ تولد معرف پیری و جوانی نیست.

یکی ازحضار پرسید: پس شما معتقد بگذشت زمان وکهولت وسستی نیستند ونیرو را درجوانی نمیدانید؟ پیرپاسخ داد که خیرومتأسفم ازاینکه بگویم غالب شما با آنکه درغایت جوانی هستید، درکمال سستی وپیری وضعف وخمودگی بسرمیبرید واگر جوانی ازنظرشما اینستکه شما دارید وآنرا بدین شکل میگذرانید که زهی پیری، چه بسا پیرانی که بظاهرسالهای درازی برآنان گذشته که بسیار بسیار از شما جوان تر و بهتر وخوش تر می گذرانند .

من گفتم آخرشما که قوت جوانان راندارید؟ گفت درست است که من نیروی جوانی شما راندارم اماشما هم زور بازوی فلان جهان پهلوان راندارید واین دلیل آن نیست که شما ازمن نیرومندتروجهان پهلوان ازشما بهتروسالم تر باشد وازطرفی نه شما غبطه برجهان پهلوان میبرید ونه من حسرت شما را میخورم ...

گفتم :

آخرپیری هم مرز مرگ است. آیا شما ازمرگ هراس ندارید ؟

گفت :

من چیزی بنام مرگ هرگز نخواهم دید.

گفتم :

پس شما معتقدیدکه ابدی و جاودان هستید؟

گفت :

نمیفهمم چه میفرمائید البته که همیشه زنده ام وروزی که بقول شما مرگ بیاید، من دیگر نیستم که بترسم بنابراین همواره پاینده و خوشم.

میزبان دراینجا آهی کشید وگفت ما که تقریباً جوان هستیم احساس اینکه روزی پیری بسراغمان بیاید دایم درعذابیم تعجب دراینستکه شما با آنکه درغایت کهولت هستید دلی چنین خوش دارید .

پیر بخنده گفت:

آخرشما زندگی را بدفهمیده اید. من هرروزعقل واندیشه ام راقویتر وبرنا ترازدیروز می بینم وبنابراین روبکمال وبزرگی وسعادت میروم، این شما ئیدکه ترس و وحشت پیری عیش شما را منقص داشته با این احوال آیا من پیرم یا شما که ازخیال ضعف و پیری ومرگ روزی هزاربار می میرید وزنده میشوید؟ اعتقاد من براینستکه **زندگی جاوید است.**

لطفاً بقیه را در صفحه ۸۵ مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیرکبیر

نوشته : کارون



مهدعلیا چنان ازاین حمله بی‌مقدمه وازاین آگاهی بی‌حساب شاه جاخورد که بی‌اختیار گفت :

- هیچی، کاری نداشتم جائی نرفته بودم.

شاه جلوتر رفت گلوی مادرش را گرفت وگفت:

- بخدای لایزان یکروزخفه‌ات خواهم کرد من از دست اینکارهای تو بستوه آمده‌ام.

مهدعلیا حنجره‌اش را از چنگ ناصرالدین‌شاه رهانید وگفت :

- یعنی‌چه؟اینحرفها یعنی‌چه مگردیوانه شده‌ای.

شاه باخشم اورانگریست وگفت:

- که تودیشب جائی نرفته‌ای.

مهدعلیا با اطمینان گفت:

- نه .

- بگو بخاك محمدشاه و به‌جقه تو.

- بخاك محمدشاه و به جقه تو.

- دیشب کجا بودی؟

- دراندرون.

- چه می‌کردی ؟

- یك خورده کسل بودم سرشب خوابیدم.

شاه دوبـاره عاصی و خشمگین بطرف او یورش برد و گفت :

- چرا قسم دروغ میخوری چرا سعی می‌کنی که مرا هم فریب بدهی؟

- دروغ نمی‌گویم.

آنوقت ناصرالدین‌شاه لکه کاغذی راکه درجیب داشت بطرف اوانداخت وگفت :

- اینرا بخوان.

مهدعلیا خم شد وکاغذ را اززمین برداشت وپرسید:

- چیست ؟

- بخوان خودت میفهمی .

مهدعلیا نگاهی بکاغذ انداخت خط تقی‌را بلافاصله شناخت وبعد بخواندن نامه پرداخت نوشته بود:

« قربان خاکپای همایونت. اگرقرار است که این بنده صدارت کندبا دسایس وتوطئه های سرکارمهدعلیا این‌محال و غیرممکن‌است باغلام را معاف‌فرمائید یاازایشان استفسارکنیدکه شب‌گذشته یکساعت از شب رفته درخانه ملاحسین‌پوست دوز در پامنارچکار داشته‌اند با کی‌خلوت داشته‌اندوبرای چی، باقی بقای همایون».

مهدعلیاآهسته زیرلب غرید وگفت:

- راستی‌این‌جانور از آب خوردن ماهم‌خبردارد.

وچون شاه رامتوجه خود دیدگفت :

- دروغ‌است دروغ محض است.

- این‌حرف رانزن امیردروغ نمی‌نویسد افترانمیزند.

- مگراوجاسوس دنبال من گذاشته .

- بله‌اودنبال‌همه یکنفرگماشته است. که بداند چه می‌کنند وکجا میروند !

- به به تبارك‌الله باین‌شیوه حکومت‌لابدتاج وتخت‌را هم اینطورمی‌خواهد حفظ‌کند؟

- جزاین دربرابردسایس‌شماراهی‌نیست. بالاخره میگوئی که دیشب‌کجا بودی؟

مهدعلیاکه تصمیم‌گرفته بودتا بآخرمقاومت‌کند وسعی‌داشت که این‌مقاومت را از دست‌ندهدگفت:

- عرض‌کردم‌که دراندرون‌بودم وخسته بودم وخوابیدم.

- شاهدی هم داری ؟

- بله .

- کی.

- آغابهرام‌خواجه.

شاه خنده خشم‌آلودی‌کرد وگفت:

- واقعاً برو باه گفتند شاهدت‌کیست‌گفت دمم‌الحق‌والانصاف بهترازآغابهرام‌برای شهادت پیدا نمی‌شود.

مهدعلیا که ازاین‌سختگیری ازیکسو وازنامه تقی ازسوی دیگربخشم‌آمده‌بود صدابلندکرد وگفت:

- واقعاً دیگرقباحت داردتو تمام‌عقل‌وشعورت راداده‌ای دست این‌آشپز بچه‌اورابماچنان‌مسلط‌کرده‌ای‌که خداهیچ‌ظالمی رابرمظلومی باینسان‌مسلط نکرده‌است‌یك خورده‌فکرکن‌توجوانی وتحت‌تأثیرحرفهای این‌مرد از خدا بدورقرارگرفته‌ای این‌چه رفتاریست‌که با مادرت می‌کنی.

ناصرالدین‌شاه‌توی صورت اونگاه‌کرد وگفت:

- یکدفعه دیگربگو یکدفعه دیگرلکرارکن‌چه گفتی؟

نگاههای آندو بهم تلاقی کرد. واول کسی که چشم بزیرانداخت مهدعلیا بود ناصرالدین‌شاه آهسته گفت :

- خواهش می‌کنم‌این لجن‌را دیگرآنقدر بهم نزن‌که ازبوی گندش‌دلم بهم میخورد.

مهدعلیا نگاه‌خشمگین باوانداخت وگفت:

- خیلی‌خوب‌گیرم که من‌مادرت نباشم‌لااقل باندازه‌یك دایه که بگردنت حق‌دارم.

ناصرالدین‌شاه‌که سخت‌خشمگین بود ومیخواست حرف‌آخر را بزندگفت:

- ببین‌این‌موش مرده بـازیها این‌حقه‌ها وکلك‌ها بکارمن نمی‌آید تو بایدبااین‌مردکه من‌انتخاب‌کرده‌ام احترام بگذاری و دربرابرش سراطاعت‌فروبیاوری همین ووالسلام. دنبال اینکه شبها هم‌ازخانه بیرون بروی ومثل‌زنان‌هرجائی کسی نفهمدکجائی نباشی .

مهدعلیا با صورتی‌که اشك‌آنرا پوشانده‌بود بطرف‌نگاه رفت و گفت:

- ببین‌ناصرالدین میرزا بامن اینطورنکن‌خدا را خوش نمی‌آیدکه مرا اینطوربچزانی وبلرزانی.

اشك زن درشاه مؤثرافتاد نرم‌ترشد وگفت :

- خیلی‌خوب‌فقط به‌یك‌شرط ازهمه چیزصرفنظرمی‌کنم.

- بچه شرط.

- بشرط اینکه همین‌الان بروی وبساط پس‌فردا شب را راه‌بیاندازی .

مهدعلیا که ازمعرکه بآسانی‌جسته بودگفت:

- چشم بروی‌چشمم.

ناصرالدین‌شاه با لحن تمسخرآمیزی پرسید:

- راستی ملکزاده طلاق‌نخواست؟

- نه زلیل‌مرده .

- چرا دیگرزلیل‌مرده؟

- برای اینکه مثل‌اینکه این‌مرد مهره مار دارد تراکه جـادوکرده هیچ این دختره‌نیم وجبی‌هم می‌گوید خدا یکی امیر یکی.

شاه‌فقط سرش‌رانکان داد ومهدعلیا پرسید:

- مجلس‌درعمارت ارك‌ترتیب داده می‌شود؟

-مجلس‌زنانه راهمین‌جا ترتیب بدهید بعدیك ساعتی‌عروس را میبریم به‌ارك.

- میرزانبی‌خان‌قزوینی‌عهده‌دارهمه کارهاست .

- بله ولی‌ازطرف امیرهم یکنفرمیآید.

- کی ؟

بنظرم‌چراغعلیخان کلهر.

مهدعلیاندان بروی جگرگذاشت اوازچراغعلیخان بیش‌از هرکس‌دیگر نفرت‌داشت تصورمی‌کرد آتش‌دوری امیررا ازاو چراغعلیخان دامن‌میزند و این‌چراغعلیخان است‌که نمی‌گذاره او باامیر نزدیك‌شود و آنطورکه دلش می‌خواهد باوی گرم بگیرد . وقتی‌ازحضورشاه بیرون آمد یکسر باندرون‌رفت‌وپیغام

اتابک اعظم

خلاصه آنچه از گذشته خوانده‌اید

تقی پسر کربلائی قربان آشپزخانه قائم مقام وزیر بزرگ عباس میرزا درسایه درایت و هدایت قائم مقام تحصیل میکند و جزء مستوفیان میشود . چندی بعد تقی با دریافت فرمان وزارت نظام آذربایجان وسوگند حفظ جان حاجی درصورت صدارت و نیز با اختیار آموزش کامل ناصرالدین میرزای ولیعهد روانه تبریز می گردد درحالی که از راز بزرگی نیز آگاه است و آن اینکه ناصرالدین میرزا فرزند واقعی محمدشاه نیست تقی ناصرالدین شاه رادرتهران برتخت می نشاند ولقب امیر کبیر و اتابک اعظم میگیرد عاشق دیرینه اش جاریه برادر زاده قائم مقام دربستر مرگ بعقد اودرمیآید وساعتی بعدجان میسپارد وتقی بدینگونه عشق طولانی دوران جوانی را ازدست میدهد ویکسره دل بکار ملک می بندد در تهران تقی درمییابد که ملاحسین بشرویه‌ای ازهواداران سید علیمحمد باب بجانب بارفروش حرکت کرده است. تقی تصمیم میگیرد که اوراسرکوب کند واین فتنه رافرو نشاند وحتی بفرستاده کلنل فرانت که برای تبریک ازدواج تقی بنزدش آمده و ازاو میخواهد که بگوید چه هدیه‌ای را برای ازدواج خویش ازجانب نماینده انگلیس می پذیرد پیغام میدهد که بکلنل فرانت بگودست ازپشت سیدعلیمحمد و پیروانش بردارد . زیرادراین هنگام ملاحسین بشرویه‌ای قلعه طبرسی مازندران را بتصرف درآورده و باکمک ملا محمدعلی بارفروش ملقب بقدوس در اولین حمله شکست سختی بقوای دولتی واردساخته ومهدیقلی میرزا متواریا ازپیش آنان بازگشته واینک داستان درروزهای آخر ماه ربیع الاول سال هزارودویست وشصت و پنج یعنی یکماه بعدازشکست مهدیقلی میرزا درمازندران وچندروز بزفاف تقی وملک‌زاده خواهر کوچک شاه مانده جریان دارد. تقی دستور حمله نهائی بقلعه طبرسی را صادرمیکند ودر همان حال بچراغعلیخان دردل می کند وحکایت ناروائی‌های مهدعلیارا بازمی گوید. وآنگاه سخن را بزنان زیبائی که درزندگی دیده است می کشاند وازسروپادی بمیان میآورد که ناگهان سرو ظاهر می‌شوداز راه خراسان رسیده و با او بگفتگو می نشیند وازاومیخواهد که بی اجازه وی همبسترملکزاده نشود. ازسوی دیگرمهدعلیا بعداز آنکه از منصرف کردن دخترش ملکزاده مأیوس میگردد به محلی که با حضورمیرزا آقاخان نوری حاجی علیخان مقدم مراغه‌ای آغا بهرام خواجه واسماعیل خان فراش‌باشی آراسته شده است می‌رود ودر آنجا برای مکوب کردن امیر بچاره اندیشی می پردازد آغا بهرام خواجه اظهارمیدارد که باید سربازان فوج آذربایجان تهران را علیه امیر شوراند مهدعلیا میپذیرد وازجلسه پنهانی خارج می‌شود صبح روز بعد شاه اورامیخواهد وخشمگین بسوی اومیرود وفریاد زنان میپرسد «دیشب ازارک برای چه بیرون رفته بوده‌ای توی خانه ملاحسین پوست‌فروش‌در پامنارچکار داشتی؟

دادکه میرزانبی‌خان قزوینی وچراغعلیخان کلهر هروقت آمدند یکراست بسراغ او بیایند .

یکساعت بعد هردومرددرحضوراو نشسته بودند ومهدعلیا ترتیب حرکت وورودعروس را ـ ؤ ل می‌کرد وضمناً ازوضع شام وترتیب غذا پرسش می نمود ، میرزانبی‌خان که دراین کارها استاد بودو باصطلاح دستش بمبارکی شهرت داشت گفت :

ـ قربان دودسته مطرب زنانه خبر کرده‌ایم برای اندرون ویک دسته مطرب مردانه برای بیرونی . شام هم هفت‌رنگ خورش است چهارتاچلو بعلاوه کباب‌های مختلف .

مهدعلیا گفت :

ـ وای خدامرگم بدهدهفت‌رنگ خورش بکجا میرسد. مگر دخترعلینقی بقال عروسی می کند ؟

میرزانبی‌خان گفت :

ـ خانم بیشتر ازاین میسر نیست هنوز فصل بادمجان نشده کدوی سبز هم نیست . بیشتر از هفت رنگ حورش نمی‌شود تهیه دید .

مهدعلیا باخشونت گفت :

ـ جناب امیر لابدنمی‌خواهند سرکیسه راشل کنندوگرنه تهیه‌جان آدمیزادوشیرمرغ هم‌میسر است .

چراغعلیخان که این طعنه را متوجه خود می‌دید صلاح در خاموشی دانست وهیچ نگفت میرزانبی‌خان بجای‌او گفت :

ـ اتفاقاً من هنورصورت‌را خدمت‌حضرت چراغعلیخان که مشیرومشار حضرت‌امیرهستند عرض نکرده‌ام شایدایشان‌هم با نظرمبارک‌موافق باشند ولی بهرحال دراین‌فصل بیش‌ازاین‌میسر نیست‌چه‌می‌فرمائیدحضرت چراغعلیخان ؟

چراغعلیخان سکوت‌خودرا شکست وگفت :

ـ ازاول‌شروع کنیم بهتر است .

بعدرو بمهدعلیا کرد وگفت :

ـ ستر کبری اجازه فرموده‌اند که‌مطرب‌زنانه‌خبر کنند ؟

مهدعلیا بالحن کاملا آماده‌ای جواب‌داد :

ـ بله البته بایدخبر کنند دودسته‌هم کم‌است .

چراغعلیخان گفت :

ـ بسیارخوب برای‌اندرون هرچقدر می‌فرمایند مطرب زنانه‌خبر کنید البته پیش از حرکت عروس مطرب‌مردانه هم مطلقاً خبر نکنید .

میرزانبی‌خان ومهدعلیا باهم‌پرسیدند :

ـ چی‌مطرب مردانه‌خبر نکنیم ؟

ـ خیر .

ـ چرا ؟

ـ حضرت‌امیر اینطورفرموده‌اند .

این‌کلمات را چنان قاطعانه بر زبان آورد که مهدعلیا که قصد جار و جنجال داشت خاموش‌ماند و چراغعلیخان در دنباله‌حرفش‌گفت :

ـ مطرب‌های زنانه‌راهم موقعی‌که عروس برای حرکت آماده‌می‌شود مرخص‌می‌کنید . حضرت‌امیرمیل ندارند درخانه ایشان‌صدای‌سازوسرنا بلندشود . اگرینگه‌های عروس بخواهند هلهله کنند یاکف ودف بزنند مانعی ندارد آنهم تاوقتی که‌داماد وارد به‌عروسی نشده‌است.

مهدعلیا باطعنه وکنایه گفت :

ـ خوب‌شدکه دخترمان‌را به‌یك پیشنمازدادیم لااقل در آن‌دنیاخداوند ازسرگناهها نمان‌خواهدگذشت .

چراغعلیخان بی‌اعتنا باین‌اشاره‌گفت :

ـ امادرموردغذافقط‌یك‌رنگ‌خورشت خواهد بودآنهم خورشت‌قیمه‌ویك‌پلوکه‌عبارتست‌از شیرین‌پلو .

مهدعلیا فریادکنان‌گفت :

ـ مگرمی‌شود ؟ من‌بهم‌می‌زنم مگردخترمن‌ازسرراه‌آما استا‌این‌گدابازی‌ها یعنی‌چه؟

چراغعلیخان‌مثل‌مأمورابلاغی‌که ازگوش‌کر واززبان‌بسی گویاست‌گفت :

ـ میرزانبی‌خان‌امر حضرت‌امیراینست‌که غذابحدکافی و وفورفراهم‌شود ودرتمام خانه‌های محله ارك ودولت و عو لاجان‌وچالمیدان‌یك‌قاب‌ویك‌دوری‌داده شود .

میرزانبی‌خان گفت :

ـ اجازه بدهیدکه‌عرض‌نکنم .

چراغعلیخان ارجابرخاست‌وگفت :

ـ بنده‌عرضی ندارم .

مهدعلیا جیغ‌زنان‌گفت :

ـ من الان‌میروم‌آبروی این‌مردرامی‌ریزم تاواقعاًازاین گدابازی دست‌بردارد .

چراغعلیخان اینبار آهسته گفت :

ـ قربان‌برسولان پیام‌باشد وبس، بنده‌امرحضرت امیر راابلاغ کردم‌همین و والسلام .

مهدعلیا باعصبانیت‌فریادزد :

ـ این‌امر را ماطاعت‌نمی‌کنیم عروسی بی‌سازوضرب و بی‌ولیمه مثل‌عزامی‌ماند .

چراغعلیخان بازباهمان‌آرامش‌گفت :

ـ حضرت‌امیرفرموده‌اندکه درآن‌شب همه محله‌ها اطعا بشوند بهم‌غذاوشربت و شیرینی برسد . باین جهت یك‌رنگ خورشت ویك‌رنگ پلودستورفرموده‌اند .

مهدعلیا آهسته به‌میرزانبی‌خان‌گفت :

ـ توچه‌می‌گوئی من‌بروم پیش‌شاه ؟

ـ فایده‌ای‌ندارد .

چراغعلیخان‌خم‌شدوگفت :

ـ اجازه‌مرخصی ..

دوساعت ازشب‌گذشته بود که‌عروس‌را بخانه‌امیرآوردند ملکزاده‌پیش ازحرکت ازخانه‌پدر گریه کرد ومادررا بوسید اماهمه‌می‌دیدندکه این‌گریه‌شوق است ومادرازاین‌بوسه‌چهر

لطفاً بقیه رادرصفحه ۷۰ مطالعه‌فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

سفری در دیار جان

جلد دوم استخوان خشکها

نوشته : ارغنون

با دقت بحرفهای عضدی زاده گوش دادم . این مطلب واین کاغذ یك راه نجات راجلوی چشم من گذاشت احساس کردم که به تئوری وجود آدمهای بد دراین خانه دارم بیشتر نزدیك میشوم تا باصل وجود روح در آن ، عضدی زاده منتظر ومضطرب درصندلی راحتی فرورفته بود روباو کردم وگفتم :

- این بهترین هدیه‌ای بود که تو برای من آوردی .

با تعجب گفت :

- هدیه منظورتان چیست ؟

— نامه رامیگویم .

— جدی میفرمائید ؟

- بله کاملا جدی .

- آخر چرا؟ چه چیزش شمارا خوشحال کرده است .

— خوشحالی من از اینست که این نامه تهدید آمیز اولین مدرك است .

با ناامیدی گفت :

— مدرك ؟ چه مدرکی .

- چون روح مکتوب نمی نویسد واثر مادی ازخودش باقی نمی گذارد .

- نه من هنوز معتقدم که اینکار کار ارواح است .



تا اینجا خوانده‌اید

بعدازآن فاجعه دره ناك که منجر بمرگ زن ودوفرزندم شد از معاونت کل وزارت فرهنگ کنار رفتم وحکم ریاست فرهنگ یك شهرستان دور افتاده را درجیبم گذاشتم وروانه آنجا شدم تا این غم سنگین را از یاد ببرم در نخستین روز ورودم خواستم خانه‌ای پیدا کنم دنج ودورافتاده وبریده ازهمه مردم. عمارت کلاه فرنگی را برایم پیدا کردند مارئیس دفترم پادریك کفش کرد که آنجا رانباید اجاره کنم چون عمارت کلاه فرنگی مجاور خانه ایست که بخانه استخوان خشکها معروفست.. روز بعد خانه را دیدم. عمارت پاکیزه بی مانندی بود با باکهن مستحفظ خانه باسگهایش استقبال سردی ازمن کردند ازمهمانها فقط خانم صداقت منش درخانه ماند او درخواب مغناطیسی بودو چون نیمه شب بیدارشد مرا با خود بخانه افسانه‌ای وقصر مانند استخوان خشکها که دردل کوه ودرزیر صخره‌های سخت بناشده بود برد شب من روح یاهو را در اطاقم احساس کردم . او بمن پیشنهاد داد که با او بباغ جنت بدیدن بچه ها برویم واگر بخواهم شگفتیهای باغ جنت را لمس کنم باید جسم را باردیگر ترك بگویم من اینکار را کردم وآنگاه او برای اینکه بمن چند پرده از زندگی گذشته اش را نشان بدهد از جمله صحنه‌ای را که در آن شاهد مصلوب ساختن مسیح بوده است ومادیدیم که او خود مسیح را مصلوب کرد . بعد صحنه مرگ یزدگرد سوم را نشان داد وبازاو خنجر در شکم یزدگرد فرو برد . وآنگاه بمن گفت که برای یافتن درویش منصور از «گوی نشانه گر» استفاده خواهم کرد تا بادرویش منصور صحبت کنیم. و گوی نشانه گر گوئی است که در آن می توان همه زمانها ومکانها را بدلخواه حیات داده در آن گوی من بتماشای یك کاباره پاریسی رفتم وبعد منصور حلاج را دیدم که درجستجوی خاکستر خویش سرگردان بود بعد اعدام ماری آنتوانت را دیدم بعد مرگ نادر را دیدم و آنگاه ابوقداره حکایت بدار آویختن خویش را نقل کرد بعد من زنم را دیدم که بمن خیانت کرده بود و ازپشیمانی بدستور با باکهن که بصورت یك دهاتی درآمده بود خودش را بدره انداخت من فریاد زنان ازجا پریدم ناگهان خودم را در بسترم در اتاقم دیدم . با باکهن حاضر بود وعضدی زاده هم رسید. با باکهن وعضدی زاده ثابت کردند که درخواب وکابوس دست و پازده‌ام. بعد ازرفتن با باکهن عضدی زاده بمن گفت که ما گرفتار یك دسته آدم بدکار شده‌ایم و بعد گفت که تمام دیوارهای این عمارت توخالی است وهمیشه کسی ازپشت در بگفتگوهای ساکنان عمارت گوش میدهد. وغرضش اینست که بداند آنها چه تصمیماتی می گیرند برای اینکه ثابت کند حتی درهمان لحظه کسی مراقب ماست یك سوزن جوالدوز درسوراخی که در دیوار بود فرو کرد. صدای فریاد درد آلودی برخاست ومن آوای قدمهای شتاب زده‌ای راکه دورمی شد شنیدیم روز بعد در اداره یاهو بدیدنم آمد وگفت که تازه باین شهر وارد شده است من که باور نکرده بودم او را بخانه دعوت کردم تا از نزدیك زیر نظرش داشته باشم. دراین میان عضدی زاده وارد اطاق شد و وحشت زده نامه تهدید آمیزی را بمن نشان داد که در آن بما امر شده بود از کنجکاوی دست برداریم وگفت که این نامه را خانم صداقت منش باو داده است و علاوه بر این خانم صداقت منش گوشش را بسته است و وقتی از او علت را پرسیده اظهار داشته است که بامیل کامو ابافی می خواسته گوشش را بخاراند میل توی گوشش فرو رفته وپرده آنرا پاره کرده است .

- ولی تو بچشم خودت دیدی که خانم صداقت منش گوشش را بسته بود .

— پس بنظر شما نامه هم کار خودش است .

— ممکنست کار دیگری باشد ولی بهر حال اینجا مسئله ارواح درکار نیست اگر روحی بود این کار باین حماقت صورت نمی گرفت که نامه خون آلود برای ما بنویسند .

عضدی زاده نمیخواست قانع شود اما من بادلایل قاطع اورا وادار بتسلیم کردم و بالاخره ازمن پرسید :

- پس باینطریق حالا بر نامه چیست.

سعی کردم ازاین ببعد قیافه یك کار آگاه کارکشته را بخود بگیرم چند قدمی در اطاق راه رفتم وگفتم .

- وظیفه‌ای جز کشف اسرار خانه استخوان خشکها وجنایتکارانی که در آن مسکن گزیده‌اند نداریم .

- با آنها چه باید کرد .

- هنوز نمیدانم .

- آیا بنظر شما باید آنها را تحویل عدالت داد ؟

- باین زودی ها نه .

- پس چه باید بکنیم .

— کشف اسرار آنها واجب ترین کارهاست .

- نظر شما راجع باین پیرمرد چیست ؟

- یاهو را میگوئی .

— بله .

- ازدوحالت خارج نیست یا اینکه یاهوجنایتکار بالقوه است یا قادر است با نیروی احضار ارواح آنها را بدام بیاندازد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فال



باتوجه باینکه درچه ماهی ازسال‌متولد شده‌اید درهفته‌آینده این حوادث‌در انتظار شمااست.



فروردین

● بطورکلی میتوانید انتظارآرامش وفراغت خاطرداشته باشید وعلاوه برآن درباره زندگی‌آینده حرفهائی‌خواهید شنید. اگراشتباهی‌نکنید ازیك شانس‌خوب استفاده‌مینمائید و درعین‌حال توجه‌شما بموضوع جالب وتازه‌ای جلب میشود.



اردیبهشت

● چنانچه منظورتان صددرصد انجام نشد نگران نباشید زیراهنوزفرصت‌مناسب‌فراوان‌است. درقبول‌پیشنهادی‌که بشمامیکنند زیادعجله نداشته باشید زیرا مطالب پیش‌بینی نشده‌ای هم هست‌که برخورد باآنهاموجب رضایت می‌شود.



خرداد

● تغییری‌که میخواهید دربرنامه زندگی‌بدهیدقدری‌زود است‌واگرکمی‌صبرکنیدازشانس بهتری‌استفاده خواهیدکرد. درباره موضوعهای خصوصی باکسی‌صحبت‌نکنید زیراممکن‌است ازآن سوء ـ استفاده‌کنند، انتظاخبرویادریافت نامه‌ای راداشته باشید.



تیر

● از نظر مطالب احساسی موجباتی برای رضایت‌فراهم است وتوجهتان بکسی ویاموضوع تازه‌ای جلب خواهد شد. فرصت رفع‌کدورتی بدست‌میآید وهمچنین‌درمحیط زندگی‌خصوصی‌حرفهائی میشنویدکه تاحد قابل توجهی‌امیدوارکننده‌است.



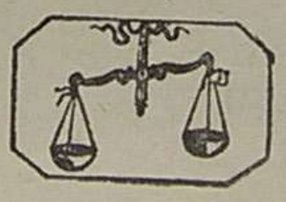
مرداد

● اگرچه‌ازنظرمادی‌تااندازه‌ای‌احساس‌نارضائی‌خواهید کرد ولی‌درعوض سروصورت پیداکردن یك‌کار موردعلاقه شما را خوشحال خواهد نمود چنانچه خودتانرا برای بردن استفاده‌های موهوم به‌دردسرنیندازید اوضاع واحوال برووفق‌مرادخواهدبود.



شهریور

● دروضع شمازمینه تغییری بوجودمیآید و اگردرباره کارتان بااین وآن زیادصحبت‌نکنید شانس موفقیت بیشتراست. یك دوستی‌قدیمی‌وفراموش‌شده تجدید میشود ودیداری دربرنامه‌دارید که شما راخوشحال‌خواهدکرد ولی‌شرطش اینست‌که محتاط باشید



مهر

● چنانچه درراه انجام مقصودتان بمشکلی‌برخوردکردید وحشت نکنید چون‌ناراحتی‌زیادی ندارد وزودگذراست. دررابطهٔ شما بااطرافیان تغییری بوجودمیآید وبامختصرتوجه وکوششی در زندگی‌ازگرمی‌محبت وعلاقه امیدوارکننده‌ای‌لذت‌خواهیدبرد



آبان

● علاقه تازه‌ای بمیحط‌کار وفعالیت رونق می‌بخشد ولی باید سعی‌کنیدکه موفقیت شماموجب سوء ظن‌وحسادت نشود. گانیکه درنیمه اول‌آبان بدنیاآمده‌اند برخوردجالبی‌درپیش دارندو بطور کلی باید انتظارآشنائی‌تازه وجالبی راداشت.



آذر

● وسیله‌ای‌که بدست‌آورده‌اید برای رسیدن بهدف زیاد قابل‌اطمینان نیست وباید درآن‌قدری تجدید نظر نمائید. دراطراف شماخبرهائی‌هست‌که‌اگرازآنها اطلاع پیداکنیدجالب‌است وازاحساس شانسی‌که درنزدیکی‌خود دارید لذت‌خواهید برد.



دی

● بایکی‌ازآشنایان اختلاف سلیقه‌ای پیداءمینمائیدواینکار باعث خواهدشدکه بیك مطلب‌مهم و اساسی‌توجه پیداکنید. از نظر مادی‌شانس‌خوبی درسرراه خودداریدواگر بگوشه وکنار زندگی خصوصی بیشتردقت‌کنید بهره‌ای‌که میبرید غیرمنتظره‌است.



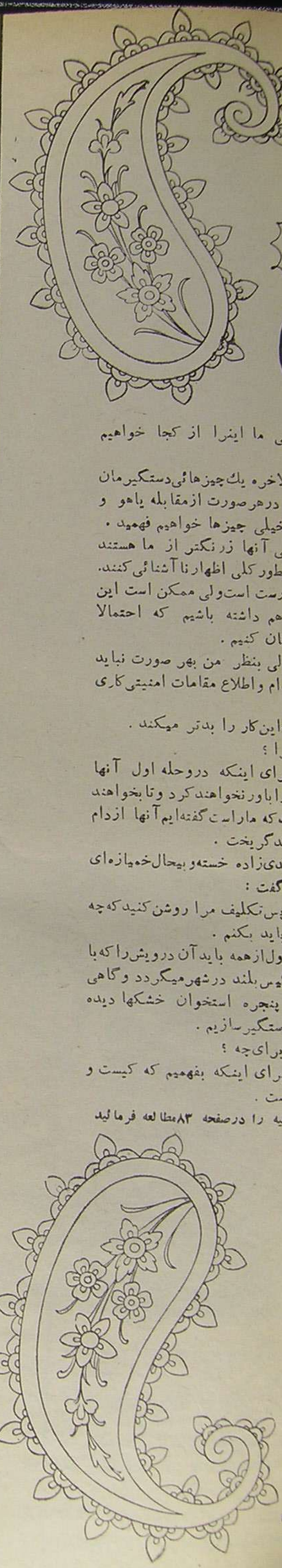
بهمن

● قرارگرفتن‌درسرراه یك‌موضوع احساسی‌در وضع‌تازه شمانغییری میدهد واگر بدبینی راکنار بگذارید امیدواری جالبی پیدامیکنید. بطورانفاقی‌ازمطلبی باخبرمیشویدکه نمی‌توانید نسبت بآن بی‌علاقه باشید وضمناً ازتوجهی‌هم لذت میبرید.



اسفند

● تاروزجمعه درچند قدمی‌یك شانس‌مادی قرارمیگیرید وباید سعی‌کنیداین‌فرصت بآسانی‌ازدست نرود. آثار وعلائمی از انجام قولی‌که بشماداده‌اند بچشم‌میخورد واگرحوصله وخونسردی بخرج دهیددرزندگی تغییردلخواه ودلچسبی بوجودخواهدآمد.



ـ ولی ما اینرا از کجا خواهیم فهمید.

ـ بالاخره یك‌چیزهائی‌دستگیرمان خواهدشد درهرصورت ازمقابله یاهو و باباکهن خیلی چیزها خواهیم فهمید.

ـ ولی آنها زرنگتر از ما هستند ممکنست بطورکلی اظهارناآشنائی کنند.

ـ درست است‌ولی ممکن است این شانس را هم داشته باشیم که احتمالا غافلگیرشان کنیم.

ـ ولی بنظر من بهر صورت نباید بدون اقدام واطلاع مقامات امنیتی کاری بکنیم.

ـ نه‌این‌کار را بدتر میکند.

ـچرا؟

ـ برای اینکه دروحله اول آنها حرف مارا باور نخواهندکرد وتابخواهند قبول کنندکه ماراست گفته‌ایم آنها ازدام ما خواهندگریخت.

عضدی‌زاده خسته‌وبیحال‌خمیازه‌ای کشید وگفت:

ـ پس‌تکلیف مرا روشن کنیدکه‌چه اقدامی باید بکنم.

ـ اول‌ازهمه باید آن درویش‌راکه‌با ریش وگیس‌بلند درشهرمیگردد وگاهی هم پشت پنجره استخوان خشکها دیده میشود دستگیرسازیم.

ـ برای‌چه؟

ـ برای اینکه بفهمیم که کیست و چکاره است.

لطفاً بقیه را درصفحه ۸۳مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنده باد عشق



طبق قوانین ایتالیا بوسیدن درخیابان‌ها ممنوع است وجرم دارد. باوجود اینکه این قانون هنوز در ایتالیا بقوت خودباقی است معهذا یك چنین مناظری زیاددرخیابان های رم وناپل ومیلان دیده میشود مأموران پلیسی هروقت باچنین مناظری مواجه می‌شوندروی خودرا برمی‌گردانند .

ایتالیا باوجودآن که ازدیرباز سرزمین عشق و دلدادگی بوده معهذا بعلت انتقادات مذهبی شدید مردم، جوانان ازآن آزادی که درفرانسه یاانگلستان حکمفرماست برخوردار نیستند. چندی‌قبل یك دادگاه ایتالیائی یك دختروپسرراکه باتهام بوسیدن همدیگر در خیابان بمحاکمه دعوت شده بودندتبرئه کرد بعد ازصدوراین رأی ناگهان شکل خیابان‌ها وبویژه پارکهای ایتالیائی تغییرکرد. انگار ایتالیا ناگهان جوان وعاشق شد وپارکها به میعادگاه نوجوانان مبدل گشت .

نکه جالب دراین‌میان تفاوت فاحش‌طرز فکر ساکنان شمال وجنوب‌کشور است. در شمال ایتالیا عشقبازی جوانان در خیابانها یك امر بسیار ساده وعادی است درحالی‌که در جنوب کشور بخصوص در سیسیل جوانان جرأت اینکه در خیابان همدیگر را ببوسند ندارند. ساکنان مناطق جنوبی ایتالیاکه از اعتقادات مذهبی قوی برخوردارند حتی اگر توریست‌ها هم درخیابان‌ها همدیگررا ببوسند روترش می‌کنند .



کی کی کارون :
حالامیخواهم‌زندگی کنم

کی کی کارون، قهرمان زیبا روی شنای فرانسه، درآستانه بهارناگهان‌مسیرزندگی خویش‌را تغییر داد.

کی کی‌زیبادیگرحاضرنیست بعنوان یك‌حرفه‌ای دراستخر ببرد وشناکند بلکه باتمام قدرت میکوشد بعنوان یك مدسازدرمیان مدسازان طراز اول جهان برای خودجائی‌دست وپاکند .

کی کی کارون قبل ازآن‌که مدسازی راپیشه‌خود سازد مدتی‌کوشید تاستاره سینماشود ولی تلاش‌های‌او موفق ازکاردرنیامد. روژه واریم، کارگردان‌فرانسوی که کی کی یکروزباومراجعه‌کرده بود صریحاً وی را جواب‌کرد وگفت‌صورت تودرعین‌زیبائی جذاب‌نیست . یك ستاره سینمادروهله اول بایدجذاب باشد.

کی کی‌کارون درباره تغییرشغل خویش واینکه چرابیکباره شنارارهاکرده اخیراً گفت:

درسالروز تولدم قسم خوردم‌که دیگر درهیچ مسابقه‌ای شرکت نکنم . قبل از آنکه تصمیم خودم

تازه‌های جهان هنر

پنجاه و یکمین فیلم آلفرد هیچکاك



پنجاه و یکمین فیلم آلفرد هیچکاك فیلمساز برجسته امریکائی «توپاز» نام دارد.

این فیلم از روی داستانی بهمین نام نوشته لئون ایریس با شرکت دانی دوبن ستاره دلفریب فرانسوی تهیه شده است.

آلفرد هیچکاك طبق معمول همیشگی خود در یکی از صحنه‌های فیلم، صحنه فرودگاه گواردیا در برابر دوربین ظاهر می‌شود.

آلفرد هیچکاك اخیراً در مورد فیلمهای دلهره آفرین خود گفت:

اثری که من سعی میکنم در بیننده بگذارم حساب شده است. وانگهی من ترجیح می‌دهم که بجای نشان دادن به بیننده تلقین کنم.

راستی مگر شما فیلمهای وسترن را تماشا نمیکنید در فیلمهای وسترن آنقدر آدم کشته می‌شود که موضوع از صورت جدی خارج شده است.

ماریا کالاس ستاره سینما شد

ماریا کالاس خواننده معروف اپرا که طی سال گذشته بهنگام ازدواج ژاکلین کندی با اوناسیس نامش برسر زبانها افتاد، قرار است امسال برای نخستین بار در برابر دوربین فیلمبرداری ظاهر شود. فیلمی که ماریا کالاس در آن شرکت خواهد جست «آهنگ ازدواج» نام دارد و ماجرای زندگی فلیکس مندلسن آهنگساز معروف است. این فیلم را کارلو پونتی تهیه میکند.

راعملی کنم، فقط بخاطر پیروزی در مسابقات زندگی می‌کردم.

هرگز بشب نشینی نمیرفتم با هیچ پسر جوانی آشنائی خاصی نداشتم و بطور کلی بهیچوجه شبیه دختر های همسالم نبودم. و این موضوع مرا رنج میداد. بارها از خودم سئوال کردم مگر من چه فرقی با دیگران دارم. حالا بتنها چیزی که فکر نمی‌کنم، برنده شدن و مدال گرفتن است من میخواهم مثل یکزن زندگی کنم. زندگی بمعنای واقعی کلمه.

مل فرر: با من از ازدواج صحبت نکنید



بعد از ازدواج او دری هیبورن با یك پزشك ایتالیائی، مل فرر شوهر قبلی او هم بی‌کار ننشست و باصطلاح زندگی را بخود سخت نگذراند. در این اواخر چند بار مل فرر را با یك دختر تازه سال انگلیسی بنام تاد کندی دیدند. عده‌ای هم آندورا «نامزد» کردند ولی مل فرر وقتی این خبر را شنید گفت:

«خواهش میکنم با من از ازدواج صحبت نکنید.

آنوك امه در هالیود



آنوك امه ستاره زیبا روی فرانسوی که با فیلم «یك مرد ـ یکزن» در ایران شناخته شد، اینك مقیم هالیود است. در هالیود آنوك امه در فیلم «زوستین» همبازی دیرك بوگارد هنرپیشه برجسته انگلیسی شد.

آنوك امه از جمله ستارگان برجسته و با استعداد فرانسوی است که دیر بشهرت رسید. بازی او در فیلمهای «زندگی شیرین» و «هشت و نیم» گرچه موفق بود معهذا نتوانست اورا تا سطح یك ستاره بین المللی بالا ببرد ولی بالاخره فیلم «یك مرد، یك زن» اورا به اوج دلخواهش رسانید.

گردش در زیر باران بهاری



اینگرید برگمن ستاره پرسابقه سوئدی بار دیگر با شرکت در فیلم «گل کاکتوس» بسینما روی میآورد.

اینگرید برگمن که سالها درخشانترین چهره جهان سینما بود پس از فیلم «آیا برامس را دوست دارید؟» با سینما خداحافظی کرد و بخلوت خانه خود پناه برد ولی این خداحافظی دائمی نبود.

اینگرید برگمن سرانجام مجدداً در برابر دوربین قرار گرفت. «گل کاکتوس» اینگرید برگمن نقش یك پیر دختر را ایفا می‌کند و همانند نوجوانان تویست و راك اندرول میرقصد.

بعد از خاتمه این فیلم اینگرید برگمن در فیلم «گردش در زیر باران بهاری» ظاهر خواهد شد.

اینگرید برگمن اخیراً بیکی از دوستان خود گفت: قصد دارم تا وقتی که دیگر مردم مرا نخواهند کار کنم.

هیلی میلز ناامید شده است

هیلی میلز ستاره آشوبگر انگلیسی اخیراً بیکی از دوستان روزنامه نگارش گفت: اگر یکروز بچه‌دار بشوم، هرگز اجازه نخواهم داد او ستاره سینما بشود.

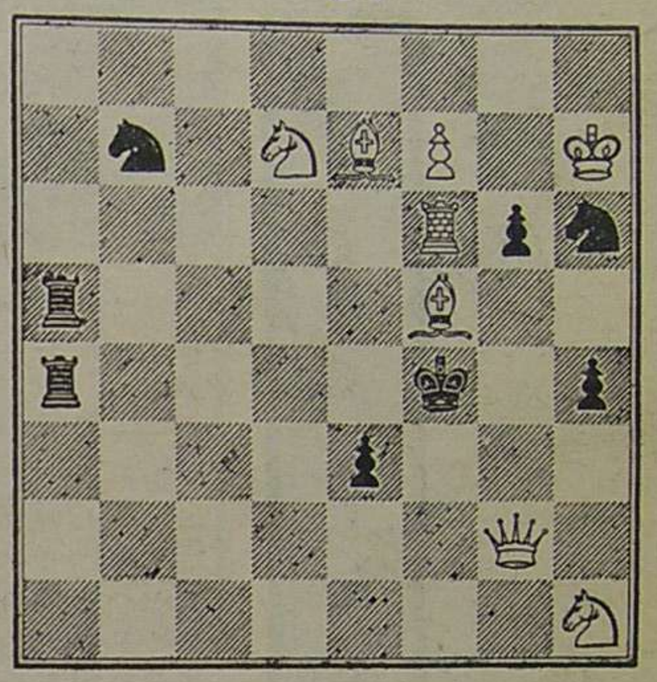
روزنامه‌های انگلوسو مینویسند چون فیلمسازان دیگر بسراغ هیلی میلز نمیروند او مأیوس شده و یك همچون حرفهائی میزند تا گفته نماند دو فیلمی که اخیراً از هیلی نمایش داده شده با استقبال مردم مواجه نشده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شطرنج



مسئله شطرنج شماره ۲۲۵



ا ب ج د ه و ز ح

سفید بازی را شروع ودر ۲حرکت سیاه‌را مات‌می‌کند

حل مسئله شطرنج شماره ۲۲٤

۱ــ وزیر (ب-۲) - وزیر × فیل

۲ــ وزیر (ح-۲) کیش ومات

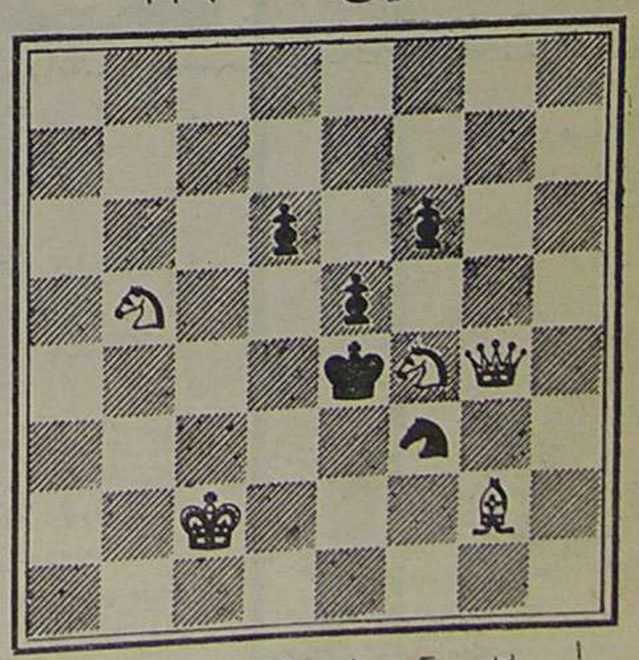
چنانچه : ــ

۱- ... - اسب (ج-۲)

۲- وزیر (ح-۸) کیش ومات

سایر دفاعهای سیاه راعلاقمندان عزیز به‌آسانی بررسی خواهند نمود .

مسئله شطرنج شماره ۲۲٦



ا ب ج د ه و ز ح

سفید بازی‌را شروع و در۲حرکت سیاه‌را ماتمی‌کند.

جدول و د

افقی :

۱ــ لبریز ــ کشته‌شده

۲ ــ نرمــی ــ یکی از شاهان سلسله پیشدادیان

۳ــ سنگی‌است‌پربها - واحدطول- حق واسطه بودن

۴ ــ چیدن علفهای هرزه ــ افزار ــ روزگار

۵- نیم‌قهقهه- کمك‌خواهی - لگراریك حرف

۶ - قریه عددی - از سبزیجات - میوهٔ درخت- بحر

۷ــ سرخ‌شده- نابودشده

۸ــ ازرنگها ــ سخن نغز غیر جدی ــ مکرها وفریبها

۹ــ پارچه بافی- ازخرج پرهیزکردن

۱۰ــ اینهم نوعی بازاست - منفعت پول - ظلم - شراب

۱۱- رطوبت- تماشامیکند -طریق

۱۲ -گوشه‌وکنایهٔ لیچارگو -امریه‌وزیر- ازشاهان بزرگ هخامنشی

۱۳ ــ پسندیده و خوشگل ــ اثاثیه ــ سوداگری

۱۴- نقل کنندگان -علاقمندوخواهان

۱۵- خوشحال -کدخدا

عمودی :

۱ - آهنگ گریه - مخلص دعاکننده - گذرگاه

۲ ــ از سلسله‌های پادشاهی ایران - کینه‌خواهی

۳-مترقی-میان‌دوتا- همان لباس است

۴- فریادوزاری-رودخانه‌حدآب‌شرعی- ابتداوآغاز- صحرای‌شوره‌زار

۵- جماعت‌پیروان ــ یکی از ملکه‌های مشهورانگلستان- موادگداختهٔ آتش‌فشان

۶- چون‌خیس بودازسرآویزانش‌کردیم- نام‌ها- خشك‌ویخ بسته-جنس‌مرد

۷- فاصله‌زمان- بازداشتن - اینهم یکی ازاسمهااست

۸- پایان یافته‌وبسته‌شده- سهووخطا

۹- جوانمرد-آخوند-شروع

۱۰- نوزادمیزندتابنوشد- پیرو- بامس سروکاردارد-وحشی

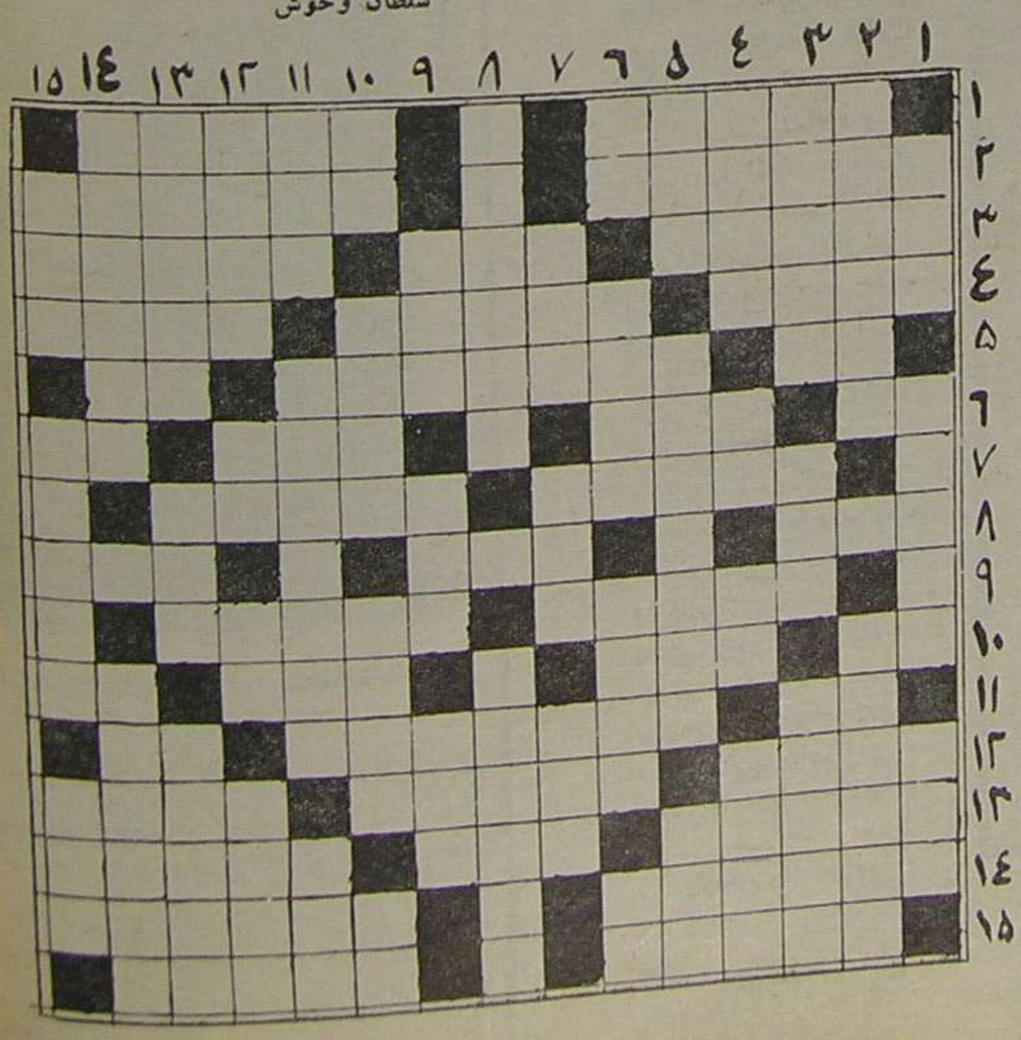
۱۱- بند- عادل-جبل

۱۲- کوشش‌ودست‌وپا-چهره‌برو-مادر عرب- دکانداراست

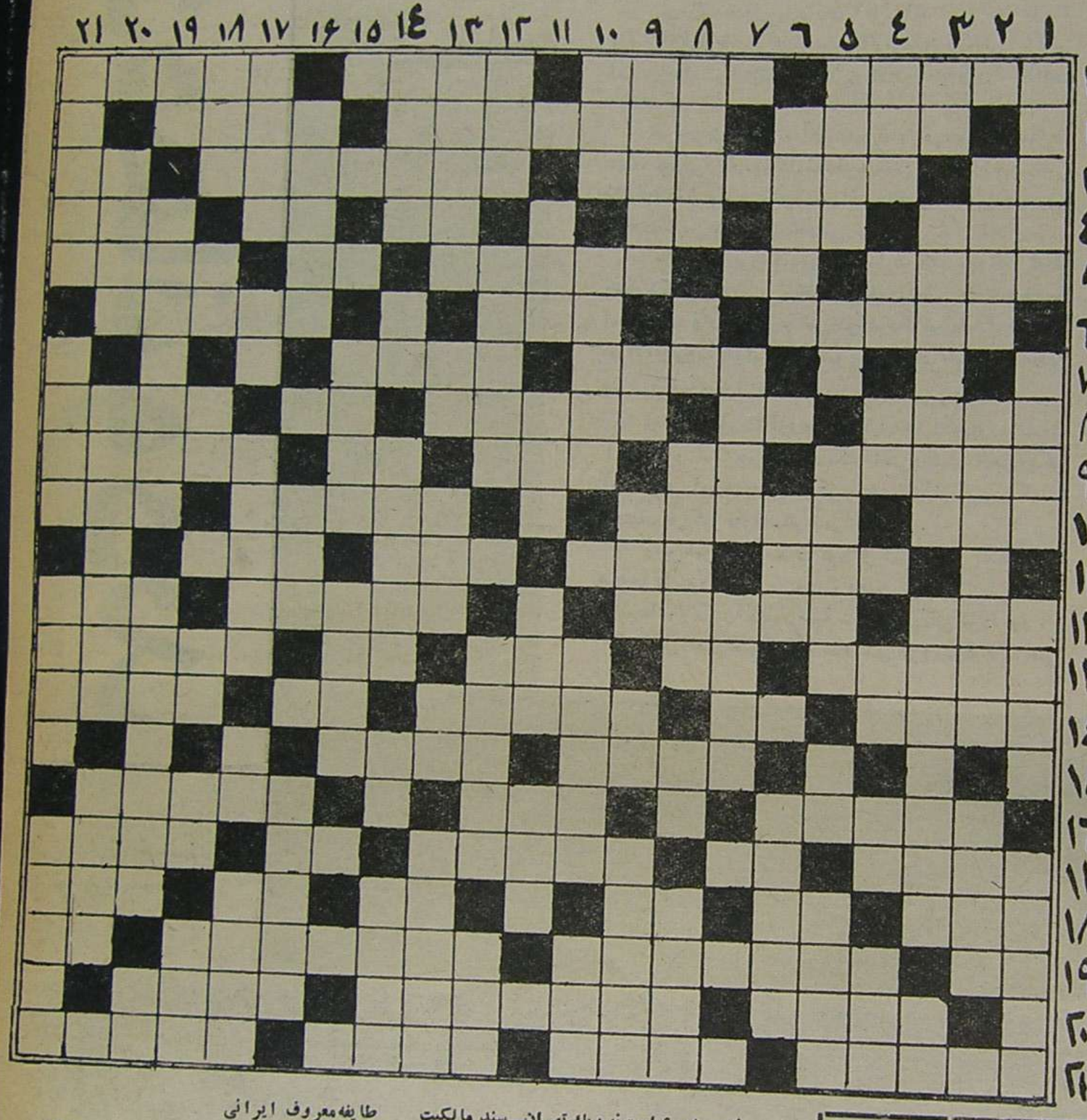
۱۳- بیماری و باگرفته - سنگ امتحان طلا- قریه

۱۴- نوای‌خواب‌کودك-بامحبت

۱۵- ازانواع زراعت- تب ولازمی - سلطان وحوش



مخصوص عید...



افقی:

۱ ــ مناقب ـ پراکندگی ـ کمی و کمیابی آسمانها و سپهرها

۲ ــ گل مادر فرستادهٔ خدا ـ بی‌پروالی است و بی‌پرواسخن گفتن ـ مطالعهٔ اجمالی

۳ ـ آلت موسیقی جواب منفی ـ تقویم ـ توقیف ـ ماه

۴ ـ خزینهٔ حمام سرخانه ـ پایتختی در اروپا ـ کنارودم ـ ابر روی زمین ـ درنده ـ ثروت

۵ ــ مرکوبی بزیر پا دارد ـ حرف حرص ـ باهم متولد شده‌اند ــ مکان ـ تیزهوش

۶ ـ پیام‌آوری ــ پایان ـ اینهم یکنوع حقوق است

۷ ـ خوار ــ ایستاده

۸ ــ طفیلی و بارزیادی که عذاب و سختی آورد ـ خیس ـ برف و طوفان ـ موبد ــ ساعی

۹ ـ نوعی گوشت قسمتی از بازار ـ دریا ـ جای پس‌انداز ــ مذکر ــ مربوط بحکومت است

۱۰ ـ مسین ـ حقیقت و طبیعت ـ افسار ـ نرسیده است

۱۱ ـ طایفه و گروه ـ پائین دست ـ آزرم ـ کمک دوست

۱۲ ـ ازحبوبات ـ ازخیابانهای معروف تهران ـ گیلاس ـ آرایش

۱۳ ـ اینهم یکنوع گوشه است ـ از علائم جمع ـ امروکار بااهمیت ـ لنگه ـ عوض و بدل کردن

۱۴ ــ قسمتی از عضلات ستون فقرات ــ ناپایدار لنگ ــ جانبداری و ملاحظه ــ لجباز میکند ــ پاکی و پاکدامنی

۱۵ ــ دم‌فرو بردن ــ ننگی است لخت و برهنه

۱۶ ــ جفت‌ها ــ آنطرف آنطرف است ــ مزدبگیر مؤثر

۱۷ ــ سرزمین ــ آب‌سفت ــ گردن بند حیوان ــ باز ــ ذات وعصاره

۱۸ ــ افسانه‌وقصه ــ رئیس اول ـ محبت ـ نوعی خاک ـ چهره ــ حیثیت

۱۹ ــ الی ــ بدعاقبت ــ پلیس مخفی ــ دیگری است

۲۰ ــ ازهمسایگان خلیج فارس ــ مرحمتی ـ همراز و یکدل

۲۱ ــ گردار ــ شهرستانی است نزدیک زنجان ــ خوراکی روزانه ــ رفیق موافق همسفر

عمودی:

۱ ـ خوگرفته و الفت پذیرفته ـ آماس ـ کافی ـ عمامه

۲ ـ یکوقتی سروان بود ـ خیلی قدیمی ـ اشاره

۳ ـ هستم ـ حق ناشناسی ـ مزرعه برنج ـ لباسی است

۴ ـ آخرحیات ــ این راه آخر ندارد ــ اینهم لنگه است ـ ازآن طرف راندن چارپا است ــ پرگومیزند ــ آواز وصدا

۵ ـ کسی وشخصی را گویند ــ خوردوخمیر ـ همواره ــ نت منفی ــ دیگر

۶ ـ جنگ‌افزار ـ خدا ـ شهرستانی است نزدیک کرمان

۷ ــ فرزندو نسل ـ متکائی است

۸ ـ ازماههای عربی ــ قلب ـ ترازو ــ از ادویه خوشبو ــ روپوش

۹ ــ وسیله آب کشی ــ واحد ــ سریع و برنده ــ شهری است نزدیک تهران ــ سند مالکیت

۱۰ ـ جسم ـ آفریده شده ــ خردمندانه ــ واحدی برای طول

۱۱ ــ ارجمندی ـ پرستار کودک ــ خلاص ـ این دیگر ازاسرار است

۱۲ ــ خالص ـ مضایقه و خست ــ وعده‌گاه ــ ازدرختان همیشه سبز

۱۳ ـ عایدی ـ صریح ــ رقیب سیخ فلزی ـ همپایه وهمانند ــ درهرات فراوان است

۱۴ ـ کوچولو ـ گونه ـ آخر ـ اولهٔ خون ـ تخت

۱۵ ـ امیران و بزرگان ـ فرماندار

۱۶ ــ بانوی فرنگی ـ سالوس ـ کارگاه

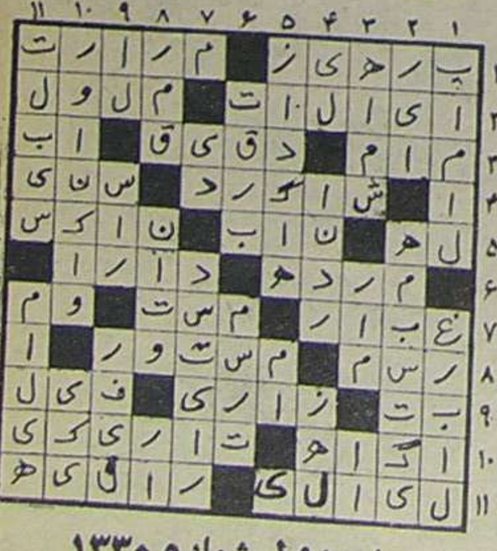
۱۷ ـ بزرگترین است ــ بالا ـ آیین خدا پرستی ــ خودمان ـ ازلبنیات است

۱۸ ـ واحد طول ازمیان رفتن ـ بابی‌ازبابها ــ کجاست ـ بیخ ــ صف و ردیف ــ نابودی و ویرانی

۱۹ ـ ازآن طرف نقش است ـ ازخزندگان پیوسته بفکر بازی و تفریح است ـ یکی ازافراد طایفه معروف ایرانی

۲۰ ـ ازحیوانات آب‌زی ـ عجول ـ سالك

۲۱ ــ ستی و تنبلی ـ ترس‌آور ـ ازآنطرف شوخی و طعنه رکیك را گویند ـ دوست زن



حل جدول شماره ۱۳۳۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهانبوه خرزن

از : هادی خرسندی

یك قرن از آن روز خاطره‌انگیز میگذرد . البته بمن یکقرن گذشته ، شاید ازروی‌تقویم ، یکسال یا دو سال، یاسه‌سال بیشتر نگذشته باشد .

بهار بود ، ولی نه ازاین بهارهای‌معمولی که‌سالی یکبارمی آیندومیروند. نه. بهاری که‌من‌دیدم بهاری بود که‌شاید قرنی‌یکبارهم‌تکرار نشود .

بهاری که من‌دیدم، نه بهاری بود که شاعران ما ، در باره‌اش خیال پردازی کرده‌اند ، بهاری بود ، بالاتر ازقوهٔ تخیل هرشاعر، بالاتر ازهرزیبائی، بالاتر از هر دل انگیزی و بالاتر ازهرچه روح‌را لطافت میدهد .

فرحبخش بود نه‌بآن‌معنی که درهرموردی مصرف شده. نه‌اگر قراربود کلمهٔ «فرحبخش» درتمام مدت‌عمر کائنات فقط یکبارمصرف میشد، فقط و فقط بایددرمورد بهاری که‌من میگویم‌بکارمی‌رفت .

نمیخواهم بگویم غنچه‌ها شکفته بودند ، اصلا دنیا شکفته‌بودند ، نمیخواهم‌بگویم‌نسیم بهاری‌میوزید اصلا خود‌بهار میوزید نمی‌خواهم‌بگویم بلبلان‌خوش‌خوان چهچههٔ شوق سرداده‌بودند. اصلا طبیعت چهچهه میزد ونغمهٔ‌عشق‌می‌خواند .

دنیا یکپارچه‌گل بود، یکپارچه نسیم‌بود. آسمان آبی نبود .سبزهم‌نبود، رنگ‌خاصی‌داشت که من‌دیگر آن‌رنگ رادرهیچ‌جای‌دیگر ندیدم، وباترکیب‌رنگهای مختلف هرگز نتوانستم آنرابازیابم .

زمین‌همرنگ‌آسمان بود و آسمان‌همرنگ‌زمین، همه‌جاگل‌بود و سبزه بود ، زمین پوستینی با نقش و نگارهای رنگارنگ‌بازمینهٔ سبزچمنی‌بتن کرده‌بود .

فصل، فصل‌عشق‌بود ، همه‌عشق می‌ورزیدند . حتی گوئی شب‌وروز نیزچون دودلدادهٔ دیرین بهنگام‌طلوع وغروب خورشید همدیگررا تنگ‌درآغوش می کشیدند وبرای لحظه‌ای‌زود گذر ازیکدیگربوسه میگرفتند .

ریشه‌های گیاهان کنار جویبارها ، بازمزمهٔ ملایم جویبار، درآب‌میرقصیدند . گلهاصحن‌چمن‌راچراغانی کرده‌بودند،و گلبرگ‌هادست‌در دست یکدیگر داده‌با شادمانی میرقصیدند .

زمین‌بطرزافسون کننده‌ای نمناك‌شده‌بود، وقطران شبنم بربرگهای سبز روشن ، خیمه‌زده بودند .

ومن و «او» باهم قرارگذاشته بودیم که درپگاه یکی از این روزهای تکرار نشدنی افسانهٔ دلدادگی سردهیم .

میعادگاه ما، کنارنرده‌ای بود که مزرعهٔ گندم ما را ازگندم‌زارآنها جدا میکرد، ودر عین‌حال دلهای ما را بهم‌پیوند میداد .

قراربود مادرکنارآن‌نرده یعنی درتنها افقی که برای‌عشق آسمانیمان‌می‌شناختیم، یعنی درتنهاانتهائی که برای‌زمین و زمان قائل‌بودیم همدیگررابیینم .

گل طلائی خورشید آرام آرام از قلهٔ بلندترین کوه مشرق‌میروئید که من‌ازروی‌چمن‌های جادهٔ‌باریکی که‌صف بنفشه‌های دو طرفش میرفت تا بپای نرده‌ها بوسه بزند،میگذشتم .

بوی فرحبخش گلهای‌اقاقیا بطرز مسحورکننده‌ای خاطره‌انگیزبود ، ولی‌من تا آن‌روز خاطره‌ای‌نداشتم که برانگیخته گردد . احساس می کردم که مه‌غلیظی از بوی گلهای‌بهاری جلو چشمم‌را گرفته‌است.احساس می کردم که در فضای ماوراء جو - آنجا که‌قوهٔ جاذبهٔ زمین ، زنجیرهایش راازپای انسان می گشاید - پرواز



می کنم ، احساس میکردم که چمن‌های خوشرنگ زمین، مرا روی دوش خود حمل می کنند احساس می کردم ... احساس میکردم... آری من همه چیز را احساس میکردم اصلا یك پارچه احساس شده بودم . احساس عشق، احساس محبت . احساس درهم شکستن تمام سدهائی که در راه دلدادگی ما بود و احساس بیگانگی از همه ، جز « او » .

یك لحظه گذشت ، یا یك ساعت . یا یك روز ، و یا یك سال ، هیچ نفهمیدم . فقط دیدم که بکنار نرده‌ها رسیده‌ام، نرده‌هائی که برای ما مقدس بودند : نرده‌هائی که علیرغم خاصیت وجودیشان ، ما را بهم مربوط می کردند . اصلا این مرز است که همیشه موجودیت مکانی را ثابت می کند . مرز ، آری مرز .

او هنوز نیامده بود .

آیا ممکن است او اصلا نیاید؟ .

آه که این فکر ، یك لحظه چگونه وجود مرا درهم کوبید .

این فکر که آیا ممکن است او نیاید

آه چه می خواستم بکنم . اگر او نمی آمد بکجا می خواستم بروم ؟ ، نمیدانم ، فقط می دانم که اطمینان داشتم او بزودی خواهد آمد.

به انتهای جاده‌ای که او می بایست بیاید چشم دوخته بودم ، ولی انتظار نداشتم که ناگهان در دوردست جاده یك سیاهی پیداشود ، چون می دانستم آن سیاهی «او» نخواهد بود . آخر او هرچقدرهم از دور ست دیده میشد هرگز سیاهی نمی زد . او رنگ خاصی داشت ، رنگش شبیه رنگ آسمان آن روز بود .

گفتم که آسمان چه رنگ بود . بله آسمان هم رنگ خاصی داشت . اصلا آنروز همه چیز رنگی خاص وجذبهٔ خاص داشت .

وقتی گلهای انتهائی کنار جاده به حرکت در آمدند اطمینان داشتم که او پا به آغاز جاده گذاشته است. آخر می دانستم این نسیم بهاری نیست که گلها را بحرکت در آورده. بلکه گلهای کنار جاده برای دیدن «او» سرك می کشیدند .

کم کم پیدایش شد روی گلها سر می خورد و بسوی من می شتافت . اندام نقره گونش در حریر سرخ پیراهن اشعهٔ طلائی خورشید را تلؤلو می بخشید وچون آینه‌ای شفاف آن را برصفحهٔ دیدگان من منعکس میکرد.

« او » بی اعتنا به هرچه گل ، به هرچه نسیم بهاری ، به هرچه بهار ، بسوی من ، بسوی افق عشق آسمانیمان، بسوی تنها افقی که برای دنیا قائل بودیم ، می شتافت و گوئی جادهٔ سبزفام بخاطر التهابی که در او دیده بود ، به نرمی از زیر پایش می گریخت تا زودتر بمنش بازرساند.

از دور دست ، مرا دید ، یعنی سیاهی مرا دید و دستش را برایم تکان داد. دست چپش را که بقلبش نزدیکتر بود . منهم دست راستم را برایش تکان دادم . چرا که در آن هنگام نمی دانستم قلبم در کدامین نقطهٔ وجودم قرار گرفته .

چشمهایم را بستم و باز کردم . او آن سوی نرده‌ها روبروی من ایستاده بود .

گفت : دیر کردم؟

گفتم : بهارهم در سال کبیسه یك روز دیر می کند.

دستش را از لای نرده‌ها گرفتم . هردو چشمهایمان را بستیم و وقتی بازشان کردیم ، مژه‌هایمان درهم قفل شدند ...

ولبهایمان ..

احساس کردم که هردومان به آسمان رفته‌ایم. وقتی بزمین باز گشتیم گفت ،

ـ اگر نرده‌ها نبودند..

دوباره به آسمان رفتیم درفاصله دوبوسه باردیگر گفت:

ـ اگر نرده‌ها نبودند..

باز به آسمان رفتیم.

در بازگشت گفتم :

ـ دریغ که نرده‌ها همه جاهستند .

وباردیگر ازاصطکاك دولب داغ جرقه‌ای از بوسه ..

این بار وقتی لبهایمان را ازهم پس گرفتیم، گل طلائی خورشید در کوتاهترین کوه غرب پژمرده بود خورشید رفت واورفت ومن رفتم .

دیگر اورا ندیدم . یك قرن گذشت ومن اورا ندیدم . تا این بهار که آمد...

دیدمش . باز او در آنسوی نرده‌ها، ومن در اینسو بودم .

دستهایش را گرفتم ولی لبهایمان ازهم فاصله گرفتند

گفت ـ اگر نرده‌ها نبودند ...

گفتم ـ دریغ نرده‌ها همه جاهستند .

گفت ـ این نرده‌ها را برای جدائی من و تو اینجا گذاشته‌اند ؟

گفتم ـ نه ، برای حل مشکل ترافیك !

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوباره عشق آنوکن



با شرکت محبوب‌ترین هنرپیشگان سینمای فارسی :
بهروز وثوقی- سودابه- منصور سپهرنیا - جک‌لرد.. وآرمان
سناریست وکارگردان میرحسین‌حسینی
عکسبردار: ناصر مرآتی

قصّه ای به زیبائی گلهاو به لطافت بهار

«امیر» دانشجوی جوان که زندگی محقرش‌را باتدریس درکلاسهای شبانه دوراز شهرخود، در گوشه‌ای از این تهران بزرگ بادوست همدلش «آقاجواد» میگذراند گرفتار عشقی است پرشور که هرروز بیش‌از پیش آتش آن شعله‌ور میگردد.
قلب حساس امیر درگروعشق دختر همسایه و همکلاسش «افشان»است. دوست‌همدلش «آقاجواد» رانندهٔ بهرام‌خان پدرثروتمند و مقتدر «افشان» یار ویاور و دوست غمخوار امیر درزندگی ساکت‌و آرام اوست.
«افشان» به‌جوان ثروتمندی بنام «جمشید» دل بسته واز «امیر» وزندگی محقرش متنفراست.

















(c) noorbina.com-The Digital Library

۱۰
هیچی - فقط میخواستم بدونم شما آمادگی دارین؟
فکر نمیکنم بشما ارتباطی داشته باشه !!

۱۱
دلم میخواست هرچه زودتر عروسی میکردیم
دیگر خیلی نزدیك است عزیزم.

۱۲
عصر همان روز در منزل بهرام خان «جمشید» و «افشان» درباره جشن عروسی شان با یکدیگر صحبت میکردند.
نمی‌فهمم ... تو چرا اینقدر امروز و فردا میکنی؟
نه‌دیگه . همین روزها با پدرت صحبت میکنیم و ترتیبش را میدهیم .

۱۳
راستی جمشید ، این پسره امروز بازهم مزاحم من شده بود.
همون جوون بی‌سروپا ؟.. این دفعه بهحسابش میرسم !

۱۴
همانشب ...
آه ... چقدر منو خوشحال کردید ... من که حرفی ندارم.
بهرام خان باتفاق جمشید و افشان برای گردش از خانه خارج شده‌اند طی راه افشان و جمشید جریان عروسی خود را با او درمیان میگذارند

۱۵
راستی جواد به بچه‌ها کمك کن تا هرچه زودتر ترتیب کارها را بدهند
اوه پدر - متشکرم.

خوب امیرخان ! گاوت هم که زایید ...

۱۶
مگه چی‌شده ؟

۱۷
هیچی فردا پس فردا با طاعروسی افشان خانوم راه میفته.
نه ... این غیرممکنه !

۱۸
خواهی دید که غیرممکنه !
حالا یاممکنه یاغیرممکن!؟

۱۹
فکر نمیکنم ماحرفی باهم داشته باشیم !

۲۰
خب چشم من روشن !... حالا میتونیم باهم تسویه حساب کنیم.
ولی من باتو هیچ خورده حسابی ندارم .

۲۱
حالا که خودت داوطلبی پس ، بگیر..
برعکس . من باتوی بی‌سر و پا خیلی حسابها دارم .

صبح روز بعد ...
افشان خانوم میخواستم چند کلمه باهاتون حرف بزنم.
امیر ناگهان حمشید را در کنار خود می‌بیند

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۴
آقای محترم، لطفاً دیگه مزاحم اینها نشید.
ولی من هیچوقت مزاحم نبوده‌ام
باید بکشمش...
برم پیش پدر اقای سرمیرسد
به ثروتت مینازی؟..
اوه... شمارا بخدا بی کنید.

۲۵
برم پیش «مهدی» ... شاید بتونم عقده دلم رو پیش اون خالی کنم.
۲۶
«مهدی همکار امیر در آموزشگاه شبانه، تنها کسی بود که میتوانست باصمیمیت بدرددلش گوش کند ودلداریش دهد امیر اکثر اوقات نزد او میرفت و آنچه را که بر قلبش سنگینی میکرد با او درمیان می گذاشت.
۲۷
تو باید صبر داشته باشی امیر.
نه، این رو دیگه نمیتونم تحمل کنم.

۲۸
جواد که در جستجوی امیر است، او را هنگام بازگشت از نزد مهدی درخیابان می بیند
پس کجایی، از صبح تاحالا دنبالت بودم.
پیش مهدی بودم
۲۹
پیش سنگ صبورت؟!
اصلا «آق جواد»، تو وضع منو درك میکنی؟
۳۰
ولی برادر، وضع تو واون نباید هم قابل درك باشه ... آخه تو کجا، اون کجا!؟
خودمم میدونم ولی چکار کنم؟

عصر همانروز ...
افشان می خواهد برای خرید باا تومبیل خود به بازار برود ... امیر او را می بیند و باین خیال که شاید بتواند باا و حرفی بزند بسویش میدود..
۳۱
افشان ... افشان ...
۳۲
طی راه افشان بعلت سرعت زیاد بشدت تصادف میکند و بلافاصله به بیمارستان منتقل میشود.
ساعتی بعد ...
۳۳
پدر، من نمیتونم ببینم..
دکتر، من سلامتی دخترم رو از تو میخوام.
متأسفانه در اثر ضربه شدیدی که به سرش وارد شده صدمه زیادی دیده

© Iran Archive.com The Digital Library

در راهروی بیمارستان...

آقای دکتر دختر من باید معالجه شود. هر کاری لازم است بکنید.. و هر چقدر پول بخواهید میدهم.

۳۵

متأسفانه دختر شما بینائیش را از دست داده و باید تحت عمل جراحی قرار گیرد.

فرا وان انجام یافت متأسفانه افشان بینائی خود را باز نیافت.

۳۶

اوه دخترم... دخترقشنگم

دکتر بالاخره چه خواهد شد...؟

بهرام خان من باید موضوعی را بشما بگم. دختر شما فقط ممکن است در اثر یک معجزه با یک شوک احتمالی بینائیش را باز یابد.

۳۷

در همین موقع امیر که از حادثه باخبر شده بود به بیمارستان آمد

شما...؟

بله من. اجازه میدهید که لااقل دختر تان را ببینم؟

۳۸

افشان ... افشان عزیزم، لااقل حالا بحرفام گوش بده.

نه ... نه ... از اینجا برو، من هیچوقت نمیخوام با تو روبرو بشم من چند روز دیگه با جمشید عروسی میکنم

۳۹

هر دفعه که پیش تو آمدم دل مرا شکستی ... ولی هر وقت و در هر موقعیتی که باشی حاضرم شریک زندگیت شوم.

نه ... نه، گفتم برو... برو.

۴۰

برای امیر دیگر زندگی معنی و مفهومی نداشت، افشان آخرین ضربه را بر او وارد کرده بود. امیر خود را در دنیای پر تجمل آنان غریبه می دید و چاره ای جز گریز، گریز از اجتماع پرهیاهو گریز از افکار و اندیشه های خود نداشت...

۴۱

... امیر برای این گریز ناچار بود که تهران را ترک کند، و محیطی را که بنحوی خاطرات تلخ او را بیادش میاورد برای همیشه پشت سر بگذارد و قبل از این کار برای وداع با مهدی یار شبهای طولانی و غمهای طاقت فرسا بش عازم خانه او شد...

۴۲

در بیمارستان ...

پدرجان تو یی؟ راستی از جمشید چه خبر؟

دخترم، نمیخواستم این خبر رو بتو بدم جمشید دیگه حاضر نیست با تو ازدواج کند! او دیگه اینجا نمیاد.

۴۳

در این موقع جمشید در آستانه در ظاهر میشود.

چرا یکبار دیگر آمدم تا بازبان خودم این حقیقت را به افشان بگم.

۴۴

حرف جمشید افشان را لرزاند و شوک شدیدی باو وارد آورد

نه ... نه، باور نمیکنم، بگو که شوخی میکنی ..

نه افشان، وقت شوخی نیست این واقعیتی است که بهتره قبولش کنی.

۴۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخودمی آیدمعجزه اتفاق افتاده وهمین شوك باعث شده است که
بمنالی خودرا باز یابد.

پدر... پدر، من می بینم ..
می بینم ... من می بینم ...
خوشحالم - پدر...

دخترم.. دخترم...من،من.
من هم خوشحالم، دخترم

۴۶

کجامیری دخترم..؟

من در باره امیر اشتباه
می کردم او باید همو ببخشد..

۴۷

اکنون سراسیمه خودرا بمنزل
امیر میرساند ...

عجب! افشان خانوم! این
اینجاچی میخواد؟

۴۸

پس امیر کو ؟

امیر.؟ شماهم سراغ او را
می گیرید؟ راستش نمی‌دونم...
این یادداشت رو برام گذاشته و
رفته ...

۴۹

جواد حدس میزد که امیر
ممکن است برای خداحافظی
به‌مهدی نیزسری بزند.

خواهش میکنم «آق‌جواد»
تندتر برون

۵۰

درخانه مهدی...

ببین مهدی‌جون دیگه طاقتم
طاق‌شده... من‌دیگه نمیتونم تو
این‌محیط زندگی کنم.

میدونم چی‌میگی . میفهمم
دوست من.

۵۱

امیردرحاشیه خیابان منزل
مهدی منتظر تاکسی‌است.

در همین موقع اتومبیل
بهرام‌خان جلوی‌پای امیر ترمز
کرد

سلام‌امیر. کجا؟ باین‌زودی
بالاخره‌عشقت لت‌وپارت کرد؟

بازهم‌تو !.. تواین‌حال‌هم
دست‌ازسرمن برنمیداری؟

۵۲

۵۳

بیابالا هرجا بخوای‌بری
میرسونمت

شاید تو زودتر منو ازشر
تهرون خلاص‌کنی !

۵۴

امیر بدون اینکه بفهمدافشان پشت سرش نشسته عمیقاً تفکر فرورفته است
جواد خوشحال است و افشان نقشه میکشد که چگونه محبتی راکه دردلش
نسبت به‌امیر ایجاد شده ، به‌وی ابراز کند.

۵۶

منوزودتر برسون ایستگاه
راه‌آهن .

صاحب اختیارید . بچشم .
نوکرتونم‌هم هستم .

۵۵

چند دقیقه بعد...

امیر خواهش میکنم
منوببخش!

تو؟! اینجا ..؟
باور نمیکنم ...

۵۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای دو عاشق واقعی چند دقیقه کافی بود [illegible]
چنانکه بایدوشاید درک کند اینک فرشته عشق، به‌وی آنها آمده و بالهای خود را روی سرشان گسترده بود. دیگر گذشته برای آنها مهم نبود اکنون فقط عشق برآنان مفهوم داشت و آینده



۵۸

مارفتیم .. خوش باشید
بچه‌ها ..

امیر ، حس میکنم که خوشبخت
ترین زن روی زمین هستم.



۵۹



۶۰

بقیه نمایش رستم و سهراب یا تخریب

ز آواز رستم شب تیره ابر
بدرد دل پیل و چنگ هزبر

✿✿✿

چو هنگامهٔ رفتن آمد فراز
ز می لعل شد رستم سرفراز

۳- اسلحه‌ای که کارگردان برای رستم اختراعی خود فراهم کرده همان اندازه خنده‌آور است که تن‌پوش جنگی او. نقال‌های هنرمند قدیم از گرز و کمان و شمشیر و کمند و ببر بیان و دیگر متعلقات رستمی بسیار گفته‌اند ولی در نمایش رستم و سهراب گرزی که بی‌شباهت باسباب بازی بچه‌ها نیست در دست رستم است و کمانی بارهی شل نزار کارگردانی نمایش حمایل اوست و آقای اسکوئی نخوانده‌اند که :

گر این تیر از ترکش رستمی است
نه برمرده ، برزنده باید گریست

۴- بهتر است کارگردان مطمع اندام رستم بی‌نظیر خود را مخصوصاً با توجه بشکم برآمدهٔ طبل مانندش کمی از روی دقت برانداز کند آنگاه اورا با رستم فردوسی بزرگ بسنجد.

میان تنگ و باریك همچون پلنگ
کجا گردگه بر کشد روز جنگ

۵ - مجلس میگساری سمنگان هم خود قضیهٔ خنده‌آوری است رستم بی‌قواره با همان کلاه شاخداری که ترسش گذاشته‌اند نشسته و می میخورد و باعربده‌های بی‌موردش هر لحظه بیم آن میرود که (کافه را بهم بریزد!) و آنقدر بی لطف است که ناگهان رقص لطیف رقاصهٔ ظریف و آوای جانفزای چنگ را قطع میکند و قداره می‌کشد و با فرمانروای سمنگان میگوید: پس دختر کجاست؟! و اما ساقی نزد میگساران نکره‌ای است با دو کیلو گرم ریش خالص که آداب میخواری را هم مانند خیلی چیزهای دیگر نمیداند این چند بیت را برای راهنمائی او از شاهنامه میآوریم.

بفرمود مهتر که جام آورید
بدو د.می سرخ فام آورید
ببینم تا رستم اکنون بمی
چه جوید ، چه گوید زکاووس کی
بیاورد پس جام می میگسار
که بگذشته بروی بسی روزگار
بیاد شهنشاه رستم بخورد
بر آورد از آن چشمه زرد گرد
همان جام را کودك میگسار
بیاورد پر بادهٔ شاهوار
نهمتن چنین گفت با او براز
که برخوان نیاید بآبت نیاز
چرا آب در جام می افکنی
که تیزی نبید کهن بشکنی

✿✿✿

چو هنگامهٔ رفتن آمد فراز
ز می لعل شد رستم سر فراز

✿✿✿

کنجکاوی رایکسو می‌نهم و از این بررسی تمام نشدنی دست می‌کشیم زیرا اگر بنا باشد تمام معایب کارگردانی نمایش رستم و سهراب را نام ببریم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود.»

نکته‌ای که توجه بآن ضروری است اینست که باریگران رستم و سهراب هنرمندان مستعدی هستند و اگر منصفانه بکار خود بنگرند شاید به نقایص و نارسائی کارگردانی این نمایش معترف شوند زیرا اجرای این اثر عظیم دست‌کم باید عظمت فیلم روسی «دلاوران دوران» را داشته باشد.

واما جناب کارگردان که آقای اسکوئی باشد برعبث عمر عزیز را بر سر ادعا و بازاریابی میگذارد . اگر بنا باشد، براین روال بشاهکارهای فرهنگی ملت دست درازی کند همان به که باجرای ناموفق نمایشنامه‌های فرنگی ادامه دهد و آثار نوپای ایران را از اهانت های بی‌نتیجهٔ خود برکنار دارد.

بقیه صورتگر خوابها و راوی قصه‌ها

تازگی بخشیده و ارواح سرگشته پرده‌های کهن را به افسون قلم خویش زندگی داده است. سخن از تقلید در میان نیست اشاره به‌الهام است.

«اویسی» نقاشی نوپرداز است که از گنجینه هنر قدیم بهره‌ها دارد .

طرح درست و ترکیب‌بندی استوار و رنگ‌آمیزی ماهرانه او در کارهای نخستین نیز دیده می‌شود، گرچه نقاشی «مکتب ندیده» و «خود ساخته» است اما در راه آموختن هنرش بجان کوشیده است.

کوشش او بهنگامی آغاز شد که بیشتر نقاشان تازه جوشیوه غربیان را برگزیده «مینیاتور» که گذشته‌ای پرشکوه داشت بزوال گرائیده بود و در بازار هنر جدید جهان خریداری نداشت.

نقوش پرده قلمکارها و تصاویر عامیانه قهوه‌خانه و آثار دوران قاجار بدست فراموشی سپرده شده بود و آنچه رونق و رواجی داشت تقلید کار فرنگیان درست است که او هم مانند مینیاتوریست‌های پیشین ما ابیاتی را بر پرده‌های خود مینگارد و درصدد تصویر کردن «هفت پیکر نظامی» یا آثار سخنوران معاصر برمیآید و یا بطور اعم جهاتی ذهنی و خیالی خود را بر جهان عینی و واقعی رجحان مینهد. اما درمیان او و اسلاف او تفاوتی است، آنان طرح و رنگ را درخدمت شعر می‌گماشتند و او خطوط و ادبیات را بعنوان وسائل مکمل نقاشی بکار می‌برد و درعین حال ارسنت ستوده هنر ایران که همواره شعر و نقاشی را درهم آمیخته است پیروی می‌کند.

من که اکنون «اویسی» را از نزدیك می‌شناسم میدانم که شاعر است...

شاعری است که بجای کلمات با رنگها سروکار دارد، شعر رنگین او مانند دانش پاك و بیغش و گواراست و با این همه خالی از دردی و اضطرابی نیست. از درد و اضطرابش مایه می‌گیرد تا هنری آرام بخش بیافریند زیرا خوب می‌داند که نالیدن و موئیدن درخور مرد نتواند بود و به «حافظ» دل سپرده است که می‌گوید:

بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسد آیی چو چنگ
اندر خروش

بقیه تأثر در سالی که گذشت

نویسی بزرگ و جهانی است که اورا با نمایشنامه‌های «ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی» «ملاقات با نوی سالخورده» و «فیزیکدانها» میشناسیم و با کمال تأسف سمندریان نمایشنامه ضعیفی از او انتخاب کرده بود هرکول و طویله‌های اوجیاس در اصل نمایشنامه‌ای رادیوئی بوده و چون مورد توجه قرار می‌گیرد دورنمات تغییراتی در آن به‌وجود آورده و برای صحنه آماده‌اش میکند و هرکول و طویله‌های اوجیاسی که ما دیدیم ترکیبی بود از نمایشنامه رادیوئی و تأثری آن که بوسیله سمندریان انجام گرفته بود اصل داستان اینستکه شهر الیس برازر زباله شده و مردم آن در زباله‌ها هر روز بیشتر فرو میروند اوجیاس حاکم شهر پس از کمیسیون‌های مختلف و مشورت با انجمن شهر چاره کار را در این می‌بیند که برای زباله روبی شهر از هرکول دعوت کند. هرکول میآید اما مردم الیس نزباله روبی راضی نمیشوند چون بآن عادت کرده و زباله جزئی از زندگیشان شده است آنها با هر تغییری مخالفند برای اینکه مبادا کرس از اینکه در زیر زباله‌ها چیزی که بآن افتخار کنند وجود نداشته باشد و در پشت این سیاهی راهی بسوی نور نیابند. هرکول با مخالفت ادارات مختلف شهر و کارشکنی این و آن ره برو میشود و از طرفی دیگر مقروض است و خانه‌اش را حراج کرده‌اند سرانجام ارتدت استیصال چون دلقك کارش بصحنه سیرك میکشد و آن گردن ستبر در برابر مضحکه مشتی تماشاچی خم میگردد و بالاخره بدون انجام هیچ کاری مجبور به ترك الیس میشود، اوجیاس - حاکم شهر - راه دیگری اندیشیده است او معتقد است که زباله را میشود تبدیل بخاك کرد و بر آن باغی نهاد بشرط آنکه همه مردم شهر بسهم خود کوششی داشته باشند و خود نمونه‌ای از این باغ را ساخته و در پایان نمایش که ضعیف‌ترین صحنه نمایشنامه است آن باغ نشان داده میشود که اوجیاس با کلماتی شعارمانند با پسرش در آن قدم زده و صحبت میکنند و همین صحنه که با حوشبینی‌ای آنکی همراه است خطی سیاه بر تمام نمایشنامه که انتظار پایان دیگر یا حداقل بهتری بر آن میرفت میکشد. با تمام اینها بازی‌ها عموماً خوب بود بخصوص بازی صیاد و گودرزی، طرح دکوری هم که حایم صابری ریخته بود جالب و نومینمود بعد از این میرسیم شهرقصه‌ی بژ - مفید که عدازآی با کلاه‌آی بی‌کلاه رکورد فروش بلیط را شکست. شهرقصه در نخستین دوره مسابقه نمایشنامه نویسی تلویزیون ملی جایزه چهارم را بدست آورد و شهریور گذشته درجشن هنر شیراز با توفیق همراه شد این نمایش از روایتی عامیانه گرفته شده و مفید بآن شکل تمثیلی داده است. آدم‌های نمایش ماسك بصورت زده و درشکل حیوانات گوناگون اجتماع انسانی را ارائه میکنند همانطور که خود مفید هم گفته شهرقصه تنها تجربه‌ای بود و در حدیك تجربه خوب و موفق و امیدوارکننده بخصوص از نظر روش نو و زبان تأثری خاصی که داشت. اجرای آنهم از جهت تربیت یك گروه آماتوری بحق خوب بود و مفید از امکانات خیمه شب بازی، لال بازی و آواز و موسیقی سنتی ایران خوب استفاده کرده بود.

درهمین گیرودار نمایشنامه «پژوهشی ژرف و نو و ..» نوشته تعلیندیان در سالن ایران و امریکا روی صحنه آمد. دراین نمایشنامه در همین صفحات نقد گونه‌ای نوشتیم و در اینجا تکرار می‌کنیم که «پژوهشی ژرف ..» نمایشنامه‌ای تأثری بمعنای واقعی

لطفاً بقیه را در صفحه ۸۵ مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرش ماشینی
«قلی نیا»
عرضه‌کننده زیباترین
پوشش کف اطاقهای
ساختمان بمناسبت عید
نوروز از قرار مترمربع
۳۵ تومان
۴۵ تومان
۵۵ تومان
۶۵ تومان
۷۵ تومان
تقدیم می‌کند
نمایشگاه و مرکز پخش انتهای
جمشیدآباد شمالی
تلفن ۶۴۸۸۷

چندان می‌سازند و گذشته از آن درهیچیك از دوکار نمی‌توانند پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته باشند.

از آموزش و پرورش و بسط علم‌ودانش خود نیز غافل می‌مانند و از این راه نیز در پیشرفت‌های درخشان آینده را نیز بروی خود می‌بندند ووقت را صرف منافع ناچیز آنی می‌سازند اگر این گونه جوانان، آن چهار ساعت روزانه را صرف مطالعات صحیح کنند، بزودی بدان پایه وما یه خواهند رسید که سرشان به تنشان خواهد ارزید و بفراخور حال دارای قدر ومقام اجتماعی خواهند شد وبجای اینکه، ایشان بدنبال پول بدوند پول دنبال آن‌ها خواهد آمد.

کار وشغل دوم این قبیل جوانان درحکم بیراهه‌ایست که ایشان را از رسیدن به مقصود منحرف می‌سازد، ولی مطالعه صحیح درحکم راهبر و راهنمائی است که آدمی را زودتر و آسان‌تر بسر منزل مقصود میرساند و سروسامان می‌بخشد.

درهرصورت هرکس درهرشغل ومقامی که‌هست ازراه مطالعه صحیح می‌تواند موقع عالیتری برای خود احراز کند ودرفن وحرفه خود راههای نوی باز نماید.

برعکس کسانی که اهل مطالعه نباشند، اگر دارای عالیترین دیپلم‌ها ودرخشان‌ترین عنوان های علمی باشند، معهذا بزودی نزد عموم به بیسوادی معروف خواهند شد.

چه بسیارند حسابداران و بانکداران، استادان دانشگاه، پزشکان و قضاتی که مهر بیسوادی ازطرف اجتماع روی پیشانی آنها خورده است. اینان کسانی هستند که با کتاب سروکار ندارند.

علم ودانش روبترقی است، اگر خود را در جریان نگذارید وازراه مطالعه با این کاروان سریع‌السیر پیش نروید بزودی پس ازدوسال عقب‌ماندگی شما محسوس خواهد شد ومعلومات شما صورت ابتدائی و رنگ کهنگی بخود خواهد گرفت.

اگر می‌خواهید درسال آینده به ترقی بیشتری نائل شوید، اگر می‌خواهید درسال آینده بیسواد معروف نشوید ومعلومات شما بدره زندگی روز بخورد ازهمین آغاز سال بفکر باشید وهرروز ساعتی چند در رشته تخصصی خود به مطالعه بپردازید وازمطالعات و تحقیقات دیگران روح خود را سیراب کنید.

تلویزیون ارنیفون
بهتر و برتر



بقیه دانش بدون مدرسه و ...

نورزید ودریك رشته بخصوص به تحقیق وتتبع شخصی بپردازید.»

یکبار دیگر شمارا اندرزمیدهیم که درس مدرسه ودانشگاه باندازه مطالعات وتحقیقات خصوصی بحال شما مفید واقع نمی‌شود مشروط باینکه این مطالعات طبق اصول صحیح انجام پذیرد.

«رفوس چوپت» که درفن مطالعه تعمق کرده می‌گوید:

«کسانیکه درمطالعات خود رشته معینی را دنبال نمی‌کنند وازاین شاخ بآن شاخ می‌پرندو هرکتابی بدستشان بیاید مطالعه می‌کنند وقت خود را تلف کرده‌اند.»

«ادیسون» مخترع مشهور فقط مدت سه ماه رنگ دبستان را دید وآموزگارش اورا بعلت کند ذهنی وکودنی از دبستان بیرون کرد واو خواندن ونوشتن را نزد مادرخود آموخت وبعد براثر ذوقی که نسبت بمطالعه داشت همه روزه درکتابخانه مجاور حاضر می‌شد وازاولین کتاب قفسه اول کتاب‌ها را برمیداشت و بدون هیچ هدف ومنظوری ازابتدا تا انتها مطالعه می‌کرد.

یك روز مدیر کتابخانه ازاو پرسید چند جلد کتاب مطالعه کرده‌است، جواب داد: «پانزده طبقه!».

او بدون داشتن راهنما و نقشه معین طبقه‌ای پس ازطبقه دیگر کتابها را می‌خواند و باین ترکیب وقت خود را تلف می‌کرد ویك سلسله معلومات بی‌اساس ودرهم برهم و ناپایدار به‌مغز خود تحمیل می‌کرد ولی خوشبختانه مدیر کتابخانه زود بدادش رسید و اورا درکار مطالعه هدایت وراهنمائی کرد ونتیجه پیروی از اندرز آن مرد ادیسون هدف معینی را برای خود انتخاب کرد و فقط بمطالعه کتبی پرداخت که قدمی اورا بسوی هدفش نزدیك‌تر می‌کرد و با این ترکیب محصل کند ذهن دبستانی، آن همه اختراعات شگرف کرد و بآن همه افتخارات نائل آمد.

شما هم یك چنین مدیر کتابخانه دلسوزی را راهنمای خود در کار مطالعه قرار دهید، رشته معینی را برگزینید، ازمتخصصین آن رشته الهام بگیرید، روزنامه‌ها ومجلاتی را که مربوط بآن رشته است مرتباً بخوانید، ازاخبار جدید واز قدمهای تازه‌ای که درآن راه برداشته شده است آگاهی یابید وخود را در جریان بگذارید.

کتاب عاریه کنید، کتاب بخرید، آنها را مطالعه کرده و نگهداری کنید. من هرسال ۲۵ الی ۳۰۰ کتاب خریداری می‌کنم که نود درصد آنها را در کتابخانه خود نگهداری می‌کنم و فقط ۱۰ درصد باقی را که با رشته تخصصی من احیاناً مطابقت ندارد، پس می‌فرستم.

بعضی جوانان پول‌پرست دوکار روزانه برای خود اختیار می‌کنند، هرروز هشت ساعت ازوقت خود را صرف کار اصلی می‌کنند و چهار ساعت دیگر را هم بکار دوم خود می‌پردازند و با این ترکیب درست است که بردرآمد خود اندکی می‌افزایند، ولی درمقابل خستگی خود را دو



بقیه شبی در مرغدانی

سرگرد خندید واقعاً این معمای عجیبی بود بعد رو به ونسان کرد و گفت:

- ممکنست لطفاً چند لحظه اینجا تشریف داشته باشید، من با شما صحبت لازمی دارم.

ونسان و سوزی چشمکی ردو بدل کردند و کاجر کتك خورده که ماندن خود را صلاح ندید، خداحافظی کرده ورفت. آنگاه سرگرد دزد را باسبان سپرد و بکلانتری روانه کرد و دست ونسان را گرفت و به اتاق خود برد.

کسی نمی‌داند میان آندو چه گذشت وچه چیزها برای هم گفتند، فقط نیم‌ساعت بعد وقتی که سوزی ببهانه بردن چای وارد اتاق شد پدرش وونسان را دید که روبروی هم نشسته اندو دوستانه گرم گفتگو هستند.

پدرش داشت قصه شجاعتهای عهد جوانی خودش را که سوزی بیش از صد بار شنیده بود با آب وتاب بسیار برای ونسان شرح می‌داد.

سوزی دیگر معطل نشد بهتر دانست آندو را تنها بگذارد و وقتی که از اتاق بیرون آمد بی‌اختیار شروع برقصیدن کرد یکماه بعد مراسم نامزدی سوزی و ونسان رسماً بعمل آمد و سرگرد که در مسابقه خروس نیز بر رقیب خود فائق آمده بود با آن پنج هزار فرانك هدیه خوبی تهیه کرد وباین عروس و داماد جوان داد. پایان

بقیه شبح عطر آگین

چه دستمزدی می‌خواهید، آقای والنتین گفتم:

ـ درست نمی‌دانم.. وحقیقتاً نمی‌دانم برای خدمت خود به عنوان «صیداشباح» چه نرخی بگذارم.

کیفش را باز کرد و پاکتی روی گوشهٔ میز گذاشت ولبخند زنان گفت:

ـ این پاکت محتوی پنجهزار فرانك است. آیا کافی است؟

این حرف مرا به‌خنده انداخت. گفتم:

ـ کاملا کافی است. و دراز ای یك کارجزئی، کاملا سخاوت منشانه است.

ـ پس همه چیز روبراه است. خواهش می‌کنم، درصورت امکان، فردا ساعت یازده شب، بیایید ومرا از مهمانخانه‌ام که هتل اسپلاندید باشد، ببرید. و پیش از آنکه به آپارتمان سابق من برویم، وقت خواهیم داشت. یك فنجان قهوه بخوریم وکمی به نیمه‌شب مانده که برای اشباح موقع مقدسی است، به آنجا برسیم.

پاشدم واورا تا دم دربدرقه کردم.

وقتی که مساعدتش کردم تا آن پوست روباه نقره‌ای‌اش را که کمی از روی شانه‌هایش لغزیده بود، درست بکند، عطر دل انگیزش مشامم را غلغلك داد.

گفتم:

ـ من سرساعت یازده، در هتل اسپلاندید خواهم بود، خانم سورن. واورا سوار آسانسور کردم.

ووقتی که به‌دفترم برگشتم، لفتی را دیدم که دهانش را تابناگوشهایش باز کرده‌است. گفت:

ـ پس، می‌خواهید به‌شکار اشباح بروید، رئیس؛ کار پرخیروبرکتی‌است. پنج اسکناس هزار فرانکی برای چنین کاری معرکه است.

گفتم:

ـ پس، لفتی بیچاره‌ام. توهرگز چیزی سرت نخواهد شد!. مگر توجه نکردی که کاسه‌ای زیر نیم کاسه هست؟

گفت:

ـ برای چه؟

ـ یك خرده فکر کن. اولا این خوشگل، چون دلفریب ودلربائی‌است که یکسال تمام خواب خوش خدا را به خودش حرام کرده... وآن‌هم برای اینکه درست نمی‌داند شبحی دیده یا ندیده. خوب. وامشب، ساعت نه ونیم، به کله‌اش زده که مرا ببیند.

ثانیاً، به توصیهٔ وان‌داین به اینجا آمده. و خودت شنیدی که من راجع به آن مشتری خودمان دوبورگ سؤالی ازش کردم؟ وجواب داد که بسیار خوب او را می‌شناسد. خوب. پس‌چرا دوبورگ توصیه‌اش نکرده. درصورتیکه دوبورگ در پاریس است ووان‌داین در ایتالیا است و من نمی‌توانم برای تحقیق بسرعت باهاش تماس بگیرم.

ثالثاً برای احتراز از آنکه مبادا من ابتداً از چند وچون قضیه جویا بشوم، پیشکی دستمزد کلانی به‌من می‌دهد.

آنوقت، توچه فکر می‌کنی؟

لفتی سرش را خاریدو گفت:

ـ فکر این چیزها رانکرده بودم.

ـ ماجری برای‌من بسیار جالب توجه‌است، لفتی. برای اینکه به نظرم کاسه‌ای‌زیر نیم‌کاسه‌هست. ازاین جهت توفوراً برعمارت محلهٔ سنت آنتوان برو. همان عمارتی که جولانگاه‌شبح‌است. خوب‌معاینهٔ محلی‌بکن. ببین می‌شود بنحوی وارد طبقه پائین منزل‌سابق‌او شد که همسایه‌ها وپلیس‌راه نیافتند. برای اینکه می‌خواهم امشب سری به‌آنجا بزنم وسروگوشی به‌آب بدهم.

***

ساعت یازده، لفتی‌ومن، درمحل بودیم. خانه زیبائی بسبك قرن‌هجدهم بود که آپارتمان ـ آپارتمان به‌اجاره‌داده شده بود. ازپنجره‌ای که به طرف اصطبل قدیم حیاط باز می‌شد، به طبقه پائین داخل شدیم.

آپارتمان وسیع بود وما همهٔ قسمتهای آن‌را بازدید کردیم اماچیز جالبی ندیدیم.

آخر سر، وارد حمام بسیار مجللی شدیم که‌وان مرمر آن بصورت حوضی درزمین کار گذاشته شده بود. وقتی که مشغول تماشای آن بودم، چیز مبهمی، مغزم را به نحو مبهمی می‌سایید. وناگهان دانستم که آن‌چیست.

ـ بگو ببینم، لفتی، ازاین قضایا چیزی دستگیر تو می‌شود یانه؟

ـ به‌ایمانم قسم که نه. رئیس تنهایك وان مرمر می‌بینم که برای پذیرائی ازدوستان ساخته شده.

ـ بسیارخوب. زانوبزن وآن‌را بوکن.

کاری را که گفتم، کرد. بعد باحیرت برروی من نگاه کرد وگفت:

ـ خوب!. همان بوئی‌را می‌دهد که امشب آن دختر خوشگل می‌داد.

ـ آفرین، لفتی!. خوب؛ متوجه مطلب هستی؛ از آنجا که عطر لوازم استحمام ممکن‌نیست مدت یك سال درحمامی که از آن‌استفاده نمی‌شود، مانده باشد.

ـ این مطلب نشان‌می‌دهد که‌خوشگله تا دوسه روز پیش هم دراینجا استحمام می‌کرده. وحالا می‌توانم دربرویم.

همانطور که‌وارد شده بودیم، خارج‌شدیم. لفتی

لطفاً بقیه را در صفحه ۷۶ مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارنامه
«۱۳۴۷»
پیشرفتهای صنعتی، کشاورزی، فرهنگی، عمران و آبادانی شهرستان کرج در سال گذشته

همراه با آلبوم کامل شخصیتها، واساتید دانشجویان و دانش آموزان ممتاز

در فروردین ماه منتشر میشود

بقیه ماجرای یک گناه

تری عزیزم، بخاطر چیزی که ازدست رفته است هیچگاه حمت بیهوده نمی‌کشم وخودم‌را ناراحت نمیکنم، بنظر من یك رد باید در راه رسیدم به ثروت، خانه، ملك وقدرت مبارزه ند، مبارزه بخاطر نگاهداری عشق وعلاقه بیهوده است، بهرحال گر رفتار واخلاقم موافق میل تو نبوده معذرت میخواهم و تورا حدا می‌سپارم.

من بمنزل خودمان برمیگردم، کرایه هتل را تا آخر هفته داخته‌ام ومیتوانی باحیال راحت دراینجا بمانی، اگرهم واستی برگردی امروزچند دقیقه بعدازساعت هشت اتوبوس اینجاحرکت میکندکه تورا به قطار میرساند وباینصورت فردا امر بمنزل خواهی رسید. دوستدارسعادت تو پتر.

فوراً خودم را بابالکن اطاق رساندم وبدریاو آسمان خیره دم،. نسیم ملایمی میوزید، خورشید چندوجب بالای خط افق ارگرفته بود وامواج زرین خودرا بر دامان گسترده دریاو حل نثار میکرد.

باعجله باطاق برگشتم ولباسهایم‌را در دوجامه‌دان فرو دم وخودم‌را بایستگاه اتوبوس رساندم، تاموقع حرکت هنوز ت دقیقه وقت باقی مانده بود، دومرد درکنار اتوبوس ایستاده دند وباهم حرف میزدند ویك زن پیر بقچه‌ای راکه دردست شت درصندلی پشت سر راننده جا بجا میکرد ومیخواست برای دش جای راحتی مهیا کند جامه‌دانها را بدست گرفتم و برای ارشدن آماده شدم، درست همین موقع یکنفر بازویم را گرفت، بود، اورا اصلا ندیده بودم.

پتر جامه‌دانهارا از دستم گرفت وباگرمی خاصی گفت: چند آنطرف‌تر اتومبیل خودمان درانتظارما است.

نتوانستم ازریزش اشکهایم جلوگیری کنم، وقتی براه ادیم درهمانحال که سرم را بزیر انداخته بودم بآرامی گفتم: پتر، متأسفم.

بجای جواب صورتم را بوسید، بخاطراین بی‌احتیاطی یك بود باتومبیلی که ازروبرو میآمد تصادف کند.

پتر گناهم را بخشیده بود، ازخوشحالی سعادت بازیافته چند اشك بروی گونه‌هایم سرازیر شد.

پایان

کرم ساتن

پوست را نرم ولطیف نگاه میدارد

بقیه رنده مرد

درهم کشیده‌است. درخانه امیرشاه بالای مجلس نشسته بود و می‌گفت ومی‌خندید وخودامیر درلباس نرمه سفید باشال زیبائی که بکمر بسته بود واقعاً وقار دامادی داشت. یکنفر دلقك مسخرگی می‌کرد وهمه‌را می‌خنداند بجز امیر، شاه که بقهقهه می‌خندید یکبار ازامیر پرسید:

ـ شما چرا نمی‌خندید؟

ـ برای اینکه فکرم مشغول است.

ـ امشب که جای اشتغال فکر نیست.

ـ چراقربان اتفاقاً امشب خیلی گرفتاری فکردارم.

دلقك که صحبت آنهارا شنیده بود گفت:

ـ حق باحضرت امیراست درفکر آنند که دخترجوان راچطور باید تصاحب کنند؟

همه بقهقهه خندیدند وامیر به شاه گفت:

ـ قربان خبرهای خوشی ازخراسان نمیرسد باید فکر اسلحه وپول بود.

شاه با بی‌خیالی گفت:

ـ ماکه اختیار آب خوردن خودمان راهم دست شما داده‌ایم هرکارکه می‌خواهید بکنید.

ـ قربان باید قرض کرد!

ـ ازکجا؟

ـ نمی‌دانم تفنگهائی که از انگلیسها خریده‌ایم خوب نیست.

شاه دوباره گفت:

ـ امیرمیگذاری امشب راکه شب عروسی خواهرمان است خوش باشیم؟

امیرواقعاً دراندیشه بود ازآنهمه سروصدا چیزی نفهمید فقط یك موقع متوجه شدکه شاه برخاست وگفت:

ـ خوب جناب امیر بفرمائید برویم.

ـ کجا؟

ـ حجله دست بدستتان بدهم.

امیرآهسته درگوش شاه گفت:

ـ این کارقبیحی است دون شأن شماست.

شاه بی‌اعتنا بحرف اودستش راگرفت وکشیدو برد ومردان حاضردرمجلس کف زدند وامیروشاه درپشت دری ازنظرناپدید گردیدند.

دراندرون صدای سازمیآمد وچون خبرآمدن امیررسید زنهاهریك ازگوشه‌ای گریختند تنها دراطاق حجله ملکزاده و داماش ماندند شاه وارداطاق شد خواهرش روی بسته روی یك کرسی نشسته بود شاه دست امیرراگرفت ودست ملکزاده را پیش آورد ودستهای آنهارادردست هم نهاد وبدایه گفت:

ـ توهم برو بیرون.

وبعدافزود:

ـ مبارك است بپای هم پیرشوید.

ملکزاده دست برادر را بوسید وامیرصورت شاه راوشاه خنده‌کنان گفت:

ـ خوب نوبت اینست که ماهم برویم.

همینکه شاه بیرون رفت ملکزده که صورتش رابالازده بود نگاهی بامیرانداخت وگفت:

ـ خوشحال هستید؟

ـ ازچه بابت؟

ـ ازاین که کنیزی مثل من دارید؟

امیربی‌اعتنا باین دلربائی کودکانه دراطاق را بازکرد وگفت:

ـ من شام نخورده‌ام شام وغلیان برای من بیاورید قلمدان وکاغذ هم بیاورید.

ملکزاده پرسید:

ـ قلمدان وکاغذ برای چه؟

امیربآرامی جوابداد:

ـ خانم قرارنیست بکارهای من دخالت فرمائید. مقداری حکم باید بنویسم که صبح بتوشیح همایونی برسد سرکار بفرمائید بخوابید واستراحت فرمائید.

ناتمام

عباس شیرخدا جانشین برادر

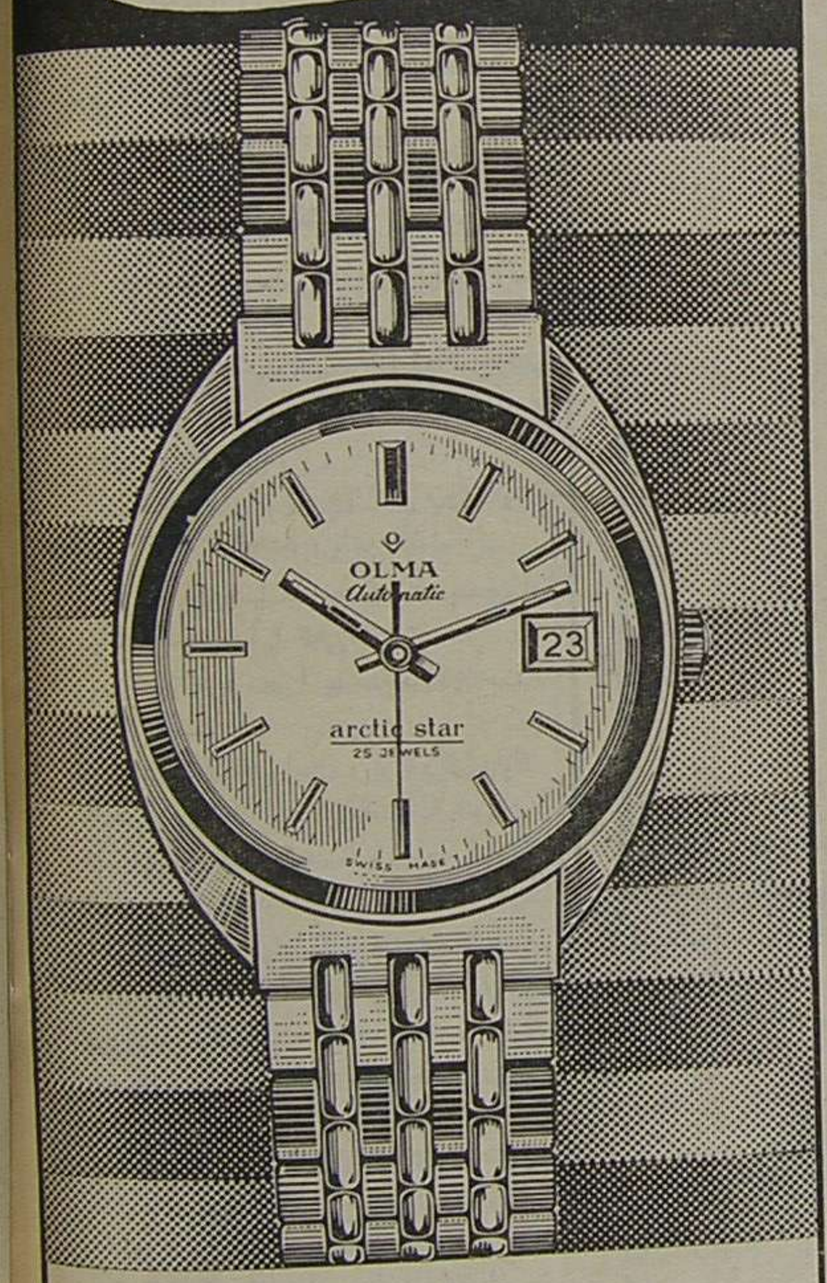


مدتی است آقای عباس شیرخدا بجای برادر فقیدش اصغر شیرخدا برنامه صبحگاهی رادیو ایران را اجراء میکند.

نامبرده مدتی نیز همه‌هفته روزهای جمعه از تلویزیون ایران برنامه نمایش را اجراء میکرد که فوق‌العاده موردتوجه بوده وی مانند برادر فقیدش در راه گسترش ورزش باستانی کوشش میکند وامیداست درکار این کوشش ثمر بخش موفق باشد

OLMA

ساعت اُلما



انواع ساعتهای زنانه ومردانه اُلما درزیباترین ومدرنترین طرحها با قیمت مناسب

ازمغازه‌های معتبر ابتیاع فرمائید.

مرکز پخش: نقی‌زاده بازار ـ مقابل پاساژ قیصریه

تلفن ۲۴۸۷۶ ـ ۲۵۵۳۱

عالی‌ترین سمعک‌های ترانزیستوری سیلدا

نمایشگاه لوازم طبی و مجرای سیلدا: ناصرخسرو جنب تی بی تی



لونژین،

ساعتی از هر حیث ممتاز

برای خریداران ممتاز

LONGINES

ساختمان اونیورسال شاهرضا ـ شماره ۱۲۰ بین کالج و پهلوی ـ و ـ خیابان شاه ـ ساختمان آلومینیوم ـ شماره ۷۹/۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجرای مرحله سوم اصلاحات ارضی کلیه زارعین مستأجر را بصورت مالك در میآورد

تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی چه نتایجی رادر پیشبرد هدف های اقتصاری و کشاورزی در برخواهد داشت؟

با اجرای مرحله سوم اصلاحات ارضی در حقیقت برنامه عمیق اصلاحات ارضی راه تکاملی خویش را به سودطبقه دهقان و کشاورزواقعی ایران پیمود .

گرچه برنامه اصلاحات ارضی در هیچ کجای دنیا برنامه‌ای نبوده است که به نتایج سریع و آنی برسد اما خوشبختانه در کشور ما باوصف اینکه هنوز در مراحل اجرائی هستیم معهذا از هم اکنون نتایج ثمربخش آن هویدا شده افزایش محصولات کشاورزی نتایج اقتصادی سریع آنرا نمودار ساخته است .

نکته قابل توجهی که دراجرای مرحله سوم قانون اصلاحات ارضی گنجانده شده است ایجاد شرکت‌های سهامی زراعی است که از تقسیم زمین به قطعات غیر اقتصادی جلوگیری می نماید .

این نکته مورد توجه فراوان مقامات مسئول مملکتی بوده ، در نطقی که آقای نخست وزیر هنگام تقدیم بودجه به مجلس اظهارداشت پیرامون تشکیل شرکتهای زراعی و نتایج مفید آن چنین گفت : اکنون پانزده شرکت سهامی زراعی تشکیل شده است و این شرکت‌ها که از تقسیم زمین به قطعات غیر اقتصادی جلوگیری می کنند امکان سرمایه گذاری دامنه دار در کشاورزی بزرگ مکانیزه و افزایش بازده تولید را در این رشته فراهم میسازد .

توسعه سریع کشاورزی ایران تاحدود زیادی وابسته به ایجاد واحدهای بزرگ کشاورزی است که هدف آن تولید کالاها ومحصولات کشاورزی برای بازار وتأمین نیازمندی‌های روز افزون مراکز صنعتی و شهرها میباشد .

طی سال جاری اقداماتی در مورد ایجاد صنایع وابسته به کشاورزی شده ، استقبال سرمایه گذاران خصوصی داخلی وخارجی ازاین طرح‌ها خاصه در خوزستان و برنامه‌هائی که درزمینه سردخانه‌ها ، سیلوها وبازاریابی تجارتی آغازشده ، امکانات وسیعی را برای تحرك کشاورزی ایران فراهم خواهد ساخت.

بهرحال وزارت اصلاحات ارضی وتعاون روستائی طی اجرای قانون اصلاحات ارضی با اجرای برنامه‌هائی از قبیل تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی که ذکر آن گذشت هم چنین ایجاد و توسعه شرکت‌های تعاونی روستائی و تشکیل خانه‌های فرهنگ روستائی و مرکز تحقیقات روستائی نه تنها موفق باجرای اصل برنامه شده است بلکه پا بپای اجرای قانون اصلاحات ارضی در رفع مشکلات کشاورزان صاحب زمین شده ازطریق همکاری و مساعدت دسته جمعی خود آنها گامهای مؤثری درراه بهبود کلی اوضاع کشاورزی ایران برداشته است .

اکنون که سال ۴۷ را پشت سر می گذاریم وتقریباً با اتمام مرحله سوم قانون اصلاحات ارضی به پایان برنامه اصلاحات ارضی از لحاظ تقسیم زمین ومسائل مربوط به آن می‌رسیم بد نیست ببینیم بطور خلاصه عملیات و اقداماتی که وزارت اصلاحات ارضی طی مراحل اول و دوم قانون اصلاحات ارضی از آغاز کار تاکنون نموده، هم چنین عملیات سال گذشته تا چه حدوبچه میزان بوده است :

از آغاز تاکنون

آنچه وزارت اصلاحات ارضی از آغاز تاکنون یا درحقیقت از آغاز تا اول آذرماه ۱۳۴۷ انجام داده است شامل دو مرحله است که در مقایسه باعملیات سال پیش بشرح زیراست .

مرحله اول قانون

۱ - تعداد قراء خریداری شده اعم از ششدانك وکمتر ازششدانك ازبدوشروع تا اول آذرماه ۱۳۴۷ جمعاً - ۱۵٫۱۸۷ قریه وطی سال گذشته تاهمین تاریخ بر رویهم ۱۷۷ قریه بوده است .

۲ - تعداد مزارع خریداری شده اعم از ششدانك وکمتر از ششدانك جمعاً ۷۹۸ مزرعه و طی سال گذشته ۸ مزرعه

۳ - تعداد زارعینی که صاحب آب وملك شخصی شده‌اند جمعاً ۶۳۴٫۰۷۳ خانوار واین تعداد درسال گذشته ۱۷٫۰۳۴ خانوار بوده‌اند .

۴ - تعداد عائله زارعین که صاحب آب و ملك شخصی شده‌اند بر رویهم ۳٫۱۰۷٫۵۴۱ نفر و این تعداد منحصراً درسال گذشته ۷۰٫۴۷۰ نفر بوده‌است.

۵ - بهای املاك خریداری شده مجموعاً ازابتدا تا این تاریخ معادل ۹٫۴۱۸٫۹۵۷٫۴۵۱ ریال واملاك خریداری شده درسال گذشته جمعاً ۱۶۰٫۰۷۴٫۷۹۰ ریال ارزش داشته‌است.

۶ - برای پیش پرداخت قسط اول به مالکین از ابتدا تا این تاریخ ۲٫۹۵۷٫۵۴۵٫۷۶۷ ریال ودرسال گذشته ۴۴٫۳۴۳٫۵۵۹٫۴۵ ریال بوده‌است.

در مرحله دوم نیز تعداد دیگری مزارع تقسیم شده خانواده‌های جدیدی صاحب آب وملك شده‌اند .

فهرست این عملیات در مرحله دوم چنین بوده است .

مرحله دوم قانون

۱ - تعداد قراء خاتمه یافته از ابتدای اجرای برنامه اصلاحات ارضی تاکنون یعنی اول آذر ماه ۱۳۴۷ برروبهم دراین مرحله ۵۳٫۷۰۲ قریه ودرسال گذشته تا همان تاریخ ۱۱۲ قریه بوده‌است .

۲ - تعداد خانوار زارعینی که وضعیت قانونی آنها روشن شده است از ابتدا تا تاریخ فوق جمعاً ۲٫۴۳۲٫۹۰۱ نفر و طی سال گذشته ۱۸٫۴۵۴ نفر بوده است .

۳ - تعداد مزارع خاتمه یافته مجموعاً ۱۸٫۹۷۳ مزرعه و درسال گذشته ۱۳۷ مزرعه

۴ - تعداد عائله زارعینی که وضعیت قانون آنها روشن شده است جمعاً طی مرحله دوم ۱۱٫۹۹۹٫۴۸۶ نفر و منحصراً درسال گذشته طی مرحله دوم ۹۱٫۷۹۶ نفر بوده است ضمناً در سال گذشته معادل ۱۰٫۰۰۰ هکتار ازشالیزارهای استان مازندران وگیلان به دولت منتقل وبین زارعین تقسیم شده است .

بقیه عملیات در سال گذشته نیز همانطور که میدانید تهیه مقدمات اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی بوده است که بدین ترتیب و با اتمام این مرحله دیگر زارعی در آینده بنام مستأجر درایران وجود نخواهد داشت .

شرکت سهامی زراعی

لایحه قانونی تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی که در بهمن ماه ۱۳۴۶ به تصویب مجلسین در آمد یکی از برنامه‌های مفید و با ارزشی بود که وزارت اصلاحات ارضی در تکامل و بهره برداری از برنامه اصلاحات ارضی اجرا نموده‌است .

با تشکیل و گسترش این شرکت‌ها نقص کوچك شدن زمین وهمچنین بسیاری ازمسائل ومشکلات دهات وروستائیان حل و برطرف خواهد شد .

بطوری که می‌توان گفت انجام این طرح در استحکام مبانی وقوای نظام جدید روستائی ایران اثر بسزایی خواهد داشت .

اولین شرکت سهامی زراعی بنام آریامهر در بیست ودوم اردیبهشت ماه ۴۷ در منطقه شمس آباد فارس افتتاح شد وتا این تاریخ بتدریج ۱۵ شرکت سهامی زراعی در نقاط مختلف بوجود آمده است این شرکت‌ها موجبات افزایش درآمد سرانه کشاورزان و امکانات همه‌جانبه برای بکار بردن ماشین آلات درامر تولید محصولات کشاورزی و آشنائی زارعین با اصول وشیوه‌های جدید کشاورزی و حداکثر استفاده از نیروی اضافی انسانی موجود در روستاها در قطب‌های صنعتی و کشاورزی و جلوگیری از خردشدن و تقسیم اراضی به قطعات غیر اقتصادی و افزایش میزان سطح زیر کشت با استفاده از اراضی بایر و موات ومسلوب المنفعه در حوزه عمل این شرکت ها فراهم گردد .

شرکتهای تعاونی و روستایی

هدف سازمان مرکزی تعاون روستایی وابسته به وزارت اصلاحات ارضی وتعاون دوستایی کمك به پیشرفت نهضت تعاونی در مناطق روستایی وکمك اعتباری به اتحادیه‌ها وشرکت‌های تعاونی روستائی به منظور بهره برداری کامل ازعوامل تولید کشاورزی و تربیت و آماده نمودن روستائیان برای ایجاد واداره شرکت‌های تعاونی روستایی است . اینك که با اجرای قوانین اصلاحات ارضی تکلیف قانونی در حدود سه میلیون خانوار روستانشین معلوم شده فقط درحدود یك میلیون ودویست هزار خانوار کشاورز به عضویت شرکتهای تعاونی پذیرفته شده‌اند . بنابراین حدود دو میلیون خانوار روستائی دیگروجود دارند که هنوز موجبات عضویت آنها درشرکت‌های تعاونی روستایی فراهم نشده و وزارت اصلاحات ارضی وتعاون روستائی مواجه با انجام یك چنین مأموریت خطیر برای تشکیل شرکت‌های تعاونی روستایی به منظور تأمین وسائل آسایش و کار دومیلیون خانوار روستانشین می باشد دراین زمینه علاوه برفعالیت‌های آموزشی بشرح زیراست :

مرکز تحقیقات روستایی

مطالعه وتحقیق درمورد مسائل گوناگون تعاون روستایی - شرکت‌های سهامی زراعی اصلاحات ارضی و گردآوری وتمرکز آمار واصلاحات مزبور به فعالیت‌های مزبور وسنجش وارزیابی این گونه فعالیت‌ها ازوظایف اصلی مرکز تحقیقات روستایی محسوب می‌شود کارهای انجام شده طی سال جاری تا این تاریخ بشرح زیر است ،

فراهم نمودن مقدمات استخدام کادر مورد نیاز - تهیه قراردادهای تحقیقاتی - تنظیم قرارداد بامؤسسه آموزش وتحقیقات تعاونی دانشگاه تهران جهت انجام

لطفاً بقیه را در صفحه مقابل مطالعه فرمائید

(c) kayhan.com, The Digital Library



برهمه دوستان ما
سال ۱۳۴۸
همایون و فرخنده باد !

لوفت هانزا

تحقیقات درباره شرکت‌های تعاونی روستایی مناطق ساری‌وکاشان ـ تنظیم قرارداد بادانشگاه تبریز جهت انجام تحقیقات‌دربارهٔ ارزشیابی‌نتایج حاصله‌ازاجرای قانون اصلاحات‌ارضی‌شرکت‌های تعاونی‌روستائی‌منطقه آذربایجان شرقی ـ تنظیم‌قرار داد‌بادانشگاه پهلوی شیراز جهت مطالعه و بررسی شرکت سهامی زراعی آریامهر وارسال این قراردادها به سازمان برنامه جهت تصویب وهمچنین تهیه مقدمات عقدقراردادجهت انجام تحقیقات درمورد سایرشرکت‌های سهامی‌زراعی که تاکنون تشکیل شده وشرکت‌های تعاونی روستایی واقع‌درمحدوده‌شهرستان‌های‌محل ـ تشکیل‌این‌شرکت‌ها و مطالعه و ارزشیابی نتایج حاصله از اجرای قانون اصلاحات ارضی در قسمتی‌ازاین شهرستان‌ها .

خانه‌های فرهنگ روستایی

فرمان تشکیل انجمن ملی خانه‌های فرهنگ روستایی که‌ازجانب‌شاهنشاه‌آریامهر درتاریخ شهریور ماه۴۷به‌وزارت‌اصلاحات ارضی ابلاغ گردیدموجبات یك رشته فعالیت جدیدی را برای‌این سازمان بوجود آورد . بدین منظور وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی ایران اقدامات زیررا بوجودآورده است .

برای تهیه وتنظیم برنامه‌های اجرایی ـ گروه برنامه ریزی‌باشرکت‌وزارتخانه‌ها وسازمان‌های‌ذیربط تشکیل یافته است تا برنامه‌هایی که بدین ترتیب‌وبا توجه به خط مشی‌مصوبه‌وسیله شورایعالی انجمن تنظیم می‌گردد به مرحله‌اجرا گذارده شود .

خوشبختانه از طرف مردم و بخش خصوصی و سازمان‌های دولتی نسبت به تشکیل خانه‌های فرهنگ روستایی استقبال‌زیادی‌بعمل‌آمده‌وتاکنون نیزازطرف بسیاری ازمؤسسات‌خصوصی و افرادو وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی پیشنهادات بسیاری جهت همکاری وکمك شده است .

درنظر است تاپایان‌سال‌جاری حدود۴۰ خانه فرهنگ روستایی درنقاط مختلف ایجاد شده و رادیو وتلویزیون وقفسه‌کتاب ونشریات مفید و وسایل لازم‌و لوازم ورزشی دراختیار آنها گذارده‌شود .

وزارت اصلاحات ارضی در طی‌سال‌گذشته علاوه براقدامات فوق یك‌سلسله عملیات‌اصلاحی نیزدرمورد بهبود وضع کشاورزی وکشاورزان ایران انجام داده است که‌بطور خلاصه می‌توان مبارزه‌با آفات نباتی‌از قبیل مبارزه باملخ بومی‌ومراکشی سن ـ موش‌صحرائی ملخ دریائی عسلك پنبه ـ کرم قوزه و سایر آفات‌پنبه ومحصولات دیگر نام برد .

هم‌چنین معالجه‌ومداوای‌دام‌های‌بیمار‌ومحو دام‌های غیر قابل‌علاج ـ انجام مبارزه با بیماریهای انگل دامی ـ بازرسی و کنترل انواع پوست و فعالیت‌های دیگر ازجمله اقدامات‌این وزارت خانه درسال‌گذشته بوده است .

بهبود صنایع‌پوست و چرم

در این زمینه می‌توان باقدامات زیراشاره نمود.

۱ ـ تعلیمات داخلی همکاران ایرانی توسط کارشناسان سازمان ملل‌متحد

۲ ـ تعلیمات‌سلاخان‌وبازرسان صحی‌گوشت‌سراسر کشتارگاه‌های کشور .

۳ـ تهیه‌پستروتابلوهای‌دیواری که‌درکشتارگاه‌ها و اماکن خرید وفروش پوست نصب گردیده و تهیه‌و توزیع چاقوهای پوست کنی‌برای دام کوچك‌وبزرگ دربین کشتارگاه‌ها .

۴ـ احداث ساختمان دباغخانه و آزمایشگاه ـ ساختمان مصنوعات چرمی وشیمیایی احداث انشعابات برق وآب ـ ساختمان‌های جزئی و تأسیساتی که صدی ۹۰ کارانجام شده و بقیه ادامه دارد .

بررسی آمارها

وزارت اصلاحات ارضی برای انجام برنامه‌های اصلاحی به طرق علمی وبااستفاده ازآمار و اطلاعات صحیح یك سری‌برنامه‌های‌مربوط به‌بررسی‌های‌آماری واقتصادی را نیزدر سال گذشته انجام داده است که بطور خلاصه می‌توان به‌شرح عملیات زیراشاره نمود.

۱ـ بررسی وضع اقتصادی واجتماعی دهات و خانوارهای نمونه درپنج استان

۲ ـ مطالعه‌ومحاسبه‌هزینه‌تولیدودرآمدمحصولات عمده کشاورزی ودامی .

۳ ـ جمع‌آوری نرخ هفتگی‌عمده فروشی وخرده فروش محصولات کشاورزی .

۴ ـ جمع‌آوری نرخ فروش تولیدات‌کشاورزی وسیله زارعین دردهات نمونه .

۵ ـ تهیه گزارش‌ماهانه‌اوضاع‌اقتصاد کشاورزی استان‌ها و شهرستان‌ها .

۶ـ تجزیه وتحلیل آمارهای کشاورزی که‌وسیله سایرسازمان‌های دولتی جمع آوری میشود .

۷ـ مطالعه وضع اقتصادی یك خانوار زارع در پنج استان .

۸ ـ ارزیابی نحوه توزیع و مصرف اعتبارات کشاورزی‌دستگاه‌های دولتی .

۹ ـ بررسی وضع‌سرمایه گذاری ونحوه مدیریت واحدهای مدرن و مکانیزه کشاورزی ـ ودامپروری .

بقیه پیدایش ...

درشب نوروز بود. ایرانیان قدیم‌آتش رانظر باهمیت‌فوق‌العاده‌ای که‌درزندگی‌اجتماعی آنها داشت بسیار احترام می‌کردند واحترام آتش از اصول‌مذهب‌آنها بشمارمیرفت، منظره آتش شب عید نوروز تماشائی بود .

خانواده‌ها درحیاط‌خانه یا باغ خودمقداری‌هیزم‌آتش می‌کردند. پیرمردان‌و پیرزنان خانواده دورآن‌حلقه‌می‌زدند وسرود وادعیه می‌خواندند . پسران و دختران‌از روی‌آن می‌پریدند و اینکار راشکون می‌دانستند. ولی‌امروز اینکار راشب چهارشنبه سوری یعنی آخرین چهارشنبه سال انجام میدهند. عیدنوروزنه تنها برای ایرانیان. بلکه برای هرکس که باایران واین‌سنت‌آشنائی می‌یافت باندازه‌ای شیوا و دلپسندوفرح بخش بودکه‌آنرا گرامی‌میداشتند.

دردوره اسلامی نیز با همه تعصبی‌که اعراب به محو آثار وآداب ورسوم ایرانی بخرج میدادندابن مراسم برپا می‌شدوخلفای‌اموی‌ومخصوصاً عباسی‌به متابعت ازپادشاهان ایران‌این‌روزراجشن‌میگرفتند وبارعام می‌دادند.

ایران طیور

بابیش‌ازیک ربع قرن سابقه



سازندهٔ انواع لوازم مرغداری :

دستگاه مادرمصنوعی عادی و اتوماتیك — لانه های تخم‌گذاری قفس های مرغ تخمی — انواع دانه خوری و آبخوری وبسیاری لوازم دیگر

سازندهٔ ماشینهای جوجه کشی :

با ظرفیت ۵۶ تا ۹۰۰ تخم مرغ

تولید کنندهٔ جوجهٔ تخمی نژاد لگهورن

کاتالوگ و فهرست قیمت مصنوعات مجاناً ارسال میشود

نشانی : خیابان آیزنهاور ـ خیابان خوش شمالی (جنب پمپ بنزین)
خیابان فرصت شمارهٔ ۱۱۱ تلفن ۹۵۳۹۸۹ عنوان تلگرافی (کاط)

نمایندهٔ فروش شاهرضا جنب میدان فردوسی تلفن ۳۱۲۶۰۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا بی توجهی عامل اصلی
بیماری کودک نیست ؟
مادوراه مطمئن برای حفظ
سلامتی وبهداشت کامل کودکتان
به شمانشان میدهیم:



روکال



فایزوهکس

میکرب را از زندگی کودکتان دور کنید. برای اطمینان کامل از بهداشت و نظافت البسه، شیشه شیر، کهنه‌ها
واسباب بازی کودک آنها را باروکال ضد عفونی نمائید. روکال باصرفه‌ترین ماده ضد عفونیست
که برای کشتن میکربهای کلیه اشیاء و لوازمیکه وجود میکرب
درآن زندگی وسلامتی کودکتان را تهدید نماید به شما کمک میکند.

میکرب را ازپوست لطیف کودکتان دور کنید. پوست لطیف کودک رابافایزوهکس شستشووضدعفونی نمائید.
فایزوهکس باایجاد سپرنامرئی روی پوست کودک میکربها را از بین برده
و تا چند ساعت این خاصیت ضد میکربی را حفظ میکند.
فایزوهکس بهتر ازصابون تمیزمیکند وچون فاقد مواد قلیائی است پوست لطیف کودک را آزار نمیدهد.

روکال وفایزوهکس درکلیه داروخانه‌ها موجود است

بقیه نوروز این آئین...

عید سلاطین

بعدها بتدریج «نوروز» رونق بیشتری یافت. هریك ازپادشاهان بزرگ چیزی برآداب ورسوم آن افزود واهمیت ونام آنرا افزون ساخت. بطوریکه مدتی مدید این عیدراعیدمخصوص پادشاهان نامیدند و در دربار سلاطین ایران این جشن باتشریفات طولانی وعظیمی برگذارمی‌شد، مثلادرزمان انوشیروان و اواخر دوران ساسانیان شش روز تادوازده روز ایام نوروز اختصاص به‌دربار شاهنشاه داشت وهریك از این ایام آداب خاصی داشت. بعدروز آخر که نوروز بزرگ نامیده می‌شد و روز ششم یاسیزدهم نوروز بود عیدوجشن عمومی برپا می‌شد و پادشاه بسارعام و عیدی می‌داد.

فلسفه نوروز

نوروزهم رفته‌رفته برای خود فلسفه‌ای پیدا کرد واین فلسفه را می‌توان در دو کلام «شادمانی» و «فال نیك» خلاصه کرد. فال نیك‌زدن وتأثیر آن در روحیه آدمی که روانشناسی امروز آنرا «تلقین بنفس» نام میدهد درروزگار قدیم جزء نوامیس و عوامل مؤثراخلاقی بوده‌است. بزرگان، سلاطین وهادیان قوم می‌کوشیدند که ذهن و روح مردم را متوجه خوشی و خوبی کنندووسائل وموجباتی برای آنان فراهم آورند که فال نیك بزنند، یعنی خوبی را بخود تلقین کنند

«نوروز» روزاول سال نامیده شد. قرار شد دراین‌روز مردم خنده‌وشادمانی کنند، لباس نوبپوشند، سروبررا بیارایند، لذیذترین و بهترین غذارا بخورندديد و بازدیدو دیده بوسی کنند، هرکس‌هرکس راکه دوست دارد در این روز ببوسد. روزهای اول سال را بدینگونه بگذرانند تاهمه سال براو خوش بگذرد. بعدها رفته‌رفته هدیه دادن وعیدی گرفتن در نوروز متداول شد واین نیزبدان منظور بود که‌مردم فال نیك بزنند و معتقد شوند که تاپایان سال هدیه دریافت می کنند و بذل وبخشش خواهند کرد و برکت و نعمت خواهند داشت.

یکی از قصه‌هائی که دربارهٔ مراسم نوروز می‌گویند از اینقرار است:

پادشاه در مدت پنج روز از آغاز نوروز خویشتن را وقف برآوردن هوائج مردم می‌کرد، روز ششم از بامداد در خلوت می‌نشست تاشب در میرسید. اول شب یك جوان که از میان برازنده‌ترین جوانان شهرانتخاب می‌شد ببارگاه پادشاه میرفت وتا بامدادهما نجامی ایستاد تانخستین کسی باشد که بشاه تبریك میگوید.

پادشاه اول صبح که بیدار می‌شد، ازخلوتگاه بیرون می‌آمدواورا باآن روی خوش وقامت دلارامی‌دید. برویش لبخند می‌زدواو به‌پادشاه خوشباش و روز بخیر می‌گفت شاه لبخندمی‌زدومی‌گفت:

- کیستی ای‌جوان‌زیبا ؟

جوان‌می‌گفت: من پیروزیم!

شاه شادمان می‌شدومی‌پرسید،

- نام توچیست جوان ؟

جوان می‌گفت،

- نام من فرخنده است.

شاه خوشحال‌ترمی‌شد ومی‌گفت، از کجا آمده‌ای ؟

جواب می‌داد: از جانب اهورامزدا خدای بزرگ آمده‌ام.

- چه آورده‌ای جوان ؟.. چه می‌خواهی ؟

جوان لب بخنده می‌گشودومی‌گفت.

- پادشاه بسلامت باشد، سال نورا آورده‌ام وسعادت وعمردراز و شادکامی تراخواهانم.

شاه دست جوان را می‌گرفت. با ملاطفت بسیار فرمان می‌دادکه بنشیند. آنگاه دربازمی‌شد وچندجوان خوبروی دیگر بایك خوانچهٔ بزرگ بحضور پادشاه می‌آمدند وخوانچه‌را برزمین می‌نهادند، درین خوانچه از هریك از حبوبات و غلات واشیاء نفیس مشتی یانمونه‌ای دیده می‌شد. شاه باینها همه فال نیك می‌زد و سپس خوشحال و خندان بیرون می‌آمد وبارعام‌می‌داد، هدایای‌مردم‌رامی‌پذیرفت اگر هدایاخوردنی بود کمی‌از آن‌می‌چشید و اگر پوشیدنی‌بود لحظه‌ای آنرا بدوش می‌افکند، خود دست به انعام واحسان می‌گشود ودرین اثنا بمردم می‌گفت:

- امروز روز نوازماه سال جدید است وماازخدای بزرگ خواستاریم که بتوانیم آنچه راکه بدست زمانه کهنه و فرسوده‌شده‌است نوگردانیم و دربهبود احوال‌مردم کوشیم.

هرچه هست سرمشق‌های قدیم بد سرمشق‌هائی نیست، درروزهای اول‌سال بایدبدل‌خوش داشتن‌وفال نیك‌زدن کوشید و دنیا را باچشم روشن‌بینی وخوش‌بینی نگریست‌وامیدهاو آرزوهای نیکو بدل‌راه باید دادو تصمیمات عالی‌ومفیدباید گرفت تاهمه‌سال خوش‌وفرخنده بگذرد.



درمان شوره سر
در شهرستانها نماینده فعال میپذیرد
چاپ تهرانمصور
تلفن ۳۳۵۱۸۰

شیک ترین و ارزانترین پوشاک نوروزی

فقط در

فروشگاه بزرگ ایران

محل شیک پوشان تهران

ساعات کار: ۹ صبح تا ۱ بعدازظهر و ۳ تا ۸½ شب

جمعه فروشگاه از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر یکسره باز است

FOROUSHGAHE BOZORGE IRAN
فروشگاه بزرگ ایران
IRAN DEPARTMENT STORE



دامن از پارچه جکبار، سرتر و مفاتل
از ۲۵۰ تا ۱۱۰۰ ریال
دوپیس بهاره زنانه از پارچه پشمی
از ۶۵۰
تا ۴۹۵۰ ریال



کت و شلوار مردانه
از عالیترین پارچه های
خارجی و طرحهای جالب
از
۱۹۵ تا
۴۷۵ تومان



پیراهن مردانه از پارچه تترون
خارجی ۲۷۰ ریال
کراوات مردانه از پارچه
ابریشم سوئیسی
۱۰۰ ریال



پیراهن پسرانه از پارچه تترون خارجی ۱۴۰ ریال
جوراب پسرانه ۲۰ ریال



کت و شلوار از پارچه ساده - راه راه پیازی برای پسران
۳ تا ۶ ساله از ۸۰۰ ریال بالا



پیراهن زنانه از پارچه کرپ،
لمه دوشی
از ۱۲۲ ریال
تا ۲۶۰۰ ریال



کت تک
اسپرت
و ساده مردانه
از پارچه های خارجی
از ۱۶۵
تا ۲۴۸ تومان

روپیس تریکوی دخترانه در طرحهای مختلف برای دختران شش تا ده ساله ۶۳۰ ریال
پیراهن آزور چهارخانه آلمانی برای دختران یک تا یازده ساله ۵۰۰ ریال



بلوز زنانه در رنگهای جالب از پارچه های
کرپ پشمی ابریشمی
از ۱۸۰ تا
۷۴۰ ریال



کفش شورو مردانه مدل ایتالیائی در رنگهای مختلف از ۴۹۵ تا ۷۹۰ ریال
کفش مرانه اسپرت در مدلهای جالب و رنگهای مختلف ۵۹۰ ریال
کفش پسرانه در مدلهای مختلف از نمره ۷ تا ۱۰ ریال
کفش ورنی زنانه پاشنه ۴ و ۵ سانت در مدلهای مختلف از ۶۹۰ تا ۸۹۵ ریال
کفش شورو زنانه پاشنه ۴ و ۵ سانت در رنگهای مدروز
از ۵۹۰ تا ۷۹۵ ریال
کفش دخترانه در رنگها و مدلهای مختلف از نمره
۷ تا ۹ ریال





شلوار تک
مردانه در رنگهای
مستوع
از ۶۵ تا
۱۰۰ تومان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سِویلات بایر

یعنی ویتامین C خالص



قرص سِویلات

مقاومت بدن شما را در برابر:

- سرماخوردگی
- تب
- عفونت
- خونریزی لثه

افزایش میدهد.

قرص سِویلات در جعبه‌های پرتقالی ولیموئی، ۲ عددی قیمت ۲۵ ریال برای مصرف روزانه همه جا در دسترس شماست

سِویلات حافظ سلامتی شماست

BAYER

بقیه متشکرم معذرت میخواهم

کرده‌هاهم اصول آن‌را نمیدانند.

حالا که موضوع تشکر و امتنان بمیان آمد بد نیست این نکته را نیز بخوانندگان خاطر نشان کنیم:

در ایران وقتی مردم مخصوصاً کسانی که فرنگی مآب می‌شوند در موقع تشکر از طرف، کلمه فرنگی «مرسی» را استعمال می‌کنند و خیال می‌کنند با استعمال این دو سه کلمه می‌توانند خودشان را متمدن جلوه دهند. البته استعمال یك کلمه خارجی در زبان موقعی مورد لزوم است که عین آن کلمه در زبان مادری وجود نداشته باشد. بنابراین بمراتب بهتر و مؤدبانه تر است. اگر در موقع تشکر «مرسی» نگوئیم و متشکرم و ممنونم و سپاسگزارم و اصطلاحات ملی دیگر را استعمال کنیم.

در موقع اظهار تشکر سرعت نیز تأثیر بسزا دارد یعنی تشکر را بهیچ قیمت و بهیچ بهانه نباید بتعویق انداخت مثلا شخصی برای شما هدیه میفرستد یا در غیاب شما خدمتی برای شما انجام می‌دهد شما به‌محض اینکه فهمیدید باید فوراً باو تلفن کنید یا نامه بفرستید یا شخصاً نزد او بروید و تشکر کنید و در این امر تعلل بخرج ندهید، چون اگر دیر تر تشکر کنید این اظهار تشکر شما ارزش واقعی نخواهد داشت.

بقیه یك نامه صمیمانه

سیمین با آنکه پایش‌دم بخت رسیده یك پیراهن برای خودش دوخته که تماشائی است، از یك طرف لب و لوچه دامنش آویزان است، از طرف دیگر گشادی کمرش اندازه کمر خانم بزرگ شده.»

نویسنده باید ضمن هر نامه‌ای مقداری از «خود» نیز بگنجاند. بدین معنی که با افکار و عقاید و آرزوها و تصمیم‌های خود تا حدی که رنگ خودپسندی و خودستائی نگیرد اشاره کند. همچنانکه مقدار معینی نمك غذا را مطبوع می‌سازد رعایت این نکته نیز نامه را در مذاق خواننده شیرین تر می‌سازد.

شما هر کس و در هر سن و مقامی باشید، بدون تردید دارای دوستان و بستگان چندی هستید. چه بسا اتفاق می‌افتد که بر اثر پیش آمد و تصادفات از یك یا چند تن از آنها دور و جدا می‌افتید. در چنین موقعی یگانه وسیله‌ای که موجب قوام و دوام دوستی و ارتباط شما می‌باشد نامه ایست که بنام آنها ارسال می‌دارید و اگر از عهده نوشتن نامه طبق اصول صحیح بهتر برآئید بهتر می‌توانید دوستان و بستگان را از خود راضی و خشنود سازید.

بقیه شبح عطر آگین

را به‌خانه خودش فرستادم و آرام و آسوده، و پیاده، به آپارتمان خودم در بولوار مونپارنس برگشتم.

علاقه‌ای که به این سینتیای خوشگل پیدا کرده بودم، هر لحظه بیشتر می‌شد.

***

صبح فردای آن روز، لفتی را فرستادم تا راجع به آن خانه‌ای که محل رفت و آمد اشباح بود تحقیق مختصری بکند. نزدیك ظهر با اطلاعات جالبی برگشت.

این طبقه پائین تا چند روز پیش محل سکونت یك زن بسیار خوشگل و موخرمائی روس بود که خانم استارینوف خوانده می‌شد. و این خانم، در حدود پانزده روز پیش، گفته بود که الماس گرانبهائی را از خانه‌اش بسرقت برده‌اند.

و او از شرکت بیمه «لوسون مارسی» که این گوهر گرانبها را بیمه کرده بود تقاضای غرامت کرد، بعد آپارتمان را ترك کرد، برای آنکه حالا از بابت جواهر دیگری که داشت، بیمناك بود.

وقتی که لفتی داستانش را تمام کرد، چند لحظه‌ای مغزم را بکار انداختم بعد به دیدن بروبچه‌های شرکت بیمه رفتم.

و آنجا اطلاع پیدا کردم که ماجرای استارینوف ابتداء دلخورشان کرده و. بعد، باوجود این، تن به پرداخت غرامت داده‌اند. و قرار این بوده است که غرامت را اینروزها بپردازند، برای اینکه زن روسی پشت سرهم به آنها فشار می‌آورده.

ازشان تقاضا کردم که آدرس خانم استاینوف را به من بدهند. بعد عکس آن الماس را که به سرقت رفته بود، گرفتم و وصف دقیق این الماس را هم از زبانشان شنیدم. بعد یك تاکسی گرفتم تا نزد بابادوبینه بروم اما قبلا در میخانه‌ای نزدیك اوپرا توقف کردم تا یکی دو گیلاس ویسکی بالا بیاندازم، به این عنوان که ناهار را جا بیافته.

بابادوبینه مردی است که کارش قلب‌سازی و جعل و اختفاء اشیاء مسروقه است.

کار کوچکی به او سفارش دادم. بعد به دفتر خودم برگشتم تا دستورهائی به لفتی بدهم.

***

و در آن ساعتی که سینتیا سورن یقین کرده بود، بسراغش رفتم.

توی سالون هتل اسپلاندید در انتظار من بود پیراهن شبی به تن داشت که مبلغ گزافی خرج برداشته بود! خیره کننده بود!

قهوه خوردیم، بعد یك تاکسی گرفتیم تا به محلهٔ سنت آنتوان برویم. کلیدها و اجازهٔ بازدید خانه را از متولیان آن گرفته بود.

وقتی که به آنجا رسیدیم، مهتاب، موج موج، از پنجره‌ها به داخل راه می‌یافت و سایه‌های ناهنجاری روی زمین بوجود می‌آورد. و وقتی که وارد این سالونهای خالی بزرگ شدیم، دیدم که یارو به رعشه افتاده.

در یکی از گوشه‌های سالون جا گرفتیم و من سیگاری آتش زدم. زن خوشگل نخواست سیگار دود کند گفت:

— آنقدر هیجان و وحشت دارم که نمی‌توانم سیگار بکشم. آقای والانتین، عقیده شما راجع به این چهزها چیست؟

زدم زیر خنده و گفتم:

— فکر می‌کنم که هرگز پنجهزار فرانك باین سهولت به دست نیاورده‌ام.

و هنوز این حرف‌ها درست از دهانم بیرون نیامده بود که دختره با هیجان عصبی بازویم را گرفت. در سمت چپم ایستاده بود و مچم را با شدت فشار میداد... گفت:

— نگاه کنید! شبح! شبح.

بطرف در برگشتم اما چیزی ندیدم.. هفت تیرم را با آن جلد خودش زیر بغل جا داده بودم. دست به آن بردم و بطرف راهرو حمله کردم. و عروسك راهم دنبال خودم بردم.

تمام ساختمان را زیر پا گذاشتم و کمترین شبحی در هیچ جا ندیدم.

گفتم:

— پس چه میگوئی؟ من اصلا چیزی ندیدم!

جواب داد:

— اهمیتی ندارد. من آن را دیدم. حالا روحم تسکین پیدا کرده. دیگر کاری جز این نداریم که راه بیافتیم.

باخنده، وشوخی گفتم:

— بسیار خوب شما میتوانید. با پنجهزار فرانك کمتر ولی بارضای خاطر به انگلستان برگردید.

در بیرون، با حرکت دلیرانه‌ای بازویم را گرفت و گفت:

— با من بهتل اسپلاندید بیایید به افتخار شبح یك گیلاس باهم میخوریم.

وقتیکه به مهمانخانه او برگشتیم، در یکی از سالونها نشستیم و دو گیلاس ویسکی سفارش دادیم. پس از چند لحظه‌ای، یك دقیقه ازش اجازه گرفتم و خودم را بپای تلفن رساندم. لفتی را که توی دفترم به انتظار بود خواستم و به او گفتم:

— سه دقیقه دیگر به اسپلاندید تلفن بکن و خانم سینتیا سورن را بخواه و وقتیکه پای تلفن آمد چیزی ازخودت در بیار تا یك دقیقه او را پای تلفن نگه بداری. بعد، اینجا بیا و جلو در منتظر من باش. وقتی که خارج شدم، دنبال من راه بیافت اما در هیچ کاری دخالت نکن. و درست آنچیزهائی را که گفتم انجام بده.

پس از آنکه گوشی را گذاشتم، بسراغ سینتیا رفتم.

دو دقیقه بعد، راجع به کیف شیش تیر یکهائی گفتم، چیز ظریف و کوچولوئی از ابریشم مشکی و سفید با قفلی از یشم که حرف اول اسمش با عاج روی آن، نوشته شده بود. تقاضا کردم آن را ببینم و او کیف را بدست من داد.

درهمین موقع، فراش کوچولوئی اطلاع داد که پای تلفن می‌خواهندش... مرا با کیف خودش تنها گذشت و بیرون رفت.

وقتی که به تعارفها و تبریکهای لفتی در پای تلفن گوش می‌داد، من کیف را باز کردم و آن کاری را که می‌خواستم، کردم. و وقتی که برگشت کارها تمام شده بود.

بازهم کمی گپ زدیم بعد پاشدم تا بروم. با محبت

لطفاً بقیه را در صفحه ۷۸ مطالعه فرمائید

چاپ تهرانمصور
تلفن ۳۵۱۸۰
صفحه ۷۷

(c) kayhan.com: The Digital Library

و آقاوجیه‌سپهسالار معروف بامیرخان سردار و سه‌برادر ناصرالدین شاه، شاهزاده ملك آراو عبدالصمدمیرزای عضدالدوله ومحمدتقی میرزای رکن‌الدوله، مقدم برهمه کنار تخت می‌ایستادند.

آقا سیدزین‌العابدین امام جمعه تهران باجمعی ازعلماء نیزمی‌آمدند وبعضی ازخواص آنهابتخت برآمده‌در کنار مسند شاه می‌نشستند ودونفردیگرسینی های دستلاف بردست مقابل تخت می‌ایستادند.

سینی‌های مزبور پرازشاهی سپید بود که بامقداری‌دوهزاری‌زردوقدری برنج وآرددرهم ریخته‌بودندتاپس‌ازتحویل آنهارابرابرمحترمین برند.

سینی های محتوی کیسه های عیدی راپای تخت می گذارد ندواعضای خزانه کنار آن می‌ایستادند تا درموقع بحضوربرندکیسه های مزبورازتافته‌قرمزوبرچهارقسم‌بود، یکصدکیسه محتوی پنج تومان‌شاهی سپید وپنج اشرفی و پنج‌پنجهزاری زرد، پانصدکیسه محتوی سه‌تومان شاهی سفیدوپنج دوهزاری زردوسه‌هزار کیسه محتوی سه‌تومان شاهی‌سپید.

یکربع بتحویل‌مانده پرده دارپرده رابالا گرفته‌باآوازبلندورودشاه راخبرمیداد.

دردم‌گفت وشنودوغلغله‌ای که‌میان حضاربر پابودبسکوت محض مبدل‌می‌گشت ونظامیان در حال‌احترام‌ایستاده بقیه‌سربتعظیم‌فرودمی‌آوردند

پیشاپیش‌ایشك آقاسی‌باشی (رئیس تشریفات) باجبه‌وشال‌وکلاه وعصای مرصع با اعتمادالحرم که‌ریش‌دردرازی ضرب‌المثل‌وچون‌منارگیتی‌نما بود می‌آمدند آنگاه‌شاه‌غرق‌درجواهرونشان‌های سلطنتی وطلا برکلاه زرد باچهره گشاده‌ولبهای متبسم‌واردوباقدمهای آهسته‌ازمیان‌صفوف‌گذشته بتخت برمیشد ولی بنابراحترام‌آقایان علماء بر صندلی مرصعی که‌روی‌تخت‌بود نمی‌نشست وروی مسندزربفت‌جاگرفته‌شمشیرجهانکشای‌دری‌راروی زانومی‌نهاد، گروهی ازخواجه سرایان وخواص کـه ازدنبال شاه‌آمده بودند در کناری قرار می‌گرفتندپس‌ازجلوس‌شاه‌خطیب‌الممالك ازصف مقابل خارج میشد و نزدیك تخت آمده خطبه مختصری‌ایرادمی‌نمود وچون‌بنام مبارك حضرت رسول(ص)وحضرت‌امیر(ع) وشاه میرسید سرها بتعظیم خم‌میشد.

پس ازپایان خطبه‌منجم باشی ساعت‌بدست پیش می‌آمد و اندك زمانی خیره بصفحه آن نگریسته آنگاه‌باآوازرسامی‌گفت:

«بمبارك ومیمنت‌واقبال وجودمسعود در این ثانیه‌آفتاب برج حمل تحویل‌گردید.»

فوراً شیپورچی که دربیرون منتظرایستاده بودبادبشیپور کرده‌درمیدان‌مشق‌توپهای تحویل بصدادرمیآمد شاه نخست‌علماء وبعدبسایرحضار تبریك میگفت آنگاه‌قرآن مجیدرابدست‌گرفته ضمناًصفحه‌ای‌تلاوت مینمودسپس‌حاج نظام‌الاسلام که ازخاندان محترم‌ومحررآقای‌امام بودابرابر شاه‌زانوزده اندکی ازتربت مخصوصی که در بسته تمیزی بود درآب ریخته تقدیم‌می‌داشت و شاه‌آنرا لاجرعه می‌نوشید (حاجی مزبوربرای این عمل انعامی درخور دریافت می‌نمود) وبدادن‌کیسه‌های عیدی بعلماء می‌پرداخت‌و تا بچه آخوندها که همراه پدر آمده.

دسته موزیك که اطراف حوض جلوی موزه ایستاده و باحترام آقایان‌خاموش‌بودندبنواختن‌آهنگهای دلکش درمی‌آمدنددراین موقع‌شاه ازتخت‌بزیرآمده‌برصندلی قرارمی‌گرفت نخست پسرهای فتحعلیشاه و برادرهای خودسپس بنایب‌السلطنه‌بعدبرؤسای‌لشکری ومستوفیان وبالاخره بباقی حضارعیدی می‌داد وباهریك بفراخور حال‌صحبت می‌داشت آنهانیزسپاسگزاری می‌نمودند و کیسه‌هارابوسیده برسرمی‌نهادند مجلس ازسه تاچهار ساعت بطول می‌انجامید وپس ازپایان‌آن شاه به باغ میرفت.

روز دوم عیدسلام عام تخت مرمرمنعقد می‌گشت شاه پس ازبیرون آمدن‌ازاندرون دراطاق کوچکی‌جنب تالاربرلیان جلوس می‌نمود تاایشك آقاسی باشی‌حضور سفراء رابرای شرفیابی اعلام‌دارد آنگاه بتالاربرلیان می‌آمد وروبروی سفیرکبیرعثمانی‌ایستاده ازسلطان و خوداواحوال می‌پرسیدند وشرح مختصری مبنی‌بروابط ویکانگی دولتین ایراد می‌نمودسپس روبسفیرانگلیس کرده می‌گفت احوال‌خواهرمان ملکه‌انگلستان‌چطور است وبهمین ترتیب بادیگر سفرا صحبت داشته بهمه عیدی می‌داد کـه با نهایت ادب سپاسگـذاری نموده میرفتند.

سلام‌سرودردروزسوم‌منعقدمی‌گردید،درواقع‌تفریحی بشمارمیرفت‌عمارت‌سردرروی‌دالان‌تخت‌مرمروروبروی سر درنقارخانه‌واقع‌بود (امروز اثری ازدوبنای‌مزبور بجا نیست) حوض هشت‌گوشی که پیوسته ازفواره‌اش‌دو سنگ‌آب میجوشید میان‌فضای بین‌دوبنا واقع‌بود ودر طرف جنوب‌آن توپ معروف به مروارید که اکنون در باشگاه افسران است روی‌سکوئی قرارداشت.

در این روز مستوفیان ولشگریان حاضرنمیشدند وشاه‌با دسته‌ای از خلوتیان وخواص بدانجا میرفت. ورود تماشاچیان نیزآزادبود، قوچ‌بازها، خروس‌بازها میمون‌بازها که در مدت سال حیوانهای خود را برای این روز و گرفتن خلعت وانعام میپروردندبا نیزه‌بازان زبردست وکشتی‌گیران نامی در میدان‌گرد هم میآمدند.

کریم شیره‌ای‌و اسمعیل بزاز دو مسخره معروف شهرهم درآن میان حاضرمیشدندو برای‌خنداندن شاه آنچه را ازپیراستاد داشتند بکار میزدند، و پهلوانان گریبان یکدیگر را گرفته بزورآزمائی درمیآمدند، پهلوان پایتخت کسی را میگفتند که پشت دیگر یلان را بخاك رسانده باشدواز جانب‌شاه‌بازوبندی موسوم‌به بازوبند (مهرهٔ‌پهلوانی) بوی عطا میشد و تا زمانیکه دیگری براو تفوق نمی‌یافت امتیاز از آن‌وی‌بود.

در آنزمان، بازوبند ومهره‌به‌پهلوان یزدی تعلق داشت، مشارالیه مردی‌بلندبالا وفراخ‌سینه وستبربازو بود چهره‌ای‌تراشیده‌ودماغی‌بسیاردرشت داشت‌وچون عریان شده وفوطه برمیان‌میبست دیوی بی‌شاخ‌و دم‌را میمانست پس از سال‌ها که سمت پهلوانی پایتخت‌باوی بود مردی موسوم به‌اکبر خراسانی‌برقابتش برخاست که‌بازوبند ومهره برازنده من‌است وحاضرم‌باپهلوان یزدی پنجه در پنجه افکنده بقوت بازو آنرا از وی بازستانم.

این ادعا را بسمع شاه رساندند و قرار برآن‌شد که روزی در حضور ملوکانه به‌اصطلاح سرشاخ شده آزمایشی بعمل آید، پس‌میدانی‌مناسب آراستندوزور - ورزان از هرگوشه وکنارگرد آمدند و شاه باگروهی از خواص آمده در جایگاه مخصوص قرار گرفت وبه اشاره‌وی آندو دلیر دیوسار بهم درآویختند.

اکبر خراسانی بحکم جوانی و چست و چالاکی پهلوان یزدی را خسته‌وکوفته نمود وغفلتاً وی رافرو کشیده پس‌از سالها زانوی توانایش‌را بخاك‌آورد. غریو از حضار برخاست وشاه‌از مشاهده اینحال‌گفت تادست از یکدیگر بدارند، دو حریف بنا برسم،معانقه بعمل آوردند پهلوان‌مغلوب‌بازوبندومهره را از بازوگشوده بحضورشاه‌برده‌عرض‌کردقربان‌خانه‌زاددیگرپیرشده‌ام. بازوبند و مهره را شایسته اکبرمیدانم شاه‌آنرا گرفته به‌پهلوان تازه سپرد.

پایان

آسپیرین

مُسکّن فوری درد، تب و سرماخوردگی



بایر آلمان

درجعبه‌های ۲۰ قرصی دردسترس شماست

ایران پیما شرکت

قابل توجه مسافرین محترم

ایران پیما

اتوبوسهای مجهز و آخرین مدل همه روزه بتمام نقاط ایران مسافرت فرمائید

اول سوم اسفند ۳۳۶۳۶۴ ۳۳۱۷۵۶ خیابان امیر کبیر ۳۰۲۱۷۲ ۳۰۲۱۷۳ ۳۳۷۵۷۸

NH2

TAKHTJAMSHID DRUG STORE PHARMACIE

با ظهور لوسیون NH2 در عالم پزشکی ریزش مو درمان پذیر گردید.

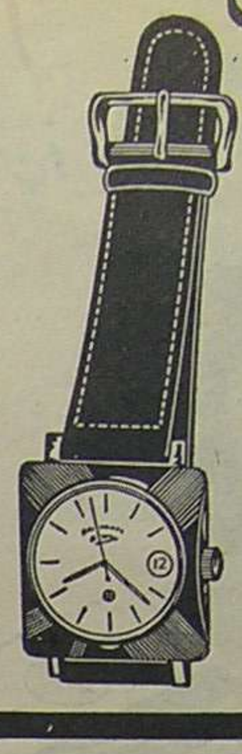
نمایندهٔ انحصاری داروخانه شبانه‌روزی تخت جمشید - تلفن ۶۷۸۲۳ ۶۸۱۰۱

چاپ تهرانمصور
تلفن ۳۳۵۱۸۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

وستندواچ

مشهورترین ساعت درخاورمیانه



مدل‌های جدید وستندواچ برای صاحبان سلیقه ضدضربه - ضدآب

تبلیغات آئینه

فروشگاه صادقی - بوذرجمهری سرای اقبال - تلفن ۲۰۹۰۸

بقیه شبح عطر آگین

بسیار ازخدمتهائی که کرده بودم تشکر کرد و دست یکدیگر را فشردیم . ازمن دعوت کرد که اگر گذارم به انگلستان افتاد ، درلندن به دیدن او بروم . بعد اورا به خدا سپردم.

از هتل اسپلاندید بیرون آمدم وراه بولوارها را پیش گرفتم . تا کوچه کلیشی رفتم و به یکی از آن کوچه‌های تنگ و تاریك قدم گذاشتم .

وهنوزده قدم دراین کوچه راه نرفته بودم که یکی ازپشت سرم سردر آورد وضربه‌ای به کله‌ام زد . نقش زمین شدم. و فکر آخرم این شد که ازاین ضربت نمی‌میرم .

پنج دقیقه بعد بهوش آمدم . لفتی با دستمال خیسی مشغول مداوای اولیه من بود . کله‌ام بدرشتی یك تخم مرغ نارنی ورم کرده بود اما صرفنظر ازسردرد . کاملا سرحال بودم.

لفتی یك تاکسی پیدا کرد و مرا به منزلم رساند . کمپرس آب سرد سرم گذاشتم و توی رختخواب رفتم. ومثل آدم خوشبختی خوابیدم .

فردای آن روز، صبح زود، آماده شدم، طبق آدرسیکه بمن داده بودند ، بخانهٔ خانم استارینوف رفتم در کوچه برژر ، در آپارتمانی سکونت داشت...وساختمان ، ساختمان زیبائی بود .

زنگ دررازدم و پیشخدمت بسیارخوشگلی در را بروی من باز کرد . خواستم خانم استارینوف را ببینم . جواب داد که خانم‌را نمی‌توان دید . وخانم دراین موقع نمی‌تواند کسی را بپذیرد .

لبخندنارنیتی برروی او زدم ومثل بچه آدم هلش دادم بعدبخودم اجازه‌ورود دادم و دررا پشت سرم بستم ، وپس ازاین کارمردانه وارد اطاق اول دست‌چپ شدم . خوب آمده بودم . اطاق خواب بود .

سینتیاسورن، که درلباس خانهٔ عاج رنگی، دلبرانه، خوشگل بود، آرام و آسوده توی رختخوابش ناشتائی می‌خورد ، گفتم :

— سلام، عروسك ! حال خانم استارینوف چطور است ؟

بعد چون گنگ وتعجب‌زده‌مانده بود، گفتم :

— من آن گرگ بدجنس هستم . ولی اگر یك فنجان قهوه به‌ام بدهی، آزارم به‌ات نمی‌رسد .

دخترك دل وجرأت داشت، فقط تکلك کوچولوئی در آورد، بعد زنگ زد و پیشخدمت‌را خواست تا یك فنجان قهوه گرم بیاورد .

پرسید :

— خوب ؛ حالتان چطوراست ، آقای والامقام؟

قهوه برایم ریخت و گفت؛

— خودم لحظه‌ای حدس زده بودم هوش وفراست شما بیشتر از آن است که قیافه‌تان نشان می‌دهد.

گفتم :

— مقصودت چیست ؛ من تاحد امکان کارخودم را بهتر انجام می‌دهم .

یك جرعه خوردم . قهوهٔ لذت‌بخشی بود .

گفتم :

— چیزی که کارتورا خراب کرده ، این است که من، همان شبی که بدیدنم آمدی، گشت مختصری در آپارتمان درمحلهٔ سنت آنتوان زدم، وعطرتو هنوز درحمام موج می‌زد عطر آن صابونی که استعمال می کنی وخیلی هم قابل ملاحظه است .

پس ازاین کشف، بقیه کارها خودبخود روبراه شد . فردای آن روز تحقیق مختصری بوسیله یك نفر انجام دادم وباین ترتیب اطلاع پیدا کردم که خانم استارینوفی هم در کاراست، توبمناسبت واقعه‌ها بمناسبت محل، موی سرت را خرمائی کرده بودی و با لهجهٔ دلنشین روسی حرف می زدی .

بعد سرقت الماس‌را پیش کشیدی وازشرکت بیمه غرامت خواستی، ولی می‌دانستی که این اشخاص، اشخاص خوش باوری نیستند و پیش‌خودت گفتی که مسلماً تحقیق فشرده‌ای می کنند وشاید هم به یك کارپلیسی دست بزنند.

طبعاً الماس بوسیله خودت ربوده شده بود تو آن را درآپارتمان گذاشته بودی، توی یك گلولهٔ موم که بزیر لبهٔ یکی اززینت‌های چوبی دیوار چسبانده بودی خلاصه، دوروز پیش شرکت بیمه به‌ات اطلاع داد که قصد دارد غرامت‌را بدهد . پس تودیگر کاری جز این نداشتی که الماس را ازنوبتصاحب‌در بیاوری .

وبرای این کارمی بایست بآپارتمان برگردی ولی نه بعنوان خانم استارینوف. آن‌وقت بسراغ من آمدی و ماجرای شبح‌را برای من حکایت کردی . ودستمزد مرا هم پیشکی دادی. برای اینکه ضرورت مطلق داشت که من با تو باشم . توبوجودمن احتیاج داشتی تا اگر یکی از کارآگاهان شرکت بیمه آپارتمان قدیم سرکار رازیر نظر داشته باشد وموقع خروج جلومارا بگیرد، بتوانی ثابت کنی که تو خانم سینتیاسورن هستی وبرای روشن کردن قضیهٔ شبح باینجا آمده‌ای .

وحتی پیش بینی کرده بودی که اگر باوجود من و گذرنامه‌ای که دردست‌داری بازهم تراخانم استارینوف بدانند، اصرار نکنی که جمبهایت‌را جستجو کنند. ومحال بود یاروحتی یك ثانیه‌هم خیال کند که الماس، بوسیلهٔ موم، زیر آستین چپ بارانی من چسبیده است . همانجائی که خودت چسبانده بودی. وآنهم درموقعی که باصطلاح آن شبح عزیزت رادیدی وبازوی مرا گرفتی .

امروز، شرکت بیمه، می‌خواست پول شما را بدهد. وتومی توانستی هم صاحب پول وهم صاحب الماسی بشوی .

بعد می‌توانستی بطرف لندن راه بیافتی وبرای من، بعنوان یادگار، پنج قطعه اسکناس و گلوله‌ای بدرشتی تخم مرغ نارنی بجای بگذاری وبروی .

سنیتیا ، باملاحت خندید وگفت :

— شرحی که دادید بسیار قابل ملاحظه است، حالا می‌خواهید چه بکنید ؟

گفتم :

— کارمهمی نمی‌خواهم بکنم. برای آنکه الساعه بروبچه‌های بیمه را دیدم تا جلو پرداخت پولی را که می‌خواستند امروزصبح بتو بدهند ، بگیرم. و به‌اشان گفتم که الماس‌را پیدا کرده‌ام .

با لحن غم‌انگیزی گفت :

— شما آدم پررو و گستاخی هستید، می‌دانید . من باین پول احتیاج داشتم ، فعلا نمی‌توانم الماس خودم را بقیمت خودش بفروشم .

گفتم :

— ولی حداقل برایت درس عبرتی میتواند باشد . ونتیجه رامی‌بینی . حالا نه پولی دستت‌را گرفته و نه الماسی .

گفت :

— مقصودتان ازاین حرفها چیست؛ الماس دردست من است . نوی کشو آن کمداست ! .

گفتم :

— نه . توی آن کمد نیست . چیزیکه توی کشو آن است، الماس بدلی است نه ازروی آن ساخته‌شده وبابا دو بینه مخصوصاً آن‌را برای من تهیه کرده . و مرا آنرا بجای آن الماس دیگر پیش ازآنکه ازمهمانخانه اسپلاندید بیرون بروم ،زیر بازیم چسباندم .

این حرفها بسیار دردخترك تأثیر کرده بود، گفت :

— بسیارخوب! مرا ببین که خیال می کردم شما مرد شریفی هستید! شما الماس مرادزیده‌اید واو اگر به پلیس تلفن بکنم چه می گوید؛

مثل دیوانه کوچولوئی خندیدم و گفتم:

— هیچ فایده‌ای نخواهد داشت، سینیتا برای‌این که الماس‌تو پیش من‌نیست. الماس پیش خودت است، اما به‌ات نمی گویم مگر این که نسبت بمن لطف داشته‌باشی.

با لحن پارسایانه‌ای پرسید.

— چه باید بکنم تا شما خیال بکنید نسبت بسرکار لطف دارم . لبخند دلفریبی زدم و گفتم،

— باید پنجهزار فرانك دیگرهم به‌من بدهی.

گفت:

— خدایا! همه بدبختی‌ها نصیب من است! آقای الکاپون کیف مرا بدهید.

کیفش را بدستش‌دادم پنج اسکناس ازآن بیرون آورد و بمن داد.

بعد گفت:

— و حالا الماس من کو؟

— زیر قفل آن کیف شب کوچولویت چسبانده‌ام. و آن‌هم وقتی که با دستیار جوان من پای تلفن ورمیرفتی.

گفت :

— خدایا! شماچقدر جرأت وتهور دارید.

سپس زنگ‌زد وپیشخدمت خوشگلش‌راخواست وگفت :

— ماریت، آن کیف کوچولوسفیدومشکی مرا بیار .

ماریت با کیف برگشت. وسینیتا الماسش رادید که زیر قفل آن چسبیده‌است.

گفتم:

— خوب، سینیتا؛ هرگز دیگر با شرکت‌های بیمه از این بازی‌ها نکن.

لبخند زد. حقیقتاً پرستیدنی بود.

گفت :

— قول میدهم، آقای عزیز. وحالا ازشما میخواهم از اطاق من بیرون بروید تا بتوانم لباس بپوشم . من الساعه بطرف لندن حرکت میکنم.

پاشدم وگفتم:

— اگر بجای تو بودم حرکت نمیکردم . امروز عصر مسابقهٔ بسیار خوشگلی در «اوتوی» هست . شاید پس از آنکه باهم ناهار خوردیم بلیط برنده‌ای نصیب تو بشود .

با اخم گفت :

— افسوس. من دیگر آن‌قدر پول ندارم که بتوانم در مسابقه‌ای شرط‌بندی بکنم.

بی اختیار خندیدم. وگفتم.

— بیا... بگیر!

و یك بسته اسکناس بطرف او دراز کردم

— من دوهزار فرانك‌ات‌را پس‌می‌دهم. ازدستمزد خودم صرفنظر میکنم.

گفت:

— نمیخواهم؛ اگرچه پنجهزار فرانك آن رابزور از من گرفته‌اید از این گذشته من آنقدر باشما آشنائی ندارم که پولتان را قبول کنم.

گفتم:

— وسواس نداشته‌باش، سینیتا، امروز صبح بیست وپنج قطعه از این اسکناسهارا از شرکت بیمه گرفته‌ام در ازاء کار خوبی که کرده‌ام.

سینیتا، حیرت‌زده، بروی من نگاه می کرد، آخرس گفت :

— حداقل شما اشتباه نمی کنید.

بعد، بالحن اندیشناك گفت:

— به سالون بروید تامن بفراغ خاطر بتوانم فکر بکنم. شاید بتوانم تصمیم بگیرم که باهمه این چیزها با شما بمسابقه بروم .

پایان

(c) iran-archive.com, The Digital Library

تیمسار سرلشگر آزموده

ارقاء شایسته آن جناب را صمیمانه تبریك عرض نموده از یزدان پاك توفیق خدمت در راه شاه و مردم را خواستارم.

سرگرد دکتر ناصری

بقیه من کمی دوستت میدارم

ـ کمی؟. زیاد؟. باعشقی آتشین . دوستم می‌دارد؟.

وش بده . صداهائی از آنجا .. ازمیان بوته‌ها . ازمیان ان انبوه درختها می آید؟. شاید گروهی از مهمانان انتظار زنگ شام به گردش آمده‌اند

ودختر خندان از نوگل مینارا پرپر می کند:

ـ کمی دوستم می‌دارد ؟ زیاد دوستم می‌دارد؟.

ـ کمی دوستم می‌دارد ؟ زیاد دوستم می‌دارد؟.

اما این صدا ، گفتی صدای شاهزاده ماکسمیلین بود.. ماکسمیلین نامزد عزیزمن ! شاید در جستجوی من است. گذار در پای این درخت بلوط بزرگ بنشینیم.. از ازدیدن من در اینجا متحیر ومسرور خواهد شد.

ـ کمی دوستم می‌دارد . گوش بده ! ببین!. تنها نیست . صدای زنی هم می آید .. واین صدا صدای کنتس لودویکا .. یکی از ندیمه‌های مادرم است .. بسیار؟ باعشقی آتشین ؟.

اما قیافه نازنین و گلگون که ناگهان چون گل یاس رنگش را باخته است ، لبهای چون مرجان ، پر نوشخند که لحظه‌ای پیش ازخوشبختی چون گل شکفته بود، بسته شد و گرفتار تشنج دردناکی شد ، دستهائی که گل مینارا گرفته بود چون یخ سرد شد و با اینهمه گل مرموز زارها نکرد.

برای اینکه ماکسمیلین ، آنجا ، نزدیك او ، در پشت سبزه‌های تیره رنگ درختان سندروس ، حرف می‌زد . .

وبالحنی آمیخته به تأثر می گفت:

ـ وقتی که عشق درمیان باشد ،مگر می‌توان هرگز فراموش کرد ؟. ومن، شمارا ، کنتس ، دوست می‌دارم خودتان هم خوب می‌دانید .

ـ نامزد شما خوشگل است.

ـ درمقابل شما چندان خوشگل نیست، این جادوگر.

ـ اما مارگارت . این دختر کوچولو.

ـ من آن محبتی را که به او دارم که انسان نسبت به بچه‌ای دارد .. نسبت به چیز گرانبها و زودشکنی دارد .. اما من شمارا .. اوه ! شمارا می‌پرستم !..

ـ شاهزاده بیچاره ! سیاست چه تکالیف ستمگرانه‌ای به گردن انسان می گذارد! . می‌دانم چه می گویید . برای اینکه من هم شمارا دوست می‌دارم.

. . . . . .

اما پرنسس مارگارت کوچولو دیگر چیزی نمی‌شنید خون درعروقش یخ بسته بود ودل بیچاره و دوستدار وزود باورش شکسته بود ..

درمردمك های ربرجدین‌اش ، نومیدی کشندهٔ خیانتی فاش‌شده بود ، جای سرمستی دقایق پیشین را گرفت .

بچه دیگر چیزی نگفت، وازدردورنجی که وجودش را شکنجه می‌داد فریاد نکشید.

فقط سرش ، دردناك وخسته ، خم شد.

ودرآن دقایقی که گلهای مینای چمن گلبرگهایشان رابهم نزدیك می کردند تاقطرهٔ شبنمی را که آن شب بریها وبلبل‌ها ، برای نوشیدنش می آمدند ،پاك ودست نخورده نگهدارند ، خواهرشان ، آن گل انسانی، که بدست نخستین طوفان درهم شکسته وخردشده بود، جام خودرا بازمی کرد تا بگذارد که روحش بسوی مناطق عشق بی‌پایان وجاودانی به پرواز درآید..

ووقتی که پرنسس کوچولو وناز نین را روی خزه‌ها دربای درخت بلوط پیدا کردند ، مینای سفیدی را که ازچند گلبرگ جداگشته‌اش هنوز نالهٔ او کمی مرادوست میداریه شنیده می‌شد . همچنان دردست رنگ پریده‌اش می‌فشرد..

بقیه بچه‌ای که گاه بشکارش ...

هروقت که غم و غصه‌ای داشتید، من شما را دلداری خواهم داد. بروید، بچه‌جان.. ونترسید .

***

آقای ریشوار که هنوزمدتی بساعت درسش مانده بود باقدمهای آرامی راه میرفت و از زیبائی آن صبح پائیزی که لطافت هوای بهاری راداشت، لذت میبرد .. عشق پیری با آن نوازش های فریبنده‌اش فرا رسیده بود ...

یك زن جوان سیاهپوش ویك بچه، از کنار ژوزف ریشوار گذشتند بچه که هماندم ایستاده بود، خوشحال و پیروز، فریاد زد :

ـ مامان،مامان..**خودش** است !

البته بتفصیل ازمعلم خودحرف زده بود، چه زن جوان درباره این جمله کوتاه هیچ گونه شك وشبهه‌ای نتوانست داشته باشد ولبخند زنان گفت :

ـ شما آقای ریشوارهستید. نه؟ از ملاقات شما خوشحالم ، آقا.. پسرم بمن گفته است که شما تاچه حد مهربان هستید وچه قدر درحق او مهربانی کرده‌اید.

ژوزف ریشوار گفت :

ـ اختیار دارید چند کلمه محبت آمیز این همه سپاسگزاری وتشکر نمیخواست .

ـ اوه!. شما، آقا، ازآن روزهمیشه یارویاور او بوده‌اید ومن درسایه شما توانستم اورا بمدرسه بگذارم ژورژهٔ من باآن مزاج عصبی وباآن ضعف خود، بچهٔ نازپرورده‌ای است که نمی‌توانست برنفرت ووحشت آن روزاول غلبه بکند، فقط تصور این که هرروز شما را خواهدید، باودل وجرأت داد واگرهرروزصبح، من ناگزیرمیشدم که مبارزه بکنم و طوفان اشکهای اورا تحمل بکنم، حتماً تسلیم می‌شدم. برای این که خودم را میشناسم. زن همیشه درمقابل غم وغصه بچه، ضعیف است.

وآهسته ازپی این حرفها گفت :

ـ ومن هم دیگر غیراز او کسی ندارم !

درکنار هم راه رفتند. ژرژ کوچولو که بکیف پر از کتاب خود مباهات می کرد جلو ایشان و ازاین که دیگر حلقه‌های موی خرمائی اش هم روی گردنش نمی‌افتاد بخود می‌نازید.

برای اینکه نمیخواست دیگر قیافه دخترانه داشته باشد. ازمادرش اجازه گرفته بود که موهایش را بزنند.

خانم سنت ایو سر کوچولو ژرژ را به آقای ریشوار نشان داد وگفت :

ـ تصورش را بکنید. وقتی که موهایش را تراشید، من گریه کردم .

***

اکنون، هرروز، مادر ژورژه ومعلم، یکدیگر را می بینند.

آقای ریشوارمیداند که شاگرد کوچولویش در کجا منزل دارد واین فکر بخاطرش خطور نمیکند که جز کوچه‌ای که خانم سنت ایو در آن می نشیند ، درراه دیگری روانه مدرسه بشود یك روز ژورژه را که ناگهان حالش بهم خورده بود، باخود نزد مادرش برد. ازآنروز، بارها هم آنجا رفت واین دیدارها به تواتر رسید.

خانم سنت ایو، زن جوانی است ولطف وملاحتی دارد که نمی‌توان زیبائی خواند این لطف و ملاحت او مخصوصاً زادهٔ حالت چشمهای سرشار ازهوش و فراست ومحبت اواست. او که مدت کوتاهی است بیوه مانده‌است ولباس سیاه بتن می کند ، هرگز نام کسی را که از دست داده‌است ، بزبان نمی آورد . وآقای ریشوار ، از دیدن آذین محقر ومسکن منزل. اورا چندان خوش طالع و توانگر نمی‌پندارد.

آنوقت، معلم، بی آنکه هنوز فکر خودش را بصراحت بزبان بیاورد ، بازهم تأسف می‌خورد که نه جاه پرستی داشت ونه ذره‌ای اهل دسیسه بود ومسلماً دلش می‌خواست که بعوض این که در این شهرستان دورافتاده وبپوسد ، شغل بهتری پیدا کند و پاداشهای درخشانی بگیرد. و حقیقت این است که اگر درجای دیگر بود نمیتوانست با ژرژه سنت ایو آشنا شود.

اما چندان زمانی طول نکشید که آقای ریشوار در دلش اعتراف کرد که عاشق سرگشتهٔ مادر ژرژه است مرد گوشه نشینی مثل او کجا ومثل شاعر جوانی در رؤیای عشق به پرواز در آمدن کجا!

وچرا او باید خوشبخت نباشد؟ خانم سنت ایو مادر ژرژه هم تقریباً مثل او فقیر بود. واین زن چه قدر محبت و چه قدر اعتماد باو پیدا کرده بود، از زندگی او جویا میشد، به کارهای او اظهار علاقه میکرد و نصایح اورا برای راه بردن ژرژه میپذیرفت. مگر همه این چیزها دلیل عاطفه وعلاقه‌ای نیست که آماده تبدیل به محبت وعشق است ؟

ریشوار باخود گفت:

ـ من باید حرف بزنم این وضع قابل دوام نیست .

مدت درازی باخود گفت: «باید حرف بزنم» اما در مقابل این تصمیم بزرگ که اگرچه پذیرفته بود، از آن بیم داشت، هنوزهم دودل بود.

آنروز صبح، بی آنکه خانم سنت ایورا دیده باشد به مدرسه رسید. وبچه هم پدیدار نشد .

آقای ریشوار نگران شد. ناگهان تصمیم خودرا گرفت وبا خود گفت:

ـ همین امروز نزد او میروم، غیبت ژرژه میتواند برای من بهانه‌ای باشد. شاید بچه مریض شده باشد، بعنوان علاقه‌ای که به پسرش دارم، التماس می کنم که عشق مرا بپذیرد.

***

ـ شما هستید، دوست عزیز.

خانم سنت ایو با آغوش باز بطرف او آمد قیافه‌اش چنان از شادی پرتوافکن بود، که ریشوار دیگر اورا نشناخت. متحیر ومبهوت ماند وتقریباً اززیبائی تازه او که تشویش آورتر شده بود بوحشت افتاد.

زن جوان اورا کشان کشان بسالون کوچکی برد که دقایق درازی درآنجا به رازگوئیها وصحبت های سرشار از اعتماد سپری شده بود.

ـ حتماً از این که ژرژه را ندیدید، نگران شدید نه او مریض نیست (باهیجان عصبی خنده‌ای کرد) او بیرون رفته است من هردوشان را بگردش فرستادم... برای این که تسکین پیدا کنم و تسلیم بشوم، احتیاج به تنهائی داشتم !.

آه! خدایا! منی که قسم خورده بودم که دیگر تسلیم نشوم. و سنگدل باشم!

ریشوار از این حرفها سردر نیاورد. بازهم قضیه دستگیرش نشد... هر کلمه‌ای که ازدهان محبوبه‌اش بیرون می آمد، بردل او فشار بیشتری می آورد.

***

و سرگذشت، سرگذشت زن جوان خوش اعتمادی بود که ازشوهرش، ازشوهری که ازجان ودل دوست می‌داشت خیانت دیده بود.

آری خانم سنت ایو که گناه شوهرش را کشف کرده بودو به عصیان آمده بود، گریخته بود و پسرش راهم با خود برده بود.

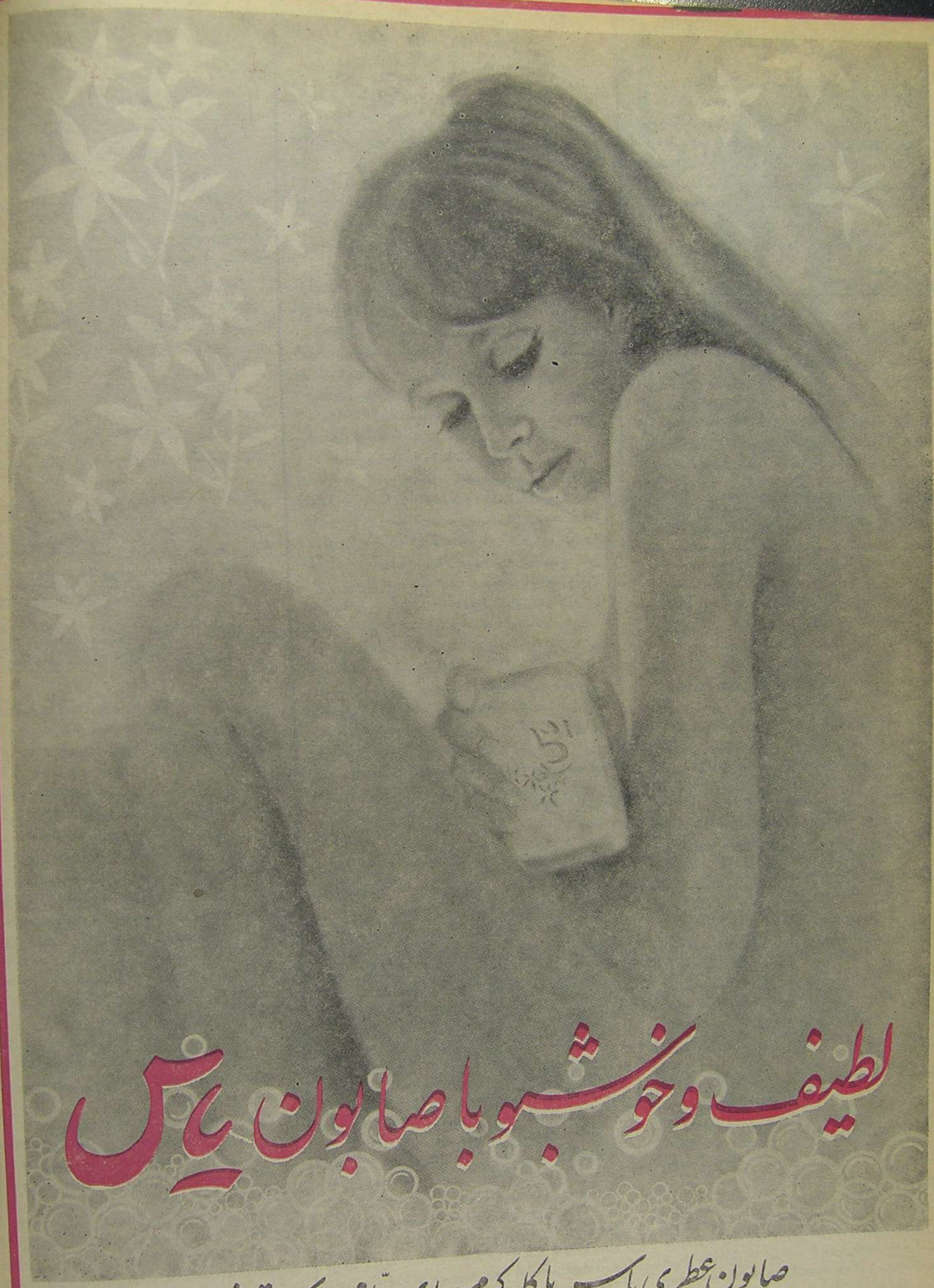
لباس سوگواری بتن کرد وبه بچه گفت:

ـ پدرتو مرده است.

لطفاً بقیه را درصفحه ۸۵ مطالعه فرمائید

صفحه ۷۹

(c) ketabton.com: The Digital Library



لطیف و خوشبو با صابون یاس

صابون عطری یاس با کلد کرم برای حمّام و دستشوئی

صابون یاس با کف فراوان و دوام بسیار بدن شما را چون برگ گل نرم و لطیف می کند.

(c) iran-archive.com - The Digital Library



همراه با عرض بهترین شادباشهای نوروزی

درود فراوان به هم میهنان عزیزی که با استقبال شایان خود از محصولات آزمایش قدم مؤثری در راه بهدف رسیدن آزمانهای صنعتی کشور برداشتند و آزمایش را مؤسسای بزرگ و پرافتخار ساختند امیداست در سال نو با عرضهٔ محصولات جدید گام تازه‌ای در جلب رضایت و آسایش خانواده ها برداریم.

با امید روزها و سالهای پرافتخار تر برای مردم ایران

هیئت مدیره و کارکنان
شرکت سهامی کارخانه‌های صنعتی آزمایش

۴۱۶

تو للی:

● من بگواهی بی‌غرض ترین شعر شناسان درون و برون این سرزمین از پایه گذاران اصیل شعر امروزم و همچنان به تلاش در تکمیل، این شیوه دلپسند را دنبال میکنم.

نیما یوشیج که بعداً از دوستان هم شدیم از چشم من به‌بت شکن جسوری میمانست که چکش بدست بتهای دیرین بتکده‌ای کهنسال را برخاك ریزد بی آنکه سخنی چند در ناپیدائی خداوند و یکتائی وی گوید پرستندگان آن هیاکل دیر باز را بدامن بهتی عظیم رها کند تعدیل نیست که من در آن هنگام ویرانگری نیما را که وجه اشتراکی هم با احساس من داشت کاری پرارج می‌شمردم ولی نمونه‌های شعری او را از آن جهت که بکلامی سست و ابیاتی معلول و پیوندی خارج از دستور زبان سروده شده بود شایسته آن نمیدانستم که در بر افراشتن کاخ رفیع شعر امروز طرح تجدید بناو اقع شود.

از این رو پس از گفتگوهای درازو دوستانه‌ای که در تهران میان من و او در پیوست هریك سرخود گرفتیم و هنگامیکه من بسال ۱۳۲۸ دست بکار طبع مجموعه شعری «رها» شدم ضمن اثبات لزوم برگشودن راه تازه در سرودن شعر روش سخن سرائی «نیما» را در این زمینه بدلایل استوار رد کردم دیباچه نافه نیز که ۱۴ سال پس از طبع «رها» تدوین شده در تائید این عقیده سخنانی دارد که بسیاری از صاحبنظران انگشت قبول بر آن‌ها نهاده‌اند.

اینك که سخن از «نافه» و «رها» بمیان آمد از آنجا که ممکن است پاره‌ای از حاضران ادب دوست بجهاتی چند بمطالعه مقدمات این کتاب توفیق نیافته و در نتیجه از عقاید و نظرات من درباره شعر نو بپرداخت آن ناآگاه مانده باشند بطور فشرده میگویم که اولا من بحر و وزن و ایقاء یا بزبان فرانسه «ریتم» را از پایه‌های اساسی و ناز و دودنی شعر فارسی میدانم ولی درشکستن بحور و تلفیق اوزان و بازی کردن با ارکان و زحافات (۱) عروضی چنانچه اینکار بارعایت موازین واستادی تمام انجام شود اشکالی نمی‌بینم، تنها بیك شرط و آن این که عظمت اندیشه و احساس شاعرانه درشعر دلخواه چنان باشد که سراینده از بیم فدا شدن پاسی از آن، دست به شکستن بحور وضوابط دیرین زند و اینکار نه تنها در قلمرو شعر، بلکه در بسیاری از مظاهر طبیعت جاندارو بیجان نیز بضرورت ذات خویش، شدنی و کردنی است. اگر همانگونه که اناری شاداب و خندان پوست خود را از درشتی و بسیاری دانه میشکافد یا الزام به تندرست برکشیدن نوزادی فربه و گرانبار، پزشك با وجدان را ناچار به انجام روش سزارین می کند اوزان عروضی را از بر مایکی شعر بشکنیم.

این کار نه تنها از دید من رواست بلکه ضرور و واجب میکند. با اینهمه دریغ انگیز است که امروزه بیشتر خامکاران و هنرنمایانی سردر بجهان آوردن نوباوگان فکرت خویش مادرانه تن به سزارین ادبی میسپارند که جنین نحیف و بیمار و بی‌اندام آنان را از راه طبیعی بکار بستن موازین عروض هم می‌توان به داوری سخن سنجان نهاد.

واما درباره قافیه که از دیدگاه ذوق سلیم درحکم قفل زرین گنجینه ابیات است. عقیده من بر این است که نه تنها نغمهٔ شیرین قافیه با اعلام بسته شدن هر بیت زنگ‌آسا طنینی بس دلاویز در گوش ذهن شنونده وخواننده سخن سنج برجا خواهد گذاشت بلکه از دیدگاه روان شناسی هم نقطه کمك جادوشی است در بیاد آوردن اشعار دلخواه حافظه بریاد سپاران را مددی بسزا تواند کرد. آنانکه با سروده‌های دلکش، شهپر، این مرز وبوم چونان حافظ وسعدی، فردوسی نظامی وخیام آشنائی نزدیکتری دارند، نیك میدانند که ترازوی ذهن وذوق این نکته‌سنجان بی‌همانند گه‌گاه باچنان وسواس و دقتی بکار می‌افتاده که رعایت قوافی معمول هم عطش نغمه سازی آنان را سیراب نمی‌کرده است از اینرو با توسل بصنعت ذوقافیتین ویا بازی گری تکرار استکاف خوش آیند کلام وحروف طریق پرداختن ابیاتی از این دست:

جان بی جمال جانان میل جنان ندارد
هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد

یا

رواق منظر چشم من آشیانه تو است
کرم نما وفرود آ که خانه خانه تواست

یا

چشم بد از تو دور ای بدیع متمایل
ماه من و شمع جمع و میر قبایل

گذشته از رعایت قافیه که کمترین موسیقی لازم را با آن طنین خوش ودلاویز به کلام می‌بخشد درمروارید-

لطفا ورق بزنید

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه توللی

بندی این ابیات دلنشین ازطریق فراوانی وبرخوردی جیمها درشعر نخست وتکرارخانه دربیت دیگر ورعایت لطف انگیز یاء همزه‌دار شمایل وقبایل درواپسین شعر که خودنازك کاری دیگری خارج از وظیفه فنی قافیه پردازاست،حافظ وش وسعدی‌وار چه رنجها که برخود هموار کردند .

داستان این بزرگ مردان نغمه پرداز داستان چابك سواری چیره‌دست است که درپرش ازموانع وغلبه بر حریف درست درآن هنگام که دیگرهیچ هماوردی در میدان اونیست عطش ناسیراب برتری جوی خویش را باین آرام می‌بخشد که دیگر بار، یکه‌وتنها به‌مانع چوبین نزدیك شود وبادست خویش آن مانع مدرج را از نقطه رکورد برترین حد دهد وآنگاه هی‌زنان ورکاب کشان بتاختن گرم ، سمند هنرنمائی خودرا ازستیغ آن مانع پرخطر نرم وآرام به دیگرسو فرو آورد . ازاینرو آنانکه بطرد قافیه ازشعرمعتقدند ازسرمغلطه رعایت آنرا سبب گمراهی وپرت‌افتادگی ازبیان میشمرند ، **ازچشم من شهری بچگانی نازپرور دونادیده سمندند که‌چون‌روزگاری‌ازسرتفنن‌و تقلید کودك‌آسا برپشت حیومی(۲) کوه وپیکرجسته و ازپس‌لختی‌چند ذلیلانه بخاك‌درافتاده‌اند. برجای سرزنش خویش‌وفراگرفتن این‌فن شریف فریاد میکشند که همه‌ی اسبان‌خوب وچابك‌سواران‌محبوب را از صفحه‌روزگار نابود باید کرد .**

نقش لطیف دیگری که قافیه درشعربازی میکند الهام‌بخشی اوست که بیشتر بطریق تداعی‌معانی صورت می‌بندد وگاه‌چنان سراینده‌را ازیادی بیادی وازاندیشه‌ای به اندیشه‌ای واحساسی به‌احساسی میکشاند که بی‌گمان اگردست به‌سرحلقه آن زنجیر نمی‌گرفت محال بود که از بی‌نمودن مسیر عادی فکر وخیال به گنجینه‌های جادوئی‌وش پرگوهری رسد که کلید رؤیائی تاراجشان به‌دیگر سرزنجیرافسون بندد . آورده‌اند که «میکل آنژ» پیکر تراش نام‌آور روم بجای اینکه چون دیگر حجاران گزینش ونقل مرمر مورد نیازکارگاه رابرعهده کوه‌بران سنگ فروش نهدخود بمعدن میرفت وساعتها درمیان کوهپاره‌های گوناگون‌شکل که هیچ‌یك براندام هندسی نبودند اندیشمندانه می‌نشست وبهریك چنان ژرف درمینگریست تاسرانجام قطعه‌سنگ دلخواه‌را ازجهت‌خرید و تراش بازیابد .

درآن نگرش چه رؤیاها و الهامها که ازمغز وی میگذشت .

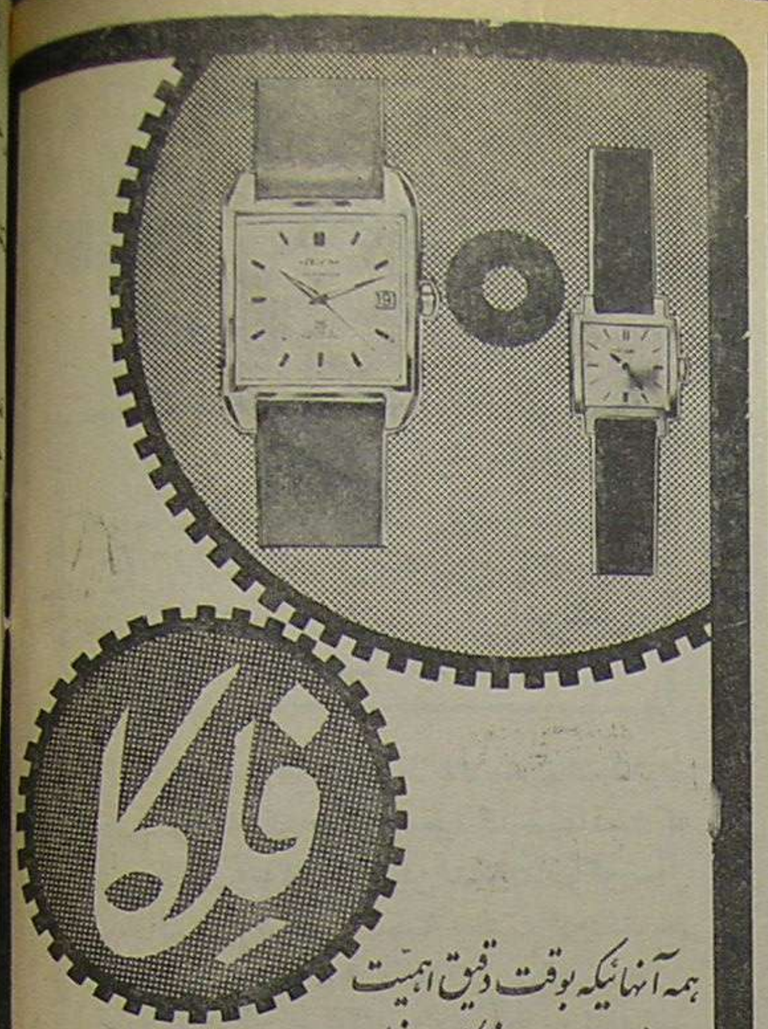
فی‌المثل اگرآن پاره‌سنگ ناهموار درقاعده‌سطبر می‌نمود و خمیدگی نرمی به نیمه حجم سرین داشت «میکل آنژ» به‌زمزمه باخودچنین میگفت :

— از تراش این سنگ انسانی میتوان ساخت که کرنش واربجهتی از جهات‌خم شده‌باشد .

این دلخواه ذوق‌جیست، جنایتکاریکه‌دشنه‌بدست برقربانی خودخم‌شود.؟ یا پیری گوژپشت که عصازنان بگذرد یامادر ، نوازش‌گری که برکودك پستان بدهن خویش سرفرو آورد . ؟ آری گوئی تراش‌این دوپیکر نخستنم پسند نیست نه‌بدین‌سبب که منظره مادروفرزند ازقاتل گوژپشت دل‌انگیزتراست ، بلکه‌ازاینروکه از تراشیدن پاهای ایندوپاسی گران ازقاعده‌ی‌سطبرسنگ پاره بهدرخواهد رفت پس‌همان به که دست بتراشیدن مریمی‌مسیح‌دربروفراخ‌دامان‌زنم تاقاعده‌پرحجم‌سنگ‌نیز دراین میان دور ریخته نشود . باین گونه میکل آنژ پیکرهای دلخواه خود را ازدل‌سنگ‌پاره‌های ناهموار برمیکشید، همان‌گونه که شاعران چیره‌دست راستین بسیاری ازمضامین‌لطیف ودل‌انگیزخود رابروش‌تداعی ومعانی ازدل قوافی پربرگ و بار برکشیده الماس و ارشان به نگین‌خانه ابیات واشعار جاودان سپردند با اینهمه عقیده شخص‌من براینست که اگرفوران‌چشمه‌سار خمیروجریان سیلاب خروشان احساسات شاعرانه‌چنان زورمندباشد که درمسیرسنن حرمت‌انگیز لبریزشود ، درهم‌شکستن‌سنگ‌بند قوافی‌را هم‌میتوان‌بهیچ انگاشت واما آنچه‌که درپایه‌ریزی شعر نونه هرگفته و سروده امروزبیش ازهمه‌گره‌گشای‌کار و مورد عنایت است ، شکستن بیجای بحوریاطرد بی‌سبب‌قوافی نیست ، چه بسیاری ازسخن‌سرایان چیره‌دست معاصر درچهارچوب همان سنن دیرین قطعاتی برداخته‌اند که از هرجهت تازه ودلپذیر وماندنی است . بعقیده من شعرنو یعنی یك‌شعر خوب وشایسته امروزبیش از هر چیز نوازمند اندیشه واحساس تواند ، فی‌المثل اگر منوچهری‌بعهد خود برآمدن‌خورشیدی گل‌گین‌روی‌بامدادی را ازستیغ البرز، بخون آلوده‌دزدی‌سراز کمینگاه برکرده‌همانند ساخته وبدین گونه سخنی‌تازه برزبان‌رانده‌است،دیگر اقتباس‌وتکرار این‌تشبیه‌از طرف‌شاعرامروزروا نیست.

ولی‌همین شاعراگردست به‌گنجینه ذوق خـداداد خود برد وآن منظره دل‌انگیز صبحگاهی را بشکفتن سرخ گلی‌بردریاچه‌نهل‌فام‌یااخگرفشانی آتشی‌درکبودی دودهمانند سازد ازآن نظرکه‌درکاراین‌تشابیه کارتقلید برجای پای استاد دامنان ننهاده وبه‌تعبیردگر، زبان برآب نبات نیم‌لیس گذشتگان نکشیده است،کاری بس ارزنده و دلپسند انجام داده البته باین شرط که بافت سخن وتشبیهات واستعارات اونیزهمگی تازه ولطیف ودل‌انگیزباشد .

نقش پرارجی که کلام‌خوش‌آهنگ ورسا، یا به‌گفته دیگر، سخن والای شاعرانه دریك شعرخوب اعم ازنو وکهن بازی میکند چنان نازك‌ومؤثراست که برسرآن کتاب‌ها باید نوشت. **زیرا اندیشه‌جان شعروکلام‌پیکر شعراست وآن ناپیدارادرقالب این پیدا بایدشان از زندگی‌سحرآمیز ،پیکر لطیف‌درکارسرودن شعر تابدان پایه است‌که فی‌المثل شربتی بی‌طعم و نادلپسند را درساغری ازبلوروخوشبوترین باده جهان را در آفتابه‌ای مسین بیك هنگام فراپیش مانهند ورغبت مارا درنوشیدن یکی ازاین دو به آزمون‌گیرند ، شك نیست‌که پیمانه خوش تراش بلورباپیشی‌گرفتن ازآن ابریق ناهنجار سیرابگر جان عطش ناك ما خواهدشد وآن‌شراب، چون دل مهربانی‌که درسینه دخترکی زشت‌روی فروکوبد بی‌خواستارو ناچشیده خواهد ماند.** بگمان‌من گذشته‌ازآن همه معانی‌دلپذیر پیش ازحافظ نیز زینتبخش اشعاردیگرشاعران گشته ، یکی ازعلل دلنشینی اشعارحافظ اینست‌که درگزینش وتراش‌کلمات با وسواسی شگرف عمل‌کرده وهرخوبی رابا موشکافی ذوق‌لطیف‌وبه‌خوب‌تروخوب‌ترین رسانده است. بنابراین درپرداختن‌شعرنووخوب شرط آن‌نیست که سراینده گستاخی خودرا درطردقوافی بازمیگیردیا باشکستن بی‌دلیل ونیازبحورعروضی که قوالب‌سخنند، دل باین خوش‌کندکه خشتی‌شکسته‌وبی‌قواره برسراین دیوارنهاده‌است بلکه شرط آنست‌که گوینده احساس و ادراك تازه‌را بکلام خوش‌تراش‌وتعابیر تازه‌نیزبیاراید نکته دیگری که بردیباچه‌های «نافه» و «رها» هم افزودنی‌است، اینکه اینروزهاسرایندگانی چندبخاطر دل‌آوردن از طبقه زیرین اجتماع یعنی همان طبقه‌که هنوزشکسته‌بند خویش را استاد جراحان عالیقدرمی‌شناسد وکرامت شیخ قصبه را برتر از معجـزه مسیح می‌پندارد و دعانویسی شیاد دوره‌گرد را دافع‌هرگزند و بلامی‌داند و از زبان‌مخصوص عامه یعنی‌زبان‌کوچه و بازار را واسع بیان واندیشه و ادراك خودکرده‌اند اینان چنین می‌پندارندکه با استخـدام این‌زبان‌فاصله عظیم طبقاتی خویش را باتوده خلق از میان برداشته و سرانجام حمایت بیدریغ وی را در وصول به‌مقاصد خویش، مقاصدی‌که شاعرانه‌هم‌نیست جلب توانندکرد مثل‌این عامیانه پردازان گم‌کرده‌راه مثل‌پدری‌نابخرد است‌که برجای آنکه‌کودك‌نوسخن خود رابتلفظ‌صحیح اسامی جانداران‌واشیاء محیط آشناکند وزبافصیح‌مرز وبوم را از جهت‌پیشرفت بعدی فرزند درکودکستان و دبستان بدو بیاموزد خودنیز باتو باید هماهنگ شود وفی‌المثل باآن صدای پخته‌ومتین پدرانه مرغ‌راتوتو


همه آنهائیکه بوقت دقیق اهمیت میدهند ، ساعت فلکارا بعنوان بهترین ساعت انتخاب کرده‌اند.
FELCA
سرای چیت ساز
تلفن ۲۶۷۴۷

قدرشناسی مردم آبادان ازفردی خدمتگزار



● سرکارسرگرد زندبیگلر برای مردم‌آبادان چهرهٔ محبوب و سرشناسی‌است‌که واقعاً منشاء خدماتی درامر راهنمائی ورانندگی در این شهرستان بوده‌است.

● زندبیگلرچندین‌سال در شهرستان‌آبادان درسمت‌های مختلف خدمت کـرد و برای مدتی از این شهرستان رفت ومجدداً بعنوان رئیس راهنمائی و رانندگی بـآبادان برگشت .

● **جالب اینجاست ، وقتی مردم‌آبادان‌فهمیدندکه زندبیگلر رئیس راهنمائی ورانندگی‌شده، بیش‌ازپنجاه حلقه‌گل‌آماده‌کرده‌بودندتا ازوی استقبال‌کنند دراستقبالی‌که اراو بعمل‌آمد تاکنون سابقه‌نداشته‌که مردم‌ازیکی‌ازمسئولان امور اجرائی بعمل آورند .**

● زندبیگلرضمن‌اینکه‌قانون‌ومقررات راخوب‌اجرامیکند، مردم‌دار،خوش‌برخورد وهمیشه‌خنده‌رو است ودرنتیجه حسن‌خلق و حسن رفتار دل مردم‌آبادان را ربوده ودرمدت‌کوتاهی‌که امور راهنمائی‌راعهده‌دارگردیده اقدامات جالب وابتکارات خوبی‌برای بهبود وضع راهنمائی‌ازخود نشان داده است .

حسینعلی‌کاوه سرپرست مجله در استان خوزستان

و سگ‌را عوعوو الاغ‌را گنجی‌و گوسفند رابع‌بعی بنماید و دل بدین خوش‌کندکه‌قدمی در راه‌جلب‌رضایت‌کودك برداشته‌است !اشتباه نشودمن‌مردان‌سرزمین‌خودرا ازهرشهر و دیارواز هرطبقه ونژادکه‌باشندعاشقانه دوست‌میدارم و این مهرورزی‌عمیق و جاودان‌را در بهست‌وهفت‌سال مبارزات پرآشوب زندگی خویش برآنان بازنموده‌ام.

۱- «زحافات» کاستن و یاافزودن به قسمتی‌ازوزن عروضی راگویند.
۲- «حیومی» حیوان

بقیه مطلب درشماره آینده



۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال

جوایزدارندگان حساب های:

پس انداز - درگردش - پس انداز محصل - پس انداز نوزاد

بانک صادرات ایران

۱ جایزه ۲٬۵۰۰٬۰۰۰ ریالی ۳ جایزه ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ریالی

۱ « ۵۰۰٬۰۰۰ « ۴ « ۲۵۰٬۰۰۰ «

۵ « ۱۰۰٬۰۰۰ « ۵۰ « ۵۰٬۰۰۰ «

۵۰۰ « ۱۰٬۰۰۰ « دهها هزار جایزه ۲۰۰ تا ۳۰۰۰ «

برای استفاده ازاین جوایزکافی است که در ۱۵ فروردین ۱۳۴۸

یکصد تومان درحساب خود داشته باشید

بانک صادرات ایران درخدمت مردم

بقیه استخوان خشکها

عضدی زاده با خوشحالی از جا برخاست و گفت :

- بسیارخوب من حاضرم اینکار را بکنم

لبخندی زدم و گفتم .

- خیلی خوب فعلا عجله نکن .

عضدی‌زاده احساس میکرد که دارای قدرت فوق العاده‌ای شده است و درعین حال مرتب میگفت :

- شما نمیدانید که من در صحنهٔ مرگ چه‌چیزهائی دیده‌ام وچه صداهائی شنیده‌ام. جناب معاون باور بفرمائید هرگز نمیتوانم آنرا فراموش کنم .

عضدی‌زاده راست میگفت خود منهم هرگز نمیتوانستم چیزهائی راکه دیده بودم فراموش کنم درصحنهٔ مرگ اوخودم شاهد بودم این خودمن بودم که کفن از تنش درآوردم ولباس بتنش کردم هنوز بوی مشمئز کننده وسدر و کافور را فراموش نکرده بودم درهمین احوال که من دوباره بافکار دور ودرازی فرورفته بودم یاهو وارد اطاق شد و گفت :

- اگر صحبتتان تمام شده است من برای حرکت آماده هستم .

من وعضدی‌زاده با اوبراه افتادیم ازاداره بیرون آمدیم وتوی خیابانهای شهر مشغول گردش شدیم . یاهو واقعاً شهر را نمیشناخت چون همه‌جا ازعضدی‌زاده سئوال میکرد واسم خیابانها ومساجد را میپرسید واین نشان میداد که اوتازه‌وارد شهرشده‌است . حتی وقتی از شهر خارج شدیم وبطرف قلمستان راه افتادیم که بخانه برویم خوب درچهره‌اش دقیق شدم وحرکاتش رازیر نظر گرفتم بازهم دلیلی براینکه او این مکانها رامی‌شناسد وباآنها آشنائی دارد پیدا نکردم احساس کردم که یاهو حداقل کمك خوبی است برای اینکه ما بتوانیم بکشف اسرار این خانه نائل شویم درراه همه‌اش بفکر صحنه برخورد باباکهن ویاهو بودم ودلم میخواست زودتر بخانه برسم وعکس العمل دیدار آنهارا به‌بینم. مطمئن بودم که دیدن باباکهن درصورتی که میان آندورابطه‌ای برقرار باشد عکس العمل شدیدی رادرهردو بوجود خواهد آورد .

بدرخانه‌رسیده بودیم وقلب من طپش عجیبی داشت درزدیم باباکهن خودش در راباز کرد وبدیدن ماسلام کرد .

باخنده گفتم :

- باباکهن مهمان آورده‌ایم .

باسردی وخشکی همیشگی گفت :

- خوش آمدند .

درقیافهٔ یاهوهم تغییری حاصل نشدو باباکهن درست مثل یك نوکر معمولی رفتار کرد و اصلا اورا تحویل نگرفت واردخانه که شدیم یاهو را باطاقی که برایش درنظر گرفته بودم راهنمائی کردم وگفتم .

- شما استراحت بفرمائید تامن بروم دستور حاضر کردن ناهار را بدهم .

با خنده گفت :

- زحمت نکشید هرچه باشد میخوریم،

- نه برای شما که تهیه نمی‌بینم فقط میخواهم سفارش کنم زودتر حاضرش کنند.

ازاطاق یاهو بیرون آمدم و بنزد عضدی‌زاده رفتم و با او بگفتگو نشستم از عضدی‌زاده پرسیدم .

- خوب نظرت راجع بآنها چیست؟

- جناب معاون شما آنها را خیلی دست کم گرفته‌اید .

- چطور ؟

- برای اینکه آنها خیلی زرنگتر ازاین هستند که جلوی ما تظاهری بکنند مبنی براینکه قبلا همدیگر را میشناخته‌اند.

- ولی من معتقدم که آنها واقعاً همدیگر را نمی‌شناسند .

- حرف شمارا قبول میکنم درحالی که بآن اعتقاد ندارم .

- بسیار خوب تاهمینجایش هم من راضی هستم بنابر این باید باخیال راحت دنباله نقشه راگرفت واجرا کرد .

- ازکجا بایدشروع کرد

- اولین کار همانطور که گفتم اینست که هرطور شده به‌اسرار خانه استخوان خشکها دست پیدا کنیم.

- بسیار خوب موافقم حالا برویم سراغ مهمانمان ببینیم چه‌میکند.

ولی هنوز از دراطاق بیرون نرفته بودیم که یاهو خودش وارد شد و گفت:

- به‌بینم این خانه حمام ندارد؟

- چرا قربان دارد.

- گرم است؟

- اگرهم نباشد دستور میدهم گرمش کنند خیلی زود گرم میشود .

باباکهن را صدا زدم و گفتم.

- باباحمام گرم است.

- بله آقا

وسایل حمام را باباکهن حاضر کرد و یاهو بحمام رفت وقتی از حمام بیرون آمد ناهار حاضر بود. ناهار بسیار لذیذی که باباکهن درست کرده بود یاهورا بتعجب واداشت بعداز ناهار یاهو روبمن کرد و گفت :

- در دستگاه شما بساط فورفراهم است یانه ؟

پس از چنددقیقه بساط تریاك بهن شد ویاهو بعد از اینکه چند بستی کشید و سر کیف آمد گفت:

- خوب هرچه میخواهی سؤال کن تا سرفرصت جوابت رابدهم.

با خوشحالی گفتم:

- اول از همه میخواهم بدانم که واقعاًروح وجوددارد یانه.

یاهو باتعجب بمن نگاه کرد وجواب داد

- البته که وجود دارد مگرتا بحال شك داشتی .

لطفاً بقیه را در صفحه ۸۴ مطالعه فرمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library





خانوما

آقایون

آهای خریدار







کفشدوزک

کفشدوزک نامهٔ وطنه یاب دل سرگذار

— نه تنها هنوزهم شك دارم بلکه تقریباً منکر آن‌هستم.

یاهوباخشم گفت،

- اگر دیگری اینحرف را میزد مکدر نمیشدم ولی تودیگر نباید منکر روح باشی.

فکر کردم که دارم به نتیجه میرسم باشادی گفتم:

- چرا من باید اعتقاد داشته باشم.

راست در چشمانم نگریست و گفت:

- مگر جریان احضار روح پدرت را فراموش کرده‌ای؟

واقعاً تکان خوردم حق با اوبود این واقعه‌ای بود که‌من هرگز نمیتوانستم فراموشش کنم باحال تسلیم گفتم:

- بله حق باشماست من نباید در وجود روح شك کنم ولی سؤال دیگری دارم.

خنده کنان و باحال پیروزمندانه‌ای گفت:

- بگوجانم بگو،

- آیا روح قابل انتقال است

- منظور چیست؟

— منظورم اینست که روح قادراست در جای دیگری حلول کند.

— بله دریك‌صورت

- درچه صورت ؟

- درصورتیکه قدرت تسلط برروح و ترك‌جسم کامل پیداشودهربشری‌میتواند قالب تهی کند و در قالبی دیگر حلول نماید .

— پس به این‌طریق کارزیاددشواری هم نیست .

- چرا بسیارهم مشکل است این کاریست که شاید در سراسر دنیا چهار یاپنج‌نفر بیشتر قادر بآن نیستند.

باکنجکاوی پرسیدم،

-چه‌کسانی‌میتوانندا‌ین‌کاررا‌بکنند.

- دونفرچینی، یك هندی، یك‌عرب ویك درویش ایرانی.

- فقط همین چندنفر؟

- بله ومن بعد از شصت‌سال‌مطالعه فقط این چهارپنج‌نفر را آنهم‌از دورونه از نزدیك میشناسم که قادرند چنین کارهائی بکنند.

فکری بخاطرم رسیدوپرسیدم،

- اشخاصیکه به‌این مرحله میرسند چه نام دارند.

بقیه در صفحه ۹۴

بقیه شکار انسان

سرپیچ رودخانه نزدیك دریاچه پیاده می‌شد وظاهراً بطرف دیگر رودخانه میرفت . جایی که جان‌هیل بایستی‌منتظر پرنده‌ها بماند . یخبندان عجیبی بود . در محلی که جان‌هیل بایستی‌بایستد نیزاروسیعی بود که تاوسط پیچ رودخانه‌رامی‌گرفت . قاعدتاًجوان مدتی در انتظارمیماند وچون‌خبری ازپرنده‌ها نمی‌شود ازمیان نی‌ها بطرف‌جلوراه‌میافتد ودراینجاست که تاکمر در آب‌میرود یعنی یخ زیر پایش می‌شکند دستهایش‌را به‌لبهٔ‌قایق‌میگیرد و با فریاد از پیر مرد کمك‌میخواهدو آنقدر آنجامیماند تا یخ بزند.

تمام وقایع خوب پیش بینی شده بود .

بقیه در صفحه ۹۴

بقیه تأثر در سالیکه گذشت

کلمه نیست یکنوع غربزدگی و تقلیداست . این‌را انکار نمی‌کنم که نمایشنامه حرفی برای گفتن‌دارد اماحرف‌زدن و حرف‌داشتن با تأثر فرق‌می‌کند . دراین نمایشنامه هم حرفهای جالبی‌هست که تصادفاً بیشتر آن حرفهاهم ازخود نعلبندیان نیست ودرواقع می‌توان‌گفت مونتاژی‌است‌که ماهرانه انجام شده و هیچ چیز مشخص‌و تازه‌و ناگفته بدست نمی‌دهد . متأسفانه نیمچه‌روشنفکران مملکت‌ما هرچیز مبهم‌و پوچی‌را که نمی‌فهمند بحساب‌خوب‌بودن می‌گذارند ودرواقع ملاك‌خوب‌بودن برای‌آنها پیچیدگی‌است هرچند درخلال‌آن پیچیدگی چیزی‌نهفته نباشد این قضیه در مورد‌هنرهای‌دیگرهم‌صادق‌است بخصوص شعرو نقاشی دراواخر دی‌ماه یرمای‌لورکا بکارگردانی پری‌صابری‌روی صحنه آمد آنهم‌در تالار رودکی جائی‌که بنسبت سالنهای دیگر تأثر از امکانات صحنه‌ای بیشتری برخورداراست‌و تاآن‌موقع برای تأثر قلعه‌ای بودناگشوده . یرمادرظاهر داستان‌زنی‌عقیم‌است‌که‌در مقابل بدنیاآوردن بچه‌ای بناکامی‌میرسد اما این‌ظاهر قضیه‌است برای‌درك صحیح‌یرما بایدلورکا را شناخت و اسپانیای زمان لورکا ، درواقع‌این یرما نیست‌که عقیم مانده این اسپانیاست اسپانیالی که نطفه‌ای در بطنش بسته نمی‌شود . اجرای یرما خوب حساب شده بود و خانم خوروش در نقش یرما عالی می‌درخشید .

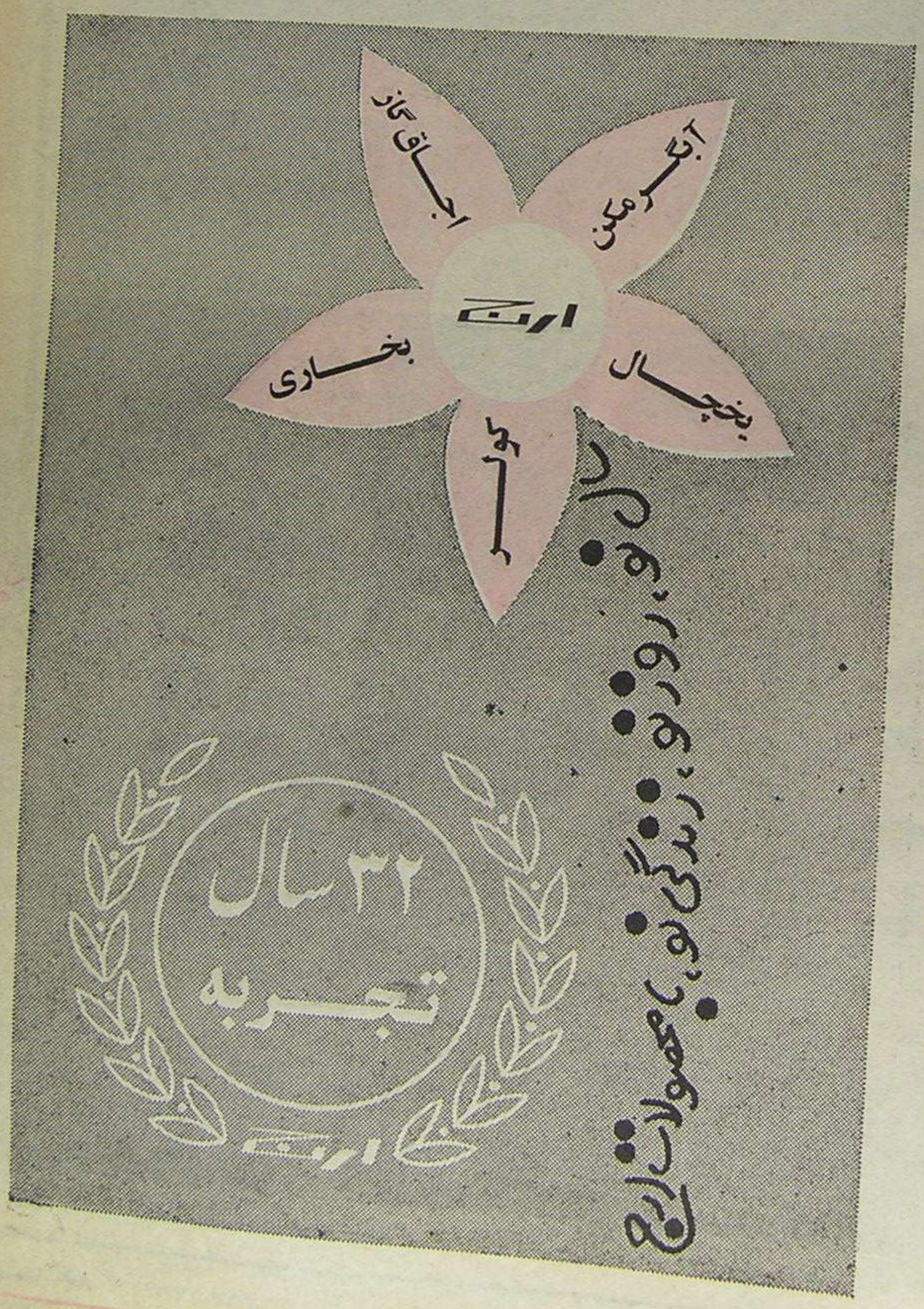
بعد میرسیم به‌دیکته‌وزاویه‌ی دکتر ساعدی

دیکته درامی‌است درمسیر کارهای‌دیگر ساعدی‌واگرچه دراینجا همانند آی بی‌کلاه وچوب‌بدست‌های ورزیل درخشان نیست‌اما زیادهم‌کمتر ازآنها نیست‌ومعلوم‌است ساعدی‌سخت‌در زاویه‌خودش ایستاده‌ومینویسد اما «زاویه» نه‌درمسیر کارهای دیگرش‌است و [illegible] به تأثر پوچی نزدیك شوداما درسطح این‌روش شناورمی‌شودو بعمق نمیرسد . نصیحت‌ما به‌ساعدی اینست‌که روش‌همیشگی‌خود راکه درآن موفقیت‌های خوبی بدست آورده بحدکمال برساند وآنگاه به‌تجربه‌های دیگردست‌بزند ؛ براستی‌ما نمی‌فهمیم‌درام نویسان‌ما چرا بجای استفاده‌از روشهای‌غربی از امکانات‌وسیع تأثر ملی‌استفاده نمی‌کنند بخصوص کسی مانندساعدی حیف است به‌غرب روکندواو که می‌تواندکارهای درخشانی‌عرضه‌کندکارهای درخشانی‌که اگرچه دریك‌حدجهانی‌پذیرفته‌نشود لااقل بعنوان نمایشنامه‌ای ایرانی قابل پذیرش‌باشند داود رشیدی این دو نمایشنامه رامثل کارهای‌دیگرش خوب‌کارگردانی‌کرده بود و بایدگفت رشیدی امیربحقی است برای‌تأثر ایران‌صدق‌گفتار مرانگاه‌کردن‌دقیق‌نمایشنامه‌های آنتیگون وچشم‌براه‌گودوکه اوکارگردانی‌کرده‌است ثابت می‌کند .

بعداز دیکته وزاویه نمایش خوبی‌که قابل بحث باشد ندیده‌ایم ودراینجا تنها اشاره‌ای‌می‌کنیم بچند نمایش‌متوسط یکی آریاداکابو وصلیب‌گچی‌که‌خضرائی کارگردانی‌کرده واز نظراجرا آریاداکابو نرم‌وراحت بود اما صلیب‌گچی اجرای بدی‌داشت .

بعدهم حادثه در«ویشی» نوشته آرتورمیلر که ناموفق‌بود وکسالت‌آور .

درباره دستپخت جناب اسکولی ورستم‌سهرابش تنهااین رامیگوئیم‌که این‌جناب فردوسی را بیچاره‌کرده وبروز سیاه انداخته‌بود وواقعاً بایدتأسف خورد بحال اسکولی‌که زمانی نمایشنامه‌های خوبی اجرا می‌کرد و حالا می‌بینیم ته نشین شده‌است .



بقیه بچه‌ای که تازه بمدرسه ...

و در آنروزها بچه آنقدر خردسال بود که رنجی از این حرفها نبرد وگریه‌ای نکرد.

ماهها، سالها گذشت. زن‌جوان‌خواهشها وتقاضاها را نشنیده‌گرفت‌و هرگز پشیمان نشد.

و همین دیروز، شوهر گنهکار که به‌گوشه‌نشینی او پی برده‌بود بخانه اورفته بود. گریه‌کرده بودوگذشته را بیاد آورده بود ، واوکه با وجودخشمش همچنان اورا دوست می‌داشت ، ضعف نشان داده بود وبی‌رگی نشان‌داده‌بود واواین‌سرگذشت‌را، با اندکی شرمندگی حکایت‌می‌کند، اما خوشبختی‌اش را که نمی‌تواندپنهان بدارد،فروغ عجیبی بچشمهای‌اوولرزشهای‌تازه‌ای به‌صدای او می‌دهد. آقای‌ریشوار،سربزیر گوش‌می‌دهد،و وقتی که زن جوان‌خاموش می‌شود، آهسته می‌گوید:

ـ چراهمه این چیزهارابمن نگفتید. این کاربداست !

ـ بداست؟

ریشوار نمی‌تواند جواب بدهد.

ـ آری، بداست. برای این که من‌شما راآزاددیدم وگذاشتم که سینه‌ام ازمهرتو مالامال شود. برای‌این که شما را دوست میدارم.

ریشوار خاموش‌شد، کوشش‌کرد لبخند بزندوزیر لب «خداحافظ» مبهمی‌گفت و بعنوان اینکه‌موقع‌رفتن بکلاس رسیده است، عذرخواست و براه افتاد .

بعد از ظهرآنروز، مثل آنروزبسیار دوردست، آنروزی‌که‌خودش را درمیان عدم اعتناء رفقای خود تنها دیده بود قدم بحیاط پر از خنده و فریاد مدرسه گذاشت، سرش‌را برگرداند تاکسی‌گریه‌اش رانبیند،اما در همین‌حال فراش مدرسه را دید که‌بوی‌نزدیك‌میشود ونامه‌ای‌دردست دارد، نومیدانه پاکت راگرفت‌وآنرا بدون هیجان‌گشود ،چون انتظارداشت نامه ازطرف‌هر کسی باشد جزاو...

اما بامشاهده‌نامه درجای خود میخکوب‌شد. این صفحه‌کوچك‌کاغذ ناگهان بصورت همای سعادت‌درآمده و همه وجود اورا درپناه خودگرفته بود. دراین نامه مادر ژوژه ضمن‌عذرخواهی فراوان نوشته بود: هرگز تصور نمی‌کردم تا این حد قدرت داستانسرائی داشته باشم وحتی باور نمی‌کردم که تویك‌کلمه ازاین‌داستان را باورکنی . چقدر خوشحالم که از آزمایش کودکانه من سربلند بیرون آمدی، چون از همان‌نخستین‌دیدار قلب‌من‌تنها بخاطرتو می‌طپید ..

«سنت»

بقیه زندگی ، این گل همیشه بهار...

عصرآنروز درحالیکه‌آن پیر یعنی‌سرحلقه جوانان ما از باغ‌خارج میشد ومارا در اندوه فراق‌خود می‌گذاشت‌آخرین سرودشادی‌که بآواز بلند بهمراهان میآموخت این بود که:

مرگ اگرمرد است‌گو نزدمن‌آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از اوعمر می‌ستانم جاودان
او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

ازآن‌نوروز ببعد تا این لحظه هرگز بیاد پیری نیفتاده‌ام و سعی کرده‌ام که عمررا بتفاین نگذرانم‌مگر پیرروشندل نگفته بود که زندگی جاوید است؟

پایان

(c) ketabton.com: The Digital Library

با راهنمایان آسمان

آنان تنها کارمندان دولت هستند که ارباب رجوع راحتی یك لحظه سر گردان نمیکند



جناب آقای هوشنگ اربابی معاون وزارت راه و رئیس کل هواپیمائی کشوری

هواپیمائی کشوری درهر کشور سازمانی است که بمنظور نظارت درفعالیتها وهدایت شرکتهای هواپیمائی وتهیه تسهیلات ووسائل ایمنی برای شرکتهای مزبور و تنظیم روابط بین نمایندگان شرکتهای خارجی ایجاد می گردد از آنجا که مسائل مربوط بآن اغلب فنی واصولا سازمانهای دولتی دیگر بآنها واقف نیستند واز طرفی اقدامات وتصمیماتی راکه باید اجرا گردد جنبه فوریت وقطعیت دارد لذا به سازمانهای مزبور استقلال واجازه داده شده است که راسا تصمیمات مربوط به وظایف خود را بموقع اجرا گذارند و برای نیل به این مقصود مستقیماً به سازمانهای هواپیمائی کشورهای جهان مکاتبه وارتباط داشته باشند.

درکشور ما نیز تشکیل چنین سازمانی برای تثبیت امور هواپیمائی کشوری از سال ۱۳۲۱ شروع شد واز آن تاریخ این سازمان روزبروز وسعت پیدا کرد ودر چند سال اخیر که امکان طرح واجرای برنامه‌های وسیعی برای آبادانی کشور بدست آمد در زمینه تأسیس فرودگاه‌های مجهز و ایجاد امنیت پرواز نیز گامهای اساسی برداشته شده است تاکنون به ترتیب اهمیت وتجهیزات فرودگاههای، مهرآباد ـ آبادان ـ اصفهان ـ شیراز ـ زاهدان ـ مشهد ـ تبریز ـ اهواز ـ رضائیه ـ بوشهر ـ کرمان ـ بندرعباس ـ رشت ـ رامسر ـ بیرجند ـ یزد ـ همدان ـ کرمانشاه آماده بهره برداری است و هفت فرودگاه اول قابل استفاده برای هواپیماهای جت سنگین می باشند و بقیه فرودگاهها دردست تکمیل و تجهیزات. برای ایجاد خطوط ارتباطی. بی‌سیم ونصب فرستنده وگیرنده در کلیه فرودگاهها کوشش کافی بعمل آمده.

فرودگاه مهرآباد برای ارتباط با فرودگاههای کشور و فرودگاههای کشورهای همجوار مجهز به دستگاههای (SS.B) است که بوسیله این دستگاه رادیوئی که مورد استفاده اداره مراقبت پرواز است مستقیماً با فرودگاه کراچی وآنکارا تماس برقرار میکند اخیراً ارتباط تله تایپ وتلفن با استفاده از مدار میکروویو بین تهران وآنکارا برای مصارف هواپیمائی وتأمین بخطری پرواز برقرار گردیده این مدار اولین مدار بین‌المللی است که با استفاده از سیستم میکروویو فرودگاه مهرآباد را با کشورهای دیگر متصل مینماید.

درداخل کشور درحال حاضر فرودگاههای آبادان ـ تبریز ـ اصفهان ـ شیراز روی مدارهای مزبور کار می کنند. طبق برنامه تنظیمی مقررات تمام فرودگاههای مهم کشور و فرودگاههای همجوار بطریق فوق برای تأمین بخطری پروازها وسایر امور هواپیمائی ارتباط یابند.

آقای هوشنگ اربابی معاون وزارت راه و رئیس کل هواپیمائی کشوری به خبرنگار ما گفت که در سال گذشته با کنسرسیوم ایران وانگلیس قراردادی جهت تکمیل و توسعه فرودگاهها بسته‌ایم که بموجب این قرارداد فرودگای بین‌المللی و درجه اول کشور که شامل ۱۸ فرودگاه میباشد به جدیدترین وسایل ودستگاههای لازم برای هدایت نشست و برخاست هواپیماها مجهز



فارغ التحصیلان آموزشگاه عالی اختصاصی هواپیمائی کل کشوری هنگام هدایت هواپیما در برج کنترل فرودگاه مهرآباد

ایران آشنا شوید

دستگاهی که شب و روز در تلاش است تا هواپیمای عزیزان شما سالم بزمین بنشیند



فرودگاه بین‌المللی مهرآباد



دانشجویان آموزشگاه‌عالی اختصاصی هواپیمائی کل کشوری هنگام تدریس عملی

خواهدشد واین‌قرارداد بمرحله‌اجراء درآمده‌ومیزان کل اعتباری که کمپانی‌های ششگانه انگلیسی برای این منظور تأمین کرده‌اند ۲۲۵۰ میلیون‌ریال میباشد، اعتبار مذکور به‌مدت ۱۳ سال در اختیارایران قرار گرفته وتجهیزات و تکمیل و توسعه فرودگاه‌ها ظرف چهارسال آینده خاتمه خواهد یافت.

آقای اربابی همچنین فرمودند

ازمحل این اعتبار لوازم رادار ـ رادیوهای مخصوص ارتباطی زمین به‌هوا وشنائی باند در فرودگاهها وسایر ارتباط‌های رادیوئی بین فرودگاهها وهمچنین سایر وسایل ایمنی پروازهواپیماها تهیه‌ونصب خواهدشد.

فرودگاههائی که وسایل فوق در آن نصب خواهدشد شامل فرودگاه بین‌المللی تهران، فرودگاه بین‌المللی آبادان ـ اصفهان ـ شیراز ـ رشت ـ تبریز ـ بندرعباس کرمان ـ رضائیه ـ یزد ـ بندرلنگه ـ بندربوشهر زاهدان ـ همدان ـ سنندج ـ اهواز ـ رامسر ـ بابلسر بیرجند ودیگر فرودگاههائیکه تاکنون ساخته‌شده و همچنین فرودگاهی که‌دردست اقدام است که بموازات حمل دستگاههای مزبور بایران تکمیل شده وآماده بهره‌برداری خواهدشد.

و همچنین جهت آشنائی بکار باوسایل جدید هواپیمائی عده‌ای ازکار آموزان ایرانی وعده‌ای در ایران تحت‌نظرمتخصصین انگلیسی درآموزشگاه عالی اختصاصی هواپیمائی کشوری تعلیمات لازم‌رافراخواهند گرفت.

نکته قابل‌ذکر اینکه افرادی در هواپیمائی کل کشوری استخدام می‌شوندکه دوره آموزشگاه عالی اختصاصی هواپیمائی کل کشوری را دریکی ازرشته‌های کنترل پرواز ـ الکترونیك ـ مخابرات دیده باشند برنامه تحصیلی و موارد درسی دانشجویان از طرف سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری «ایکائو» که مرکز آن درکانادا است تعیین شده‌است باین معنی‌که همان درسی راکه دانشجوی مراقبت پرواز ایران می‌خواند، همانرادرانگلستان ویا آمریکا وفرانسه تدریس میکنند به‌مفهوم واضح‌تر کلیه‌کشورهائی‌که کنترلر مراقبت پرواز تربیت‌می‌کنند. چون‌میبایستی یکنوع سرویس جهت جدائی وحفظ بی‌خطری پرواز به‌هواپیماها بدهند همگی تابع‌دستورالعمل‌های سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری هستند وحتی کتاب‌های درسی مربوطه ازسازمان فوق برای دانشجویان ارسال میشودکه همه دروس بزبان انگلیسی است.

دوره تحصیل آموزشگاه‌عالی اختصاصی‌هواپیمائی کشوری دوسال است.

دانشجویان بعداز اتمام دوره دوساله آموزشگاه وموفقیت‌درامتحانات‌که وزارت آموزش‌وپرورش‌در آن نظارت کامل‌دارد بدریافت دیپلم‌فنی‌عالی‌نایل وبارتبه ۲ کمك مهندسی در هواپیمائی کل‌کشوری استخدام میشوند.

گرچه سالهای اول آموزشگاه عالی اختصاصی هواپیمائی‌کشوری ازوجود استادان خارجی استفاده میکرد ولی امروزدیگر فقط ازوجود استادان ایرانی استفاده‌میگردد.

درخاتمه‌این گفتگو آقای‌اربابی گفتند که‌هواپیمائی کل‌کشوری‌تنها سازمان دولتی ایران‌است که ارباب رجوع راحتی یك لحظه‌معطل‌وسرگردان نمیکند، زیرا روزانه بطورمتوسط ۲۵۰ الی ۳۰۰ هواپیما درفرودگاه مهرآباد‌نشست‌وبرخاست‌دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سالن خیاطی صالحی



مدیست و خیاط لباسهای زنانه از اول فروردین ۱۳۴۸ بجاده قدیم شمیران ایستگاه مینا جنب بانك ملی طبقه فوقانی مبل چوبکار انتقال خواهد یافت تلفن ۷۷۲۲۸۹

پیری خداحافظ!

خانم عزیز، مطمئن باشید که دیگر پیر نخواهید شد

خانم عزیز اگر دیگر نیروو شادابی جوانی را درخود نمییابید، اگر بیجهت احساس اندوه وناراحتی میکنید، اگر کم کم نزدیك است خدای نکرده جزو خانمهای «مسن» قلمداد شوید، عصبانی نشوید، غصه هم نخورید، فقط کمی صبر داشته باشید تا دستگاهی که یکنفر مهندس ایطالیائی اختراع نموده است تکمیل شده ودر دسترس شما هم قرار گیرد.

این دستگاه خیلی شبیه بدستگاه «رادیوتراپی» است با این فرق که اشعهٔ دستگاه جدید «ایون»های هسته‌ای تشکیل شده موقعیکه بیمار درزیر این دستگاه قرار میگیرد، این «ایون»ها تمام سلولهای داخلی بدن بیمار را بمباران میکنند. ولی این بمباران برعکس بمباران‌های دیگر افسردگی و نیستی ومرگ ببار نمیآورد، بلکه شادابی و زندگی میبخشد.

این دستگاه اولین بار برای ازبین بردن خستگی وضعف مورد استفاده قرار گرفت ونتایج بسیار عالی بدست داد. مخترع این دستگاه سپس آنرا جهت تقویت عضلات قلب، سستی و اختلال اعصاب، فلج وضعف قوه باه بکاربرد. ونتیجه حاصله بسیار درخشان بود.

موفقیت این دستگاه درمورد معالجه پیری و بازگردانیدن جوانی وشادابی مخصوصاً در بین خانمها بی نهایت مورد توجه واقع شده وعلاقه عجیبی بپا کرده است.

همیشه و همه جا محصولات فیلیپس



لامپهای فیلیپس

نورافکن

چراغ خیابانی

نورافکن NV 50

آفتابی در دل شب

PHILIPS

فیلیپس علامت برتری واطمینان

بقیه آغاز یا بهار نوروز...

وفجایع گوناگون وگرسنگی وبیم ودرد و محنت پایان یابد. طفل یتیم وزن بیوه بیابان گرد وبی پناه نباشند.

عداوت اسرائیل وعرب وفتنه خاورمیانه واختلاف دین ونژاد ورنج وکین ونگرانی و سختی نباشد. تمام افراد بشر بنعمت طبیعت ومسرت و نشاط نوروز و لذت و جوانی وبهار زندگانی و آسایش و رفاه وخرمی وفزونی حاصل وبرکت تمتع کنند. دول بزرگ از تسلیحات وافزایش ادوات وآلات جنگ وقتل وتخریب منصرف شوند.

همه بیك آهنگ بگویند:

برای درد حرص وآز وطمع و استعمار و استثمار علاجی ساده از درمان طبیعت بگیرند. باخرسندی زیست کنند ودست ازتعدی وتجاوز بردارند. محبت را دین وآئین خود بدانند.

ایرانیان هم که بنوروز باستانی و این یادگار طبیعی بیشتر اهتمام کنند و نعمت سکون وآسایش ومسرت و خرمی وطراوت را مغتنم بدارند. مروت ورأفت و عاطفه وعشق ولذت را سرمایه زندگانی بدانند.

شادی وخرمی جاویدان باد.

همه روز نوروز باد وسراسر گیتی آباد ومردم شاد وآسوده باشند خوب بخورید، خوب بنوشید، خوب تمتع کنید. وبهمه چیز وهمه کس خوشبین ونیك خواه باشید حلول نوروز باستانی وآغاز بهار را بعموم ایرانیان وبالاخص خوانندگان گرامی تهران مصور تهنیت می گوئیم.

یامقلب القلوب والابصار، یا مدبر اللیل والنهار - یامحول الحول والاحوال، حول حالنا الی احسن حال.

Admiral

نتیجهٔ ۲۵ سال تجربه





آرامش و استراحت در کنار

یخچال

ردمیرال

مرکز پخش : پارس ماشین تلفنهای ۶۱۲۳۶۰-۴۳۵۱۸

بقیه ابهت نادرشاه

همانطور که سوار بود وارد کاروانسرا شد وسط دالان ایستاد و بپدرم گفت مقدار زیادی هیزم درمیان دالان کاروانسرا آتش بزند. پدرم دستور سوار ناشناس را اطاعت کرد و موقعیکه آتش شعله کشید سوار از اسب پیاده شد، در پرتو شعله‌های آتش دیدم دستهای سوار خون آلود و تمام لباسش نیز خون آلود است بران اسبش دوجراحت دیده میشد از دیدن آن منظره همه ما هراسان شدیم پدرم جرأت نمی‌کرد از سوار ناشناس مطلبی بپرسد نگاههای او بقدری نافذ و ترس آور بود که هیچ یك از ماجرأت حرف زدن نداشتیم.

سوار ناشناس دستور داد پدرم مقداری روغن در یك ظرف مس ریخت و کنار آتش گذاشت تا آب شد. مقداری شکر هم روی روغن ریخت و دو قرص نان مقابل سوار گذاشت سوار ناشناس نانها را در روغن آب شده ریخت و با همان دستهای خون آلود شروع بخوردن کرد. پس از صرف غذا سوار ناشناس یك مشت اشرفی در دامان او ریخت و گفت یکساعت دیگر اردو باینجا میرسد تو در کاروانسرا را باز نکن بر و پشت بام و از همانجا بسوارها بگو نادرگفت اینجا توقف نکنید. یکسره بمزرعه‌ای که در دو فرسنگی این کاروانسرا است بیائید من منزل و شام شما را مهیا کرده‌ام

من دم در ایستاده بودم و پدرم و سوار را می‌دیدم و حرفشان را می‌شنیدم، پدرم بمحض آنکه کلمه نادر را شنید فهمید این شخص نادرشاه است بطوری ترسید که بی‌اختیار دامنش از دستش رها شد و اشرفی‌ها روی زمین ریخت.

پدرم که از ترس زبانش بند آمده بود گفت نا.. نا.. نا.. ولی نتوانست کلمه را درست ادا کند.

تقریباً دو ساعت بعد صدای پای اسبهای بیشماری شنیده شد با پدرم پشت بام رفتیم بیابان پر از سوار بود پدرم از پشت بام فرمان نادرشاه را بسواران ابلاغ کرد و بعد گفت در اینجا مختصری روغن و شکر و چند قرص نان موجود است اگر مایل هستید اینها را تقدیم می‌کنم اگر هم بخواهید حاضرم در کاروانسرا را باز کنم.

ولی فرمان نادرشاه بالاتر از همه چیز بود سواران وقتی فرمان نادر شاه را شنیدند بیدرنگ حرکت کردند پدرم و مسافرین هم هرچه خوراکی در کاروانسرا بود با چند بار علف وجو و کاه باخود برداشتند و باردوگاه نادرشاه بردند تا بسهم خود کمکی بحفظ امنیت کشور نموده و هدیه ناقابلی به نجات دهنده دلسوز خود تقدیم کرده باشند.

شاید هم یکبار دیگر نگاهشان بقامت مردانه پادشاه خود بیافتد بعد وقتی بزرگ شدم و معنی عشق را دریافتم که ملت ایران واقعاً عاشق نادرشاه و حاضر بود جان خود را در راه او فدا کند.

ناصرالدین‌شاه وقتی حرف پیرمرد بپایان رسید چشمهای او را بوسید و گفت، چشمی که بچهره نادر افتاده باشد در نظر من بی‌اندازه عزیز است و بدست خودش ده مشت پر از اشرفی به پیرمرد داد و گفت این پول قیمت خوراکی و علوفه‌ای است که بلدت باردوی نادر شاه برده.

۶ میلیون تومان

جوائز امسال صندوق پس‌انداز بانك ملی ایران که شامل :

۶ جایزه ممتاز

۲٫۵۰۰٫۰۰۰ ریالی — ۲٫۰۰۰٫۰۰۰ ریالی

۱٫۵۰۰٫۰۰۰ ریالی — ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ ریالی

۵۰ جایزه بزرگ

۵۰۰٫۰۰۰ ریالی — ۲۰۰٫۰۰۰ ریالی — ۱۰۰٫۰۰۰ ریالی

و بیش از ۸۸ هزار جایزه دیگر میباشد

شما هم میتوانید حداکثر تا آخر اسفند در یکی از شعب بانك ملی ایران

برای خود و فرزندانتان باصد تومان (۱٫۰۰۰ ریال) و بیشتر حساب پس‌انداز

باز نموده و از جوائز فوق بهره‌مند شوید

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای اداره صنایع عظیم

دانشکده نفت آبادان مهندسان ورزیده



دکتر اقبال چه در پست ریاست دانشگاه وچه درمقام ریاست هیئت مدیره شرکت‌ملی نفت همواره از پشتیبانی طبقه جوان ومنورالفکر کشور برخوردار بوده است. دراین عکس دانشجویان دانشکده نفت‌آبادان دکتر اقبال رادرمیان گرفته‌اند

از : فریدون صدری

منابع‌سرشار نفت‌ایران ازدورانهای باستانی موردتوجه واهمیت بوده‌است ، چشمه‌های نفت‌وقیر که ازاین‌منابع تراوش می‌نمود ، برای سوخت آتشکده‌ها و اندود کشتی‌ها و ملاط ساختمان‌ها موردبهره‌برداری قرار می‌گرفت .

دردنیای‌جدید ازحدود یك قرن‌پیش تاکنون‌که اهمیت بازرگانی نفت پدیدارگردید توجه کارشناسان نفتی جهان‌بمنابع نفت‌ایران جلب شد و اقداماتی برای اکتشاف نفت در ایران بعمل آمد .

درسال ۱۲۸۰ امتیازوبهره‌برداری نفت درنواحی‌جنوبی ومرکزی‌ایران برای‌مدت ۶۰سال به‌ویلیام ناکس‌دارسی داده شدودرسال ۱۲۸۷ اولین‌منبع بزرگ نفت‌ایران در مسجدسلیمان کشف‌گردید وپس‌ازچندسال ساختمان پالایشگاه آبادان برای تصفیه نفت‌ایران شروع‌شد .

درسال ۱۳۱۱ براثراختلافاتی‌که درمورد تفسیرقرارداد دادرسی‌ومحاسبه‌سهم‌ایران ازدرآمدنفت پیش‌آمد دولت‌ایران قرارداد‌مزبور رالغوکرد ویکسال بعدازآن قراردادجدیدی‌با شرکت‌ایران‌وانگلیس بمدت ۶۰سال‌منعقدگردید بعداز انعقاد این‌قرارداد ، مناطق نفت‌خیز جدیدی‌درجنوب ایران کشف و بهره‌برداری‌گردید وپالایشگاه‌آبادان توسعه‌یافت .

درسالهای بعدازجنگ‌دوم جهانی بهره‌برداری از منابع نفت‌ایران افزایش‌یافت بطوریکه مقدارتولیدنفت‌ایران درسال ۱۳۱۷ نزدیك به‌ده‌میلیون‌تن بود . منابع‌سرشار نفت ایران و احتیاجات صنعتی‌کشورهای مختلف‌جهان بازارهای بیشتری را برای‌صدور نفت‌ایران پیش‌بینی‌می‌کرد .

صنعت‌عظیمی درایران پایه‌گذاری شده‌بودکه روز بروز میدان‌فعالیت‌وعمل آن‌گسترش‌می‌یافت . این صنعت بزرگ به مهندسین ومتخصصین کارآمدی احتیاج‌داشت‌که بتواند همگام با احتیاجات‌صنعتی جهان چرخ تولید نفت ایران را بگردش دربیاورند .

درسال ۱۳۱۸ دانشکده نفت‌آبادان وسیله شرکت سهامی نفت‌ایران وانگلیس پی‌ریزی شدکه درابتدا‌آموزشگاه فنی نفت آبادان نامیده‌می‌شد . این‌آموزشگاه‌فنی دارای یك برنامه پنج ساله بودکه محصلین آن از بین فارغ التحصیلان دیپلمه کشور

(c) ketabfarsi.com The Digital Library

طیفیت ایران

زیر بیت میکند



دانشکده نفت آبادان اولین مرکز آموزش کشور ایران است که از پنج سال قبل برای اولین بار استفاده از ماشینهای محاسباتی الکترونیکی و تدریس و نحوه کار آنها را بدانشجویان شروع کرد



دانشجویان دانشکده نفت آبادان بیشتر از ۴۰ هفته در چهار سال کار آموزی می کنند و بهمین دلیل پس از فراغت از تحصیل و شروع بکار با صنعت نفت و پدیده های آن غریبه نیستند

انتخاب می شدند ، محصلین این آموزشگاه علاوه بر دروس علمی برنامه های سنگین عملی هم داشتند که در پالایشگاه و یا کارگاهها به انجام آن می پرداختند و از همان اول شروع بتحصیل، کارمند رسمی صنعت نفت ایران محسوب می شدند .

برنامه های درسی دانشکده نفت آبادان بتصویب شورای عالی وزارت معارف رسیده بود و بفارغ التحصیلان آن درجه لیسانس باعنوان مهندسی داده می شد .

چون شرایط این دانشکده در آن زمان بسیار خوب بود هر ساله تعداد زیادی از دیپلمه های کشور بآن سو روی می آوردند ولی آموزشگاه بادقت بسیار زیاد بهترین آنان را انتخاب می کرد بطوریکه اغلب اتفاق میافتاد که از طرف دانشکده عده ای بشهرستان های مختلف کشور مسافرت میکردند و با بهترین دانش آموزان سالهای آخر دبیرستانها تماس می گرفتند و آنان را برای شرکت در دانشکده نفت آماده و مهیا مینمودند .

بعد از ملی شدن صنایع نفت ایران از سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۳۸ اداره دانشکده نفت آبادان بعهده شرکتهای عامل نفت ایران گذاشته شد . کنسرسیوم نفت صلاح دید که اداره این دانشکده را بگروهی از دانشگاههای امریکا بنام لافایت بسپارد . گروه لافایت از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۵۹ در دانشکده نفت آبادان کار کرد و برنامه تحصیلی دانشکده نفت آبادان را تبدیل بیك دوره شش ساله نمود که شامل دو سال مقدماتی و چهار سال دوره دانشگاهی و تحصیل در مهندسی عمومی بود .

بسال ۱۹۵۹ شرکت ملی نفت ایران پس از یك رشته مطالعات دامنه دار ، دانشکده نفت آبادان را از گروه دانشگاههای لافایت پس گرفت و با در نظر گرفتن پیشرفت سریع صنایع نفت و احتیاجات روزافزون به مهندسین و متخصصین ورزیده و کارآمد با کمك کارشناسان فنی برنامه جدید چهارساله ای برای دانشکده نفت آبادان پیشنهاد کرد که شامل دوره های مهندسی نفت ـ بازرگانی و حسابداری بود . فارغ التحصیلان این دوره ها در رشته های بازرگانی و حسابداری عنوان متخصص و رشته نفت عنوان مهندسی دریافت می دارند . از سال ۱۳۴۱ تا به امروز در دانشکده نفت آبادان علم و عمل با یکدیگر توأم است و آنچه را بعنوان تئوری میخوانند در صنعت با کار آموزی فرا میگیرند .

دانشجویان دانشکده نفت آبادان بیشتر از ۴۰ هفته در چهار سال کار آموزی می کنند و بهمین دلیل پس از فراغت از تحصیل و شروع بکار با صنعت نفت و پدیده های آن غریبه نیستند .

از شانزدهم آبان ماه ۱۳۴۲ که آقای دکتر اقبال بسمت رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد. چون ایشان فردی دانشگاهی و دارای تعلیمات عالیه پیشرو در راه توسعه مراکز تحقیقاتی و علمی علاقمند هستند ، بدین جهت پیشرفت و توسعه دانشکده نفت آبادان را در سر لوحه برنامه های خود قرار داده و حتی یکی از اولین قسمتهائی که مورد بازدید ایشان قرار گرفت دانشکده نفت آبادان بود

چون دانشکده نفت آبادان ناچار بود همگام با دیگر پدیده های صنعت نفت پیش برود ، از اینرو ناچار بود مهندسین و متخصصین کارآمدی تربیت کند تا بتواند در میدان عمل تکنولوژی از دیگر مهندسین خارجی عقب نماند زیرا احتیاجات مملکتی و صنعتی شدن کشور و بوجود آمدن صنایع جدید وابسته به صنعت نفت از قبیل پتروشیمی و گاز تغییر وضع دانشکده نفت را ایجاب مینمود.

دکتر اقبال با حسن نظر و دوراندیشی ذاتی خود این احتیاج بتغییر وضع را بخوبی حس کرد . لذا پس از مطالعات دقیق و مداوم دستور به تغییر اساسنامه دانشکده نفت آبادان را صادر کرد و در سال ۱۳۴۵ اساسنامه جدید بتصویب شورای دانشکده رسید.

دانشکده نفت آبادان زیر نظر هیئت امنای دانشکده که ریاست آن با شخص دکتر اقبال است اداره می شود . بمنظور همگام کردن دانشکده نفت با صنایع تازه از سال ۱۳۴۷ در دوره جدید که عبارت است از مهندسی شیمی و مهندسی گاز به رشته های تحصیلی دانشکده نفت اضافه شد تا این دانشکده بتواند برای صنایع پتروشیمی و گاز مهندسین و تکنیسین های ورزیده تربیت کند .

تاکنون از دانشکده نفت آبادان ۱۱۴۸ نفر مهندس رشته های نفت، برق، مکانیك مهندسی عمومی و در حدود ۱۰۰۰ نفر متخصص رشته های دیگر که از جمله گردانندگان اصلی صنعت نفت ایران بشمار میروند، فارغ التحصیل شده اند. البته این نکته را نباید فراموش کرد که فارغ التحصیلان این دانشکده در سایر صنایع کشور عمدتاً خدمات عمده ای بوده اند.

دانشکده نفت آبادان همیشه سعی کرده است که سطح تعلیماتی برنامه های خود را با پیشرفته ترین دانشگاههای دنیا هم طراز کرده و بدینوسیله در تربیت نسل جوان مرکز مؤثری باشد ، تغییرات اخیری که در اساسنامه و مقررات و برنامه های دانشکده بعمل آمد بهمین منظور بود .

این دانشکده اولین مرکز آموزشی کشور ایران است که از پنج سال پیش برای اولین بار استفاده از ماشین های محاسباتی الکترونیکی و تدریس نحوه کار آنها را بدانشجویان شروع کرد. دانشکده نفت آبادان دارای مجهزترین آزمایشگاههای علمی و فنی است که با پیشرفته ترین دانشگاههای دنیا مطابقت دارد چون کلیه دروس که در این دانشکده تدریس می شود بزبان انگلیسی است یکی از مهمترین برنامه های این دانشکده سعی در بهبود نحوه تدریس زبان انگلیسی است که با استفاده از روشها و وسائل سمعی و بصری انجام می گیرد تا دانشجویان را برای استفاده از کتب و نوشته های خارجی بزبان انگلیسی مسلط نماید .

هر هفته در دانشکده نفت آبادان جلسات سخنرانی برای بسط سطح معلومات دانشجویان تشکیل می شود و به استادان این دانشکده بورسهای دراز مدتی اعطا می گردد تا بتوانند از طریق مأموریت های آموزشی خارج از کشور خود را با پدیده های تازه تکنولوژی جهان امروز هم آهنگ سازند .

یکی از عواملی که موجب اتکاء بنفس دانشجویان دانشکده نفت آبادان است توسعه برنامه هائی است که دانشجویان را برای قبول مسئولیت های فنی و اداری با تشکیل شورای دانشجویان که منتخب خود آنان است آماده می کند و این شورا دارای کمیته های کار ـ ورزش ـ تفریحات ـ شبانه روزی بانك ـ هم آهنگ کننده آمار ـ کتاب سال ـ انتشارات ـ غذا ـ سخنرانی ـ امور اجتماعی بوفه ـ انتظامات ـ انجمن های بازرگانی ـ اسلامی و عکاسی است.

هر سال بین پنج تا شش هزار نفر داوطلب در دانشکده نفت آبادان ثبت نام می کنند که از بین آنان ۱۴۰۰ نفر برای شرکت در امتحانات کتبی انتخاب می شوند از بین این ۱۴۰۰ نفر یکصد و پنجاه نفر برای مصاحبه انتخاب میگردند، درحقیقت این مصاحبه دانشجوی شایسته را برای شرکت در دانشکده نفت برمی گزیند. دانشجویان از بدو ورود بدانشکده نفت شبانه روزی هستند و کارمند صنعت نفت ایران محسوب می شوند بعلاوه از کلیه تسهیلات آموزشی و شبانه روزی استفاده مینمایند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخبار و نیازمندیهای عمومی مردم استان گیلان



رودسر

آقای اعتمادی ر
عده‌ای ازمر بیان
که‌ازپیشنا
بعمل آورد تدوا
مسئول پیشآ

دکتر رضا نیرو
ب. اعصاب. روانپزشک
خیابان رضاشاه کبیر کلکه صیقلان
تلفن { ۲۴۴۲ مطب
۲۴۴۲ منزل



فروشگ
پیراهن دو
متخصص در برش و د
تابستانی و مدهای جدید پ
عید برای خود و عزیزا
دیدن کرده و باقیمت منا
انتخاب فرمائید.
سفارشات پیراهن در
«رشت - اول

دو صحرانوردی رضا شاه کبیر



مسابقه دوصحرانوردی رضاشاه کبیر شهرستان رشت باشرکت ۶۰ نفر ازمیدان ۲۴ اسفند بمسافت۵ کیلومتر درمسیرخیابانهای شهرانجام گردید و آقایان فریدون همایونی ازباشگاه تاج اول- فریدون رئوفی ازباشگاه تاج دوم - رضا خشکبارچی از دبیرستان شاهپورسوم- حسین زرآبادی ازباشگاه آریان چهارم- رضوانی ازباشگاه تاج پنجم جاوشی ازدبیرستان امیرکبیرششم شدند وجوائزی دریافت داشتند.

مسابقه والیبال بین کلوپهای فرهنگ دین بارضا شاه کبیر



رشت

مسابقه والیبال جالب دوستانه‌ای بین کلوپهای فرهنگ دین بارضاشاه کبیر انجام گردید وجوائزی وسیله آقای طاهری بهردوتیم اهداگردید وآنگاه بازی آغاز شدکه پس ازیک باری جالب تیم دبیرستان رضاشاه کبیر ۳ بر ۲ برتیم والیبال دبیرستان فرهنگ دین فائق آمد.



رودسر

آقای دکتر سام استاندار گیلان وارد واجارگاه شدوهنگامی که جهت افتتاح کتابخانه عمومی رفت یك واجارگاهی وسیله استاندار کتابی بکتابخانه اهداء نمود.

● مردم واجارگاه بحدی در این راه علاقه نشان دادندکه که استاندار وهمراهان مجبور شدند از اهالی واجارگاه قدردانی و سپاسگزاری کنند.

فعالیت کارمند ثبت اسناد ماسال



آقای رحمت الله سراجی کارمند ثبت اسناد شماره ۹۶ ماسال شاندرمن جوانی فعال است وتوانسته است رضایت مشتریان محترم اهالی را بخوبی فراهم آورد.

تراشکاری و فروشگاه کروپ
هوشنگ
نماینده انحصاری موتورهای بلاکستون و پمپ و ژنراتورهای سه فاز
۲ هزار کیلوات الکتروموتورهای سه فاز از ۱ تا ۱۵۰ اسب
وانواع موتورپمپ های گازوئیلی
رشت - خیابان لاهیجان

دربهداری راه آهن زنجان



● آقای دکتر طاهباز که یکی از پزشکان حاذق میباشند بسمت پزشك بهداری راه‌آهن زنجان وارد ومشغول کارشد.

قدردانی از رئیس ثبت زنجان

● عده‌ای ازاهالی زنجان بدفتر نمایندگی مجله مراجعه نموده وازاینکه رئیس اداره ثبت بکارهای ثبتی ارباب - رجوع نهایت کوشش را مینماید اظهار قدردانی نمودند.

انتصابات درراه آهن زنجان

آقایان خالقی بسمت ریاست، آقای محمودزاده ریاست خط، آقای یله ریاست بهره برداری وشکوریان بسمت ریاست خیریه ناحیه شمالغرب منصوب شدند.

● کارمندان وکارگران راه‌آهن شمالغرب ازریاست ناحیه انتظار دارند نسبت بخانه‌های سازمانی جهت رفاه خانواده آنها اقدام لازم بنماید.

برای یکبار هم شده از
فروشگاه و نمایشگاه بی‌رقیب
مبل مسعود
دیدن فرموده و مبل های
موردنیاز خود را باسهلترین
قیمت انتخاب کنید.



دکوراسیون منازل و ادارات قبول
ودرکوتاهترین مدت تحویل میگردد
رشت - خیابان پهلوی
تلفن ۲۴۱۹

عید است
و باید خانه
خود را تزئین کنیم
و لازم است برای این
کار از مبل و صندلی های
چوبی و فلزی (مبل مسعود)
کمك بگیرید، مبلهای مسعود بزیبائی تزئین
منزل شما می‌افزاید و تحسین میهمانان رابه ذوق
وسلیقه‌شما فراهم مینماید.

با ۲۵ سال سابقه خدمت
بی رقیب

(c) kayhan.com: The Digital Library

فرارسیدن نوروز
عزیز گیلانی تبریك گفته وسعادت هرچه بیشتر آنان را آرزومند است.
بدخشان ـ نماینده تهران مصور در رشت

هشت هزار هکتار زمینهای مزروعی کشاورزان و ۵ قراء کوکند- میرزاگنبد- شیخ علی توسه- چتیمارود ورادار پشته را آب گرفت و پانصد خانوار بی خانمان شدند!



● هفته گذشته در اثر باران شدید وسیل آب سفید رودطغیان کرد ۵ قراء مذکور زیر آب ماند، این واقعه در ۳۰ کیلومتری رشت واقع شده وهر لحظه امکان بالا آمدن آب می رود و پلی که جاده جدید تهران را درقریه خلیل آباد به رودبار (جاده قدیم) وصل می کرد بواسطه شدت جریان آب کنده واثری از آن باقی نمانده است.

بواسطه فعالیت و کوشش شیرو خورشید سرخ گیلان ودستورات مؤکد آقای سام استاندار گیلان افراد واهالی قراء مذکور نجات پیدا کرده وازطرف شیرو خورشید آنها چادر و غذا رسانده شد خسارت وارده در این سیل سی میلیون ریال تخمین زده شده است.

✿ مردم میگویند دیر جنبیدن مهندسان و ومسئولان سازمان آب و برق و بموقع باز نکردن دریچه های سد، موجب اینهمه خسارت شده است.



ماسال

مراسم روز جشن درختکاری با حضور آقایان ابراهیم خسروی رئیس اداره منابع طبیعی ماسال شاندرمن جایگاهی نماینده آموزش پرورش و آموزگاران ودانش آموزان دبیرستان ماسال درمحوطه دبیرستان برگزار گردید، ابتدا آقای ابراهیم خسروی در مورد اهمیت این روز سخنانی ایراد کرد، آنگاه یك درخت وسیله وی با حضور نماینده آموزش پرورش کاشته شد.



رودسر

آقای اعتمادی رئیس پیش آهنگی استان با اتفاق عده ای ازمربیان ومشاورین پیشاهنگی گیلان وارد رودسر شدند ودر اجتماعی که از پیشاهنگی- شیربچگان و فرشتگان ترتیب یافته بود بازدید بعمل آوردند واز خدمات آقایان نجفیانی رئیس آموزش وپرورش وعباسپور مسئول پیشاهنگی رودسر قدردانی بعمل آمد

دکتر رضا نیرو
قلب ـ اعصاب ـ روماتیسم
رشت خیابان رضاشاه کبیر فلکه صیقلان
تلفن ۲۴۴۲ مطب
۶۴۴۲ منزل

کلینیک اختصاصی
روماتیسم
دکتر حسین هروی
رشت: خیابان رضاشاه کبیر
فلکه صیقلان تلفن ۴۶۶۶

PARS
PARS EXPRESS DRY CLEANING
سفیدشوئی وخشك شوئی پارس اکسپرس
لباسهای شما مثل برف سفید کرده در اسرع وقت تحویل میدهد
رشت اول خیابان بیستون جنب گراژ بیستون

برکناری رئیس پرورشگاه مژدهی رشت

● رئیس پرورشگاه سابق رشت آقای محتشمی که درکارخود مرتکب اعمال خلاف شده بود از سمت خود برکنار گردید.

فروشگاه و
پیراهن دوزی کندی



متخصص دربرش ودوخت انواع پیراهن آرو، تابستانی ومدهای جدید پیراهن، قبل ازخرید پیراهن عید برای خود وعزیزانتان ازاین فروشگاه جدید دیدن کرده و باقیمت مناسب پیراهن مورد سلیقه انتخاب فرمائید.
سفارشات پیراهن درمدت کوتاهی تحویل می شود
«رشت ـ اول خیابان بیستون»

آتلیه عکاسی رنگی
گیل
تحت نظر دیپلمه عکاسی وفیلمبرداری از آلمان وآمریکا عضو کلوپ عکاسان حرفه ای اروپا با مدرنترین دستگاه عکاسی، ظهور فیلم وچاپ رنگی بهمه روزه آماده پذیرائی از مشتریان گرام میباشد
رشت خیابان پهلوی ساختمان آذربایجان

قابل توجه اهالی محترم استان گیلان
قبل از خرید مبل آلات چوبی وفلزی از
فروشگاه ونمایشگاه مبل مسعود نوع بشری
دیدن فرمائید مدیریت مبل مسعود برای رفاه حال مشتریان گرام آمادگی خود را از هر جهت برای دکوراسیون منازل ومبلمان ادارات اعلام میدارد. برای یکبار هم شده از این نمایشگاه دیدن فرمائید
رشت ـ خیابان پهلوی تلفن ۲۴۱۹

نمونه گیلان پلاستیك
سازنده تابلوهای تبلیغاتی در ایران
رشت خیابان پهلوی تلفن ۲۲۳۶

فرارسیدن عید نوروز
بر همه مبارك باد

گیلان صنعت
جمشید برگ گل
سازنده انواع
مصنوعات فلزی
میز تحریر بزرگ «۸۰×۱۷۰»
۵ کشو ـ میز تحریر ۷۰×۱۳۰
سه کشو ـ کمد بایگانی. کمد لباس.
قفسه پیچ ومهره ای ـ مشبك. و
قالب های تابلو پلاستیك
رشت ـ زرجوب. خیابان امین الضرب تلفن ۶۴۲۵



رودسر

مسابقه دوصحرانوردی با شرکت ورزشکاران دبیرستانهای رودسر انجام گرفت و در نتیجه آقایان عباس اول- عباس جلالی دوم- سیارسوم- رحیمی چهارم و حسین عباسی پنجم شدند و جوائز نامبردگان توسط سرکار سروان سرتیپ پور رئیس شهربانی رودسر اهداء گردید، ضمناً سه کاپ ورزش از طرف تربیت بدنی رودسر بهمربیان ورزش این شهر آقایان جواد صالحی- منصور مهدیزاده هوشنگ قائیم خواه اهداء گردید.

در سایه رهبری خردمندانه شاهنشاه آریامهر

اتحادیه صنف هتلداران، چلوکبابی و پزندگان رشت

فرارسیدن عید سعید نوروز را از صمیم قلب به ملت ایران خاصه گیلانیان عزیز تبریك گفته و امیدواراست که در پرتوی انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر شادمند و خرم باشند

رئیس صنف حاج ابوالقاسم گرانمایه

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه جا

از شمال تا جنوب از شرق تا غرب

با خیال آسوده سفر کنید

حساب در گردش

بانک صادرات ایران

در مسافرتها، شما را از همراه بردن پول نقد بی نیاز میسازد

با دفترچه حساب در گردش

میتوانید

در تمام شعب بانک صادرات ایران

باندازهٔ احتیاج از موجودی حساب خود استفاده نمائید

بانک صادرات ایران در خدمت مردم

بقیه استخوان خشکها

—این‌ها پیش از مرحله روح مطلق ویا مطلق روح قراردارند و به آن‌ها مظهرالارواح میگویند.

من بی‌اختیار لرزیدم چون یادم آمد که بابا کهن را مظهرالارواح خطاب می‌کردند دوباره گفتم:

— سؤال دیگری هم دارم.

— بگو من از جواب خسته نمیشوم آیا مظهرالارواح کاربد و ناپسندی هم میکند.

— یعنی چه کاری

— کارهای بد دیگر

— باید دید منظور از کارهای بد چیست هر کسی بد و خوب را یك طور تعبیر میکند.

— منظور من از کارهای ناپسند، آزار و اذیت و آدم کشی و این حرفهاست.

— بازهم همه چیز را با هم قاطی کردی باید دید غرض از آزار و اذیت چیست و چرا بعضی اشخاص ازطرف مظهرالارواح محکوم به آزار دیدن واذیت کشیدن میشوند.

من وعضدی زاده نگاهی هم کردیم و من وحشت زده گفتم:

— پس آزار و اذیت جزء برنامه آنهاست.

— من چنین حرفی نزدم فقط گفتم که هر آدمی هم ممکنست درمقام مقابله یا انتقام برآید گذشته از این، این موضوع بستگی بخیلی چیزها دارد.

— معلا بچه چیز بستگی دارد.

— بتربیت روح

— مگر روح را هم تربیت می کنند؟

— بله

— چه موقع؟

— موقعی که بصورت مطلق ویا مجرد درآمد.

— بعد از مرگ جسم.

— مرگ جسمی وجود ندارد. بلکه باید گفت بعد از آزادی روح از قید جسم.

— بالاخره جواب مرا ندادید.

خودش را بفراموشی زد و پرسید:

— چه پرسیدی؟

— گفتم آیا مظهرالارواح کاربد و ناپسند هم می کند؟

— میدانی این تربیت روح یك کار بست شبیه ورزش کردن، میتوان ورزش کرد و یك قهرمان خوب ومحبوب بود ومیتوان یك چاقوکش یا قاتل شد.

لطفاً بقیه را در صفحه ۹۵ مطالعه فرمائید

بقیه بیگانه

و برادران و یوزپلنگ این مسلماً یك شکست قطعی برای ویسکونتی است او در بسیاری قسمتها شتابزدگی نشان میدهد (صحنه مربوط به یکشنبه پوچ) و در بعضی قسمتها نظیر سکانس محاکمه بیش از اندازه به فیلم لطمه زده است این سکانس واقعاً خسته کننده است.

«مارچلو ماسترویانی» مانند همیشه موفق است وجای شك و ابهام باقی نمی گذارد که او فهیم ترین وقوی ترین آکتور برای نقش‌های سنگینی درسینما میباشد زندگی شیرین، هشت ونیم، شب، انتونیوی زیبا و بسیاری آثار باارزش سینما نیمی ازارزش خود را مدیون او هستند. «آناکارینا» بازی فوق العاده‌ای ارائه نمی‌دهد موزیك پیرو پی کیوفی چندان جالب نیست رنگ آمیزی و فیلمبرداری بخصوص درسکانس مربوط بزندانی شدن مرسو وهمچنین درصحنه حمل جنازه مادر مرسو وصحنه قتل و آفتاب زدگی خوب است.

بقیه شکار انسان

جواب ماری یا معشوقه جان هیل و زن گونار استرو نگ ساده بود همه می گفتند جوان بیچاره قربانی یك حادثه شده است، هنگام شکار پرندگان ..

پیرمرد پس از اینکه جان هیل را در نقطه معهود ترك کرد لبخندی در تاریکی لبهایش را ازهم گشود. درست است او تا بحال شکست نخورده بود. بجای اینکه بطرف جنوب برود کمی دورتر ازجوان درمیان نیزار مخفی شد طبق نقشه مدتی به انتظار گذراند، حالا بود که جان هیل بایستی کمك بخواهد چون پیرمرد پسرك را جایی فرستاده بود که اصلا شکاری در آنجا وجود نداشت. ازوضع خود مضطرب شد. حس کرد که نقشه‌اش بخطر افتاده یا لااقل اشکالی در آن پیش آمده است اما هرچه تشت صدایی برنخاست. در آنحدود فقط یك خانه و یك مزرعه بزرگ درکنار رودخانه‌ای که بدریاچه می‌ریخت وجود داشت ودرآن خانه پیرمرد وزنش وجان هیل که چندماهی نزد آنان بسر میبرد زندگی میکردند تشویش پیرمرد هردم افزونتر می‌شد. ازروی کنجکاوی ازمیان نیزار برخاست و بطرف قایق نگریست چشمانش هردم وحشتزده‌تر وگشادتر می‌شد. بالاخره ازروی ناچاری بطرف قایق رفت چراغ دستی را روشن کرد جلوتر وجلوتر رفت ودرهوای گرگ ومیش خوب به اطراف قایق نگریست اما کسی درآب نیفتاده بود وازجان - هیل هم خبری نبود. چندقدمی بیشتر باقایق فاصله نداشت که تعجب وتشویق امان اورا برید دیگر بفکر هیچ چیز نبود، حتی یخهای زیر پاهایش بازهم جلوتر رفت ناگهان صدای خشکی برخاست و پیرمرد درآب غوطه‌ای خورد و بازحمت و مرارت زیاد بادست‌های خود لبهٔ قایق را چسبید و تا آمد بخود بجنبد نه راه پس داشت و نه راه پیش کم کم یخ بدور سینه‌اش محکم تر می‌شد و بوران و برف روی صورتش را می‌پوشاند تمام نیروی خود را جمع کرد تا فریاد بزند. اما صدای دور شدن اتومبیلی صدا را در گلویش خفه کرد.

صدا از اتومبیل خود آنها بود. ماری می‌دانست که در آن قسمت رودخانه شکاری وجود ندارد وجریان را برای جان هیل گفته بود آندو صمیمانه با یکدیگر دوست بودند و هیچگونه جریان عشقی بین آنان وجود نداشت بنابراین هنگامیکه پیرمرد در نیزار رودخانه یخ می بست ماری جان هیل را با اتومبیل به ایستگاه راه آهن می برد تا ازمظان اتهام پیرمرده دور گردد!

پایان



قبل از شستشو
وبعد از شستشو
از کاغذ توالت **دلسی** استفاده کنید

دلسی نرم و لطیف است و فوراً در آب حل میشود و هرگز باعث گرفتگی فاضل آب نمیگردد

قیمت هر بسته ۱۴ ریال

محصول کارخانه کاغذ سازی نوظهور تلفن ۴۲۰۳۲

حساب رفاه خانواده

بانك بیمه ایران

برای آسایش خانواده شماست

بقیه استخوان خشکها

- ممکنست برای ما کاری بکنید؟
- چه کاری از دستم ساخته است.
- برای من وعضدی‌زاده یك صحنه از تحول یا جابجا شدن روح را نشان بدهید
- بله اینکه کاری ندارد.
- کی اینکار را می‌کنید؟
- بالاخره یك وقتی خواهش شما را برآورده میکنم.

باسماجت گفتم:
- نه همین امروز اینکار را بکنید.
- این غیر ممکنست.
- خواهش میکنم.

نرم شد و نتوانست در برابر اصرار من پایداری کند و گفت:
- بسیار خوب بعد از کشیدن تریاك اینکار را خواهم کرد.

من و عضدی زاده در انتظار بسر می‌بردیم یا هو که حالت هیجان و اضطراب ما از نظرش دور مانده بود گفت:
- ولی من بشما توصیه‌ای میکنم.

با اشتیاق گفتم:
- بفرمائید:
- شما زیاد در مسائل مربوط بروح دقیق نشوید.
- چرا؟
- بصلاحتان نیست.
- آخر دلیلش را بگوئید.
- واضح‌تر صحبت میکنم اگر موفق نشوید دیوانه خواهید شد.
- ولی..

نگذاشت حرفم را تمام کنم وادامه داد:
- در حوزه عمل روح که مثل حوزه مغناطیسی است کسانی که تربیت ارواح آن‌ها در مراحل پست است جذب مراحل عالیتر میشوند.

وبعد نگاه دقیقی بمن کرد و گفت:
- یادت می‌آید که چندسال پیش وقتی برای احضار روح پدرت پیش من آمده بودی روی کاغذ چه نوشتی؟

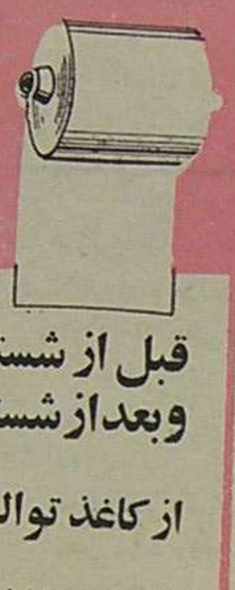
فکری کردم ولرزیدم و گفتم:
- بله یادم میآید.
- خوب چه نوشته بودی.
- اسم حضرت علی علیه السلام را نوشته بودم.
- خوب بعد چه اتفاقی افتاد.
- شما حالتان بهم خورد.
- آفرین منظورم همین است. یعنی جذب ارواح پست‌تر بوسیله مراحل عالیتر آن.

دیگر حرفی نزد وقتی تریاکش تمام شد و کاملا سرحال آمد بخواهش من و عضدی زاده بسرسرای عمارت رفتیم و من پیشدستی کردم و گفتم:
- حالا اگر ممکنست تصویر ابوقداره را جاندار سازید.

میخواستم به بینم آیا صحنه‌ای که من قبلا دیده بودم قابل تکرار است یا نه.

یا هو جلو آمد و مقابل تصویر نشست بتصویر خیره شده بود و بعد چشمهایش کم کم هم رفت حالت غش و تشنجی برایش پیدا شد بعد مثل یك تکه چوب خشك بزمین افتاد. و در همین حال جلوی چشمهای دریده از وحشت من و عضدی‌زاده تصویر ابوقداره درقاب جان گرفت وشروع بحرکت دادن چشمها ودستهایش کرد.

ناتمام



چین چیلا

CHINCHILLA

مزون
چین چیلا دوزنده و نمایش دهنده انواع پوست
عرضه کننده خوش دوخت‌ترین وزیباترین نوع
پالتو، کلاه، کت، یقه، کاپ
و آنچه میتوان از پوست زیب پیکر کرد

تلفن ۳۳۶۶۹۹

آدرس: سعدی شمالی مقابل امیرعلم

در بازکن برقی
B.K.D
بگد

باگوشی رنگی
و تضمین پنج ساله
بدون پیش قسط
با اقساط شش ماهه



سفارش تلفنی قبول میشود
تلفن ۶۲۷۸۸۲-۶۲۸۷۷۴
مرکز فروش و نصب شرکت بگد
خیابان پهلوی مقابل پارك ساعی شماره ۶۸۰

بقیه من سرودن شعر را...

امید درجای دیگر اضافه میکند که:

درامر شعر سرودن که من از آن به تغنی وزمزمه و سرایشگری تعبیر می‌کنم، اصلا وابدا مسئله زمان مطرح نیست. شاعر مورخ و تقویم نویس و منجم که نیست، بهرحال درامر شعر من از زمان بهیچوجه من الوجوه هیچگونه مفهومی درذهنم ندارم.

وسرانجام درباره شعر نو عقیده امید چنین است:

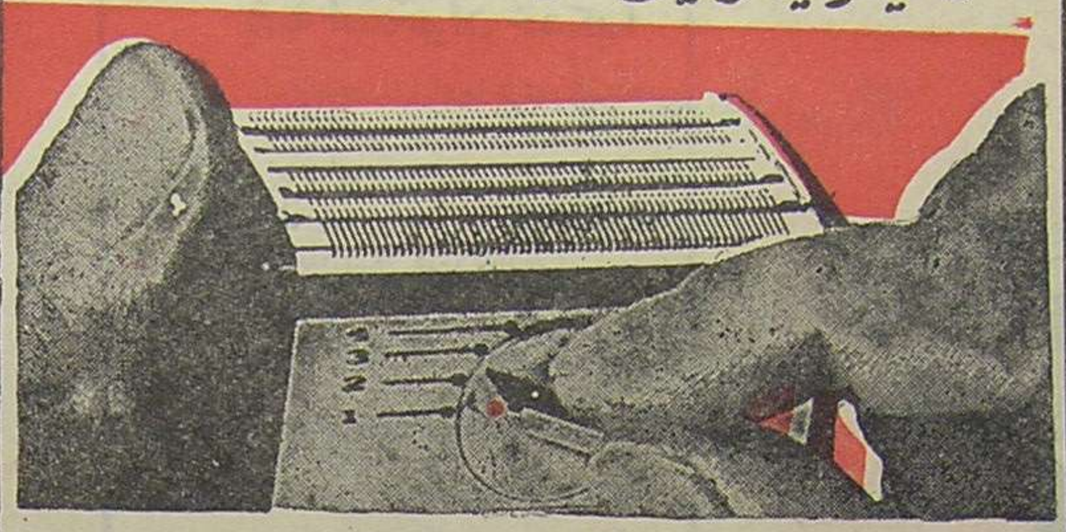
شعر نو درزبان فارسی ازوقتی پیدا شد که نیما یوشیج بسرودن شعر آغاز کرد وبفکر تغییر و تحول افتاد وفکرش راهم عملی کرد، البته نزج وقوام گرفتن وتکامل اوهم مدتی طول کشیده است. برای خود اوهم تجربه لازم بوده است و او این تجربه را کرده است وحالا مدتی است که شعر ما درمسیر پیشرفت است و تجارب گوناگون وسودمندی در دنبال کار او صورت می‌گیرد. بهرحال شعر آزاد ازقهودرا نیما بوجود آورد و راه را نشان داد، بی‌هیچ شکی...

(c) ketabton.com: The Digital Library

رمینگتون REMINGTON SELECTRIC

عالیترین ریش تراش برای شما





نمایندهٔ انحصاری شرکت رادیومینو خیابان فردوسی ـ نگین

دارای درجه بندی، خط زن، پاک کن اتوماتیک.

داود مقامی و صفحات جدید

هشت ترانهٔ جدید از داود مقامی باسازهای باران، باتو هستم، خزان، عشق من، وای از تو، منصوره، فریبا و قلب محزون که در روی چهار صفحه ضبط شده است، در آستانهٔ سال نو ببازار آمد، انتشار این صفحات فرصتی برای دوستداران این خواننده تا در ایام عید از ترانه‌های او استفاده کنند.

مراسم ازدواج

زندگی مشترک آقای **آبادان** اصغر صادقیان و دوشیزه شوکت جعفری را بخانواده‌های جعفری و صادقیان تبریک میگوئیم.

بقیه حافظ و نقش او

ج - آنچه بنظرم میرسد، حافظ در غزلهای خود زبان فارسی را چه از لحاظ فصاحت و بلاغت و چه از لحاظ یکدستی و پاکی بحد اعلای ممکن رسانیده است. بطوریکه اگر کلمه‌ای را از میان هر بیت از غزلهایش برداریم و بخواهیم کلمه دیگری بجای آن بگذاریم، بطور روشن و چشمگیر خواهیم دید که آن کلمه کاملا بیگانگی خود را نشان میدهد. کوشش حافظ همیشه در این بوده که لغات فارسی را که جزو گنجینه‌های جاویدزبان شعری این زمان است و تازگی و ابدی بودنش را برای همیشه حفظ خواهد کرد انتخاب کند و در این کار بایستی گفت که حافظ کاملا موفق است و در اینجاست که حافظ در حقیقت عالی‌ترین و درخشان‌ترین میزان را جهت سنجیدن هر گونه سبک در شعر فارسی بدست میدهد.

س - معذرت میخواهم که حرف شما را قطع کردم، سؤال دیگری بفکرم رسید. چون در اینجا بحث به اثر گذاری حافظ بر روی شعرای بعد از وی به میان آمد، اجازه میفرمائید در این باره کمی بیشتر صحبت شود خصوصاً از تأثیری که زبان شعری حافظ بر روی شعرای بعد از وی گذاشت؟

ج - بنظر من موضوع تأثیری که حافظ بر روی شعرای بعد از خود گذاشت و تأثیر پذیری شعرای دیگر از حافظ در زبان شعری موضوعی بسیار دقیق و در خور اهمیت است و این کار تحقیقی بسیار جامع و ژرف و ارزنده‌ای می‌خواهد که باید بگویم متأسفانه تا امروز هیچ کس چنین تحقیقی نکرده است.

اما بطور یقین می‌توانم بگویم که زبان شعری حافظ در بسیاری از شعرا حتی نثر نویسان ایرانی و فارسی غیر ایرانی بی‌تأثیر نبوده و تأثیر پذیری بعضی از آنان بطور روشن مشهود است.

اما تمام این موارد بایستی یکایک بادقت و صداقت جمع آوری گردد و نکته‌ی قابل ذکر اینکه تمام این رده‌ها باید بطرز محققانه و با ارزشی تدوین گردد

بعداز این کار است که ما می‌توانیم چند برابر دیوان حافظ اشعار بسیار، بسیار نغز و لطیفی که تأثیر این شاعر بزرگ بخوبی در آنها مشهود است جمع آوری کنیم.

بعنوان مثال این دو بیت را که از یکی از غزلهای بسیار شیرین است می‌توان شاهد آورد.

چه غم زبی کلهی کاسمان کلاه من است
زمین بساط و درودشت بارگاه من است
زند طعنه که اندر جهان پناهت نیست
بجان دوست همان نیستی پناه من است

شکی نیست که در این غزل جاوید شاعر سخت تحت تأثیر حافظ بوده و از غزل معروف او که با همین وزن و قافیه است الهام گرفته و پیروی کرده است.

منم که گوشه میخانه خانقاه من است
دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

بطور روشن می‌توان زبان شعری زیبای حافظ را در این غزل مشاهده کرد و اصولا در اکثر اشعار دیگران می‌توان به بسیاری از اینگونه نمونه‌ها دسترسی پیدا کرد. مثلا در دیوان فتحعلی شاه قاجار آثار بارزی از تأثیر پذیری او از زبان شعری حافظ میتوان دید. بدون هیچ گفتگو حافظ تأثیر عمیقی روی بسیاری از شعرای بعد از خود گذاشته که با گفت در اینمورد چنانچه بخواهیم حق مطلب را ادا نمائیم بخاطر دقیق بودن این بحث نمیتوان آنرا در ضمن یک گفتگو و یا چند مقاله آنطور که شایسته است انجام داد و بطوریکه در بالا اشاره کردم این بحث موضوع مطالعه جدی و مفصلی است که امیدوارم هرچه زودتر بدست عده‌ای از فضلای جوان و پرشور ما انجام پذیرد.

س - ممکن است بفرمائید کدام یک از مترجمینی که غزلیات حافظ را ترجمه کرده‌اند و یا اصولا کارهائی که توسط محققین ایرانی و یا خارجی در باره این شاعر جاویدان پارسی انجام داده‌اند، بنظر شما پاکتر و یکدست‌تر است؟

ج - من اکثر ترجمه‌هائی را که چاپ شده است دیده‌ام، اما بنظر من بدون استثناء تمام ترجمه‌هائی که از حافظ بهر زبان خارجی بعمل آمده احتیاج به تجدید نظر کلی دارد و علت این امر آنست که هنوز هیچ یک از مترجمین سابق و یا معاصر به متن صحیح حافظ با تألیف صحیح آن دسترسی نداشته‌اند و این وظیفه بر عهده خود ما ایرانیان است که چنین حافظی را در اختیار آنان بگذاریم.

واما در اینجا بجواب سؤال دوم جنابعالی می‌پردازم و آن این است که ایرانیان چه کارهائی درباره حافظ انجام داده‌اند، کارهائی را که ایرانیان کرده‌اند میتوانیم بدو قسمت عمده تقسیم کنیم یکی چاپ‌های مختلف از اشعار حافظ و یکی هم تحقیقات مختلف از حافظ.

درواقع با آمدن نخستین چاپخانه به ایران که گویا در حدود صد و سی سال پیش بود چاپهای متعددی از حافظ تا به امروز بیرون آمده است.

در این مدت اگر همه چاپهای فارسی حافظ چه در داخل و چه در خارج خصوصاً بمبئی، کلکته و از طرف دیگر ترکیه و مصر را در نظر بگیریم، بنظر من مجموع چاپ‌های مختلفی که از حافظ بزبان فارسی شده است بالغ بر دویست نوع چاپ میشود ولی باز از تمام این چاپها متن صحیح اشعار حافظ بدست نیامده است، اینجاست که دشواری کار بردوش محققین ایرانی است و تا آنجا که من مشاهده کرده‌ام کار آنها بمرحله کمال نرسیده است. تا جائی که حتی امروز هم درباره هیچ یک از غزلهای حافظ نمی‌توانیم بطور قطع اظهار نظر کنیم که اولا این غزل از خود حافظ است؟ و ثانیاً ابیات آن همان است که در فلان چاپ بطبع رسیده؟ و بعلاوه آیا ترتیب ابیات درست است؟ و کلمات همان است که فلان محقق بدست ما داده و غیره ...

تمام این مسائل، مسائلی است که باید در آینده مورد تحقیق دقیق و کامل قرار گیرد.

بنظر من کار باید باین نحو انجام گیرد که اولا مجموع اشعار حافظ را یکجا جمع کنیم و من خوشبخت هستم که این کار را تا حدودی که بتوان بآن اطمینان داشت انجام داده‌ام و کتابی بنام جامع نسخ حافظ در پانصد صفحه بچاپ رسانده و در دسترس همگان قرار داده‌ام.

و شاید این کار بی‌اهمیت‌ترین کار در سلسله کارهای تحقیقی درباره حافظ باشد که روی این متن جمع آوری شده که البته روی آن باید چندکار تحقیقی انجام گیرد. یکی آنکه معلوم شود در هر موردی که کلمات مختلفی برای هر قسمت از اشعار حافظ در دست است کدام یک صحیح است و در واقع باید یادداشت انتقادی و تصحیحی بر آن نوشت که بنظر من کتاب **تصحیح کلمات حافظ** خود از هزار و پانصد صفحه وزیری کمتر نیست.

بعد مسئله مستقل دیگری میماند که باید به آن پرداخت و آن اینست که از مجموع غزلها و اشعار جمع آوری شده حافظ به بینیم کدام یک از حافظ است و کدام نیست. گرچه در این میان چند غزل مشکوک باز میماند و تعیین و تکلیف اینگونه غزلها خود کتاب مستقل دیگری میخواهد و بعد باید بر روی تک تک آنها بادلایل علمی و دقت تحقیقی قضاوت کرد و گزارش نمود که دلیل قبول یا رد هر بیت کدام است و این خود کتاب دیگریست و بالاخره در آنجا که به متن خاص حافظ مربوط میشود باز باجدولها و گرافیک‌های دقیق معین کرد که آنطور که خود حافظ نظر داشته کدام است. تازه بعد از تمام اینکارها به اینجا میرسیم که دیوان حافظ بدست میآید. تازه بعد از آنکه متن صحیح اشعار حافظ بدست آمد باید کوشش کرد تا تعبیر صحیح آن را بدست آورد، در واقع یعنی شأن نزول هر غزل و یا علت انشاء آنرا روشن نمود و اینکار بنظر من ممکن است و باز خود کار مستقلی است. و بالاخره باید معین کرد که ترتیب زمانی انشاء غزلها کدام است یعنی حافظ کدام یک از غزلها را اول گفته و کدام را بعداً...

بنظر من میتوان با صرف وقت زیاد و با دقت کامل این ترتیب را معین کرد و غزلها و سایر اشعار حافظ را به گروه‌های پنج تائی تقسیم کرد و مرحله به مرحله پیش رفت چنانچه اگر در تحقیق مثل نردبان را بپاوریم، باید بگویم همچنانکه نمیتوانیم یک پله را قبل از پیمودن پله دیگر طی کنیم ناچار بایستی این پنج مرحله را یعنی جمع‌آوری متن، تصحیح کلمات، تصحیح غزلها تصحیح ابیات و توالی زمان خود غزلها و شرح و حال آنها را طی کرد.

س - خیلی متشکرم. اما جناب استاد در اینجا سؤالی دارم و آن اینکه میخواهم بپرسم چه زمانی وقت لازم است تا شما بتوانید چهارجلد دیگر کتاب حافظ را در دسترس علاقمندان قرار دهید؟

بقیه در صفحه مقابل

بقیه حافظ و نقش او

ج - عرض کنم که من در حال گذراندن ۶۳ سال عمر خود هستم و این او اخر خیلی خسته و پریشان بنظر میرسم. اما قسمت دوم این کتاب را شامل دو مرحله از موارد تحقیق و تصحیح کلمات و این غزلها است امیدوارم اگر بتوانم تمام وقت خود را صرف آن کنم و چاپخانه درنگی در اینکار ندارد تا حدود یکسال و نیم دیگر به دوستاران ادب تقدیم کنم و مراحل بعد هم که تعیین ابیات اول و همچنین توالی ابیات است که شاید هر کدام از یکسال و یکسال و نیم طول بکشد.

ـ متشکرم

در شماره آینده مسعود فرزاد درباره نیما یوشیج - اخوان - شاملو - نادرپور - سایه - هوشنگ ابتهاج - فریدون توللی - اوستا - بامداد - کسرائی - شهریار - امیری فیروزکوهی - پوران - فرخزاد - یوشیج - الحسن ورزی - صادق هدایت - صادق چوبک - جلال آل احمد - و دیگر شعرا و نویسندگان حرف خواهد زد.

شاگرد اول



مجتبی روزبهانی فرزند علیه‌ردان روزبهانی شاگرد سال دوم مدرسه ایران نو نارمك شاگرد ممتاز شناخته شده است.

بقیه نگاهی بسالی که گذشت

نکته شایان توجه در این حادثه استفاده از هورکرافت برای رساندن کمك و نجات محاصره شدگان بود، چون این وسیله که از روی زمین و آبهای کم عمق بسادگی عبور میکند، مؤثرترین وسیله‌ای بود که بسرعت بیاری حادثه دیدگان شتافت.

خوشبختانه براثر تلاش‌های مداوم نیروهای امدادی از تلفات سنگینی که معمولا هنگام وقوع چنین حوادثی پیش می‌آید جلوگیری شد ولی خسارات مالی فراوانی ببار آمد که ترمیم آن مدتها وقت میخواهد.

همزمان با وقوع بارندگی و جاری شدن سیل در شمال و جنوب کشور در تهران نیز برف سنگینی بارید و برف و یخبندان زندگی عمومی را در پایتخت کشور فلج کرد.

زمستان امسال شدت سرما در تهران و سایر نقاط کشور بحدی بود که مقامات هواشناسی اعلام کردند هوای همدان و مشهد از هوای سیبری سردتر شده است.

سرمای زمستان امسال را گرما و شور مسابقات ورزشی تهران تحت‌الشعاع قرار داد.

بدین معنی مسابقات کشتی و فوتبال «جام دوستی» یکی پس از دیگری در تهران برگزار شد.

در مسابقات فوتبال تیم ایران تا آخرین لحظات پیروز و موفق بود و همین امر بر شور و هیجان مردم می‌افزود، بخصوص در مسابقه با تیم پاکستان که ۹ بر یك پیروز گردید ولی در مسابقه بعد با خوردن دو گل از تیم اسپارتاك مقام دوم را بدست آورد.

اگرچه ایران در این مسابقه در برابر تیم اسپارتاك موفق نشد، ولی در مجموع مسابقات جام دوستی را میتوان در خشش دیگری در فوتبال ایران دانست.

✤●✤

در طول سال گذشته ایران موفق بعقد قراردادهای جدید و انقلابی نفت شد و بدینترتیب گام دیگری در راه بهره برداری صحیح از این منبع بزرگ ثروت ملی برداشت.



هنر خیاطی را در آموزشگاه خیاطی

هدیه

زیر نظر متخصص فن بیاموزید

آموزشگاه خیاطی هدیه هنرآموزان را با آخرین مدد دوخت و برش آشنا سازد

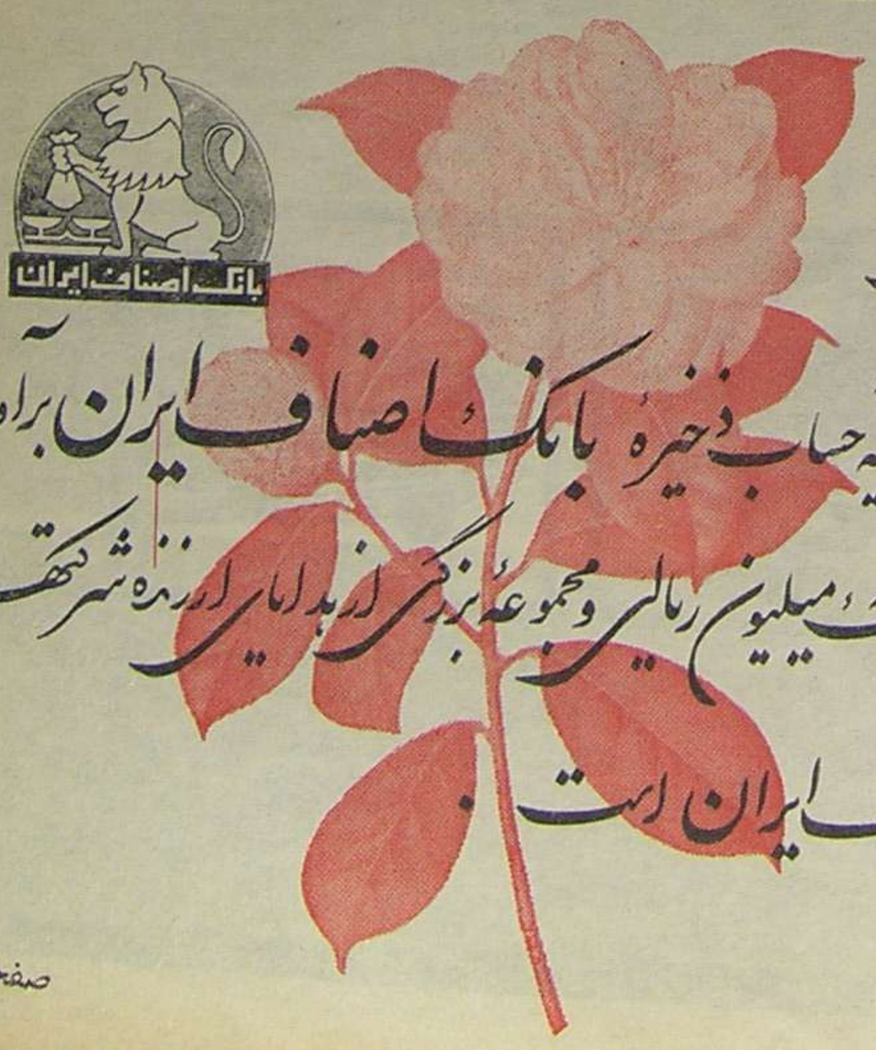
نشانی: میدان بهارستان جنب کلانتری ۹

در اسفندماه شاهنشاه آریامهر طی بیانات قاطعی فرمودند:

«باید بگویم که نسبت به پیشرفت صنعت نفت در ایران، شرکائی که ما فعلا در کنسرسیوم داریم، رویه عادلانه و حتی دوراندیشانه‌ای را نسبت بایران دنبال نمی‌کنند، آنهم ایرانی که ثبات و استحکام آن ضامن استحکام این منطقه جهان است.

باهمه اینها شاید استخراج و تولید نفتی ما، از یك رشد سالانه ۹ درصد برخوردار باشد. درحالی که در نقاط دیگری که احتیاجات ما را ندارند، این رشد سالانه به ۳۰ درصد و حتی بیشتر میرسد. و این وضع ممکن است از لحاظ سیاسی و مالی و غیره وضع خطرناکی از لحاظ بین‌المللی بوجود آورد. ما همیشه صبر و حوصله داشته‌ایم و تا بحال هم درعین حفظ منافع ایران، این صبر و حوصله را حفظ کرده‌ایم ولی شکیبائی یکطرفه نمیتواند باشد».

سخنان شاهنشاه آریامهر بخصوص در آستانه مذاکرات نمایندگان ایران و کنسرسیوم نفت فوق‌العاده با اهمیت تلقی شد و نشانداد که ایران در قبال حفظ منافع ملی و حقوق حقه خود بهیچوجه چشم‌پوشی و اغماض نخواهد کرد.



سال نو فرخنده باد، آرزوی ما خوشبختی شماست

در سال نو آرزوهای دور و دراز و آنچه شما را خوشبخت میکند بوسیله حساب ذخیره بانك اصناف ایران برآورده میشود

دو میلیون و پانصد هزار ریال پول نقد باضافه یك خانه یك میلیون ریالی و مجموعه بزرگی از هدایای ارزنده شرکتها و

و مؤسسات جایزه سال ۴۷ حساب ذخیره بانك اصناف ایران است

(c) ketabton.com: The Digital Library

جایزه ممتاز بلیطهای اعانه ملی مخصوص نوروز

یك میلیون ریال

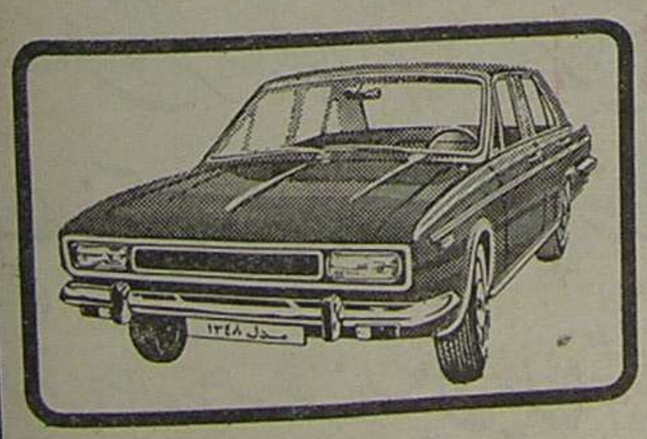
جوایز قهرمانان شانس

هفت سین طلا

۱ س ..... سماور طلا
۲ س ..... سبد طلا
۳ س ..... سینه ریز طلا
۴ س ..... سی سکه طلا
۵ س ..... سینی طلا
۶ س . ساعت دیواری طلا
۷ س . سرویس چایخوری طلا



و







۳ دستگاه پیکان ۴۸

(c) kelebion.com, The Digital Library

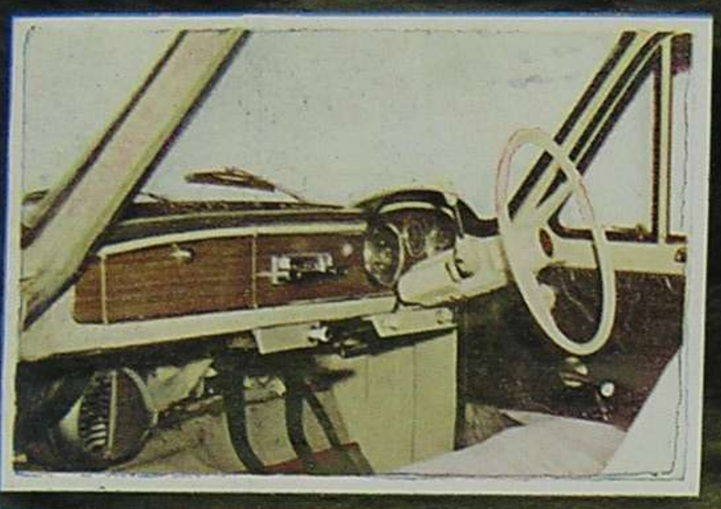
ELLIOSHEET

اِلیوشیت

ورق فلزی رنگی

در طرحهای گوناگون
نسوز - زنگ نزن - فرم پذیر
در صنعت و ساختمان
چشم ها را خیره کرده است









دفتر مرکزی : امیرآباد - جنب پمپ بنزین - تلفن ۶۳۰۸۷۶

(c) ketabton.com: The Digital Library





SCHAUB-LORENZ

شاوب لورنس

جلوه گاه هنر و زیبائی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library